

جامونه سیاست

زمین و انقلاب در ایران

۱۳۶۰ - ۱۳۴۰

اریک ج. هوگلاند
فیروزه مهاجر



مجموعه جامعه و سیاست - ۱

عنوان و نام پدیدآور	هو گلاند، اریک جیمز / ۱۹۴۴	سرشناسه
مترجم: فیروزه مهاجر.	زمین و انقلاب در ایران / نویسنده: اریک ج. هو گلاند /	
مشخصات نشر	تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۲.	
مشخصات ظاهری	ص ۲۸۵:	
فروست	(مجموعه جامعه و سیاست: ۱)	
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۳۰۰-۳۷-۷:	
فهرست نویسی	فیبا:	
یادداشت	عنوان اصلی: Land and Revolution in Iran	
یادداشت	چاپ قبلی؟ موسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۱.	
موضوع	اصلاحات ارضی - ایران	
موضوع	ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۶۰ - ۱۳۳۹	
موضوع	ایران - سیاست اقتصادی - ۱۳۶۰ - ۱۳۳۹	
موضوع	ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰	
شناسه افزوده	مهاجر، فیروزه، ۱۳۲۶ - مترجم	
رده بندي کنگره	HD ۱۳۳۳/۱۳۹۲	
رده بندي دیوبی	۳۳۳/۳۱۵۵:	
شماره کتابشناسی ملی	۳۱۷۶۳۶۲:	



زمین و انقلاب در ایران ۱۳۶۰ - ۱۳۴۰

نویسنده: اریک جیمز هو گلاند
 مترجم: فیروزه مهاجر
 طراح جلد: حمید خانی
 چاپ و صحافی: پردیس دانش
 تیراز: ۱۱۰۰ نسخه
 چاپ اول: ۱۲۹۲
 قیمت: ۱۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است.
 تهران. صندوق پستی: ۱۳۱۴۵ - ۱۱۱

تلفن: ۰۶۱۳۳ - ۲۲۲۰۶۱۳۳ - فکس: ۰۶۱۳۸۷۲۰۴

۰۹۳۶۹۵۰۰۱۸۲ همراه: ۰۹۳۶۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

زمین و انقلاب در ایران

۱۳۴۰ - ۱۳۶۰

اریک ج. هوگلاند

مترجم: فیروزه مهاجر

این کتاب ترجمه‌ای است از

Land and Revolution

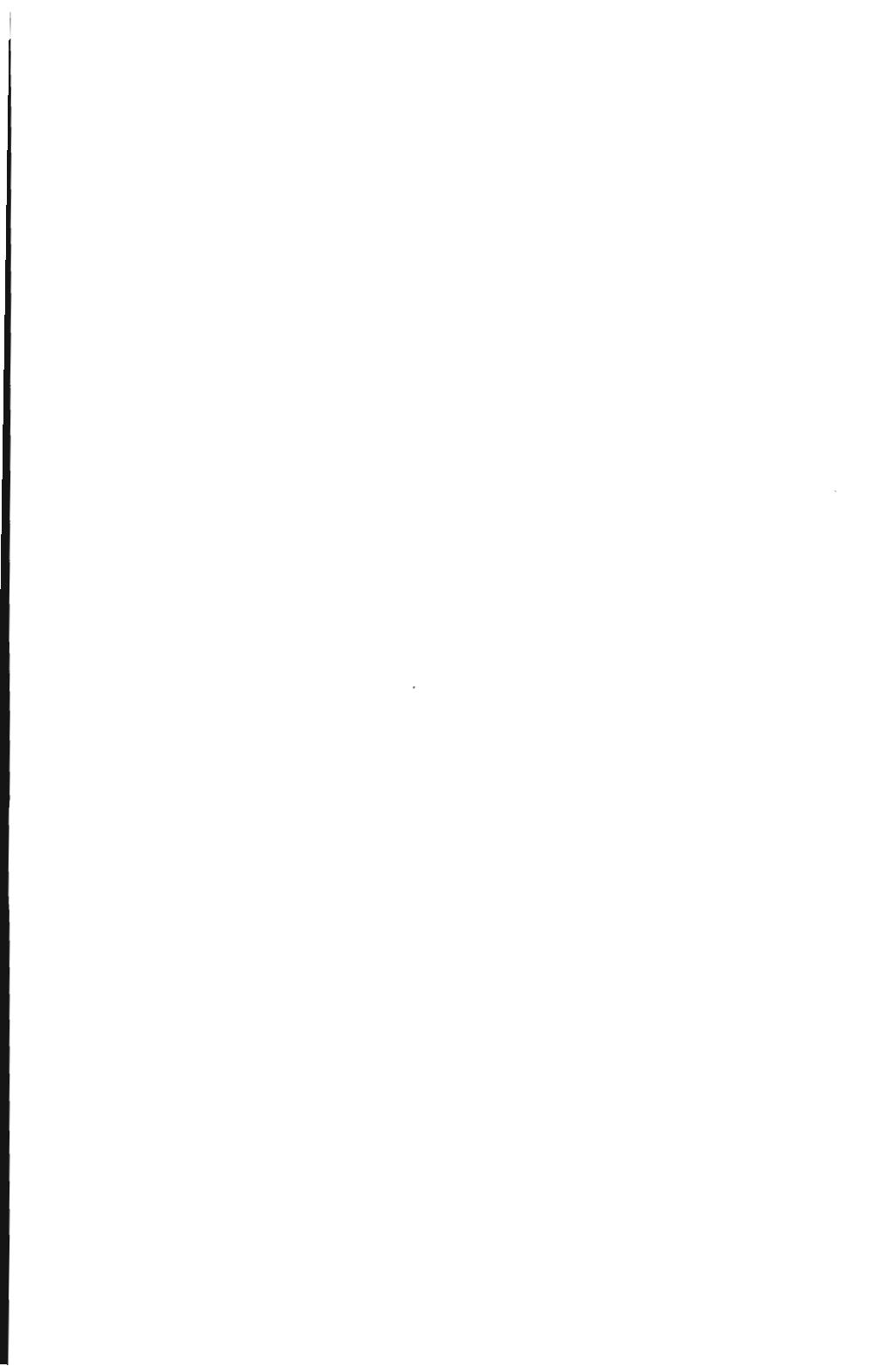
In Iran 1960–1980

Eric. J. Hooglund

University of Texas Press,

Austin, 1982

به صفحه جان، تورج
و کاکوی خودم، ج. ب.
اریک هرگلاند



فهرست مطالب

یادداشت دبیر مجموعه	یازده
پیشگفتار	۱
مقدمه	۹

بخش اول. سابقه اصلاحات ارضی

۱. اوضاع و احوال روستاهای ایران	۱۵
محیط طبیعی	۱۵
اسکان و کشاورزی	۱۸
۲. جامعه دهقانی در پایان دهه ۱۳۳۰	۲۷
الگوهای انتشار زمین‌داری	۳۱
حد فاصل میان مالک و زارع	۴۱
زارعان	۴۹
خوشنشینان	۶۲
نتیجه	۷۲
۳. خاستگاه‌های اصلاحات ارضی	۷۵
سوابق اولیه	۷۷
اصلاحات ارضی و روشنفکران	۸۲
به سوی پذیرش سیاسی اصلاحات ارضی	۹۰

۹۹	۴. برنامه اصلاحات اراضی
۱۰۰	رویکردهای مختلف نسبت به اصلاحات اراضی
۱۰۶	قانون اصلاحات اراضی
۱۰۹	نخستین مرحله اصلاحات اراضی
۱۲۱	مرحله دوم اصلاحات اراضی
۱۳۱	مرحله سوم اصلاحات اراضی
۱۳۶	نتیجه

بخش دوم. تأثیرات اصلاحات اراضی

۱۴۳	۵. زمین داری پس از تقسیم اراضی
۱۴۵	اصلاحات اراضی و مالکان
۱۴۹	املاک وقفی
۱۵۰	املاک شخصی
۱۵۵	زمین های تحت مالکیت شرکت های سهامی
۱۶۳	اصلاحات اراضی و دهقانان
۱۶۴	نابرابری زمین ها
۱۶۶	پراکندگی مزارع
۱۶۸	مشکلات آبیاری
۱۷۰	کشاورزی معیشتی
۱۷۲	اصلاحات اراضی و خوش نشینان
۱۷۸	نتیجه
۱۸۱	۶. تغییرات اجتماعی - اقتصادی روستایی
۱۸۲	بنه ها و تقسیم اراضی
۱۸۷	شرکت های تعاونی روستایی
۱۹۹	سیاست های کشاورزی

فهرست مطالب نه

۲۰۴	مهاجر روزتاییان
۲۱۵	نتیجه
۲۱۹	۷. اراده قیصر
۲۲۰	سیاست روزتایی
۲۳۲	حکومت مرکزی و روستاهای
۲۴۵	۸. روستاهای انقلاب
۲۴۶	گرایش‌های سیاسی در روستا
۲۵۱	عوامل انقلاب
۲۶۲	نتیجه: جامعه روزتایی ایران در حوالی سال ۱۳۶۰
۲۶۹	کتاب‌شناسی
۲۶۹	منابع فارسی
۲۷۲	منابع خارجی



یادداشت دبیر مجموعه

در مجموعه عواملی که وضعیت عمومی کشور را از اواسط دهه ۱۳۴۰ تا اواسط دهه ۱۳۵۰ رقم زدند، اصلاحات ارضی از جایگاه منحصر به فردی برخوردار است. جایگاه ویژه‌ای که نمی‌توان بدون مطالعه دقیق مراحل مختلف کار و چگونگی صفات آرایی نیروهای اجتماعی و سیاسی در طی این مراحل و البته بررسی انواع شکل‌های مالکیت غالب بر رستاهای کشور و نهادها و شیوه‌های سازماندهی اقتصادی و اجتماعی این رستاهها به اهمیت آن پی برد. اینها همه مباحثی هستند که در فصل‌های اولیه این کتاب با دقت از سوی اریک هوگلاند مورد توجه قرار گرفته‌اند. وی با تکیه بر منابع متعدد تحقیقاتی و آماری و از آن مهم‌تر مشاهدات شخصی گستردۀ که به یمن حضور طولانی مدت در رستاهای کشور به دست آورده، تصویری دقیق از تمامی این عوامل به دست می‌دهد.

با مطالعه این کتاب آشکار می‌شود که از همان آغاز کار، نه فقط چگونگی پیشبرد این برنامه بر مسئولان امر روشن نبود و تبعات خرد و کلان آن چندان که باید مورد توجه قرار نگرفت، بلکه حتی تصمیم به شروع آن نیز بر اساس توافق‌های لازم برای دست زدن به یک چنین برنامه عظیمی گرفته نشده بود. نتیجه اینکه پس از یک دوران کوتاه اولیه که در آن سرعت عمل بیش از هر چیز مدنظر بود، برنامه با رخداد قابل انتظاری روپرورد که خود از فقدان یک برنامه‌ریزی روشن حکایت داشت. در این دوره رخداد است که نیروهای اجتماعی مخالف اصلاحات، اعم از نیروهای اجتماعی و سیاسی ای که طی آن دوره اول به علت غافلگیر شدن نتوانسته بودند از تأثیرگذاری چندانی برخوردار

باشند و نیروهای جدیدی که پیشرفت برنامه را به سود خود نمی‌دیدند، امکان بسیج توان لازم برای مقابله با اصلاحات ارضی را به دست آوردند.

طی این مقابله اولیه برای اولین بار معلوم شد برنامه اصلاحات ارضی که بنا بود پشتیبانی‌های اجتماعی لازم را برای تحکیم استبداد رو به افزایش محمد رضا پهلوی فراهم آورد، بدون ایجاد نهادهایی که اقتدار دولت مرکزی را به روستاهای گسترش دهنده، موفق نخواهد شد. به همین دلیل بود که همراه با کند شدن روند تقسیم زمین‌ها شاهد طرح و اجرای برنامه‌های جدیدی چون تأسیس سپاه دانش و بهداشت هستیم که هریک، و باری دیگر به همان دلایل مألوف تصمیم‌گیری در کشور یعنی عدم تدارک کافی و ندیدن جوانب متعدد امر، به نوعی بر مشکلات موجود افزودند.

با اینهمه، پایان کار اصلاحات ارضی را می‌باید ناشی از تصمیم دولت مرکزی دانست مبنی بر اولویت دهی به صنعت و رسیدگی به امور شهرهایی که از جمله به دلیل عدم موقعيت برنامه اصلاحات ارضی شاهد مهاجرت روز افزون روستائیان بودند. هدایت سرمایه‌های کشور به صنعت و به شهرها و همچنین به برنامه‌های کلان توسعه کشاورزی که روستاهای روستائیان را از منابع لازم برای بهبود زندگی به کل مأیوس و نامید ساخت، دربار را در مواجهه با انقلابی که در شرف وقوع بود، نه فقط از پشتیبانی روستائیان یعنی قشری که یک دهه پیش به وی اجازه داده بود دست بالا را در مواجهه با نیروهای سیاسی کشور به دست آورد، محروم ساخت، بلکه با بروز اولین نشانه‌های ضعف حکومت در رویارویی با نیروهای مخالف، این قسر که هم اکنون بخش جوان و فعال آن دیگر بیشتر در شهر زندگی می‌کرد تا در روستا، خود به نیروهای مخالف سلطنت پیوست و از این طریق فروپاشی آن را تسریع کرد.

مراد ثقفى

پیشگفتار

در سال ۱۳۴۱، حکومت محمد رضا پهلوی به منظور انجام اصلاحات اراضی دست به اجرای برنامه‌ای زد که هدف از آن رسیدن به نتایج اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مهم برای روستاییان بود. تقسیم اراضی که در سه مرحله جداگانه و در طول ده سال صورت گرفت نظام کشاورزی ایران را که مشخصه آن وجود مناسبات فتووالی میان مالکان غیابی و زارعان سهم بر بود تغییر داد و تقریباً نیمی از خانواده‌های روستایی را مالک دست‌کم قطعه زمین کوچکی ساخت. این دگرگونی به حکومت مرکزی امکان داد که در روستاهای نفوذ کند و آنها را در مقیاسی که از زمان شکل‌گرفتن مجده ایران به صورت کشوری مستقل در اوایل قرن شانزدهم میلادی سابقه نداشت، تحت سلطه سیاسی خود درآورد. انگیزه‌های اصلی این برنامه بیش از آنکه اقتصادی یا توسعه‌ای باشد، سیاسی بود. بنابراین، از همان آغاز میان سخن‌پردازی درباره اهداف تعیین شده و نتایج عملی اصلاحات تناقضاتی وجود داشت. جدی‌ترین این تناقضات به زارعان مربوط می‌شد که ظاهراً قرار بود بیش از همه از اصلاحات اراضی منتفع شوند، روش‌هایی که برای اجرای اصلاحات درنظر گرفته شد به گونه‌ای بود که اکثریت قابل توجه روستانشینان نه تنها از تقسیم اراضی سود مادی قابل ملاحظه‌ای نبردند، بلکه در طول چند سال شرایط اقتصادی آنان به تدریج بدتر هم شد. این وضع آرزوهای روستاییان را، خواه درباره اصلاحات اراضی و خواه درباره دیگر سیاست‌های کشاورزی دولت، تا حد زیادی نابود کرد. در پی آن، در سال ۱۳۵۷، یعنی وقتی که رژیم شاه با جنبش جدی و توده‌ای مخالف در شهرها رویمرو شد

نه تنها در جلب حمایت روستاها شکست خورد، بلکه ده‌ها هزار تن از شرکت‌کنندگان در تظاهراتِ ضد حکومتی، که به سقوط رژیم سلطنتی سرعت بخشیدند، جوانان روستایی بودند؛ جوانانی که همین اواخر از اراضی «اهدایی» شاه به پدران خود دل کنده و به شهرها مهاجرت کرده بودند.

هدف از تدوین این اثر بررسی اجمالی تحول یادشده است که به عقیده نگارنده تحقیقی نه تنها مفید بلکه ضروری است. چراکه درباره اصلاحات ارضی در ایران، خواه در میان جماعت تحصیل‌کرده و خواه در میان توده مردم، سوء‌تعبیرهای بسیاری وجود دارد، و این سوء‌تعبیرها به‌علت فقدان هرنوع تحلیل جدی از نتایج عملی برنامه، روز به‌روز تقویت شده است. اما، این خلاصه از تأملات دامنه‌دار درباره منش‌های فرضی زارعان درقبال اصطلاحات ارضی، شاه و در این اواخر، انقلاب نشده است. به همین دلیل، بخش وسیعی از «دانش متداول» درباره جامعه روستایی بیشتر ماهیتی استطوره‌ای دارد تا واقعی. بنابراین، هدف ثانوی این تحقیق ختنی کردن برخی از این اطلاعات تادرست است.

روش تحقیق محلی در این بررسی مشتمل بوده است بر آن‌چه مردم‌شناسان «مشاهدات مشارکتی» می‌نامند و نیز روش معمول‌تر تحقیقات علوم سیاسی، یعنی مصاحبه‌هایی که برپایه سؤالات از قبل مدون شده قرار دارد. اولین تحقیق محلی که در روستایی واقع در مرکز ایران و در طول زمستان ۱۳۵۰ و بهار ۱۳۵۱ صورت گرفت، و نیز تحقیق بعدی که در روستای دیگری واقع در جنوب و در طول سال تحصیلی ۱۳۵۷–۱۳۵۸ به عمل آمد، بصیرت زیادی نسبت به جامعه روستایی و پیچیدگی نسبی فنون کشاورزی غیر مکانیزه فراهم آورد.

طبعتاً، زندگی در کشوری بیگانه مصائب بسیاری به‌همراه دارد، چون شخص در عین حال که یاد می‌گیرد خود را با هنجارها و توقعات نامأنوس تطبیق دهد باید سوء‌ظن‌های اجتناب‌ناپذیری را نیز تاب بیاورد که به‌علت بیگانه تلقی شدن در نظامی اجتماعی که در نوع خود همگن است، بر می‌انگیزد. اما، گرچه ممکن است گاه برداشت من ناشیانه بوده باشد، صبوری، تحمل زیاد و

همراهی که به گمانم از خصایل نیکوی بسیاری از روستاییان ایرانی است مسلماً در تسهیل کار تحقیق مؤثر بود. زندگی در روستاهای ایرانی نیز برای من محاسنی دربرداشته است و آن دوستی نزدیک و صمیمانه‌ای است که با برخی روستانشینان برقرار کرده‌ام. من این دوستی را همواره گرامی خواهم داشت.

در این نوشته هیچ روستای به خصوصی را تحت مطالعه خاص خود قرار نداده‌ام، و حاصل کار را درواقع می‌توان یک ارزیابی کلی از تأثیر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اصلاحات ارضی بر جامعه روستایی ایران دانست. به‌منظور کسب اطلاعات تطبیقی لازم برای چنین برآورده‌ی، شمار قابل توجهی از روستاهای را در نقاط مختلف کشور زیر پاگذاشت‌ام. در طول این سفرها درپی آن بودم که با توجه به سه موضوعی که در دست مطالعه داشتم معلوم کنم که چه ساختارهای مشترک یا متفاوتی بین محل‌های مختلف وجود دارد. سه موضوع مورد تحقیق من عبارت بودند از: شیوه تقسیم اراضی؛ تغییرات حاصل از اجرای اصلاحات ارضی؛ و منش جامعه روستایی در قبال اصلاحات و گسترش دامنه فعالیت‌های حکومتی در روستاهای روش تحقیق من در آغاز، استفاده از برگه‌های پرسش چاپی بود. اما، از آن‌جاکه پاسخ‌دهندگان اغلب در سخن‌گفتن ماهر بودند و توضیحات مفصلی سرشار از جزئیات جالب توجه می‌دادند که هیچ برگه‌ پرسشی نمی‌توانست آن را ثبت کند، به تدریج و با توجه به شرایط، بهتر دیدم که از روش مؤثرتری بهره بگیرم. معمولاً، ضمن آن‌که یکی از روستاییان سخن می‌گفت یادداشت‌هایی بردم داشتم یا برای نوشتمن حداکثر چیزهایی که می‌توانستم به‌خاطر بسیار منظر زمانی مناسب می‌مانند.

تحقیق میدانی برای این کتاب در طول سال تحصیلی ۱۳۵۱-۱۳۵۰ و تابستان ۱۳۵۶، و از خرداد ۱۳۵۷ تا تیر ۱۳۵۸ صورت گرفت. بخش اول کار در منطقه، قسمت اعظم پایان‌نامه دکترای من در مدرسه مطالعات پیشرفته بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز واشنگتن را تشکیل می‌داد؛ مجید خدوری و ویلیام ج. میلر^۱ در این تحقیق راهنمای من بودند. بیل میلر^۲ در تشویق من در

1. Majid Khadduri & William G. Miller

پی‌گیری علاقه‌ام به ایران که در طول سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ شکل گرفته بود نقش مهمی داشت. در آن سال‌ها من به عنوان یک داوطلب سپاه صلح^۳ در شهر کوچکی واقع در آذربایجان شرقی در دبیرستانی انگلیسی درس می‌دادم. در طول نخستین سفر تحقیقاتی ام از سعادت ملاقات با دکتر نادر افشار نادری، سرپرست گروه مطالعات روستایی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی تهران برخوردار شدم. دکتر افشار امکان دست‌یابی به منابع مؤسسه و امکان ملاقات با چند محقق بسیار ارزشمند ایرانی در زمینه جامعه‌شناسی روستایی را فراهم آورد. از آن هنگام تاکنون اندیشه‌ها و نوشته‌های این افراد همچنان بر من اثرگذار بوده است. به ویژه نسبت به مصطفی ازکیا، هوشنگ کشاورز، خسرو خسروی، و جواد صفی نژاد نیز دینی معنوی دارم. ازکیا و صفی نژاد به خصوص، هردو دوستان خوب من و منتقدان بالرتبه کارم بوده‌اند.

دو مین سفر تحقیقی من به ایران در طول تابستان ۱۹۷۷ صورت گرفت و در ارتباط با پروژه‌ای درباره تأثیرات اصلاحات ارضی بر گروه‌های کار روستاییانی بود که تولید را تحت نظام سهمی بری انجام می‌دادند که اینک منسوخ شده است. خیلی خوب توانستم روابط دوستانه‌ای را که در سفر قبلی برقرار کرده بودم تجدید کنم و متوجه تغییرات بسیاری شدم که در طول پنج سال غیبت در نواحی روستایی رخ داده بود. اما به هیچ وجه انتظار نداشتم با مهاجرت وسیع جوانان از روستاهای آن برای جامعه زارع و روستایی مبنای بحث‌های پژوهشی بسیاری با متخصصان ایرانی شد. در این هنگام بود که فکر بررسی بلندمدت پیامدهای اصلاحات ارضی به ذهنم خطور کرد.

در سومین سفر تحقیقی به ایران همزمان با کار در مقام استادیار در دانشگاه پهلوی شیراز امکان یافتم اطلاعات لازم را برای تجدیدنظر در پایان‌نامه دکترای خود و تبدیل آن به کتاب حاضر به دست آورم. همچنین، در طول این چهارده ماه توانستم شاهد انقلابی غیرمنتظره باشم. از آنجاکه در این هنگام در یک روستا

زندگی می‌کردم، می‌توانستم برخورد روستاییان با انقلاب و انتظارات اولیه آنها از حکومت جدید اسلامی را مشاهده کنم. در این دوره به علت شرایط متزلزل سیاسی و اضافه شدن بار احساسات ضد امریکایی در ملی‌گرایی ایرانیان، اقامت من با مشکلاتی بیش از دفعات قبل همراه بود. اما این سفر از لحاظ معنوی پریارتر از تجربیات پیشین بود و رضایت خاطری که درنتیجه تحکیم دولتی‌های گرم و نزدیک به دست آوردم برایم فوق العاده ارزشمند بود.

حضور همسرم مری هوگلاند^۱، که نه تنها دولت و همراه من بلکه محقق خوبی نیز هست، به تجارت من در زمینه تحقیقات محلی غنای بیشتری بخشیده است. او، در مقام مردم‌شناس - جامعه‌شناس، و با توجه به دلستگی مشترک مان به ایران، همواره آماده بود که با دانش خود چشم‌اندازهای ارزشمندی را در مقابل من قرار دهد. در جامعه‌ای که جداسازی جنسیتی بسیار شدید است همسرم می‌توانست با زنان روستایی آزادانه رفت و آمد کند. دیدگاه‌های او که حاصل تجربیات شخصی اوست در شکل بخشیدن به قضاوت‌های من مؤثر بوده‌اند.

بودجه تحقیقات محلی اولیه من در سال‌های ۱۳۵۰-۵۱ با بورس تحقیقی پایان‌نامه دکترا فولبرایت-هایس تأمین شد. در سال ۱۳۵۶ یکی از بورس‌های مربوط به دویستمین سالگرد استقلال ایالات متحده از طریق انجمن دولستان امریکایی خاورمیانه^۲ نصبیم شد (از آن پس به آمیدیست^۳ تغییرنام داد). این بورس از بودجه‌ای تأمین می‌شد که دولت ایران به مناسبت جشن‌های دویستمین سالگرد در اختیار دولت ایالات متحده گذاشته بود. در طول سال‌های ۱۳۵۷-۵۸ توانستم با کمال مسرت یکی از بورس‌های استادیاری فولبرایت-هایس را در طول بخشی از اقامتم در ایران به دست آورم. تشکرات خالصانه خود را به دکتر پری راد، مدیر اجرایی کمیسیون مبادلات فرهنگی ایران و ایالات متحده امریکا و آفای جک شلنبرگر^۴، رئیس دفتر تهران آژانس روابط بین‌المللی، به علت حمایتی که در این دوره از من به عمل آورده، تقدیم می‌کنم.

1. Mary Hooglund

2. American Friends of Middle East

3. Amideast

4. Jack Schellenberger

همچنین، در این مدت از کالج بادویین^۱ نیز کمک هزینه مختصراً بابت مخارج سفر و تهیه دستنوشته‌ها دریافت کرد.

چند دوست و همکارم پیش‌نویس‌های متعدد این کتاب را خوانده‌اند و پیشنهادات ارزنده‌ای برای تغییر بعضی از مطالب عرضه کرده‌اند. در این باره من به ویژه خود را مدیون اینان می‌دانم؛ یرواند آبراهامیان، جرج الکالای^۲، مصطفی ازکیا، جیمز بیل^۳، ریچارد کاتم^۴، کانستنس کرونین^۵، محمد فرد سعیدی، مایکل فیشر^۶، دانیل گودوین^۷، امیر حسن پور، لئونارد هلسفگوت^۸، مری هوگلاند، نیکی کدی^۹ و جان لنگلویز^{۱۰}.

در خاتمه، مایلمن این را بگوییم که ارشش ایران برای من بسیار بیش از محلی برای تحقیق است. دورانی که در آنجا گذراندم تجربه شخصی پرباری بود. متأسفانه ذکر نام همه دوستان و آشنایانی که کمک کردند تا ایران برای من چنین مکان دلپذیری برای زندگی شود، مقدور نیست. اما، بجا است که ذکری از برخی افراد که از میهمان‌نوازی شان برخوردار بوده‌ام به میان آورم. از اسفندیار و السپت احمدی، دانلد و ویکی ارباکل^{۱۱}، جبار باقری، جلال و پری باقری، هوشنگ و گرتود بنان، شیرین فلاحتی، علی گل‌گلابی، بیژن و مهین کشمیری، فاطمه مقدم، خلیل موسوی، گرتود نای-دوری^{۱۲}، افرايم پلوسا^{۱۳}، شانتال رضایی، آندره سینگر^{۱۴}، مهدی و جوان ثریا، براین استریت^{۱۵}، تامس تامپسن^{۱۶}، جلال و آن بتریج صادقی، و علی شیخ‌الاسلامی. همچین، باید مراتب قدردانی خود را از خانواده‌های اسفندیار احمدی، مصطفی ازکیا، جلال باقری، اسفندیار

1. Bowdoin Colledge

2. George Alkalay

3. James Bill

4. Richard Cottam

5. Constance Cronin

6. Michael Fisher

7. Daniel Goodwin

8. Leonard Helfgott

9. Nikki Keddie

10. John Langlois

11. Donald & Vicki Arbuckle

12. Gertrude Nye-Dorry

13. Ephraim Polussa

14. André Singer

15. Brian Street

16. Thomas Thompson

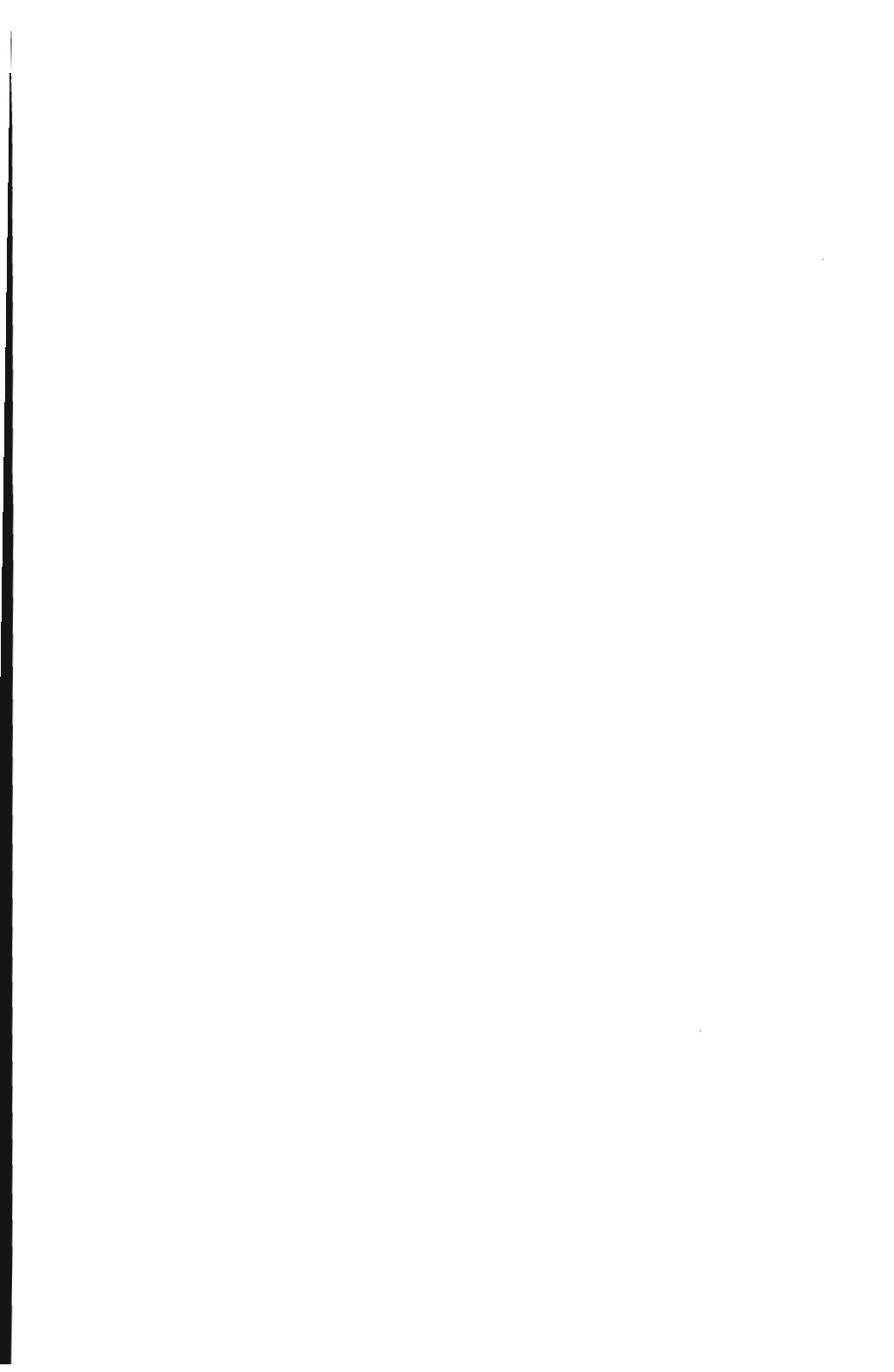
غلامی، امیر حسن‌پور، سعید ایوب جعفری، هوشنگ کشاورز، جلال صادقی، جواد صفی‌نژاد، گوهرتاج سپنتا، «بابا» و «ماما» شیخ‌الاسلامی، و اصغر طلا-مینایی اعلام دارم.

لازم به گفتن نیست که هیچ‌یک از افراد یا مؤسسه‌ای که در بالا نام بردم مسئول محتویات، تعبیرات و نتایج این تحقیق قلمداد نمی‌شوند. مسئولیت کامل هر اشتباهی را درباره داده‌ها یا داوری‌هایم شخصاً می‌پذیرم.

ای. ج. ه

برانزویک، مین^۱

1. Brunswick, Maine



مقدمه

برنامه اصلاحات اراضی در ایران، پس از تقسیم اراضی کشاورزی در مصر در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) که به عنوان سیاست رسمی حکومت به مرحله اجرا آمد، نسبت به هر اقدام‌های مشابه دیگر در خاورمیانه، برخشن وسیع تری از جمعیت روستانشین تأثیر نهاده است. در مقایسه با کشورهای انقلابی و مصممی مانند مصر، عراق و سوریه، که در آنها کمتر از ده‌درصد از روستانشینان در اثر تقسیم اراضی صاحب زمین شدند، در ایران قبل از انقلاب تقریباً نیمی از خانواده‌های روستایی - ۹۰ درصد از روستاییانی که عملاً از حقوق سنتی کشت و زرع برخوردار بودند - توانستند مالک زمینی شوند که روی آن کار می‌کردند. این نتایج به ظاهر چشمگیر بوده است، و به همین دلیل تعجب‌آور نیست که از حدود اواسط دهه ۵۰ تجربه اصلاحات اراضی در ایران به متابه یک نواوری و کوششی موفق در اصلاح ساختار مالکیت زمین، شهرتی جهانی کسب کرده باشد. اما، باید پذیرفت که معیارهای سنجش موفقیت این اصلاحات چندان دقیق نبوده است. در بیشتر موارد صرف این واقعیت که اراضی عملاً تقسیم شدند همچون شاهدی کافی برای تأیید دستاوردهای اصلاحات اراضی پذیرفته شده است. بی‌شك می‌توان تقسیم اراضی را به خودی خود عملی ثابت تلقی کرد، اما وقوع آن به منزله پدیده‌ای آماری از تأثیرهای اندک اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن بر ساختار جوامع دهقانی حکایت می‌کند که مشمول آن شدند. برای ارزیابی تأثیرات هر اصلاحات اراضی مشخصی باید جزئیات برنامه را با هدف تعیین این معیارها بدقت مورد بررسی قرار داد: اینکه چه کسانی از آن سود می‌برند، چه مقدار زمین و به چه قیمتی نصیب هر خانوار می‌شود، چه

گروههایی و برپایهٔ چه منطقی کنار گذاشته می‌شوند، و صفت‌بندی‌های جدید طبقاتی – اگر وجود دارد – چگونه است. داشتن چنین اطلاعاتی پیش‌شرطی است برای شناخت آن جنبه‌هایی از رشد اقتصادی – اعم از مثبت و منفی – که پیامدهای تقسیم اراضی محسوب می‌شود؛ و نیز پیش‌شرطی برای تمیزدادن پیامدهای تقسیم اراضی از تحولات اقتصادی ناشی از عوامل بی‌ارتباط با اصلاحات ارضی. شناخت حاصل از داده‌های مربوط به هرگونه تغییری در ساختار اجتماعی که مستقیماً از دگرگونی‌های مالکیت زمین ناشی شده باشد نیز به همان میزان مهم است. تنها وقتی برآوردهای تأثیر کلی اصلاحات ارضی بر روستاهای ممکن می‌شود که شخص، شناخت کاملی از همه روابط اجتماعی و اقتصادی نوظهور به دست آورد.

در مورد تجربه ایران باید گفت که اکنون (سال تألیف کتاب) یک دهه از هنگامی که برنامه اصلاحات ارضی در سال ۱۳۵۰ به طور رسمی خاتمه یافت، می‌گذرد. با این همه، «توفیق» ظاهری این برنامه تا به حال تنها بر اساس تعداد کشاورزانی که عملأً زمین دریافت کرده‌اند سنجیده شده، یعنی هیچ بررسی ارزشمندی در مورد نتایج اصلاحات صورت نگرفته است. درواقع، تنها دو کتاب در دست است که مستقیماً به این مسئله پرداخته‌اند. یکی از این دو کتاب بیش از هر چیز مدعی سرایی چاپ‌وسانه‌ای برای شاه است و بی‌هیچ تفسیر بیشتری می‌توان کنارش نهاد.^۱ کتاب دیگر، اثری کاملاً تحقیقی است نوشته خانم پروفسور ان. ک. س. لمبتن، از دانشگاه لندن. گرچه لمبتن برجسته‌ترین صاحب‌نظر در زمینه جامعه روستایی ایران است اما این تحقیق او ارزش محدودی دارد.^۲ کتاب لمبتن در اصل شرحی است بر اجرای قوانین اصلاحات ارضی در چیزی حدود ۳۰۰ روستا در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۵، و تحت

1. D. R. Denman, *The King's Vista: A Land Reform Which Has Changed the Face of Persia*.

ارزش تبلیغاتی این کتاب از آنجا آشکار می‌شود که مقامات دولت ایران در اواسط دهه ۵۰، نسخه‌های رایگان – و درخواست‌شده از آن را به اشخاصی می‌دادند که در روستاهای ایران به کار تحقیق علمی یا مطبوعاتی مشغول بودند.

2. Ann K. S. Lambton, *The Persian Land Reform, 1962–1966*.

این عنوان نیز به هیچ یک از موضوعات مهمنی که ذکر شد اشاره ندارد، و حتی به ارزیابی اهمیت کلی برنامه نیز نپرداخته است.

هدف کتاب حاضر پرکردن برخی شکاف‌های موجود تحقیقات در زمینه اصلاحات اراضی ایران است. کوشیده‌ام برای پرسش‌های بنیادی زیر پاسخ‌هایی فراهم آورم: چه مقدار اراضی عملاً تقسیم شد؛ اندازهٔ متوسط زمین‌هایی که نصیب زارعان شد، چقدر بود؛ چند درصد از جمعیت روستاشین زمین دریافت کرده‌اند؛ تأثیر اصلاحات ارضی بر ساختار اجتماعی روستایی چه بوده است؛ و سرانجام پیامدهای سیاسی اصلاحات چه بود. پاسخ به این پرسش‌ها مبانی لازم برای رسیدن به شناخت و ارزیابی تأثیر اصلاحات ارضی بر روستاشین را فراهم می‌آورد. این بررسی نشان خواهد داد که گرچه موفقیت آماری برنامه برپایهٔ درصد مستأجرانی که زمین‌دار شده‌اند انکارناپذیر است، اما اگر موفقیت عملی برپایهٔ منافعی که عاید روستاییان شده است سنجیده شود، نتیجهٔ تقسیم اراضی در عمل هیچ بوده است.

هدف کتاب حاضر محدود است. در وهلهٔ نخست، توجه من معطوف به روستاهایی بوده است که مشمول اصلاحات ارضی شده‌اند. خواننده نباید تصور کند که بذل توجه اندک به روابط میان برنامهٔ اصلاحات ارضی و سیاست‌های داخلی و خارجی ایران، نشانه‌ای از کم‌بهادرن نگارنده به این مقوله‌ها است. بر عکس، معتقدم نمی‌توان دلایل شکل‌گیری اصلاحات ارضی را در دهه ۱۳۴۰، بدون توجه به فضای سیاسی ملی و بین‌المللی دریافت. اما این رابطهٔ خود می‌تواند زمینهٔ یک تحقیق مستقل و بسیار مهم باشد. امیدوارم که تحلیل من دربارهٔ تأثیر تقسیم اراضی بر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روستاهای ایران به منزلهٔ نخستین گام در راه شناخت اهمیت کلی اصلاحات ارضی به کار آید و مشوق پژوهش بیشتر افراد علاقه‌مند به مسائل ایران در این زمینه شود.

کتاب به دو بخش تقسیم شده است. در بخش اول زمینه و سابقهٔ تاریخی برنامهٔ اصلاحات ارضی که در ۱۳۴۱ آغاز شد مطرح می‌شود. ابتدا شرایط طبیعی محیط که روش‌های کشاورزی را مقید می‌کند (فصل ۱) و ماهیت جامعه

دهقانی (فصل ۲) بررسی می‌شود. سپس، اندیشه تقسیم اراضی با ملاحظه زمینه‌تاریخی آن بررسی خواهد شد. (فصل ۳). در آخرین فصل این بخش مجموعه قوانینی که در سه مرحله اصلاحات ارضی وضع شد، موضوع تحلیل قرار خواهد گرفت. (فصل ۴)

بخش دوم شامل بحثی درباره نتایج اصلاحات ارضی است. فصل پنجم به پرسش‌های مهمی از قبیل چقدر زمین توزیع شده است؛ کدام راستان‌شینان زمین دریافت کرده‌اند؛ و اندازه زمین‌های تقسیم شده می‌پردازد. پس از آن، دگرگونی ساختارهای اقتصادی (فصل ۶) و ساختارهای سیاسی روستا پس از اصلاحات ارضی (فصل ۷) مورد بررسی قرار می‌گیرد. فصل پایانی (فصل ۸) شامل تحلیلی است درباره تأثیر اصلاحات ارضی و پیامدهای آن بر موضع و حرکت‌های روستاییان در طول خیزش‌های انقلابی که به سقوط سلطنت در ایران انجامید.

بخش اول

سابقه اصلاحات ارضی



اوضاع و احوال روستاهای

محیط طبیعی

به منظور درک بهتر مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که موضوع این بررسی است، خالی از فایده نیست که ابتدا برخی از جنبه‌های بارز ریخت‌شناسی (مورفولوژیک) طبیعی ایران را تشریح کنیم، زیرا شرایط جغرافیایی تأثیری مهم بر جامعه روستایی داشته است. کشور ایران بزرگ‌تر و بیش از ۱,۶۴۸,۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. مشخصه عمده آن دشت‌های مرتفع محصور در میان کوه‌های مرتفع‌تر و آب و هوایی خشک است. کوه‌های زاگرس با طول ۲۳۶۶ کیلومتر از آذربایجان در شمال غربی تا بلوچستان در جنوب شرقی امتداد دارد. این کوه‌ها در شمال مرتفع‌تر اند و گاه ارتفاع آنها به بیش از ۳۰۵۰ متر می‌رسد، و عموماً هرچه به طرف جنوب پیش می‌رویم، از ارتفاع آنها کاسته می‌شود. دشت‌های بسیاری که میانگین ارتفاع شان از سطح دریا ۹۰۰ الی ۱۵۰۰ متر است در میان رشته کوه‌های موازی‌ای پراکنده شده‌اند که سلسله جبال زاگرس را تشکیل می‌دهند. این کوه‌ها تا زمین‌های پست ساحلی حاشیه خلیج فارس و دریای عمان ادامه دارند.

کوههای البرز در سراسر شمال ایران امتداد دارد. دامنه این رشته کوهها از زاگرس کمتر است، اما برخی از تماشایی‌ترین کوههای کشور، و از جمله بلندترین قله را که آتششان ۵,۶۵۴ متری دماوند است دربرمی‌گیرد. رشته کوههای البرز در امتداد ساحل جنوبی دریای مازندران قرار گرفته. دشتی باریک و حاصل خیز در فاصله میان این کوهها و دریا واقع شده است. این نوار ساحلی تنها منطقه پرباران ایران محسوب می‌شود.

مرکز کشور مشتمل بر چند حوزه بسته است که مجموع آنها فلات مرکزی خوانده می‌شود. حد متوسط ارتفاع این فلات بین ۹۰۰ تا ۶۰۰ متر است. بیش از نیمی از فلات را شوره‌زارهای غیرقابل سکونت دشت کویر و دشت لوت پوشانده‌اند. آنسوی این شوره‌زارها، از شمال تا جنوب و در امتداد مرز افغانستان، زمین‌های مرتفع و نیز رشته کوههای کم ارتفاع و بی‌آب و علف شرقی قرار دارد.

آب‌هوای ایران بسیار متنوع است. تابستان‌ها بسیار گرم، که جز در دشت‌های ساحلی بسیار خشک است. درجه حرارت در فلات مرکزی به ۳۸ درجه و در زمین‌های پست جنوبی گاه به ۴۹ درجه می‌رسد. زمستان‌ها سرد است، گرچه برف‌های سنگین و حرارت زیر صفر معمولاً اختصاص به ارتفاعات بیش از ۱۵۰۰ متر دارد. نوارهای ساحلی در امتداد خلیج فارس و دریای عمان در مقایسه با سایر مناطق کشور زمستان‌های معتدل‌تری دارند. وزش باد در همه اوقات سال، به ویژه تابستان‌ها، شدید است.

بارندگی اندک است. تنها در نواحی گیلان و مازندران و در ارتفاعات بیش از ۳۰۰۰ متر میزان بارش سالانه از ۵۰۰ میلیمتر تجاوز می‌کند. در دشت‌ها و دره‌های کوهستانی زاگرس بارش سالانه حدود ۲۵۰ میلیمتر یا بیشتر است، حال آنکه در فلات مرکزی میزان بارندگی از ۱۰۰ تا ۲۰۰

میلیمتر در سال تغییر می‌کند. جز در ناحیه ساحلی دریای مازندران، در بقیه نقاط بارندگی فصلی است. بیشتر بارندگی‌ها در فاصله مهر و خرداد رخ می‌دهد؛ در بسیاری از مناطق ایران در طول ماه‌های گرم تابستان میزان بارش صفر است.

آب و هوای خشک و زمین کوهستانی، کشاورزی را دشوار کرده است. تنها ده‌رصد از کل زمین‌ها، یعنی حدود ۲۰ میلیون هکتار آن، قابل کشت است. به علاوه، در هر سال زراعی بیش از نیمی از این مقدار (۱۲ میلیون هکتار) آیش می‌شود. ۴۱ درصد از زمین‌های کشت فصلی به آبیاری دستی نیاز دارد. گذشته از زمین‌های کشاورزی، حدود ۱۰ میلیون هکتار زمین نیز به صورت چراغاه‌های طبیعی برای پرورش دام مورد استفاده قرار می‌گیرد. بیشهزارها، که عمدتاً شامل جنگلهای سلسله جبال البرز هستند، ۱۱ درصد سطح کشور را می‌پوشانند. نیمی از کل اراضی کشور، کویر و کوهستان و بقیه نیز زمین بی استفاده است.^۱

به این ترتیب می‌بینیم که جغرافیای سرزمین ایران به نظام کشاورزی آن شکل خاصی داده است. روش‌های کشت و زرع و انواع محصولات زیر کشت بیش از هر چیز طبق شرایط اقلیمی و نوع زمین تعیین شده است. کنترل منابع کمیابی مثل آب یا حق استفاده از آب اغلب همانقدر مهم بوده است که مالکیت زمین، زیرا در بسیاری از نواحی زمینی که از آب کافی برخوردار نیست، بی‌ارزش به حساب می‌آید. سطح تولید که از شرایط طبیعی متأثر است، بر توزیع جمعیت تأثیر می‌گذارد. بدیهی است که جمعیت نواحی خشکتر کمتر از نقاط پرباران است.

1. Table A. I, "Estimated Land Use, 1971", in Oddvar Aresvik, *The Agricultural Development of Iran*, p. 247.

اسکان و کشاورزی

حدود ۵۵ درصد از ۳۵ میلیون نفر جمعیت ایران^۱، در روستاهای زندگی می‌کنند. از این جمعیت روستانشین حدوداً ۱۸ میلیونی نزدیک به ۲ میلیون نفر^۲، ۱۰ درصد کل جمعیت روستانشین^۳ دامدارانی‌اند که همه ساله با گلهای بزرگ گوسفند و بز خود بین ییلاق و قشلاق خود کوچ می‌کنند.^۴ باقی ۱۶ میلیون جمعیت روستانشین در قریب به ۶۷۰۰۰ روستا سکونت دارند. تعداد دقیق این روستاهای هنوز مشخص نشده است. طبق سرشماری سال ۱۳۴۵، شمار کل روستاهای ایران ۶۶,۷۵۶ است. در این سرشماری روستا محل سکونتی دائمی تعریف شده است که از حداقل یک خانوار تا حداکثر ۵۰۰۰ نفر ساکن داشته باشد.^۵ در این بررسی، هم از این تعریف و هم از سرشماری سال ۱۳۴۵ استفاده شده. باید توجه داشت که صاحب نظران ارقام رسمی را روی هم رفته دقیق می‌دانند، اگرچه در شمارش کل روستاهای کشور احتمالاً حداقل چند صد روستا و حداکثر ۵,۰۰۰ روستا از قلم افتاده‌اند.^۶ شمار و اندازه روستاهای در جدول ۱ خلاصه شده است. این ارقام نشان می‌دهد که بیش از ۷۰ درصد کل روستاهای بسیار کوچک‌اند و جمعیت‌شان از ۲۵۰ نفر کمتر است.

۱. آمار مربوط به زمان تألیف کتاب است.-م.

۲. هرگز سرشماری جداگانه‌ای از جمعیت چادرنشین با تقسیم‌بندی قبیله‌ای انجام نشده است. یکی از مردم‌شناسان ایرانی که سال‌های بسیاری را صرف مطالعه درباره سنت‌ها و الگوهای مهاجرت کوچ‌نشینان گله‌دار کرده است، تعداد آنان را حدود ۲ میلیون نفر برآورد می‌کند. ر. ک.: نادر افشار نادری، اسکان کوچ‌نشینان و پیامهای اجتماعی و اقتصادی آن، ص. ۱۰. در هر دو آمارگیری سال ۱۳۴۵، ۱۳۵۵، ۱۳۵۵، گروه‌های «اسکان نیافته» مانند عشایر رمۀ گردان رانیز دربرمی‌گرفت.

۳. ر. ک. ایران، سازمان برنامه، سرشماری ملی جمعیت و مسکن، آبان ۱۳۴۵.

۴. نتایج دقیق سرشماری سال ۱۳۵۵ تا پاییز ۱۳۶۰ که این دستنوشته تکمیل شد انتشار نیافته بود؛ بنابراین ممکن نبود آمار روستاهای را برای این دو دوره با هم مقایسه کرد.

جدول ۱. تعداد و اندازه روستاها، آمار سال ۱۳۴۵

اندازه به حسب جمعیت	تعداد روستاها	درصد کل روستاها	کل جمعیت
۱_۵۰	۲۱,۶۲۴	۲۲,۴	۴۸۴,۱۴۰
۵۱_۲۵۰	۲۷,۳۶۷	۴۱,۰	۳,۵۹۵,۷۸۵
۲۵۱_۵۰۰	۱۰,۱۴۰	۱۵,۲	۳,۵۸۸,۱۸۵
۵۰۱_۱,۰۰۰	۵,۱۷۰	۷,۸	۳,۵۶۱,۳۲۰
۱,۰۰۱_۲,۰۰۰	۱,۸۶۲	۲,۸	۲,۵۱۱,۱۵۰
۲,۰۰۱_۵,۰۰۰	۵۹۳	۰,۹	۱,۷۰۸,۲۹۰
جمع	۶۶,۷۵۶	۱۰۰,۰	۱۵,۴۸۸,۸۷۰

مأخذ: خسرو خسروی، جامعه‌شناسی روستایی ایران، ص ۹، جدول ۱.

روستاها در همه مناطق یافت می‌شوند؛ در دره‌ها، کوه‌ها، دشت‌های باز، کرانه دریاها، حاشیه رودخانه‌ها، و حتی در کویر. مهم‌ترین عامل در تعیین محل روستا، دسترسی به آب است. بنابراین، جمعیت روستایی بیش از هرچهار در نقاطی متمرکز است که بارش سالانه معمولاً به حداقل ۲۵۰ میلیمتر می‌رسد، یعنی آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان، گیلان، مازندران، خراسان شمالی، و بخش‌هایی از استان فارس. در برخی از نواحی گیلان و مازندران که میزان بارش سالانه در آن‌ها از ۱۰۰۰ میلی‌متر بیشتر است، تراکم جمعیت شدید است و روستاها به یکدیگر نزدیک‌اند. در آذربایجان، که معمولاً میزان بارندگی آن ۵۰۰ میلیمتر در سال است، روستاهای بی‌شماری وجود دارند که جمعیت بسیاری از آنها به چند هزارنفر می‌رسد. بر عکس در مناطق خشک‌تر مرکزی و جنوبی، و بخش‌های شرقی کشور تراکم جمعیت کم‌تر است و روستاهای را کیلومترها زمین غیرمسکونی از هم جدا می‌کند.

صرف نظر از موقعیت طبیعی، بیشتر روستاهای از لحاظ طرح و ساخت مشابه‌اند. بافت مسکونی در روستاهای ایران عموماً فشرده است و از واحدهای مسکونی به هم پیوسته تشکیل می‌شود.^۱ گرداگرد روستاهای غالباً با دیوارهای کاه‌گلی محصور شده است. در بخش‌های مرکزی و شرقی، بعضی روستاهای در قلعه‌هایی مجهز به برج‌های دیده‌بانی و دیوارهایی محصورند که ارتفاع آنها گاه به بیش از ۳ متر می‌رسد و روستا را محفوظ نگه می‌دارند. به هر جهت، از دهه ۱۳۳۰ به بعد، عموماً در صورت خرابی دیوارهای دور روستا کوششی برای مرمت آن صورت نگرفته است.

خانه‌های روستاییان نیز با دیوارهایی، البته کوتاه‌تر، احاطه شده است. عموماً هر خانه حیاطی دارد و خانه‌ها، رو به جنوب غربی ساخته شده‌اند. خانواده‌های متوسط روستایی معمولاً در اتاقی خشتنی زندگی می‌کنند که در امتداد یکی از دیوارهای حیاط ساخته شده است. سقف اتاق ممکن است مسطح و بر تیرک‌های چوبی استوار باشد (غرب ایران)؛ یا شب‌دار باشد و یکسره از چوب (حوالی دریای مازندران)؛ و یا گنبدهای شکل و خشتنی باشد (مرکز، شرق و جنوب ایران). نمای خانه را تقریباً هیچ وقت رنگ نمی‌زنند. اغلب نه پنجره‌ای هست نه برق. اثاثیه ناچیز است و غالباً از یک دست رختخواب و لوازم آشپزی تجاوز نمی‌کند. روستاییانی که دام و طیور دارند، عموماً فضای کوچکی (آغل) در جنوب محل سکونت خودشان برای آنها درنظر می‌گیرند. روستاییان مرغه‌تر ممکن است دو اتاق برای سکونت و اثاثیه بیشتر و چاه یا حوضی هم در حیاط خانه و مستراحی اختصاصی نیز در گوشۀ حیاط داشته باشند.

۱. برخی نواحی استان‌های گیلان و مازندران در کنار دریای خزر استثنای هستند، چراکه در این دو استان روستاهای خانه‌های دور از هم تشکیل شده‌اند.

اما، منبع آب بیشتر روستاییان خارج از محل سکونت شان قرار دارد و اغلب از مستراح عمومی استفاده می‌کنند.^۱

در هر روستا و بسته به مساحت آن، به جز واحدهای مسکونی بنای‌ای دیگری نیز دیده می‌شود. وجود چند بقالی و قصابی، قهوه‌خانه، آسیاب و نیز حمام عمومی، مسجد و مدرسه در روستاهای بزرگ (بین ۵,۰۰۰-۲,۵۰۰ نفر) امری عادی است. حتی در روستای کوچک (۳۰۰-۲۵۰ نفری) نیز چند دکان و گاه مدرسه‌ای ابتدایی، مسجد و یا حمامی عمومی به چشم می‌خورد. باغ‌های میوه یا بادام و گردو نیز معمولاً در روستاهای وجود دارند. در مواردی، مالکانی که خود مستقیماً به کار کشاورزی نمی‌پردازند، اقامتگاهی برای استفاده فصلی یا حتی اقامت دائم در روستا دارند. خانه‌های اربابی معمولاً متشکل است از حیاط بزرگ و محصوری که در آن بنایی چنداتاقه و اغلب هم دوطبقه و خشتنی و یکی دو ساختمان فرعی احداث شده است و اغلب به باغ یا باغ‌های میوه متصل است.

زمین‌های کشاورزی در پیرامون روستا قرار دارند. به طور سنتی، هر روستا با اراضی کشاورزی اطرافش به شش قسمت مساوی تقسیم می‌شوند که هر قسمت یک دانگ خوانده می‌شود. هر دانگ شامل تعدادی واحد کشاورزی است که حد و حدود آنها به حسب مساحت زمین زیر سخم و کشت یا میزان آب مورد نیاز در یک دوره معین، تعیین می‌شود. یکی از واحدهای متناول اندازه‌گیری جفت است. جفت مقدار زمینی است که در طول یک روز با یک جفت گاو سخم زده می‌شود. مساحت یک جفت زمین دیم‌کاری از ۴ تا ۶ هکتار متغیر است؛ حال آنکه

۱. برای شرحی با جزئیات بیشتر در مورد خانه‌های روستایی و اثاث آنها ر. ک.:

Robert C. Alberts "Social Structure and Cultural Change in an Iranian Village" (Ph.D. dissertation, University of Wisconsin at Madison, 1963), pp. 144-163.

مساحت یک جفت زمین آبی حدوداً ۲ هکتار است. اما، مساحت زمین اهمیت ثانوی دارد و هدف عمدۀ آن است که همه جفت‌ها از لحاظ کیفی، و نه لروماً کمی، مساوی باشند.^۱ به این ترتیب، غالباً تفاوت‌های بارزی از لحاظ مساحت و موقعیت بین جفت‌های یک دانگ وجود دارد که ناشی از درنظرگرفتن میزان حاصل خیزی و نزدیکی زمین‌ها به آب است. حتی لرومی ندارد که یک جفت زمین، واحدی پیوسته باشد و ممکن است از قطعاتی پراکنده میان زمین‌های خوب، متوسط و بد یکی از دانگ‌ها تشکیل شود.

زمین قابل شخم از نظر کشت در یکی از این سه صورت است: کشت دیمی، کشت آبی یا آیش. این اصطلاحات مشخص می‌کنند که آیا زمین را می‌توان بدون آبیاری دستی زیر کشت برد یا باید آبیاری دستی شود یا در یک دورهٔ زراعی مشخص شخم زده رها گردد. بیشتر زمین‌های دیمی در آذربایجان و خراسان شمالی واقع است. با توجه به این امر که در این نواحی بارش تابستانه ناکافی است، فنون دیم‌کاری برای حداکثر استفاده از بارندگی در طول سایر فصل‌ها شکل گرفته است. برای نمونه، گندم محصول زمین‌های دیم است که پس از آماده‌شدن زمین در اوایل پاییز کشت می‌شود. در زمستان پوشش برف همچون لایه‌ای بذر را در برابر سرما حفظ می‌کند. با گرم شدن هوای زمین بیشتر آب‌های حاصل از ذوب برف را فرو می‌کشد و این به رشد و جوانه‌زدن بذرها یاری می‌رساند. باران بهاره معمولاً برای آنکه گندم رشد کند و برسد کافی است. گندم در ماه خرداد، یعنی سرآغاز فصل بی‌آبی، آماده برداشت است.

کشت آبی نیز رایج است. در واقع، در بیشتر روستاهای مرکزی و شرقی ایران کشاورزی بدون آبیاری دستی غیرممکن است. با اینکه رودخانه، چشمه و جویبار و چاه همه منابع آبیاری محسوب می‌شوند، اما

1. Ann K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, p. 5.

متداول‌ترین شیوه آبرسانی به زمین‌های زیر کشت احداث قنات است. این کار تنها در زمین‌های شب‌دار ممکن است.^۱ کار قنات‌ها گردآوری آبی است که اغلب در کوهپایه‌ها به زمین فرو می‌رود، و سپس هدایت این آب گردآوری شده از طریق مجرایی نسبتاً مستقیم که سرانجام در انتهای رشته قنات به سطح زمین می‌رسد. مظهر قنات، یعنی آخرین چاه قنات که آب از آن برداشت می‌شود، با طرحی دقیق در زمین‌های زیر کشت روستا احداث می‌شود. این نظام آبرسانی بسیار قدیمی و پیچیده، بسیار پرخراج است؛ نه تنها احداث قنات کار دشواری است، بلکه برای این که درست کار کند به مراقبت مداوم نیاز دارد. به رغم این واقعیت، قنات هنوز هم نسبت به چاه‌های عمیقی که با موتور کار می‌کنند و روز به روز متداول‌تر می‌شوند از امتیازاتی برخوردار است. از جمله، این امتیاز که می‌تواند آب زیرزمین را از فاصله‌هایی نسبتاً دور گردآوری کند و به روستا برساند.^۲

زمان‌بندی برای آبیاری زمین‌های آبی بسیار دقیق و پیچیده است. با توجه به نوع محصول می‌باشد که هر قطعه زمین مقدار ثابتی آب در فواصل زمانی معین برسد. برای نمونه، اگر محصول گندم باشد، احتمالاً باید هر دوازده روز یک بار به مدت بیست و چهار ساعت یا هر شش روز یک بار به مدت دوازده ساعت آبیاری شود. دیگر محصولات کشاورزی ممکن است به آب کمتر یا بیشتری در طول همین فاصله زمانی نیاز داشته

1. George Cressey, "Qanats, Karez and Foggaras", *Geographical Review*, 48 (1958): 28.

2. برای جزئیات بیشتر، ر. ک.:

Ibid., pp. 24–44, and Hans E. Wulff, *The Traditional Crafts of Persia*, pp. 251–254.

این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است: هانس ا. وولف، صنایع دستی کمهن ایران، ترجمه دکتر سیروس ابراهیم‌زاده، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۲.

باشند. برای مثال، برنج پس از نشا باید در تمام طول دوره رشد آن کاملاً در آب غوطه‌ور باشد. بنابراین، کشت برنج با توجه به شرایط اقلیمی، جنگل و رطوبت گیلان و مازندران محدود به این دو استان می‌شود. سومین وضعیت زمین‌های قابل کشت، آیش است. آیش یعنی اینکه زمین شخم بخورد و به حال خود رها شود. در بسیاری از روستاهای نیمی از همه زمین‌های مزروعی ممکن است در یک فصل خاص آیش شوند. کمبود آب برای آبیاری زمین مزروعی علت اصلی وسعت درخور توجه زمین‌های آیش است. الگوی رایج در اراضی آبی، دوسال کشت و یک سال آیش است. در مناطقی که دیم‌کاری رواج دارد، معمولاً در پاییز گندم زمستانه را می‌کارند، و سپس در طول تابستان پس از برداشت محصول، زمین را آیش می‌کنند.

اما، زمین دیمی لزوماً همواره در طول تابستان به صورت آیش باقی نمی‌ماند. در هر کجا که آب کافی برای آبیاری زمین‌های کشاورزی در دسترس باشد بخشی از زمین‌های دیم یا کل آن را پس از برداشت گندم و جو شخم می‌زنند، و سپس محصولات تابستانه (صیفی) را از قبیل عدس، نخود، لوبیا، گوجه‌فرنگی، بادمجان، پیاز، سیر، خیار، هندوانه یا حتی گندم بهاره در آن می‌کارند. به این ترتیب زمین دیمی در بخشی از سال تبدیل به زمین آبی می‌شود. روستاهایی که ذخیره آب کافی دارند هر سال از این نوع کشت مضاعف سود می‌برند. اما کشت صیفی‌ها با محدودیت‌های شدیدی روبرو است. برای نمونه، تابستان عموماً فصلی بی‌باران است، منابع آبی از قبیل چشمهای دار این فصل خشک می‌شود و آب قنات‌ها پایین می‌رود. علاوه براین، برای کشت بیشتر محصولات صیفی در مقایسه با گندم و جو، آب بیشتری لازم است. با وجود این، در اغلب روستاهای مجاور شهرها میزان تولید سبزی‌ها و سهم آن‌ها در درآمد سالانه روستاییان درخور توجه است.

آیاری باغهای میوه اطراف روستاها نیز مسئله مهمی است. لازم به تذکر است که باغ جزو زمین‌های قابل کشت روستا محسوب نمی‌شود. جز در مواردی استثنایی، همه باغهای میوه محصورند و گاه در مالکیت یک یا چند خانواده روستایی قرار دارند. اما، اغلب باغها به مالکان غایب تعلق دارند. بیشتر باغها نسبت به زمین‌های مزروعی روستا بسیار کوچک‌تراند. انگور، سیب، زردآلو، انار، به، گلابی و هلو میوه‌های متداول در غرب و شمال شرقی ایران است. مرکبات در امتداد دریای مازندران و بخش‌هایی از استان فارس به عمل می‌آید. در سراسر جنوب ایران خرما محصول عمدۀ است. کشت درخت‌های پسته، بادام و گردو نیز در نواحی مختلف رواج دارد.

مزارع و باغها اغلب تنها بخشی از زمین متعلق به روستا را شامل می‌شوند. چراگاه‌های طبیعی، همچون بخشی از متعلقات روستا، گاه متصل به مزارع و گاه در مسافت دوری از آنها واقع شده‌اند. این چراگاه‌ها یا ملک خصوصی‌اند یا دارایی عمومی محسوب می‌شوند. در مورد دوم، همه روستانشینان می‌توانند دام‌های خود را در چراگاه‌های روستا بچرانند؛ روستانشینان برای استفاده از چراگاه‌های خصوصی معمولاً مبلغ معینی به حساب میزان استفاده خود به مالک می‌پردازنند. این مبلغ که مالک آن را تعیین می‌کند ممکن است به صورت نقدی یا بازای هر دام یا به صورت سهمی از فرآورده‌های دامی پرداخت شود.^۱

نقش حیوانات اهلی در اقتصاد روستایی غالباً مهم است. این مسئله بهویژه در غرب ایران حائز اهمیت بسیار است، چراکه در این منطقه زندگی روستایی معمولاً همانقدر بر گله‌داری متکی است که بر

۱. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به:

Lambton, *Landlord and Peasant in Iran*, pp. 356–368.

این کتاب با این مشخصات به فارسی ترجمه شده است: آن. ک. س. لمبتن، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

کشاورزی. دامهایی که روستاییان نگه می‌دارند شامل گاو، بز، و بهویژه گوسفند است. هنوز هم در بسیاری نقاط ایران از گاو—هم گاو میش اهلی آسیایی و هم گاو نر—برای کشاورزی استفاده می‌شود. پشم بز در تولید ریسمان، چادر و گلیم به کار می‌رود. پشم گوسفند بهویژه در فرش بافی مصرف دارد؛ از پشم گوسفند برای تهیه پوشک زمستانی نیز استفاده می‌شود. از شیر همه انواع این دام‌ها ماست، پنیر و کره گرفته می‌شود که در برنامه غذایی روستاییان اقلام عمده‌ای به حساب می‌آیند. از تپله چهارپایان به عنوان کود استفاده می‌شود؛ گاه این تپله‌ها به صورت تکه‌های بزرگ جمع‌آوری و خشک می‌شود و به مصرف سوخت می‌رسد. در اغلب روستاهای مرغ و خروس و الاغ نیز یافت می‌شود، و به ندرت، ممکن است چند رأس اسب هم وجود داشته باشد.

آن‌چه تا اینجا به طور اجمالی گفته شد، می‌تواند مبنایی باشد برای درک بافت روستایی ایران که برخی عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اصلاحات ارضی بر آن تأثیر گذاشته‌اند. فصل بعدی به ساختار روستاهای ایران در دوران قبل از اجرای اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ می‌پردازد و فصل‌های پس از آن چگونگی تأثیر سیاست‌های اصلاحات ارضی بر این ساختار را بررسی می‌کند.

جامعه دهقانی در پایان دهه ۱۳۳۰

صفت ممیزه جامعه دهقانی در طول دهه ۴۰ و آغاز دهه ۳۰ سلطه بزرگ مالکان بر آن بود. این مالکان غیرکشاورز که اغلب در شهرها می‌زیستند املاک خود را از طریق مباشرانی اداره می‌کردند که با روستاییان برای انجام کار کشاورزی دربرابر سهمی مشخص از محصول قرار می‌گذاشتند. با این ترتیبات، بدون استثنا، سهم بزرگ‌تر محصول نصیب مالکان می‌شد و آنچه برای روستاییان باقی می‌ماند، بهزحمت کفاف زندگی آنها را می‌داد. سرشت ناعادلانه تقسیم محصول در مناسبات دیگر مالکان و روستاییان نیز عیناً بازتاب می‌یافتد. آنها که زمین کشاورزی داشتند زارعان خود را وادار به پرداخت مقررات جنسی و انجام مجموعه‌ای از خدمات رایگان می‌کردند. این نوع روابط تولیدی کشاورزی را فئودالی توصیف می‌کنند. اما، ضمن آنکه همه نظام‌های فئودالی جنبه‌های مشخصاً مشابهی دارند، باید گفت که تفاوت‌هایی نیز میان فئودالیسم تاریخی اروپا و فئودالیسم ایرانی، آنگونه که در روزگاران گذشته و تا همین اوخر رایج بوده است، وجود دارد.^۱ بهر حال، بحث درباره این

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره تفاوت‌های بین فئودالیسم قرون وسطای اروپا و فئودالیسم ←

تفاوت‌ها خارج از حوصله‌این بررسی است و خواننده علاقمند می‌تواند برای اطلاع بیشتر به منابع ذکر شده در پانویس پیشین مراجعه کند. آنچه در این متن بیشتر موضوع توجه ما است پیشرفت‌های اجتماعی-اقتصادی روستایی در قرن نوزدهم است که فنودالیسم ایرانی، آنگونه که در اوایل قرن بیستم وجود داشت، از دل آن سربرآورد. مهم‌ترین تحول در زمینه کشاورزی از اواسط قرن نوزدهم به بعد، پیوند تدریجی اما روزافزون اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی بود.^۱ این فرایند به چهار طریق بهم پیوسته بر نواحی روستایی تأثیر گذاشت. نخست، تولید معیشتی به تولید محصولاتِ فروشی^۲ غیرخوراکی تغییر کرد. با آنکه در اوایل قرن نوزدهم عمدها غلات کشت می‌شد و آن هم برای مصارف خانگی، تا پایان قرن، پنهان، تریاک و تباکو که همه ابتدا در بازارهای تحت کنترل اروپاییان خریدار داشتند، تبدیل به تولیدات اصلی شدند.^۳ طبیعتاً، این تغییر تولید یک دست نبود، و برخی از مناطق به دلیل



ایران در این اواخر، ر.ک.:

Ervand Abrahamian, “European Feudalism and Middle Eastern Despotisms”, *Science and Society* 39 (Summer 1975): 129–156; for descriptive accounts of Iranian feudalism historically, see Lambton, *Landlord and Peasant*, and Farhad Nomani, “The Origin and Development of Feudalism in Iran: 300–1600 A. D. (Ph.D dissertation, University of Illinois at Urbana–Champaign, 1972)”.

۱. تأثیر اقتصاد جهانی بر ایران از حدود سال ۱۲۳۰ تا ۱۳۳۰، تا امروز به طور جدی مورد بررسی قرار نگرفته است. مقاله دست‌اولی که به بخش کشاورزی می‌پردازد نوشتۀ نیکی کدی است به نام:

“Stratification, Social Control, and Capitalism in Iranian Villages: Before and after Land Reform,” in *Rural Politics and Social Change in the Middle East*, ed. Richard Antoun and Iliya Harik, pp. 364–402.

2. cash crops

۳. برای اطلاع بیشتر در مورد تغییر محصول در ایران قرن نوزدهم ر.ک. به ویژه «تجارت



دوربودن از بازارهای محلی‌ای که در ساختار کلی تجارت، نقاط اصلی گردآوری محصولات به شمار می‌آمدند، از این دگرگونی برکنار ماندند. همچنین، منطقی است که پذیریم شرایط متزلزل بین‌المللی ناشی از دو جنگ جهانی که رکود اقتصاد جهانی را درپی داشت، گرایش به محصولات فروشی را به تأخیر انداخت. ناگفته نماند که به علت فقدان تحقیقی جامع در باب تاریخ اقتصادی این دوره ایران، هر نوع نتیجه گیری قطعی غیرممکن است.

دو مین نتیجه گسترش روند ادغام ایران در اقتصاد جهانی، افزایشی در سودآوری تولیدات کشاورزی و بهویژه سودآوری محصولات فروشی بود.^۱ قبل از دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰)، مالکان، برای بالا بردن تولید و به تبع آن کسب سود بیشتر، عملاً حاضر به سرمایه‌گذاری جدی روی زمین نبودند. زیرا غالباً می‌توانستند از طریق افزایش وسعت زمین‌های زیرکشت محصولات فروشی و از طریق کشیدن کار بیشتر از روستاییان سود خود را به حداکثر برسانند. برای این کار در آغاز با کشت پنبه یا تریاک به جای غلات یا حبوبات زمین‌های زیرکشت محصولات فروشی گسترش می‌یافتد. و سپس زمین‌های حاصل خیزی که تا آن زمان بایر مانده بود به زیرکشت می‌رفت. به‌حال، در طول نیمة دوم قرن نوزدهم مالکان بزرگ‌تر مدام زمین‌های کشاورزی بیشتری را به هزینه مالکان کوچک‌تر

→

خارجی» در فصل ۳، صص ۱۵۱–۷۰ و «کشاورزی» در فصل ۵، صص ۲۵۷–۲۰۶ در: Charles Issawi, ed., *The Economic History of Iran, 1800–1914*, pp. 70–151, pp. 206–257.

این کتاب با این مشخصات به فارسی ترجمه شده است:

چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران قاجاریه، ۱۳۳۲–۱۲۱۵ ه.ق، ترجمه یعقوب آزاد، نشر گستره، ۱۳۶۲.

1. Keddie, "Stratification, Social Control, and Capitalism in Iranian Villages", p. 368.

به دست آوردند.^۱ این گسترش مساحت املاک بزرگ، پیامد سوم جذب ایران در اقتصاد جهانی بود.

پیامد چهارم پایین رفتن تدریجی سطح زندگی روستاییان در مقایسه با معیارهای اوایل قرن نوزدهم بود.^۲ این رشد منفی را می‌توان به کوشش‌های بزرگ مالکان برای به حداقل رساندن منافع خویش از طریق مطالبه سهم بیشتری از محصول نسبت داد. درواقع، عملاً در همین قرن بیستم مالک می‌توانست به عنوان مختلف تا سه‌چهارم کل محصول را تصاحب کند. با این‌که روستاییان می‌کوشیدند تا آن‌جاکه ممکن است زیر بار قراردادهای پُر زیان اجاره‌نشینی نروند، اما افزایش سریع جمعیت روستاشین – در فاصله سال‌های ۱۲۸۰ و ۱۳۴۰ این جمعیت دوبرابر شد – بدون هیچ افزایش قابل توجهی در زمین‌های زیرکشت، باعث رقابت بیشتر بر سر همین امکانات محدود و تن‌دادن ناگزیر روستاییان به قراردادهای استماری می‌شد. وایستگی اقتصادی روستاییان، وایستگی سیاسی آنها را به این نظام کشاورزی به شدت غیرکارآمد، آسان کرد. درنتیجه همه این تحولات، در سال‌های میانی قرن بیستم سلسله مراتبی از گروه‌های اجتماعی متمایز در روستاهای شکل گرفته بود. در رأس این سلسله مراتب مالکان و مباشران آنها بودند و در لایه میانی گروه‌های مختلفی از واسطه‌ها. اکثریت روستاشینان، اعم از روستاییان برخوردار از حقوق سنتی سهم‌بری از محصول زمین مالکان و خوش‌نشینان در ته این هرم قرار داشتند. هدف این فصل شرح این سلسله مراتب و بررسی مناسبات گروه‌های مختلف است.

1. Ibid., pp. 366–367.

2. کلی در صفحات ۳۶۵–۳۶۷ کتاب پیش‌گفته، زوال استانداردها را مورد بحث قرار می‌گیرد.

الگوها و امتیازات زمین داری

در ایران قرن بیستم، اساس سنجش مالکیت زمین، مالکیت روستاها بود نه مساحت زمین های تحت مالکیت. مالکان دو گروه عمده را تشکیل می دادند. گروه بزرگ مالکان، شامل همه افراد و نهادهایی می شد که دست کم یک روستای شش دانگ را در مالکیت داشتند، حال آنکه گروه خرده مالکان مشکل از افرادی بود که املاک آنها از یک روستای کامل کمتر بود. بزرگ مالکان، حدود ۵۵ درصد زمین های کشاورزی را در اختیار داشتند^۱، با این حال آنها کمتر از ۲ درصد کل مالکان را تشکیل می دادند.^۲ از آنجا که بزرگ مالکان بر مقدار زمینی کنترل داشتند که با تعدادشان متناسب نبود، می کوشیدند در نواحی تحت مالکیت خود قدرت سیاسی قابل توجهی کسب کنند.

بزرگ مالکان را می توان به سه دستهٔ متمایز تقسیم کرد: مالکان منفرد؛ نهادها؛ و اجاره داران. مالکان منفرد اغلب چندین روستا داشتند. در رأس این گروه و با فاصلهٔ نسبتاً زیاد از دیگران شاه قرار داشت که قبل از پذیرش داوطلبانه برنامهٔ تقسیم اراضی در دهه ۱۳۳۰، مالک تمام یا بخشی از نزدیک به دو هزار روستا بود. در مجموع، هر بزرگ مالکی بین ۲۰ تا ۴۰ روستا را در تملک خود داشت. اعضای خانواده سلطنتی، مقامات مهم دولتی، چه در سطح ملی چه محلی، افسران عالی رتبه ارتش، سران ایل های بزرگ دامدار و چادرنشین، روحانیان بلندپایه، بازرگانان ثروتمند، و نیز افرادی که اشتغال عمده شان سرپرستی املاک شان بود در این زمرة محسوب می شدند. همه این مالکان غیر کشاورز بودند. مالکانی

1. Abolghasem Dehbod, "Land Ownership and Use Conditions in Iran", in *Central Treaty Organization, Symposium on Rural Development at Tehran, 25–30 September 1963*, p. 62.

۲. از تعداد بزرگ مالکان در طول قرن بیستم آمار یا حتی گمانه های معتبری موجود نیست. حداکثر تعداد آنان حدود ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ یا شاید تنها چند صد نفر اعلام شده است.

که در تهران می‌زیستند به ندرت سری به املاک خود می‌زدند و اداره امور را به مباشران مواجب بگیر خود و می‌گذاشتند. آنها که در مراکز استان و شهرهای کوچک‌تر زندگی می‌کردند معمولاً توجه بیشتری به امور روستا داشتند. برای این گروه آخر از مالکان غیابی، مرسوم این بود که در یکی از روستاهای خانه‌ای مهیا گردد تا مالک بخشی از سال را در آن سپری کند. گاه نیز مالکی پیدا می‌شد که ترجیح دهد به طور دائم در یکی از چند روستای تحت مالکیت خود اقامت گزیند.

مالکیت‌های نهادی را می‌شد به دو دسته تقسیم کرد؛ املاک دولتی (خالصه) و املاک وقف. تعداد روستاهای تحت مالکیت دولت در طول نیمه اول قرن بیستم تغییر کرد، اما گرایش کلی دولت به فروش املاک بود.^۱ در اواخر دهه ۱۳۴۰، دولت دست کم ۱,۵۰۰ روستای کامل یا بخشی از آنها را در مالکیت داشت. اکثر این روستاهای در استان خراسان بود، اما در عین حال تمرکز قابل توجهی هم در جنوب شرقی ایران، نزدیک مرز افغانستان و پاکستان، و شمال غربی ایران، نزدیک مرز عراق-ترکیه، به چشم می‌خورد. زمین‌های کشاورزی وقف، بر عکس، هم تعدادشان بیشتر بود و هم به مراتب پراکنده‌تر بودند.^۲ درواقع، املاک وقف، بزرگ‌ترین گروه املاک کشاورزی را تشکیل می‌داد، و نزدیک به چهار هزار ملک که اکثراً در روستاهای مختلف پراکنده بودند، و نیز چند صد روستا را دربرمی‌گرفت. املاک وقف شامل املاکی می‌شد که طبق احکام مذهب شیعه درآمدشان برای همیشه به امور خیریه یا مذهبی (یعنی، حفظ و مرمت مساجد، زیارتگاه‌ها و مدارس مذهبی) اختصاص یافته بود. این املاک را یک متولی اداره می‌کرد، که محقق بود ۱۰ درصد از

۱. برای توضیح جامع‌تر درباره روستاهای خالصه ر. ک.

Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 238–258.

2. *Ibid.*, pp. 230–237.

کل درآمد سالانه را درآمد شخصی خود بداند و برداشت کند. با این که امور وقف به روحانیت مربوط می‌شد، دست‌کم از آغاز قرن بیستم، اداره آن‌ها موضوع بحث میان دولت و نهادهای مذهبی بود. بهویژه پس از تأسیس اداره موقوفات وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱۵ دولت می‌توانست آهسته و پیوسته نظارت دقیق‌تری بر تعیین متولیان و حق و تخصیص درآمد املاک وقفی اعمال کند.^۱

سومین دسته بزرگ مالکان، اجاره‌داران بودند. اجاره‌داران افرادی بودند که چند روستا را در فصل‌های خاصی از سال با پرداخت مبلغ معینی اجاره می‌کردند و همه درآمدهای اضافه بر میزان اجاره‌بها را به اسم سود صاحب می‌شدند. تقریباً همه روستاهای تحت مالکیت دولت به این طریق اجاره داده می‌شد. متولیان وقف نیز اغلب املاک تحت سرپرستی خود را به اجاره می‌دادند، و بسیاری از مالکان نیز به دلایل متفاوت ترجیح می‌دادند اداره روستاهاشان را به افراد دیگر واگذارند. گرچه اجاره‌دار حقوق قانونی بر زمین نداشت، اما در عمل، در طول مدت اجاره‌داری، مالک روستاهای شمرده می‌شد و با این حساب از همه امکاناتی که معمولاً در اختیار مالک بود بهره می‌برد.

بزرگ‌مالکان در محدوده املاک خود از قدرت سیاسی قابل توجهی برخوردار بودند. آنها، بهویژه در روستاهای خودشان، قدرت بلامنازع و یکه‌تاز بودند. اگر مالکی به هر دلیلی از زارعی ناراضی می‌شد، می‌توانست او را از حق سنتی کشت [نسق] محروم کند. حتی می‌توانست روستاییان را از ده بیرون براند، زیرا سکونت آنان در روستا عملاً تنها با موافقت مالک ممکن بود. مالک اجازه می‌داد که روستاییان بخشی از زمین را برپایه سهم‌بری زیر کشت ببرند و خود بخش اعظم محصول و گاه

۱. برای جزئیات بیشتر ر.ک.:

حتی ۸۰ درصد آن را صاحب می‌شد. همچنین در بسیاری نقاط، مالکان تکلیف‌های ویژه‌ای برای روستاییان وضع می‌کردند. ظالمانه‌ترین این تکلیف‌ها بیگاری بود که روستاییان مجبور بودند بنابر اوامر مالک و بی‌هیچ اجرتی به آن تن دردهند.^۱

در مجموع، مناسبات مالک و زارع همواره پرتنش بود. مالکان معمولاً همه روستاییان را به چشم موجوداتی فرمایه می‌نگریستند که تنها وظیفه‌شان سودرساندن به اربابان است. بدگمانی مالکان نسبت به زارعان و اعتقاد آنها به اینکه هرگاه فرصتی پیش آید زارع، مالک را می‌چاپد و سرش کلاه می‌گذارد، توجیهی بود برای آن‌که مالکان همواره با روستاییان با خشونت رفتار کند.^۲

جماعت زارع نیز اعتمادی به مالکان نداشت. از آنجا که فقر جزء همیشگی زندگی زارع محسوب می‌شد، عوارضی که مالک مطالبه می‌کرد اغلب بار سنگینی بود که روستاییان توان به دوش کشیدن آن را نداشتند. نداشتن هیچ تأمینی در مورد حق کشت و سوءاستفاده مکرر گماشتگان مالک، وضع زارع را مدام بدتر می‌کرد. در چنین شرایطی، بسیاری از زارعان از مالکان خود می‌ترسیدند و از تصور فراخوانده شدن به نزد او نیز بیم داشتند.^۳ هرگاه زارعی تحمل از دست می‌داد، غالباً تنها واکنش او فرار از روستا و اقامت گزیدن در روستایی دیگر یا رفتن به شهر بود.

البته، موانعی نیز در برابر یکه‌تازی مالک وجود داشت. برای نمونه

۱. برای جزئیات بیشتر درباره بیگاری، ر.ک.:

Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 330–333.

2. Ibid., p. 263.

۳. برای بحثی گسترده‌تر در باب ماهیت روابط مالک–زارع ر.ک.:

Paul Vieille “Un Groupement féodal en Iran”, *Revue Française de Sociologie* 2 (1965): 175–190.

به‌ویژه هنگامی که او چندین سال روستایی را در اختیار داشت، صلاح خود را در آن می‌دید که رفتاری پدرانه درپیش گیرد. از جمله در سال‌های بی‌آبی، گاه به زارعان اجازه می‌داد سهم بیشتری از محصول را، در آن حدی که برای زنده نگهداشت آنها ضروری بود، صاحب شوند. این بخشندگی بلاستثنای در زمان فراوانی محصول یادآوری می‌شد، و لذا در این هنگام سهم بیشتری به مالک تعلق می‌گرفت. در سال‌های بسیار سخت، گاه وام‌ها و امتیازاتی برای روستاییان درنظر گرفته می‌شد. مالکی که در املاک خود یا در نزدیکی آن اقامت داشت غالباً تمایل بیشتری برای کمک به روستاییان نشان می‌داد. اما، بیشتر بزرگ مالکان ترجیح می‌دادند در شهرها اقامت گزینند و تنها در زمان برداشت محصول و برای گرفتن سهم خود به املاک شان سر برزنند.

همه بزرگ مالکان دور از املاک خود زندگی می‌کردند. حتی چند تنی هم که در روستاهای زندگی می‌کردند فقط در یکی از چند روستای تحت مالکیت خود سکونت می‌گزیدند. بنابراین، مالک غایب متکی بر مباشرانی بود که منافع او را در روستاهای حفظ می‌کردند. مباشر اداره همه امور ملک و به‌ویژه آن‌هایی را که مستقیماً به تولید کشاورزی مربوط می‌شد بر عهده داشت. او «حافظ منافع مالک»^۱ بود، و درآمد خودش نیز بستگی به میزان محصول داشت. اگر محصول خوب بود او هم پاداش قابل توجهی می‌گرفت. مزد او اعم از نقدی یا جنسی با معیارهای روستایی دست و دل بازانه پرداخت می‌شد. روابط مباشر با روستاییان به‌ندرت به سادگی می‌گذشت. اگر فردی شریف بود و سعی می‌کرد به وظایفش عمل کند، نظارت دقیق او بیزاری بهار می‌آورد. اگر شریف نبود روستاییان اغلب قربانی ستمی می‌شدند که در برابر آن هیچ پناهی نداشتند، چرا که مباشر ضمناً واسطه‌ای بود بین زارع و مالک و شکایات

۱. جواد، صفوی‌نژاد، طالب‌آباد: نمونه‌ای جامع از بررسی یک ده، ص ۱۱۵.

باید از طریق او به گوش مالک می‌رسید. مباشران اغلب درنتیجه موقعیت خود زمین به‌دست می‌آوردن و در شمار خردۀ مالکان محلی درمی‌آمدند.^۱

مباشر، علاوه بر خدمت در مقام ضابط، گاه به مقام سرپرستی روستا یا کدخدایی هم می‌رسید. هر روستا یک کدخدا داشت که مسئولیت‌های اصلی او حفظ امنیت روستا و نمایندگی روستا در معاملات با غیر به‌ویژه مأموران حکومتی و عشایر کوچنده بود. از آنجا که کدخدا را نیز مالک انتخاب می‌کرد، بعید نبود که شخص واحدی، هم کدخدا باشد و هم مباشر. اما، در بسیاری از روستاهایها مباشر و کدخدا دو فرد متفاوت بودند. در برخی موارد مالک اجازه می‌داد که مباشر، کدخدا را انتخاب کند؛ در چنین روستاهایی، کدخدا بالطبع تحت نفوذ مباشر قرار داشت.^۲ در روستاهای دیگر، به‌ویژه آن‌هایی که چند مالک داشت، مباشر و کدخدا برای جلب توجه مالک یا مالکان با یکدیگر رقابت می‌کردند، حدود اختیارات آنها نامشخص بود و هر کدام می‌کوشید قدرت دیگری را محدود کند. مهم‌ترین قابلیت کدخدا برخورداری از تجربه در امور کشاورزی بود. در اکثر روستاهای مالکان یکی از زارعان را به کدخدایی بر می‌گزیدند. از جمله امتیازاتی که این کدخدا می‌گرفت حق تصاحب محصول قسمتی یا همه زمین زیر کشت خود بود. گاه، مالک به او مزدی ماهانه یا سالانه نیز می‌داد. در بیشتر موارد، پرداخت به کدخدا از محصول صورت می‌گرفت. این پرداخت اغلب از محل عوارضی صورت

۱. برای نمونه ر.ک.:

F. A. C. Forbes—Leith, *Checkmate: Fighting Tradition in Central Persia*, pp. 71–72.

نویسنده کتاب یک نظامی بازنشسته انگلیسی است که به استخدام مالکی ایرانی درآمده بود تا املاک و سیعشن را سرپرستی کند.

۲. برای نمونه ر.ک. مصطفی ازکیا، مونوگرافی حاجی‌آباد، ص ۸۴

می‌گرفت که قبل از تسهیم محصول میان مالک و زارع از محصول جدا می‌شد. در بسیاری از روستاهای آذربایجان، زارعان بخشی از سهم خود را مستقیماً به کدخدا می‌دادند. اغلب، روستاییان موظف بودند روزهای معینی از سال را برای او به رایگان کار کنند.^۱ ظایف مرسوم کدخدا شامل حفظ نظم در روستانیز می‌شد. به این ترتیب او در مقام قاضی محل به اختلافاتی که میان روستاشینان در می‌گرفت رسیدگی می‌کرد و مجازات موارد ساده تخطی از قانون، مثل دزدی را معین می‌کرد.^۲ در سال ۱۳۱۴ به این قدرت اعتبار قانونی داده شد. سال بعد، به موجب قانون دیگری مقرر شد که همه کخدادها را استانداران انتخاب کنند و البته این کار با مشورت مالکان انجام گیرد.^۳ این قوانین بخشی از کوشش‌هایی بود که برای تحکیم کنترل حکومت مرکزی بر استان‌ها و نواحی روستایی صورت می‌گرفت. در فاصله زمانی میان تصویب این قانون و آغاز تقسیم اراضی در سال ۱۳۴۱ (یعنی مدت ۲۷ سال)، مقامات دولتی نفوذ روزافزونی در روستاهای پیدا می‌کردند. در این روند، کدخدا میان روستاییان و دولت نقش واسطه را ایفا می‌کرد.^۴

از جمله مقاماتی که کدخدا به نیابت روستاییان با آنها در تماس بود، نماینده‌گان ارتشی بودند. خدمت نظام اجباری برای مردان در طول سلطنت رضاشاه (۱۳۰۴–۱۳۲۰) برقرار شد. از آنجاکه همه مردان در آن

۱. برای جزئیات بیشتر در ارتباط با وظایف و خدمات روستاییان، ر.ک.:

Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 338–341.

2. George J. Jennings, “A Development Project and Culture Change in an Iranian Village” *Proceedings of the Minnesota Academy of Science* 25–26 (1957–1958): 314–315.

۳. برای مطالعه تفصیلی این قوانین ر.ک.:

Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 190–191.

۴. صفی‌نژاد، طالب آباد، ص ۱۱۴.

واحد واجد شرایط لازم برای فراخوانده شدن به خدمت نبودند، مقامات نظامی در مورد این که کدام افراد از هر روستا احضار شوند با کدخدا مشورت می کردند.^۱ آن دسته از خانواده های روستایی که از حق کشت برخوردار بودند، اغلب از غیبت دو ساله جوان لایق و قوی بینه خود زیان اقتصادی می دیدند. بنابراین، تمایلی نداشتند که فرزندانشان به خدمت سربازی بروند. بر عکس، برای خانواده های بسیار فقیر، خدمت نظام موقعیت بهتری محسوب می شد. کدخداها می توانستند با توجه به چگونگی روابط شخصی خود با روستاییان از این تفاوت طبقاتی برای تنبیه و تشویق خانواده ها بهره گیرند؛ به ویژه کدخداهای دغل کاری که با گرفتن انواع و اقسام رشوه تصمیم می گرفتند.^۲

کدخداهایی که از نظام سربازی برای کسب منافع شخصی سود می برند دیگر شکل های زورگویی به روستاییان رانیز به کار می گرفتند. از آنجا که کدخدار اهل مالک و هم دولت به عنوان مقام دولتی مقیم روستا بر پایه خدماتش به مالک و دولت نه خدماتش به روستاییان – به رسمیت می شناخت، او تا حدودی می توانست به دلخواه خود با روستاییان رفتار کند. اغلب، آن روستاییانی که جرأت می کردند به مقامات شکایت برند باید منتظر کینه جویی های کدخدا می بودند. با این همه محدودیت هایی هم بر سر راه کدخدا وجود داشت. اگر زورگویی از حد می گذشت و تحمل ناپذیر می شد، روستاییان ممکن بود نومیدانه به مناطقی دور دست تر یا به شهر ها بگریزند، و به این ترتیب نیروی کار در روستا دست کم موقتاً کاهش می یافت. اما، آن طور که پیداست، کوچک بودن بیشتر روستاهای این واقعیت که کدخداها اغلب کشاورز بوده اند باعث

1. Lambton, *Landlord and Peasant*, p. 386.

2. E. Sunderland "Pastoralism, Nomadism, and the Social Anthropology of Iran," in *The Land of Iran*, ed. W. B. Fisher, Vol. I of *The Cambridge History of Iran*, p. 629.

می‌شد که آنها تا حدی با روستاییان احساس همدردی کنند. وانگهی، بیشتر کدخداها زاده همان روستاهایی بودند که سرپرستی آن را به‌عهده داشتند و دست‌کم با چند خانواده پیوندی‌های خویشاوندی داشتند. بنابراین، کدخداها بیشتر مایل به همکاری با روستاییان بودند تا ترساندن آنها. به این ترتیب بسیاری از کدخداها مجبور بودند بین منافع تلاقی‌کننده مالکان و زارعان میانجی‌گری کنند.^۱

با این‌که مالکان بزرگی که از ملک خویش غایب بودند و مقامات روستا که قدرت خود را از این مالکان می‌گرفتند از لحاظ سیاسی حاکم بلا منازع نواحی روستایی بودند، نظارت آنها لزوماً مطلق یا منسجم نبود. در سراسر مناطق روستایی ده‌ها هزار خردۀ مالک هم وجود داشتند (کسانی که املاک‌شان از شش دانگِ یک ده کمتر بود) و بسیاری از آنها بیش و کم از نفوذ محلی برخوردار بودند.^۲

خرده‌مالکان به دو دستهٔ متمایز تقسیم می‌شدند: غیر کشاورز و کشاورز. آن دسته از خرده‌مالکانی که شخصاً به کار کشاورزی اشتغال نداشتند مشتمل بود بر بازارگانان، سرمایه‌داران، دیوان‌سالاران، آموزگاران، صاحبان حرف، مقامات روحانی، و برخی استادکاران ماهر. اکثریت این مالکان در شهرها کار و زندگی می‌کردند، آنها سعی می‌کردند زمین خود را با هماهنگی با بزرگ مالکان اداره کنند.^۳ خرده‌مالکان نیز

۱. این فکر را مدیون هوشنگ کشاورز هستیم.

۲. یک مقام صاحب نظر تعداد خرده‌مالکان دارای املاکی با وسعت کمتر از ۱۰۰ هکتار را حدود ۲ میلیون نفر تخمین زده است. ر.ک.:

Khosro Khosrawi, "La Stratification social rural en Iran", *Etudes Rurales* 22–24 (1966): 245.

این رقم بهشت مبالغه‌آمیز می‌نماید؛ برآورده احتمالاً بین پانصد هزار و یک میلیون خرده‌مالک خواهد بود.

۳. همان.

مثل بزرگ مالکان، اداره امور مزارع خود را به مباشرانی می‌سپردند که در روستاهای اقامت داشتند. از آنجا که خرده مالکان اغلب در مالکیت یک روستا دستکم با یک نفر دیگر شریک بودند، و مالکیت روستاهای بزرگ ممکن بود میان ده مالک مختلف تقسیم شود، همیشه نمی‌شد بر سر یک مباشر یا کارخانه به توافق رسید. به این ترتیب، برخی از روستاهای در دوره‌های متفاوت دو یا چند کارخانه و گاه چندین مباشر داشتند. برخی از خرده‌مالکان نسبتاً توانگر بودند و یا مقامات مهمی در تشکیلات استانداری داشتند؛ برای کسی که در پی اعمال نفوذ در منطقه بود، هردوی این عوامل سرمایه‌های سیاسی به حساب می‌آمد. درواقع نیز در برخی نواحی، مالک پنج دانگ از شش دانگ روستایی بزرگ و آباد ممکن بود از لحاظ سیاسی و اجتماعی از مالک یک یا چند روستای کوچک و غیرمولد بانفوذتر باشد.

مالکان کشاورز برخلاف خرده‌مالکان غایب، زمین‌شان را خودشان می‌کاشتند. ضمن آن‌که ممکن بود شمار مالکان کشاورز تنها نیمی از خرده‌مالکان را شامل شود (هیچ آمار معتبری در دست نیست). تعداد آنها صرفاً چیزی حدود ۵ درصد کل روستاییان بود.¹ در همه نقاط کشور روستاهایی نیز می‌شد یافت که در مالکیت روستاییان باشد، اما این قبیل روستاهای عمدها در نقاطی کم و بیش دورافتاده واقع بودند و نمی‌شد بهراحتی به آنها دست یافت. خرده‌مالکان کشاورز درمجموع کاملاً فقیر بودند؛ املاک آنها کوچک بود و بهندرت بیش از تأمین حداقل معاش چیزی نصیب مالک می‌کرد. گرچه خرده مالکان کشاورز از لحاظ اجتماعی نسبت به کشاورزان بی‌زمین از موقعیت بهتری برخوردار بودند، اما اعتبار و نفوذ مالکان غایب، چه خرد و چه بزرگ، را نداشتند.

1. Benno Sternberg-Sorel, "Révolution blanche dans les campagnes iraniennes", in *Terre, paysans, et politique*, ed. H. Mendras and Y. Travernier, p. 471.

آن طور که پیداست در سراسر نیمة اول قرن بیستم در مناطق روستایی رابطه‌ای نزدیک میان مالکیت زمین و قدرت سیاسی وجود داشته است: آنها که زمین بیشتری داشتند، یا درواقع روستاهای بیشتری، اغلب قدرت بیشتری نیز داشتند. غیرمالکانی که در پی کسب نفوذ بودند الزاماً باید خود را به لایهٔ ممتاز مالکان و نمایندگان آنها که بر روستاهای فرمان می‌راندند، نزدیک می‌کردند. طبیعتاً، تنها اشخاص بی‌زمینی که منابع درآمد مستقل داشتند در موقعیتی بودند که می‌توانستند با مالکان دادوستد داشته باشند. در همهٔ روستاهای بزرگ (با جمعیت ۵,۰۰۰-۱,۰۰۰)، و نیز در بسیاری از روستاهای کوچک‌تر، می‌شد افرادی را یافت که پول و به تبع آن نفوذ داشته باشند اما مالک زمینی نباشند. این افراد که کالاهای متفاوت به روستاییان می‌فروختند و به آنها وام می‌دادند، یا زمینی را اجاره می‌کردند و برای کشت در اختیار آنها می‌گذاشتند، لایه‌ای روستایی در حد فاصل میان مالک و زارع را تشکیل می‌دادند.

حد فاصل میان مالک و زارع

در همهٔ روستاهای ایران کسانی هم می‌زیستند که نه مالک زمین بودند نه اجاره‌دار. این دسته یک قشر اجتماعی خاص را تشکیل می‌دادند که خوش‌نشین نامیده می‌شدند و خوش‌نشین به معنی لغوی یعنی کسی که راحت نشسته است. نام‌گذاری برمنای این واقعیت صورت گرفته بود که گفته می‌شد آنایی که نه زمینی را زیر کشت می‌برند و نه مالک آن هستند زندگی آسوده‌تری دارند، زیرا لازم نیست نگران دشواری‌های معمول کار کشاورزی باشند. گرچه استفاده از لفظ خوش‌نشین نسبتاً همه‌جاگیر بود، اما اصطلاحات دیگری نیز با همین معنی به کار می‌رفت. مثلاً، در خراسان اصطلاح آفتتاب‌نشین متداول بود. به‌حال، ترکیب خوش‌نشین در ادبیات

رسمی ایران وارد شده و به آن دسته از ساکنان روستاهای اطلاق می‌شود که نه زمین دار هستند و نه زمینی در اجاره دارند و نه با سهم‌بری از محصولی که می‌کارند معاش خود را تأمین می‌کنند.^۱

خوش‌نشین‌ها قشری همگون نبودند؛ در واقع آنها از سه دسته کاملاً متمایز تشکیل شده بودند. در رأس این قشر، یک اقلیت ممتاز متشكل از مردان متوسط (کاسب و سوداگر) قرار داشت که احتمالاً تنها ۶ درصد از کل خوش‌نشینان را دربر می‌گرفت. دسته دوم، که ۱۰ درصد جمعیت خوش‌نشین را شامل می‌شد، متشكل از کارگران غیرکشاورزی بود که خدمات متنوعی ارائه می‌دادند و مصنوعات مورد نیاز روستاییان را می‌ساختند. دسته سوم، که اکثریت قابل توجه آنها بودند، را می‌توان کارگران کشاورز یا بزرگ نامید؛ آنها هیچ اشتغال منظمی نداشتند، اما برای تأمین معاش خود به کار فصلی در مزارع متکی بودند. تنها وجه اشتراک این دسته با دیگر خوش‌نشینان این بود که هیچ‌کدام مالک یک زمین کشاورزی یا کشت‌کننده آن محسوب نمی‌شدند. در این فصل، به منظور نشان دادن اهمیت دسته اول در اقتصاد روستا، سوداگران و کسبه را جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم؛ به سایر خوش‌نشینان بعداً و در همین بخش خواهیم پرداخت.

خوش‌نشینان، بیشتر به دلیل آنکه مالکان علاقه‌ای به خرید، فروش و کرایه دادن ابزار کار، ارائه خدمات و وام دادن به روستاییان نداشتند نقش بر جسته‌ای در اقتصاد روستا بازی می‌کردند. عدم مشارکت مالکان در فعالیت‌هایی از این قبیل احتمالاً می‌تواند ناشی از این واقعیت باشد که آنها بیشتر ترجیح می‌دادند در شهرهای بزرگ و کوچک زندگی کنند.

۱. برای بحث بیشتر ر. ک.:

Eric J. Hooglund, "The *Khuwshnishin* Population of Iran," *Iranian Studies* 6 (Autumn 1973): 229–231.

به هر حال دلایل هرچه باشد، مشارکت محدود این دسته از مالکان [در زندگی روستایی] به غیر مالکان اجازه می‌داد بر روابط اقتصادی روستا تا اندازه‌ای تسلط داشته باشند. این دسته از خوش‌نشینان اغلب شامل این اصناف بودند: دستفروش‌ها، دکانداران روستا، نزولخواران محلی، تجار بازار، و دلالان عمدۀ خر و اجاره‌دهندگان آسیاب و اجاره‌دهندگان گاو برای شخم‌زدن زمین.^۱ در روستاهای خیلی بزرگ (با حدود ۲,۵۰۰ نفر جمعیت) افرادی از همه این انواع خوش‌نشین را می‌شد یافت. حال آن‌که در روستاهای کوچک (با کمتر از ۵۰۰ نفر جمعیت) تنها یک یا دو دکان‌دار وجود داشت. در روستاهای خیلی کوچک (با کمتر از ۲۰۰ نفر جمعیت) ارائه خدماتی از این قبیل به صرفه نبود. به هرجهت، دستفروش‌های سیار (پیله‌ورها) راه خود را به کوچک‌ترین و دورافتاده‌ترین روستاهای کوهستانی نیز می‌گشودند، و جایی که نمی‌توانستند اجناس خود را در برابر پول بفروشند آن را با کالا مبادله می‌کردند.

دکان‌دار روستایی (بقال) تنها کاسیی بود که تقریباً در همه روستاهای دیده می‌شد. دکان او غالباً فقط از یک اتاق کوچک تشکیل می‌شد که پر از انواع کالاهای متنوع بود.^۲ مهم‌ترین کالاهای دکان، ضروری‌ترین آنها بود، یعنی چای، قند و شکر، برنج و پارچه‌های نخی که در محل تهیه نمی‌شد. معاملات اغلب پایاپای بود و دکان‌دار در عوض کالای خود از روستاییان غله دریافت می‌کرد.^۳ او می‌توانست مقداری از این محصولات کشاورزی

۱. چند بررسی انجام شده درباره روستاهای قبل از اصلاحات ارضی شامل اطلاعات ناجزی درباره این افراد متفاوت است. دکان‌داران روستاهای بیش از دیگران مورد توجه بوده‌اند؛ ر. ک. Alberts, "Social Structure and Culture Change", pp. 513–519.

۲. برای اطلاع از انواع کالاهایی که در حوالی سال‌های ۱۳۴۰–۱۳۴۲ در دکان یک روستای معمولی یافت می‌شده است ر. ک.: صفی‌نژاد، طالب‌آباد، صص ۶۴–۶۳.

3. Lambton, *Landlord and Peasant*, p. 380.

را در نزدیکترین بازار شهری بفروشد، اما اغلب بخش قابل توجه از آن را برای استفاده به صورت وام‌های جنسی یا فروش نسیه به روستاییان نگه می‌داشت.

روستاییان معمولاً تا اواسط زمستان آذوقه خود را به پایان می‌رسانندن، و پس از آن چون چیزی برای خوردن نداشتند ناچار می‌شدند وام بگیرند که بتوانند تا فصل درو (و در صورت کاشتن گندم زمستانه تا آغاز تابستان) دوام بیاورند. دکان‌دار این وام را به شکل محصولات کشاورزی در حدی کافی برای رفع احتیاجات اولیه خانواده در اختیار روستاییان می‌گذاشت. این وام‌ها که به صورت کالا پرداخت می‌شد بر اساس ارزش پولی آن سنجیده می‌شد. برای نمونه، اگر یک روستایی ۱۰ من^۱ گندم به ارزش هر من ۲۲ ریال را نسیه می‌گرفت، بدھی او ۲۲۰ ریال بود. اما، به هنگام درو، ذخیره فراوان گندم باعث تنزل قیمت آن به هر من ۱۸ ریال می‌شد؛ به این ترتیب، روستایی باید در عوض ۱۰ منی که گرفته بود ۱۲/۲۵ من گندم به دکان‌دار پس دهد.^۲ دکان‌داران معمولاً با بابت این فروش نسیه‌ای بهره نیز می‌گرفتند. حداقل میزان بهره حدود ۳-۵ درصد در ماه بود. از این‌رو، ممکن بود به خرید نسیه‌ای زمستان در پایان بهار وقتی دروی محصول شروع می‌شود، ۲۰ درصد بهره تعلق گیرد. به هر جهت، بهره ماهانه غالباً ۷ درصد یا بیشتر بود.

بسیاری از دکان‌داران به انواع دیگری از فعالیت‌های اقتصادی سودآور

۱. در جامعه روستایی ایران انواع گوناگونی از اوزان و مقادیر وجود داشته (و دارد). تعداد قابل توجهی از آنها بر حسب سیستم متیر جهانی، استاندارد رسمی ایران گردآوری و تشریح شده است. ر.ک. حسین مالک و جواد صفی‌نژاد، واحد‌های اندازه‌گیری در روستاهای ایران. منی که در این بررسی اغلب مورد اشاره قرار می‌گیرد، همیشه من تبریز است، که از میان چند من مختلف، از همه متدائل‌تر است. من تبریز ۴۰ سیر می‌شود و معادل ۲/۹۷ کیلوگرم یا ۶/۵۴۶۴ پاؤند است؛ هر ۱۰۰ من یک خروار است.

2. Vieille, "Un Groupement féodal", p. 182.

نیز می‌پرداختند. بعضی، وام‌های کوتاه‌مدت نقدی به روستاییان می‌دادند که معمولاً از ابتدا بهره‌ای مشخص برای آن تعیین می‌شد. بهره‌چنین وام‌هایی ناجوانمردانه بود و گاه به صدر صد هم می‌رسید.^۱ دکانداران دیگر از طریق خرید محصول قبل از فرارسیدن فصل برداشت از فقر روستاییان سود می‌بردند. در نواحی روستایی به این کار سلف‌خری می‌گویند. برای نمونه، یک سلف‌خر بد ذات که از شرایط اقتصادی روستایی خبر داشت ممکن بود به روستاییان برای هر خروار گندمی که پس از دروی محصول در نوبت آینده به دست می‌آید ۲,۰۰۰ ریال پیشنهاد کند. اما پس از درو می‌توانست، همین مقدار گندم را تا خرواری ۲,۹۰۰ ریال در بازار بفروشد. روستاییانی که به شدت به پول نیاز داشتند اما مایل یا قادر نبودند وام بگیرند، هیچ راه دیگری جز پذیرفتن چن‌این قرارهای نامطابقی نداشتند.

أنواع فعاليات‌های خريد، فروش و وام و نسيه دادن که در بالا صحبت شد بيش و كم به وسیله تماس سوداگرانی که معاملات تجاري منظمی با روستانيان داشتند، صورت می‌گرفت. از ديدگاه روستاییان، روش‌های وام‌دهی استثمارگرانه‌ترین روش‌ها بود. هيچ فريادرسي برای تعديل نرخ‌های بهره کمرشken وجود نداشت. مالکان نيز طبعتاً تا وقتی که عوارض معمول خود را منظماً دريافت می‌كردند مداخله در روابط روستایي و نزول خواري را جاييز نمي شمردند. در الواقع، طبقه مالکان اغلب با تجار ثروتمندتر هم‌دست بودند و مباشران نيز معمولاً با دکانداران روستا روابطي گرم و صميمانه داشتند. برخى از مالکان، بهخصوص خرده مالکان، حتى به طور معمول به روستاییان ساكن املاک خود وام‌هایی کوتاه‌مدت با بهره‌های بالا می‌دادند.^۲ اين شرایط، چرخه‌ای را به وجود

1. William G. Miller, "Hosseiniabad: A Persian Village", *MEJ* 18 (1964): 485.

2. نمونه بسیار مشهوری از سوی William O. Douglas در: *Strange Lands and Friendly Peoples*, pp. 47-48 ذکر شده است.

می‌آورد که در آن روستاییان فقیر و بدھکار همیشگی بودند و نزول خواران نبض دادوستدهای اقتصادی مناطق روستایی را در دست داشتند.

برخی از خوشنشینان که خدمات ویژه‌ای عرضه می‌داشتند نیز به خرج روستاییان پول دار می‌شدند. مالکان آسیاب‌های گندم نمونه‌ای از این خوشنشینان بودند. غالباً یک آسیابان همه غله روستای چند روستا را آسیاب می‌کرد. آسیابان از هر من غله‌ای که آسیاب می‌کرد مقداری را به‌اسم مزد خود بر می‌داشت. میزان این مزد بین ۱۰ تا ۲۰ مثقال از هر من متغیر بود.^۱ در روستاهای بزرگ‌تر، که آسیابان هر روز دست‌کم یک خروار گندم آسیاب می‌کرد، حاصل میزان درآمد او بین ۱,۵ تا ۳,۵ من گندم در روز می‌شد. این مقدار غالباً بیش از مایحتاج یک خانواده در یک روز بود. باقیمانده این گندم با گذشت زمان روی هم انبار می‌شد همان وام جنسی‌ای بود که در طول زمستان به خود روستاییان داده می‌شد. گاه، آسیابانی غله افزون بر نیاز خود را در نزدیک‌ترین بازار می‌فروخت و بخشی از پول فروش آن را نگه می‌داشت تا به صورت وام نقدی به روستاییان بدهد. آسیابان نیز مثل دیگر وام‌دهندگان وام‌های کوتاه‌مدت با بهره سنگین می‌داد.^۲

در بعضی مناطق، خوشنشین را گاویند می‌خوانند، چون معمولاً همه گاوی‌های روستا متعلق به آنها است.^۳ از آنجاکه شخم‌زن با گاوآهن بیشتر

۱. مثقال به‌طور سنتی کمترین واحد وزن در ایران است. هر من تبریز ۶۴۰ مثقال است.

2. Miller, "Hosseiniabad", p. 485.

۳. گاویندها چونان گروهی مستقل در جامعه روستایی ایران هنوز مورد تحقیق دقیقی قرار نگرفته‌اند. آنها در همه روستاهای حتی در همه نواحی حضور ندارند. گاویندها به‌ویژه در روستاهای نزدیک تهران و کرمانشاه و در استان‌های خوزستان و سیستان اهمیت دارند. جواد صفی‌نژاد در کتاب بنه، چاپ دوم، صص ۹۰—۱۵۵ به گاویندها پرداخته است.

متکی بر نیروی حیوانی و بهویژه نیروی گاو بوده (و هنوز نیز هست)، داشتن یک گاو یا ترجیحاً یک جفت گاو یکی از پنج عامل مهم در تولید کشاورزی تلقی شده است.^۱ در واقع نیز، توانایی فراهم آوردن گاو در عمل همیشه پیش‌فرضی برای کسب حق کشت و زرع بوده است. اگر یک روستایی نمی‌توانست گاوی بخرد و نگهدارد، مجبور بود در فصل شخم‌زنی آن را کرایه کند. در بعضی نواحی گاوبندها، کرایه‌دهندگان عمدۀ گاو برای شخم‌زن بودند. گاوبندی که یک جفت گاو داشت علی‌القاعده ۲۰ درصد از کل محصول دروشده در زمینی را که با گاو او شخم‌زده بودند مطالبه می‌کرد. گاوبندی که گاوهای کافی در اختیار داشت و می‌توانست همه گروه‌های شخم‌زنی روستا را مجهرز کند، اغلب سالانه ۲۰ درصد محصولات زمستانی (گندم و جو) و ۱۰ درصد محصولات تابستانی را دریافت می‌کرد. سهم او از محصولات عمدۀ کشاورزی از سهم هریک از زارعان بیشتر می‌شد. گاوبند نیز مثل آسیابان زیادی محصولات کشاورزی خود را انبار می‌کرد. گاه محصولات اضافی به صورت بذر مورد استفاده قرار می‌گرفت. اگر گاوبند علاوه بر گاو، بذر را نیز تأمین می‌کرد، می‌توانست ۴۰ درصد از کل محصول را قبل از تقسیم آن میان مالک و کشاورز مطالبه کند.^۲ گاوبندها همچنین وام‌دهنده نیز

→

(اما به طور کلی «گاوبند هیچ ارتباطی با کسانی که در ده گاو اجاره می‌دادند و صاحب نسق نبودند» نداشته است و بنابراین جزو خوش‌نشینان محسوب نمی‌شود. ر.ک. خسرو خسروی، *جامعه‌دهقانی در ایران*، نشر پیام، تهران، ۱۳۵۸، مترجم).

۱. پنج عامل، زمین، آب، حیوانات شخم‌زن، بذر و نیروی کار بود. برای مطالعه بیشتر ر.ک.: Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 306–329.

۲. در برخی نواحی، به خصوص کرمانشاه، توافق در مورد نحوه سهم‌بری میان مالک و زارع انجام نمی‌شد، بلکه میان مالک و گاوبند برقرار می‌شد. گاوبندها، دهقانان را برای انجام همه کارهای مرتبط با کشت به استخدام در می‌آوردن و سهمی از محصول را پس از تقسیم آن با مالک به آنها می‌دادند.

بودند و به روستاییان وام نقدی و جنسی می دادند. گاویندها نیز مثل دیگر وام دهنگان در مناطق روستایی، بیشتر مایل به دادن وام های کوتاه مدتی بودند که پرداخت آنها با دروی محصول هم زمان باشد. میزان بهره ماهانه به ندرت از ۳ درصد پایین تر بود و اغلب به مراتب بیشتر از این می شد. گاویندها و آسیابان ها و دیگر پیشه هوران، همه از معاملات اقتصادی خود با روستاییان سود می برdenد. آنها گرچه مالک زمینی نبودند و در برداشت محصول نقشی نداشتند، اما بیشترین نفع را از تولید کشاورزی در روستاهای نصیب خود می کردند. آنها با کنترل معاملات اقتصادی روستا بخش اعظم سهمی از محصول سالانه را که به مالکان تعلق نمی گرفت به دست می آوردن. این کنترل از طریق وام دادن میسر می شد که اکثریت روستاییان را به افلاس می کشاند و برای همیشه بدهکار نگه می داشت. مالکان به دو دلیل با این استثمار اقتصادی روستاییان موافق بودند. نخست آن که منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مالکان در شهر محل زندگی شان تأمین می شد نه در روستاهای تحت مالکیت آنها، دوم آن که تا وقتی روستاییان فقیر و زیر بار بدهی بودند امکان این که شرایط اقتصادی خود را بهبود بخشنده و موقعیتی مطلوب بیابند و بر اساس آن در نحوه تسهیم محصول چون و چرا کنند، وجود نداشت.

طبعیتاً، امکان این که یک مالک، به هر دلیلی، یک یا چند روستایی را در برابر وام دهنگان حمایت کند همیشه وجود داشت. از این رو، جلب موافقت مالک به هر حال ضروری بود. برای نمونه، دکانداران به مالکان اجازه می دادند که از آنان بدون پرداخت بهره نسیه خرید کنند. در مورد مالکان غیابی که به ندرت هم به املاک شان سرکشی می کردند، دکانداران طبیعتاً نه با درخواست «خریدهای نسیه» مواجه بودند و نه انتظار آن را داشتند. دیگر خدماتی که برای مالک انجام می شد عبارت بود از آسیاب کردن غله او به رایگان توسط آسیابان و هدایایی از سوی گاویند. این

رشوه‌های جنسی متفاوت به منظور تشویق مالکان به عدم مداخله در امور و مناسبات اقتصادی روستاهای ضروری شمرده می‌شد.

این واقعیت که کسبه و سوداگران روستا خود را موظف می‌دانستند به مالکان باج دهنده، موقعیت آنها را در جامعه دهقانی ایران به خوبی نشان می‌دهد. بدون شک آنان نسبت به مالکان در رده اجتماعی پایین‌تری قرار داشتند. اما، از آنجاکه ممکن بود به ردۀ بالاتری ارتقا یابند، مالکان بدشان نمی‌آمد از اعمالی که این مردان متوسط را قادر می‌ساخت خود را بر توده روستانشین مسلط کنند، جلوگیری به عمل آورند. از این‌رو، می‌توان گفت که آنها نیز گروه متمایزی را تشکیل می‌دادند که از لحاظ قدرت و نفوذ در فاصله میان مالک و زارع جای می‌گرفت.

زارعان

در جامعه روستایی ایران، میان کشاورزانی که از حقوق سنتی کشت روی زمین مالکان غایبی برخوردارند و آنهای که از چنین حقوقی برخوردار نیستند تمایزی وجود دارد. به دسته دوم خوش‌نشین می‌گویند. و برای توصیف دسته اول چند اصطلاح متفاوت به کار می‌رود. عموماً این اصطلاحات بیان‌گر تفاوت‌هایی است از قبیل این که آیا کشاورز تنها کار را انجام می‌دهد یا در تهیۀ سایر عوامل تولید از قبیل بذر، آب، و بهویژه تأمین چهارپایان برای شخمزنی، نیز یاری می‌رساند. کشت‌کننده از هر دسته‌ای که باشد به‌هرحال از حق کشت و دریافت سهمی از محصول برخوردار است. این حق کشت به نسق معروف است. در این کتاب عنوان زارع تنها برای کشاورز صاحب نسق به کار می‌رود. نخستین تلاش‌ها برای تعیین دقیق این که چند درصد از روستاییان عملأً زارع‌اند مربوط می‌شود به سال ۱۳۳۹. در این زمان طی یک بررسی عمومی که به‌وسیله اداره کل آمار وقت صورت گرفت، تخمین زده شد که از ۳,۲۱۸,۴۶۰ خانوار ساکن

در مناطق روستایی فقط ۶۰ درصد (۱,۹۳۴,۱۶۰ خانوار) صاحب نسق‌اند؛ ۴۰ درصد بقیه (۲,۲۸۴,۳۰۰) خانوار خوش‌نشین محسوب می‌شوند.^۱ به این ترتیب، ضمن آنکه کشاورزان اکثریت مطلق ساکنان جامعه روستایی را تشکیل می‌دادند، منطقی است که تصور کنیم با توجه به میزان جمعیت فاقد حق کشت، داشتن حق نسق از ارزش خاصی برخوردار بوده است.

نسق به دارنده آن امکان می‌داد از حق کشت قسمتی از زمین یک مالک و استفاده از آب روزتا برای آبیاری محدوده زیر کشت خود برخوردار باشد. کشاورز در مقام سهم بر محصول پس از کار، می‌توانست در دو فصل زراعی متواالی از نسق بهره‌مند شود.^۲ او، پس از به دست آوردن نسق، معمولاً تا وقتی که قادر به انجام همه‌کارهای ملازم با تولید بود، از امتیاز شرکت در برداشت و حفظ نسق خویش محروم نمی‌شد. به هرجهت، اگر مالک زمین از زارعی ناراضی بود، می‌توانست با خرید حقوق او نسق را از او پس بگیرد. طبیعتاً موارد سوءاستفاده هم فراوان بود، اما زمین‌داران عموماً سنت جبران را رعایت می‌کردند. زارuan تشخیص داده بودند که اگر مالک زمین بخواهد نسق را از آنها بگیرد و پولی هم بابت آن ندهد عملآبا هیچ مانعی روبه‌رو نخواهد شد. ازین‌رو، آنها نیز عموماً از انجام اعمالی که مالکان را تحریک کند احتراز

۱. برای اطلاع از نتایج این ممیزی ر.ک:

Research Group in Agricultural Economics, "A Review of the Statistics of the First Stage of Land Reform", TE 2 (March 1964): 144.

باید توجه داشت که این یک نمونه‌گیری است نه آمارگیری واقعی. کل خانوارهای روستایی روى نمونه‌ها تخمین زده شدند و بنابراین با ارقامی که در فصل‌های بعدی ذکر خواهند شد، تفاوت دارند.

۲. روش کار در روستاهای مختلف تا حدود زیادی فرق می‌کند. در برخی موارد، اگر دعوت اولیه از صاحب زمین با کامل شدن موقیت‌آمیز یک فصل کاری همزمان می‌شد همین کافی بود تا روستایی نسق مورد درخواست خود را به دست آورد.

می‌جستند. حق کشت ظاهرًا موروثی نبود، اما در عمل زارع پیر این حق را داشت که نسق خود را به یکی از پسران ارشدش، و در صورت نداشتن اولاد ذکور، به داماد یا نوهٔ خود انتقال دهد. حقوق صاحب نسق جدید

پس از آن مسجل می‌شد که دو سه فصل، زمینی را زیرکشت می‌برد.

ذکر این نکته مهم است که نسق به قطعه زمینی خاص وابسته نبود، و صرفاً امتیازی بود که بر اساس آن می‌شد زمین را کاشت. و مالک، در مورد قرار کشت با هر زارع از کلیه حقوق برخوردار بود. در واقع نیز، در سراسر کشور متداول این بود که زمین قابل کشت در هر روستایی سالانه میان زارعان مجددًا تقسیم شود. این رویه، پرورش درخت، تاک یا غلات همیشگی مثل یونجه را غیرممکن می‌کرد. چون، ریشه‌های این گیاهان چندسالی زنده می‌ماند، و طبق قوانین اسلام افرادی که این قبیل گیاهان را می‌کاشتند تا وقتی که رشد گیاه ادامه داشت نسبت به آن از حقوق خاصی برخوردار بودند [این حقوق را به طور کلی حق ریشه می‌نامند]. مالکان عموماً مخالف آن بودند که روستاییان در شرایطی قرار گیرند که بتوانند ادعایی بر زمین داشته باشند و تقسیم مجدد سالانه اراضی برای جلوگیری از امکان مطرح شدن چنین ادعایی صورت می‌گرفت.

روستایی صاحب نسق اغلب به‌نهایی روی یک قطعه زمین کار نمی‌کرد. درواقع، رسم این بود که زمین مزروعی روستا به واحد‌های تقسیم شود و کار روی آن مشترکاً صورت گیرد. هر گروه از زارعان سهم بر را یک بنه می‌خوانند، و وظایف افراد بنه مشخص بود. درمجموع، وظيفة اصلی بنه بهره‌برداری از زمین روستایی به بهترین نحو ممکن بود. اما، از آنجاکه زندگی روستا و کشاورزی از هم جدا نبود، بنه‌ها بر همه جنبه‌های جامعه روستایی تأثیر می‌گذاشتند. مثلاً عضویت در بنه به روستایی اعتبار اجتماعی می‌بخشید، یعنی موقعیت عملی او در داخل بنه

میزان نفوذی را که می‌توانست در امور روستا داشته باشد، معین می‌کرد.^۱ اندازه و تعداد بنه‌ها در هر روستا به وسیله عوامل بسیاری تعیین می‌شد. از جمله این عوامل میزان آب مورد مصرف برای آبیاری، وسعت زمین کشاورزی، تعداد مردان بالغ روستا، و در دسترس بودن دام مناسب برای شخم را می‌توان برشمود.^۲ برای نمونه، اگر در روستایی مقدار آب موجود تنها برای آبیاری مقدار مشخصی از زمین کافی بود، این زمین تقسیم و همه قطعات به یکسان آبیاری می‌شد. در مورد غله‌ای مثل گندم که به بیست و چهار ساعت آبیاری مداوم در هر دوازده روز نیاز دارد—بعداً توضیح خواهیم داد—زمین زیر کشت به دوازده قسمت تقسیم می‌شد و آبیاری آن طبق زمان‌بندی ای دوازده روزه و به صورت نوبتی انجام می‌گرفت. اگر در روستا دوازده بنه وجود داشت، هر قطعه از این زمین به یکی از آنها سپرده می‌شد، و اگر تعداد بنه‌ها از دوازده کمتر یا بیشتر بود باید تقسیم‌بندی زمین به نحو دیگری صورت می‌گرفت.

محدوده‌ای که برای بذرپاشی به یک بنه سپرده می‌شد مشتمل بر یک یا چند قطعه زمین بود که ابتدا باید آن را شخم می‌زدند. از آنجا که زمین‌ها به حسب مقدار مساحتی که یک جفت گاو می‌توانست در یک روز شخم بزند اندازه‌گیری می‌شد^۳، بنه‌ها هم به حسب اینکه یک یا دو یا چند جفت گاو داشتند مشخص می‌شدند. به‌حال، غالباً مقدار زمین‌هایی که

۱. مطالعه جدی روی بنه‌ها در طول بیست سال گذشته را پروفسور جواد صفی‌نژاد از دانشگاه تهران انجام داده است؛ برای جزئیات بیشتر به کتاب او، بنه، چاپ دوم، مراجعه کنید. باید به‌خاطر داشت که ضمن آن که بنه اصطلاحی متداول برای مقاصد آموزشی است، استفاده از آن از سوی روستاییان تنها در ناحیه واقع در فاصله جنوب شرقی قزوین تا گرمسار رایج است؛ در نواحی مختلف کشور در اشاره به این گروه‌های کاری حداقل صدها واژه متفاوت به کار می‌رود. برای اطلاع از برخی از معادل‌های این واژه، ر.ک. به مقدمه کتاب صفی‌نژاد، ص ۱۰.

۲. برای جزئیات بیشتر، ر.ک. صفی‌نژاد، بنه، چاپ دوم، صص ۱۵-۸.

3. Lambton, *Land Reform*, p. 7.

باید شخم زده می‌شد بر تعداد گاوها م وجود برای شخم زدن یا میزان آب موجود فزونی داشت؛ در این قبیل موارد، هر فصل مقداری از زمین به صورت آیش رها می‌شد.

برای کار با هر جفت گاو یک نفر لازم بود. بنابراین، بنهای که سه جفت گاو داشت دست‌کم به سه مرد برای شخم زدن نیاز داشت. علاوه بر این، هر بنه اعضاًی داشت که در مورد گاوها مسئولیت مشخصی نداشتند، بلکه به طور کلی انواع مسائل مربوط به کشت را سرپرستی می‌کردند. برای نمونه، بنهای که سه جفت گاو داشت، ممکن بود از پنج مرد تشکیل شود. در هریک از روستاهای همهٔ بنه‌ها (معمولًاً) زمین مساوی و افراد مساوی و تعداد گاوها مساوی برای شخم زدن داشتند. با این حال ترکیب بنه‌ها از روستایی به روستای دیگر تا حدود زیادی فرق می‌کرد. در کوره‌دها، بنه‌ها گاه تنها سه عضو داشتند، حال آنکه در آبادی‌های بزرگ‌تر گاه تعداد اعضای هر بنه به چهارده نفر هم می‌رسید.^۱ به‌هرحال، هر بنه‌ای غالباً چهار تا هفت عضو داشت و ساختار اصلی بنه‌ها در سراسر جامعه دهقانی ایران تقریباً یک‌شکل بود. هر بنه‌ای تحت مسئولیت یک زارع که سربنه^۲ نامیده می‌شد قرار داشت. همهٔ سربنه‌ها را مالکان انتخاب می‌کردند، و از آنها انتظار می‌رفت که مسئولیت کار روی زمین و محصول آن را دربست به عهده گیرند. طبیعتاً، سربنه‌ها بایست از تجربه و مهارت کافی در امور کشاورزی برخوردار می‌بودند. معمولًاً، زارعانی که به مقام سربنه‌ای می‌رسیدند این سمت را تا پایان عمر حفظ

۱. این اطلاعات از ارتباطات شخصی با کشاورزان به دست آمده است.

۲. سرپرست بنه در قزوین و گرمسار سربنے نامیده می‌شود؛ در ورامین، به سربنے آبیار، یا آبیار می‌گویند و در خراسان، سرسالار. در برخی از نواحی کرمانشاهان، واژهٔ گاو‌بند معادل سربنے است. اصطلاحات متعدد دیگری نیز وجود دارند که کمتر از اصطلاحات ذکر شده در اینجا مورد استفاده‌اند. انتخاب اصطلاح سربنے در این کتاب به قصد رعایت نحوهٔ کاربرد عمومی در متن‌های آکادمیک بوده است.

می‌کردند. رسم بر این بود که به تدریج که سن سربنه‌ها بالا می‌رفت پس از خود را آماده عهده‌دار شدن مسئولیت کنند. گرچه شغل سربنه‌ای رسم‌آموزشی نبود، اما مالکان غالباً ترجیح می‌دادند طبق توصیه سربنه‌ها فرزندان ایشان را به جایشان بگمارند.^۱

سربهنه‌ها، در مقام سرپرست، کاری به مراتب سبکتر از کار بقیه اعضای گروه داشتند.^۲ در آغاز هر سال کشاورزی – که در بیشتر نقاط در پاییز آغاز می‌شد – سربنه‌های روستاگرد می‌آمدند و درباره نحوه تقسیم مزارع میان بنده‌ها و این که چه زمین شخم خورده‌ای را باید کاشت و کدام را باید آیش گذاشت، و این که زمان‌بندی برای تقسیم آب چگونه باشد، تصمیم‌گیری می‌کردند.^۳ وقتی این تصمیمات اولیه گرفته می‌شد، سربنه‌ها و باقی زارعان مشترکاً تعیین می‌کردند که در طول فصل جاری کدام صاحب نسق عضو کدام بنه خواهد بود. پس از تعیین اعضای هر بنه، وظایف عمده هر یک از سربنه‌ها تعیین حدود مزارع بنه خود و کمک به کشت محصول بود.^۴ بذرپاشی برای گندم و جو به میزان متوسط یک هکتار در روز انجام می‌شد، و سربنه در مزارع راه می‌رفت و بذر می‌پاشید، و دیگران در پی او حرکت می‌کردند و روی بذرها را می‌پوشاندند.^۵ رسم نبود که سربنه در کارهای دشوار شخم‌زدن، سله‌شکنی، و جین کردن، آبیاری و برداشت محصول شرکت کند. اما، به‌حال او بر همه این کارها ناظارت می‌کرد، زیرا رفاه اقتصادی خود او نیز در گروه محصول خوب بنه‌اش بود.

۱. M. Mossane, "A Pilot Study and Evaluation in Qazvin Plain Villages," in *Seminar on Evaluation of Directed Social Change*, ed. Nader Afshar Naderi, p: 115.

و خسرو خسروی، *جامعه‌شناسی روستایی ایران*، ص ۸۰

۲. صفحه نژاد، طلاب آباد، ص ۱۱۶. ۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. برای فهرستی سودمند از وظایف متفاوتی که سربنه‌ها معمولاً مسئول آن بوده‌اند، ر.ک.: صفحه نژاد، بنه، چاپ دوم، صص ۴۶–۴۷.

۵. ر.ک. ازکیا، حاجی آباد، ص ۱۵۳.

سرپرستان بنه‌های بزرگ یک یا چند کمک‌کار (وربینه) هم داشتند که آنها را خودشان و از میان دوستان و خویشان شان انتخاب می‌کردند. آن‌ها در نظارت بر کار بنه به سربنه یاری می‌رساندند، و این مسئولیتی نسبتاً بزرگ بود، چون زمین‌های مزروعی هر بنه معمولاً از قطعاتی متصل به هم تشکیل نشده بود. از این رو، ضمن آن‌که سربنه در یک مزرعه سرگرم کار بود، می‌توانست وربنه‌ها را برای رسیدگی به امور سایر بنه‌ها بفرستد. وربنه‌ها در مقام ناظر غالباً از انجام برخی کارهای دشوار بنه معاف بودند.^۱ شالوده ساختار بنه، زارع بود. از آغاز شخم پاییزه برای گندم و جو زمستانه تا آخرین برداشت میوه‌ها و سبزیجات تابستانه در ده تا یازده ماه بعد، زارعان مسئول انجام بخش اعظم کارهای بنه بودند. آنها، همه‌روزه ساعت‌های درازی را صرف کارهای سخت می‌کردند. مهم‌ترین وظیفه اعضای بنه کار با گاوها و مراقبت از آنها بود. غالباً، هر زارعی عهددار یک جفت گاو می‌شد.^۲ گاوها را با هم یوغ می‌انداختند و به یک گاوآهن می‌بستند.^۳ زارع گاوآهن و گاوها را برای آماده کردن زمین به منظور کشت محصول در مزارع به حرکت درمی‌آورد و اغلب مزرعه‌ای را چند بار

۱. صفحه‌نژاد، طالب آباد، ص ۱۱۹؛ برای فهرستی از وظایف معمول دستیاران ر.ک. صفحه‌نژاد، بنه، چاپ دوم، صص ۴۷–۴۸. در آوریل ۱۹۷۲ صفحه‌نژاد به من گفت که او در برخی رسته‌ها مردانی را دیده است که دستیار خوانده می‌شده‌اند اما وظایف سرپرستی نداشته‌اند. همه بنه‌هایی که چنین ویژگی‌ای داشته‌اند بنه‌هایی بوده‌اند که علاوه بر سربنه و افراد مسئول جفت‌های گاو دو عضو یا بیشتر داشته‌اند. صفحه‌نژاد معتقد است که رسم این بوده که به مردان اضافی عنوان دستیار بدیند تا به این ترتیب با اعضا‌یی که مسئول گاوها بودند اشتباه گرفته نشوند. از لحاظ کار، دستیار و کشاورز همه کارها را به طور مساوی و مشترک انجام می‌دادند.

۲. کشاورز لزوماً صاحب یک جفت گاوی که با آنها کار می‌کرد، نبود. اگر او فقط یک گاو داشت یا اصلاً گاوی نداشت، باید آن را از سربنه، گاوینه یا صاحب زمین کرایه می‌کرد. برای اهمیت مالکیت گاو ر.ک.:

Alberts, "Social Structure and Culture Change," pp. 273–275.

۳. برای بحثی عالی درباره روش‌های متفاوت شیخ‌زنی در ایران ر.ک.:

Wulff, *Traditional Crafts*, pp. 262–266.

شخم می‌زد تا خاک کاملاً آماده شود. این عمل وقت‌گیر بود و در بیشتر موارد برای شخم‌زن دو هکتار زمین به اندازه یک روز کامل وقت صرف می‌شد.^۱

زارعان عضو بنه غالباً در انجام کارهای دیگر نیز با یکدیگر همراهی می‌کردند. ابتدا باید کلوخ‌هایی را که در اثر شخم‌زن رو می‌آمد، بشکنند.^۲ پس از بذرپاشی، دوره سکون زمستانی فرا می‌رسید و با آغاز بهار دوباره فعالیت شدید شروع می‌شد. اعضای بنه برای هدایت جریان آب به داخل مزارع آبراهه‌ها و سدهای خاکی می‌ساختند. باید زمین را برای محصولات تابستانه شخم می‌زدند و بذر می‌پاشیدند، تپاله‌ها را برای کود دادن به زمین در مزارع پخش می‌کردند، و علف‌های هرز را وچین می‌کردند و همه این کارها وقت‌گیر بود. در طول برداشت محصول انتظار می‌رفت زارعان محصول دروشده را بر پشت خود تا محل خرمن‌کوبی حمل کنند.^۳ اگرچه همه این کارها از جمله کارهای مهم زراعت هستند اما همه کارهای اعضای بنه را شامل نمی‌شوند.^۴ ذکر این مطالب باید برای مشخص کردن یکی از ویژگی‌های بامعنای بنه، یعنی تقسیم نامساوی کار، کافی باشد.

تقسیم نامساوی کار بنه تقسیم نامساوی محصول را درپی داشت. نحوه سهم‌بری بر اساس الگوی معینی صورت می‌گرفت که در عین حال از یک روستا به روستای دیگر از تنوع قابل توجهی برخوردار بود. هر بنه،

۱. زمینی که می‌باشد آبیاری مصنوعی شود سریع‌تر شخم‌زده می‌شود، چراکه شخم عمیق زده نمی‌شود و کاملاً سطحی بود. معمولاً^۵ ۴ هکتار زمین دیمی را می‌شد در یک روز شخم زد.

2. Wulff, *Traditional Crafts*, pp. 266–268.

۳. صفی‌نژاد، طالب آباد، صص ۱۱۸–۱۱۹.

۴. برای فهرست کامل‌تری از انواع وظایفی که در مستولیت زارعان بود، ر.ک. صفی‌نژاد، بنه، چاپ دوم، صص ۴۸–۴۹.

به منزله یک واحد، محصول را با مالک زمین تقسیم می‌کرد. از لحاظ نظری به پنج عامل مولّد—زمین، آب، بذر، کار، و دام برای شخم زدن—ارزش مساوی داده می‌شد و عرضه‌کننده هریک از اینها یک پنجم محصول را می‌برد.^۱ از این‌رو، مالکان خود به خود ۲۰ درصد محصول را در عوض زمینی که در اختیار زارعان گذاشته بودند، صاحب می‌شدند. از آنجا که سرمایه‌گذاری برای احداث قنات یا تعمیر آن نیز معمولاً به وسیله مالک صورت می‌گرفت، او می‌توانست سهمی اضافی در حد^۲ نیز بابت این که دسترسی به آب را برای زارعان معکن کرده است، طلب کند. برخی از مالکان بذر و حتی گاو را نیز برای شخم زدن در اختیار زارعان می‌گذاشتند. از این‌رو، گاه مالک می‌توانست چهار پنجم محصول را مطالبه کند. اما، عملاً در تعداد نسبتاً کمی از روستاهای مالکان ۸۰ درصد محصول را به دست می‌آوردند. درواقع، بسیاری معیارهای فرعی دیگر نیز در نحوه تقسیم محصول دخالت داشت. با این وصف، مالکان بیش از همه سود می‌برند.^۳

پس از پرداخت سهم مالک، آنچه برای بنه باقی می‌ماند از یک پنجم تا نصف کل محصول متغیر بود اما، قبل از آنکه این باقیمانده را بتوان میان اعضای بنه قسمت کرد باید مقدار معینی از آن، بابت پرداخت‌هایی که تحت هر عنوان صورت گرفته بود، کسر می‌شد. این پرداخت‌ها در عوض خدماتی بود که افراد مختلف، از جمله نجار و آهنگر محل، در طول یک دوره زراعی نه ماهه برای بنه انجام داده بودند.^۴ مقدار باقیمانده، «سود» بنه محسوب می‌شد. در برخی روستاهای رسم بر این بود که این سهم به

۱. تقسیم محصول برای پنج عامل تولید دست‌کم از زمان صفویه (۸۷۸-۱۱۰۱) و احتمالاً حتی پیش از آن به طور سنتی رعایت می‌شده است. برای مطالعه بیشتر ر.ک.: محمدعلی عبادی، اصلاحات ارضی در ایران، ص ۱۵

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک.: ۳۲۹-۳۰۶، Lambton, *Landlord and Peasant*, pp.

۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک.: صفحه نشاد، بنه، چاپ دوم، صص ۸۵-۸۳

نسبت مساوی میان اعضای بنه قسمت شود.^۱ اما، در بیشتر موارد تقسیم محصول در داخل بنه به طور نامساوی انجام می‌شد. سربندها اغلب در صد بیشتری از دیگر اعضاء می‌گرفتند. در برخی نواحی، حدود سی درصد سهم بنه به سربنده تعلق می‌گرفت.^۲ سهمی هم که به وربندها می‌رسید گاه اندکی بیش از سهم اعضاء دیگر بود. به هر ترتیبی هم که محصول میان اعضاء بنه تسهیم می‌شد باز هم بدون استثنا سهمی که عملاً به اعضاء بنه تعلق می‌گرفت تنها جزء ناچیزی از محصول به دست آمده بود^۳؛ و این مقدار محصول، اغلب در صد بخور و نمیر بود.

وضع اقتصادی سربنده کمی بهتر از اعضاء دیگر بود. او، علاوه بر آنکه سهم بیشتری از محصول می‌برد، اغلب چیزی هم از مالک می‌گرفت که معمولاً شامل مقداری از محصول سهم مالک و گاهی نیز پاداشی نقدی بود.^۴ این درآمد اضافی به سربندها امکان می‌داد که دست‌کم با توجه به معیارهای روستا، زندگی نسبتاً راحتی داشته باشند. برای بیشتر سربندها «ازندگی راحت» به این معنی بود که حداقل معاش خود را بینیاز از وام‌گرفتن تأمین کنند؛ در سال‌هایی که محصول به طور استثنایی خوب بود، چیزی هم برای خریدن یک گاو نر یا کالایی تفتنی باقی می‌ماند.

سربندها، به منزله یک گروه، «قشر بالایی» زارعان را تشکیل می‌دادند. وضع اندک بهتر اقتصادی آنها، نقش‌شان در سرپرستی تولید کشاورزی، و توجهی که مالکان به آنها نشان می‌دادند، سربندها را قادر می‌ساخت که از مقامی ممتاز در جامعه دهقانی بربخوردار باشند. دیگر روستاییان نیز

۱. ر. ک. هوشنگ الیاسیان، مقدمه‌ای بر تحقیق اجتماعی روستاهای دشت قزوین، صص ۴۶–۴۷.

۲. صفحه نژاد، بنه، چاپ دوم، ص ۴۵.

۳. برای مطالعه بیشتر ر. ک.: صفحه نژاد، طالب آباد، صص ۲۰۴–۲۰۹.

۴. همان، ص ۱۱۶.

معمولاً آنها را جزئی از رهبری غیررسمی روستا به حساب می‌آورند که تحت عنوان ریش سفیدان شناخته می‌شد.^۱ قدر و منزلت سربینه‌ها در میان زارعان به آنها امکان می‌داد که قدری نفوذ سیاسی داشته باشند. با این حال ماهیت قدرت در روستاهای الزاماً دامنه این نفوذ را محدود و مشخص می‌کرد.

مهم‌ترین محدوده‌ای که سربینه‌ها در آن می‌توانستند به طور نسبی مستقل‌اً تصمیم‌گیری کنند داوری در اختلافات بود. زارعان دعاوی خود را با ریش سفیدان مطرح می‌کردند، و اغلب این اختلافات نیز مربوط به حق آب بود. سربینه‌های هر روستا غالباً به طور جمعی در مورد هر اختلافی رأی می‌دادند. مثلًا اگر آنها زارعی را به دلیل استفاده از حق کس دیگر برای آبیاری مزرعه خود یا خرابشدن محصول همسایه درنتیجه ورود حیوانات او گناهکار تشخیص می‌دادند، می‌توانستند از مختلف بخواهند که خسارت واردہ را شخصاً جیران کند. تصمیمات سربینه‌ها در چنین مواردی معمولاً مورد قبول همه بود.^۲

نقش مؤثر سربینه‌ها کاملاً به حسن نیت مالک بستگی داشت. قدرت غیررسمی آنها از امتیازاتی که مالکان به ایشان می‌دادند نشأت می‌گرفت. از این رو، اگر سربینه‌ای می‌خواست مقام خود را حفظ کند، باید رضایت مالک را در مورد نوع محصولی که کاشته می‌شد و زمان لایروبی قلت وغیره

۱. قابل توجه است که سربینه‌ها به‌ندرت کمتر از ۳۵ سال داشته‌اند. برای آمار سنی سربینه‌ها در روستایی کمال آباد نزدیک قزوین، ر.ک. الیاسیان، *نشست قزوین*، ص ۴۳.

۲. سایر روستانشیان که از جمله ریش سفیدان محسوب می‌شوند عبارت بودند از میاشران، کدخدایان، ملاکانی که در روستاهای می‌زیستند، و تجار ثروتمند خوش‌نشین؛ برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک.:

Miller "Hosseineabad", p. 489, and Benno Sternberg-Sarel, "Tradition et développement en Iran: "Les Villages de la plaine de Ghazvin", *Etudes Rurales*, 22–24 (1966): 210 ff.

جلب کند. اگر، به دلایلی، مالکی از سربینه‌ای ناراضی می‌شد، به راحتی او را کنار می‌گذاشت؛ و بدتر از آن، می‌توانست حق کشت را نیز از او سلب کند. سربینه‌ها به خوبی از سمتگی مقام خویش به حس نیت مالک آگاه بودند. بنابراین، تمام تلاش شان براین بود که رضایت مالک را جلب کند، و از آن مهم‌تر، از آنجاکه رفتاری خلاف انتظار از سوی زارعان می‌توانست موقعیت سربینه را به خطر اندازد، سربینه‌ها اغلب از نفوذ خویش برای تشویق زارعان به اطاعت از نظام کشاورزی مسلط استفاده می‌کردند.

گرچه زارعان معمولاً پذیرفته بودند که قبول نصایح سربینه‌ها منافع آنها را بهترین وجه تأمین می‌کند، اما احتمالاً نسبت به موقعیت ممتاز آنها به نوعی احساس حسادت نیز می‌کردند. زارعان بهویژه از نحوه تقسیم کار و محصول میان اعضای بنه ناراضی بودند. اما، از آنجا که عدم همکاری جداً ممکن بود به از دست دادن نسق منتهی شود، آنها تمایلی به درافتادن عمدی با سربینه‌ها نداشتند. با وجود این، نارضایتی باقی بود و اغلب به شکل اختلافاتی میان اعضای بنه و رقبایت میان بنه‌ها، و گاه روابط خصمانه میان زارعان و سربینه‌ها بروز می‌کرد.

به رغم این‌که همیشه امکان برخورد وجود داشت، عواملی نیز درکار بود که از حادشدن اختلافات جلوگیری می‌کرد. از جمله این عوامل نفع مشترک آنها در فریبدادن مالک بود که طبیعتاً روحیه همکاری را تقویت می‌کرد. وجود روابط خویشاوندی نزدیک میان اعضای بیشتر بنه‌ها نیز عامل مهمی در جلوگیری از خصومت بود. لذا، قرارگرفتن یک پدر در مقام سرپرستی بنه‌ای مرکب از فرزندان و دامادانش چندان غیرمعمول نبود. برادران ارشد، عموهای و عموزاده‌ها در مقام سرپرست بنه معمولاً به علت داشتن پیوندهای خویشاوندی با دیگر اعضای بنه از احترام قابل توجهی برخوردار بودند.^۱

۱. الیاسیان این بنه‌ها را «واحدهای خانوادگی تولید» می‌خواند (ر.ک. دشت قزوین، ص. ۴۴).

گرچه پیوند های خویشاوندی منجر به همبستگی کامل و ثبات عضویت بعضی بنه ها در بلندمدت می شد، اما عملاً و از لحاظ مادی بر روش کار بنه ها تأثیری نمی گذاشت. از این رو، اعضای بنه به رغم هر نوع رابطه ای که با سربنه ها داشتند، مسئول انجام سخت ترین کارهای مزرعه بودند و کمترین سهم را از محصول می بردن. از آنجا که سهمی که آنها می گرفتند برای اداره خانواده های شان کافی نبود، مجبور بودند به وام یا نسیه گرفتن روی آورند تا کمبودها را جبران نمایند. این وامها، که اغلب جنسی بود، بهره بسیار بالایی داشت و زارعان را مدام فقیرتر می کرد. با گذشت زمان، بدھکار بودن نیز مانند فقر، به مشخصه ثابت زندگی بیشتر زارعان تبدیل شد.

به طور کلی، همه زارعان قربانیان ستمی بودند که در برابر امکانات ناچیزی برای مقابله داشتند. بدھی هاشان آنها را به زمین وابسته می کرد. ترس از دست دادن زمین هرگونه مخالفت سازمان یافته و مؤثری را امکان ناپذیر می کرد. برای زارعان پیامدهای از دست دادن حق کشت کاملاً ملموس بود. در بیشتر روستاهای اقلیت قابل توجهی از ساکنان حق نسق نداشتند و در وضعی به مراتب بدتر و اسفبارتر از زارعان می زیستند. از آنجا که این روستاییان از هیچ یک از امتیازات کشت بهره مند نمی شدند، امکانات آنها برای تأمین معاش بسیار محدود بود. زارعان آنها را در رده اجتماعی پایین تری از خود می دانستند و همواره تلاش می کردند که خود در سطح آنها قرار نگیرند. اکنون جا دارد که نگاهی دقیق تر به این پایین ترین قشر جامعه روستایی بیندازیم.



این تعبیر دقیق نیست. هریک از اعضای بنه زارع بالغی است که باید خانواده خود را از طریق سهمی از محصول که عایدش می شود اداره کند؛ بنابراین، او از ارائه کمکی مالی برای تأمین اعضای یک گروه خویشاوندی گسترش یافته تر ناتوان است، حتی اگر با بستگان خود در یک بنه کار کند.

خوشنشینان

قبل‌اگفته شد که خوشنشینان در اوخر دهه ۳۰ حدوداً ۴۰ درصد از سکنه مناطق روستایی ایران را تشکیل می‌دادند. اما، این جمعیت به‌طور یک‌نواخت در همه روستاهای پخش نشده بود. عموماً، درصد بیشتری از سکنه روستاهای بزرگ‌تر و درصد کمتری از ساکنان روستاهای کوچک‌تر خوشنشین بودند. درواقع، در روستاهایی که جمعیت‌شان بیش از ۱,۰۰۰ نفر بود خوشنشینان غالباً نیمی از خانوارهای روستا یا حتی بیشتر را تشکیل می‌دادند. تنها وجه اشتراک خوشنشینان همان اصلی بود که آنها را از زارعان جدا می‌کرد، یعنی برخوردار نبودن از حق کشت. غیر از این، وجه مشترکی میان گروه‌های خوشنشین وجود نداشت. همان‌طور که در بحث راجع به کسبه و موقعیت‌شان در روستاهای گفتیم، خوشنشین‌ها به سه گروه متمایز تقسیم می‌شدند. در مورد کسبه روستا که موقعیت اجتماعی-اقتصادی آنها از زارعان و دیگر اقتشار خوشنشین بهتر بود به بحث بیشتری نیاز نیست. بنابراین، ادامه این فصل به توضیح ویژگی‌های دو گروه خوشنشین باقیمانده، یعنی آن‌هایی که اشتغالات غیرکشاورزی داشتند و بزرگ‌تر اختصاص خواهد داشت. این دو گروه ۹۰ درصد خوشنشینان را شامل می‌شوند.

روستاییانی که به کارهای غیرکشاورزی اشتغال داشتند احتمالاً تنها ده درصد خانوارهای خوشنشین را تشکیل می‌دادند.^۱ اما، اشتغالات آنها متنوع بود. سلمانی‌ها، حمامی‌ها، آهنگران، نجاران، مسگران، کفashان، و کارگزاران مذهبی، یعنی ملاها از جمله ساکنان همیشگی روستاهای بودند که تولیدات و خدمات خاص خود را به روستاییان عرضه

۱. ارقام برای درصدهای خوشنشینان در سه گروه از روی آمار اشتغال رسمی مربوط به جمعیت روستاشین در دهه ۱۳۴۰ برآورد شده است. ر.ک.: ایران، وزارت کار و امور اجتماعی، بررسی‌های مسائل نیزروی انسانی، جلد سوم، صص ۲۴۳-۲۴۸.

می‌داشتند. میان خوش‌نشینانی که کارشان عرضه خدمات بود با آنها یی می‌دانستند. می‌دانستند عموماً تفاوت‌هایی وجود داشت. برای نمونه، آهنگران و نجاران بدون استثنای لحاظ موقعیت اجتماعی در سطحی بالاتر نسبت به سلمانی‌ها یا حمامی‌ها قرار می‌گرفتند.

شالوده داوری روستاییان درباره موقعیت اجتماعی خوش‌نشینان اغلب مبهم بود.^۱ این مسئله را به بهترین نحو می‌توان در مورد کارگزاران دینی که ملا نامیده می‌شدند، ملاحظه کرد. به طور کل، سکنه روستاهای کسی را ملا خطاب می‌کردند که در یکی از مدارس دینی شهری تا حدی آموزش دیده باشد و معاش خود را از طریق برآوردن نیازهای دینی روستاییان تأمین کند. از این لحاظ، ملاها با شیخ‌ها که آنها نیز ساکن روستاهای بودند، تفاوت داشتند. ضمن آنکه شیخ را به خاطر معلومات دینی، سواد و [اغلب] وابستگی او به خاندان نبوت^۲ محترم می‌داشتند، و ضمن آنکه از شیخ نیز انتظار می‌رفت عهده‌دار و ظایف دینی (رسیدگی به امور دینی ساکنان روستا) باشد، اغلب آنها فاقد تحصیلات دینی رسمی بودند و برای تأمین معاش خود و خانواده‌های شان به زمین داری، در مقیاس کوچک، یا به کسب می‌پرداختند؛ از این رو، شیخ معمولاً یا خردۀ مالک بود یا کاسب و بنابراین شایسته احترامی ویژه. بر عکس، ملاها به طور مشخص در گروه دوم خوش‌نشینان قرار می‌گرفتند. اما، نمی‌توان گفت که خود روستاییان ملاها را از لحاظ مقام در کدام گروه غیرکشاورز قرار می‌دادند. از یک سو، ملاها عموماً به علت اینکه می‌توانستند بنویسند و بخوانند و با قرآن و اصول و قوانین اسلامی

۱. برای بعثی عالی درباره معیاری که کشاورزان در تعیین جایگاه اجتماعی هریک از روستائیان به کار می‌برند، ر.ک.:

Alberts "Social Structure and Culture Change," pp. 757–785.

۲. شیخ لزوماً به خاندان نبوت وابسته نیست، و قاعدهاً منظور نویسنده سید بوده است - مترجم.

آشنایی داشتند، و اعتقاد به این که افرادی پرهیزکاراند، مورد تحسین قرار داشتند. از سوی دیگر، معمولاً از سایر امور زندگی، بهویژه کشاورزی که مسئله عمده جوامع دهقانی است بی اطلاع بودند و گاه چنین می نمود که بیش از حد مشتاق و نگران رفاه مالکان و مباشران آنها بودند. علاوه بر این، روستاییان علاقه ای نداشتند که از طریق پرداخت بخشی از سهم ناچیز خود زندگی ملأها را تأمین کنند. درنهایت، می توان نتیجه گرفت که دید روستاییان نسبت به ملأها دوگانه بود.^۱

در هر بخشی درباره ملأها، باید به این نکته توجه داشت که این افراد در ساختار اجتماعی روستایی نقش معینی نداشتند. آنها تنها در ده تا بیست درصد از کل روستاهای و شاید حتی کمتر از این، سکونت داشتند. در روستاهایی که جمعیت شان کمتر از ۵۰۰ نفر بود – ۸۵ درصد کل روستاهای – عملاً ملأی وجود نداشت؛ و ملأها معمولاً در روستاهایی با اندازه متوسط (جمعیت ۵۰۰ تا ۱,۰۰۰ نفر) نیز زندگی نمی کردند. حضور آنها به روستاهای بزرگتر محدود می شد، یعنی آن جوامع روستایی که معمولاً سکنه خوش نشین پرتنوعی داشت. با توجه به بالابودن سطح فقر در جامعه روستایی ایران در قرن حاضر، احتمالاً فقط ساکنان چنین روستاهایی امکانات مالی لازم برای تأمین زندگی ملأها را در اختیار داشته اند. به حال، از آنجا که درصد کمی از ملأها پیشینه روستایی داشتند و دست کم چندسالی را در محیطی اساساً شهری با هدف کسب آموزش دینی گذرانده بودند، شاید خود آنها هم روستاهای بزرگتر را که از برخی جنبه ها به شهرهای کوچک شبیه بود، ترجیح می دادند. دلایل

۱. بحث من درباره نگرش به ملأها برپایه تجربه های من از تحقیقات محلی ام در دهه ۱۳۵۰ قرار دارد. معتقدم منطقی است که تصور کنیم این نگرش ها ۲۰ سال پیش نیز وجود داشته اند. نویسنده دیگری در تحقیقی در طول سال های ۱۳۵۵-۱۳۵۷ به نگرش های مشابهی برخورد کرده است. ر.ک.:

Alberts, "Social Structure and Culture Change", pp. 818-828.

غیبت ملاّها از مناطق روستایی هرچه بود، نتیجه این شده بود که اکثریت روستاییان تماس مرتبی با آنها نداشتند.

برخلاف ملاّها، پیشهوران روستایی تقریباً همه‌جا حاضر بودند. این خوش‌نشینان عملاً همه محصولات غیرخوراکی مورد استفاده روستاییان را تهیه می‌کردند. دو گروه آهنگران و نجاران، نقشی مهم، گرچه غیرمستقیم، در پیش‌برد امر کشاورزی داشتند. برای نمونه، آهنگران همه انواع ابزار فلزی را که برای پیش‌برد کار کشاورزی مورد نیاز روستاییان بود، می‌ساختند.^۱ این ابزار مشتمل بود بر نعل گاو شخمزن و قسمت‌های فلزی یوغ و آهن خیش، و بیل و تیغهٔ خرمن‌کوب. نجاران قسمت‌های چوبی ابزار کشاورزی را تهیه می‌کردند.^۲ یوغ گاوها، دستهٔ بیل، قسمت‌های چوبی خیش، دستهٔ چنگک و خرمن‌کوب، کچیل برای بازکردن راه‌آب، و چنگک‌های بوخاری از جمله اجنباسی بودند که نجاران تولید می‌کردند.^۳

از آنجاکه آهنگران و نجاران ابزار لازم برای کشاورزی را می‌ساختند، روابط زارعان با آنها از مناسبات شان با دیگر پیشهوران روستا پیچیده‌تر بود. برای نمونه، نجار و آهنگر برخلاف کفash و مسگر غالباً بابت جنسی بود. برای دادن پولی از زارع نمی‌گرفتند. بلکه رسم آنها این بود که همه وسایل شخمزنی و خرمن‌کوبی را در طول سال زراعی تهیه نمایند و در پایان حق الرحمهٔ خود را دریافت کنند.^۴ مقدار حق الرحمه به تعداد گاوها بیان که برای شخمزنی و خرمن‌کوبی مورد استفاده قرار می‌گرفت

۱. ر.ک.: صفحهٔ نژاد، طالب آباد، ص ۱۴۴. ۲. همان، ص ۱۵۵.

۳. برای شرحی دقیق از ابزار متفاوتی که در کشاورزی ایران مورد استفاده است ر.ک.: Wulff, *Traditional Crafts*, pp. 260–277.

۴. هم آهنگران و هم نجاران کارهای خاصی را می‌پذیرفتند، از قبیل نعل‌کردن اسب‌ها و ساختن اثاثیه، و برای این کارها حق الرحمهٔ می‌گرفتند؛ به‌مرحال بخش اعظم کار و درآمد آنان از خدمت‌کردن به بنه‌ها حاصل می‌شد.

بستگی داشت، و با میزان معینی از محصول (گندم و جو) برای هر جفت گاو پرداخت می‌شد.^۱ هر بنهای در زمان درو محصول تعیین می‌کرد که چه مقدار باید به آهنگر و نجاری که برایش کار کرده‌اند پردازد و قبل از این که تسهیم محصول میان خود اعضای بنه صورت گیرد، کل میزان پرداختی از سهم بنه کسر می‌شد.

به طور کلی، آهنگر و نجار از لحاظ اقتصادی در وضعی بهتر نسبت به دیگر استادکاران قرار داشتند، گرچه سطح زندگی آنها بهندرت بالاتر از سطح زندگی دیگر روستانشینان بود.^۲ استادکارانی از قبیل مسگر، کفاس، و کوزه‌گر اغلب موقعیتی نامطلوب‌تر داشتند. آنها دادوستد مشخصی با بنه‌ها نداشتند، بلکه برپایه سفارش تولید می‌کردند و انتظار می‌رفت که وقته‌جنس را تحويل می‌دهند پول آن را دریافت کنند. کالاهای دست‌ساز ارزش مشخصی نداشت؛ ارزش هر قلم جنس برآساس نیاز روستاییان به آن، و این‌که نتوانند چیز دیگری را جاشین آن کنند و نیز مهارت تولیدکننده در چانه‌زدن تعیین می‌شد. گران‌ترین مصنوعات عبارت بود از گیوه و دیگر‌های مسی که برای طبع برجع از آنها استفاده می‌شد. در اوایل دهه ۱۳۵۰ در برخی نواحی بابت یک جفت گیوه خوب یا یک دیگ بزرگ حدوداً باید تا ۱۰ من گندم می‌پرداختند.^۳

موقعیت کارگران خوش‌نشین که کارشان ارائه خدمات شخصی به سکنه روستا بود از همه پیشه‌وران بدتر بود. سلمانی‌ها و حمامی‌ها جزو

۱. ر.ک.: صفحه نزد، طالب آباد، صص ۱۴۴ و ۱۵۵-۱۵۶.

۲. ظاهرآ در برخی روستاهای رسم این بود که «دست‌مزد» نجار از دست‌مزد آهنگر کم‌تر باشد: ر.ک.: صفحه نزد، بنه، چاپ دوم، ص ۲۴۳.

۳. در سال ۱۳۴۱ قیمت گندم برداشت‌نشده کیلوگرمی ۶ ریال بود. با نرخ برابری ارزی که ریال معادل یک دلار می‌شد، معادل پولی چیزی که بابت یک دیگ بزرگ یا یک جفت کفش پرداخت می‌شد به سختی به ۲ دلار می‌رسید. در حدود سال ۱۳۴۱ معاملات پایاپایی در روستاهای بزرگ دیگر مرسوم نبود.

اکثریت کارگران خوش‌نشین بودند. به طور کلی، آنها از هریک از روستاییان در سال حق‌الزماء‌ای دریافت می‌کردند. برای نمونه، سلمانی‌ها ریش و موی مردانه را به فوacial مشخص، مثلاً دو یا سه هفته یکبار، اصلاح می‌کردند. در برخی روستاهای سلمانی‌ها از همه روستاییان به یک اندازه اجرت می‌گرفتند، حال آنکه در برخی دیگر هر روستایی ای خودش تعیین می‌کرد که چقدر باید بپردازد. پرداخت‌ها جنسی بود، و زارعان آن را از سهم محصول خود می‌پرداختند. در مناطقی که محصول فراوان‌تر بود، سلمانی‌ها چیزی در حد ۵ من گندم از هر زارع می‌گرفتند؛ در روستاهای خیلی فقیر، بیشتر از یک من گندم گیر آنها نمی‌آمد. سلمانی‌ها و حمامی‌ها در طول سال نیز از ساکنان روستا بابت خدماتی از قبیل کشیدن دندان و زخم‌بندی یا شکسته‌بندی اجرت اندکی دریافت می‌کردند.^۱

در یک سوم روستاهایی که جمعیت‌شان از ۵۰ خانوار بیشتر بود، حمامی عمومی وجود داشت. زارعان می‌توانستند هر وقت که دلشان خواست به حمام بروند و پس از برداشت محصول اجرت خدمات حمامی را به او بپردازند. در روستاهای آبادتر، حمامی‌ها از هر زارع ۴ من گندم بابت خدمات سالانه خود می‌گرفتند. خوش‌نشینان و بزرگ‌گران روستا هر بار به حمامی مزد می‌دادند: رسم این بود که پرداخت به صورت یک دانه نان سنگک کامل باشد. به هرجهت، در روستاهای بزرگ‌تر پرداخت نقدي هم صورت می‌گرفت که مقدار آن از یک ریال تا پنج ریال برای هر نفر متغیر بود.^۲

جماعت زارع اعتبار اجتماعی چندانی برای حمامی و سلمانی قائل

۱. مطالب مربوط به سلمانی‌ها برپایه اطلاعات به دست آمده از کشاورزان کهن‌سال است که در نواحی ورامین در طول بهار ۱۳۵۱ با آنها مصاحبه شده است.

۲. همان.

نیود و علت این امر حرفه آنها بود. به عقیده زارعان کار حمامی و سلمانی کاری پست بود. دو دلیل عمدۀ برای این نگرش وجود داشت؛ نخست آنکه حمامی و سلمانی در خدمت دیگران بودند؛ دوم آنکه مدام در تماس با موادی از قبیل چرک بدن، مو و خون بودند که از لحاظ مذهبی نجس شمرده می‌شد. البته، این ارزش‌گذاری منفی بر کار سلمانی و حمامی باعث نمی‌شد که باقی روستاییان خود آنها را هم نجس بدانند. بنابراین، روابطی از قبیل آنچه در هندوستان می‌بینیم در روستاهای ایران وجود نداشت. از این‌رو جماعت زارع به راحتی با کسانی که از خود پایین‌تر می‌دانست معاشرت می‌کرد.^۱ در مجموع، سلمانی و حمامی در سطحی مساوی قرار می‌گرفتند، اما برخی از روستاییان احساس می‌کردند حمامی کمی «بهتر» است، چون کارش در خدمت هدفی شریف، یعنی طاهرکردن بدن برای نماز است.^۲

اما، حمامی و سلمانی ضمن آنکه بین همه کارگران غیرکشاورز پایین‌ترین مقام را داشتند، در پایین‌ترین رده جامعه دهقانی قرار نداشتند. درواقع، آنها به دلیل شغل شخصی‌شان، نسبت به گروه سوم خوش‌نشین‌ها، یعنی روستاییانی که فاقد شغل منظمی بودند، در وضع اجتماعی و اقتصادی به مراتب بهتری قرار داشتند. این گروه سوم عمدتاً شامل برزگران می‌شد که تأمین معاش‌شان به وجود کارهای فصلی بستگی داشت. فقر آنها در مقایسه با گروه‌های دیگر بسیار شدیدتر بود. تعداد برزگران یا کارگران کشاورز و خانواده‌های شان به مراتب بیش از همه کارگران غیرکشاورز و خانواده‌های شان بود، و حدوداً مشتمل بر ۸۰ درصد کل سکنه خوش‌نشین می‌شدند. در بیشتر روستاهای آنها ۲۵ تا ۴۰

۱. جالب است که کشاورزان می‌گفتند آنان هیچ مانعی نمی‌بینند که دختران خود را به سلمانی‌ها شوهر دهند، البته به شرط آنکه داوطلب مناسب‌تری در دسترس نباشد (همان).

۲. همان.

که در فاصلهٔ چند روز پیاپی از روستای محل زندگی برزگر قرار داشت. به هرروی، همیشه تعدادی برزگر در نواحی کم درآمدتر پیدا می‌شدند که گروهی تشکیل دهنده در هر فصل تا ۲۰۰ کیلومتر یا بیشتر را به دنبال کار زیرپا گذارند.^۱

وقتی درو محصول تمام می‌شد، تقاضا برای کار برزگران سریعاً کاهش می‌یافتد. امکان برای یک کار نسبتاً ثابت تابستانی در مزرعه فقط در آن چند ناحیه‌ای وجود داشت که محصول تابستانه به اندازه‌گندم و جو مهم بود. اغلب، برزگران مجبور بودند هر کاری را که اینجا و آنجا گیر می‌آورند، انجام دهند. آنهایی که موفق می‌شدند دست‌کم صد روز در سال را کار گیر بیاورند خوش‌اقبال‌تر از دیگران بودند، چون تعداد روزهایی که گرسنه می‌مانند کمتر می‌شد. بهره‌جهت، نصیب برزگران خوش‌نشین از زندگی فقر، سوء‌تعذیه و بیماری بود.

با وجود این‌که بیشتر برزگران به نوعی تسليم شرایط می‌شدند، برخی هنوز به بهبود زندگی امیدوار بودند. تعدادی از این برزگران به‌طور فصلی یا دائمی به شهرها مهاجرت می‌کردند و به مشاغل غیرشخصی مختلف می‌پرداختند. دیگران در رویای صاحب نسق شدن و برخورداری از حق کشت روزگار می‌گذرانند. گاه نیز عملاً امکان ارتقا‌بخشیدن به موقعیت اجتماعی برای آنها پیش می‌آمد. برای نمونه، اگر مالکی از زارعی ناراضی می‌شد ممکن بود حق کشت او را بخرد یا غصب کند و به یک خوش‌نشین واگذارد. همچنین، مالکان گاه زمین‌هایی را که قبلاً کشت نشده بود زیر کشت می‌برند و برزگران را به دریافت نسق دعوت می‌کرند. با این وصف، تنها برای درصد کمی از این افراد امکان ارتقا و زارع شدن وجود داشت.

جمعیت زیاد برزگران بر مناسبات مالک و زارع تأثیر می‌گذاشت. از

نظر مالک، کارگران خوش‌نشین منبع کار ارزانی بودند که در زمان درو، و نیز در انجام انواع کارهای ضروری مربوط به نگهدای زمین، می‌شد از آنها سود برد. مهم‌تر از همه، مالک می‌توانست به منظور افزایش منافع خود آنها را علیه زارعان به کار گیرد. برای نمونه، تا وقتی کارگران تهی دستی وجود داشتند که حاضر بودند هر قراری را که زارع غیرعادلانه می‌خواند، بپذیرند مالک راحت‌تر می‌توانست توافق‌های مربوط به تسهیم محصول را که طبق آن به میزان چهارپنجم محصول دروشده به خود او تعلق می‌گرفت به زارع تحمیل کند. زارع نیز به سهم خود تشخیص می‌داد که اگر تعداد بزرگ‌رگان زیاد باشد موقعیت او در چانه‌زنی به میزان قابل توجهی ضعیف‌تر خواهد بود. چون و چرا بر سر بی‌عدالتی‌های مربوط به نحوه تسهیم محصول و خودسرانه‌بودن اختیارات کاری بی‌فایده و از لحاظ اقتصادی فاجعه‌بار بود، زیرا مالک همیشه می‌توانست حق نسق زارع متمرد را به بزرگ‌رگ مطیع‌تر واگذار کند.

نتیجه

در فصلی که گذشت، آن نظام سلسله مراتی که در طول قرن بیستم بر جامعه روستایی ایران حاکم بوده است تعمداً به تفصیل شرح داده شد تا تصویری از ماهیت جامعه دهقانی ایران به دست آید. منطقی است که گمان کنیم اکثریت روستاهای در اوائل دهه ۵۰ از الگوهای مسلط اجاره‌داری زمین و تقسیم محصول ناراضی بوده‌اند. به هرجهت، فقدان هرگونه طغيان‌گسترده یا حتی اعتراض سازمان یافته دهقانی پدیده‌ای قابل توجه است.^۱ برای اين سکون يك علت عمده وجود دارد: فقدان

۱. برای بررسی علل فقدان شورش‌های دهقانی گسترده در قرن بیستم، ر.ک.:

Farhad Kazemi and Ervand Abrahamian, "The Non-revolutionary Peasantry of Modern Iran", *Is* 14 (1978): 259–304.

در صد سکنه را تشکیل می‌دادند.^۱ در طول قرن بیستم تعداد افراد این گروه در تمام مناطق کشور رو به افزایش گذاشته بود. درواقع، بعيد نیست که تا قبل از پایان قرن نوزدهم، یعنی قبل از آنکه افزایش چشمگیر جمعیت روستایی آغاز شود، گروه خوش‌نشینان صرفاً مشتمل بر کسبه و استادکاران بوده باشد.^۲

با توجه به اینکه بزرگران نه از حق کشت برخوردار بودند نه به هیچ کسبی اشتغال داشتند، نامنی اقتصادی مشخصه ثابت زندگی آنان بود. کشاورزی عملأً تنها کاری بود که این اشخاص می‌توانستند در آن شرکت کنند.^۳ اما همین امکان نیز محدود بود زیرا کشاورزی در بیشتر نقاط کشور فصلی بود و معمولاً هم خود زارعان از عهده انجام آن بر می‌آمدند. با این همه بزرگران هم برای انجام وظایف مختلفی از قبیل وجین کردن مزارع، چوپانی، خرمن‌کوبی، و پنبه پاک‌کنی اجیر می‌شدند. از این‌ها مهم‌تر زارعان در درو محصول به کار این بزرگران متکی بودند.

دو محصول عمده گندم و جو را اغلب در طول اردیبهشت و خرداد درو می‌کردند. درو محصول کار سختی بود که معمولاً با داس انجام می‌شد. اگر بزرگران سریع کار می‌کردند می‌توانستند حداقل روزانه ۲,۰۰۰ مترمربع را درو کنند. بنابراین پیداست که درو محصول به کندی پیش می‌رفت.

۱. برای آمارها، ر.ک. ایران، وزارت کار و امور اجتماعی، نیروی انسانی، جلد ۳، صص ۲۴۳۲–۲۴۳۸

۲. در مورد بدشدن وضع اقتصادی جامعه روستایی در سراسر قرن نوزدهم ر.ک.: Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 143–145, and Nikki Keddie, *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran*, pp. 4–7.

۳. در برخی روستاهای بافت فرش و لباس منبع عمده درآمد بود، ر.ک.: Paul Ward English, *City and Village in Iran: Settlement and Economy in the Kirman Basin*, and Robert Dillon, "Carpet Capitalism and Craft Involution in Kerman, Iran" (Ph. D. dissertation, Columbia University, 1976).

برای نمونه، اگر بنه‌ای با پنج عضو ۸ هکتار زمین را زیر کشت می‌برد و همه نیروی انسانی اش را به درو مزارع اختصاص می‌داد، هر پنج نفر باید دست‌کم هشت روز تمام کار می‌کردند تا محصول کاملاً درو شود؛ اگر سربنده ترجیح می‌داد داس بدست نگیرد (که عموماً هم این طور بود)، درو محصول ده روز یا بیشتر طول می‌کشد. چون زمان درو با فصلی عموماً پر مشغله در چرخه کشاورزی مصادف بود، اختصاص دادن یک هفته یا بیشتر به یک فعالیت موجب بازماندن از سایر کارها می‌شد. بنابراین، برای این‌که به همه کارها به خوبی رسیدگی شود زارعان عموماً اجیرکردن برزگران برای درو محصول را به صرفه‌تر می‌یافتد.

براساس آنچه در محل رسم بود، بنه یا زارع مستقل با برزگران قرار می‌گذاشت که قسمتی یا همه محصول جو و گندمش را درو کند. دروغگران بر اساس مقدار زمینی که درو می‌کردند اجرت می‌گرفتند. بهترین کارگر دروغگر می‌توانست روزانه تا ۸ تومان، یا معادل جنسی آن، اجرت بگیرد.^۱ علاوه بر دستمزد، رسم این بود که زارعان در طول درو ناهار برزگران را هم بدهند.^۲

برخی از برزگران به مدت یک ماه تمام به عنوان دروغگر در استخدام زارع یا بنه باقی می‌ماندند: از آنجا که تعداد سکنه خوش‌نشین در همه روستاهای یکسان نبود، برزگران در فصل درو به چندین روستا سفر می‌کردند و در آن نقاطی که نیروی انسانی کافی نبود به کار می‌پرداختند. به این ترتیب می‌شد ده روزی در یک روستا کار کرد و هفت‌های در روستایی دیگر و الخ. اغلب، مهاجرت‌های فصلی محدود بود به سفر به روستاهایی

۱. هم کشاورزان و هم کارگران کشاورزی می‌گفتند که نرخ دستمزد روزانه برای درو در سراسر بخش اعظم غرب و مرکز ایران در سال‌های ۱۳۴۰-۴۳ حدوداً بین ۶ تا ۸ تومان بوده است.

۲. برای مقدار غذای سهم هر دروغگر در حوالی تهران ر.ک.: صفی‌نژاد، طالب آباد، صص ۱۲۵-۲۶

گروهی اجتماعی که بتوان آن را «قشر دھقان خردپا» نامید. طبق تعریفی که در بیشتر آثار تحقیقی از دھقانان شده است، «دھقان خردپا به کشاورزی گفته می‌شود که مالک قطعه‌زمینی است و آن را با نیروی کار خانوادگی کشت می‌کند... و تملک منابع کشاورزی برای دارندگان آن حداقل آزادی لازم به منظور درافتادن با اربابان را فراهم می‌کند».^۱ مسلماً، چنین گروهی در ایران وجود نداشت. همان‌طور که دیدیم، اکثریت جماعت کشاورز زارعان تنگ‌دست و کارگران کشاورزی فاقد زمین بودند. روابط آنها با مالک شبیه به همان رابطه‌ای است که در کشورهای دیگر تشریح شده است: «دھقان تهی دست... که برای تأمین بخش اعظم یا همه معاش خود متکی به مالک است، قدرت چون وچرا ندارد: او، به سبب دراختیار نداشتن منابعی که در نبرد قدرت لازم دارد، کاملاً تحت اختیار صاحب کار خویش است».^۲ اگر این مسئله را قبول داشته باشیم پس می‌توانیم فرض کنیم که در چنین شرایطی برای کشاورز ایرانی عاقلانه‌ترین کار امتناع از رفتاری بود که متضمن احتمال بدترکردن موقعیت باشد.^۳ شاید کل نظام مورد تنفر بود، اما آگاهی از ناتوانی خویش و پیامدهای یک قیام منجر به تسلیم عمومی شد.

→

ترجمه فارسی این مقاله با عنوان «دھقانان غیرانقلابی در ایران»، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیلیسی ایران، انتشارات شیرازه، تهران ۱۳۷۶، در دسترس است.

1. Eric R. Wolf, *Peasant Wars of the Twentieth Century*, p. 291.

2. Ibid., p. 290.

۳. نظریه‌ای در مورد تصمیم‌گیری منطقی کشاورزان به‌طور همه‌جانبه در کتاب Samuel Popkin *The Rational Peasant* مورد بحث قرار گرفته است.



خاستگاه‌های اصلاحات ارضی

تصمیم به تغییر الگوهای مالکیت زمین‌های کشاورزی که در فصل ۲ تشریح شد، حاصل فعالیت انقلابی کشاورزان نبود، بلکه نتیجه سیاستی آگاهانه از سوی نخبگان سیاسی شهرنشین بود. در اصل، اصلاحات ارضی یکی از چند موضوع عمده مورد بحث در عرصه سیاسی ایران قرن بیستم به شمار می‌رفت. مسئله اصلی این بود که مؤثرترین راه برای حفظ تمامیت کشور در برابر تهدیدهای روزافزون سیاسی و اقتصادی غرب کدام است؟ در این بحث به طور کلی می‌توان دو نگرش مخالف یکدیگر را تشخیص داد. نگرش نخست، ضرورت انجام اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داخلی را برای تبدیل ایران به جامعه‌ای شبیه به جوامع اروپایی مطرح می‌کرد، و هدف آن مقتصدر کردن کشور و تأمین استقلال آن بود. نگرش دیگر مدعی بود که ایران کمتر از سایر کشورها نیست و بنابراین نیازی به تغییرات بنیادی ندارد. طبق این نگرش بهره‌برداری سیاسی از قدرت‌های رقیب در غرب (استراتژی‌ای که مدافعان اصلاحات نیز اغلب حامی اش بودند) و حفظ حداقل مناسبات سیاسی به ترتیبی که مداخله را ناممکن کند بهترین راه حفظ امنیت کشور به حساب می‌آمد. در مجموع، پس از تأسیس سلسله پهلوی در سال

۱۳۰۴، اصلاح طلبان کوشیدند بر حکومت مسلط شوند. اما، تلاش آنها برای حصول توافق بر سر انواع سیاست‌های اصلاحی و گستردگی و آهنگ آن، ناموفق ماند. بهویژه، عدم توافق در زمینه ارجحیت دموکراتیک کردن عرصهٔ فعالیت‌های سیاسی یا رشد اقتصادی باعث تفرقهٔ شدیدی شد. این تشتبث آراء برطرف نشد و ناگزیر از میان اصلاح طلبان جناح‌های سیاسی مخالف نیز سربرآوردن و در پی اتحادهای مقطوعی با گروه‌هایی برآمدند که اساساً مخالف اصلاحات بودند.

اختلاف بر سر ماهیت سیاسی حکومت (یعنی، سلطنت مشروطه یا استبدادی) در طول سال‌های ۱۳۲۰—۱۳۴۰ همچنان حاد بود و طبیعتاً از هر نوع اصلاحات اساسی هم جلوگیری می‌کرد. اما، درست در همین دوره بود که اصلاح طلبان تقسیم اراضی را همچون پیش‌درآمدی بر یک برنامه عمومی توسعهٔ اقتصادی پذیرفتند. مسلماً، زمین داران موافق چنین طرحی نبودند، زیرا مالکیت آنها را نفی می‌کرد. در طول این سال‌ها منافع آنان به هر طریق نسبتاً حفظ شده بود، چون شاه در نبرد با سیاستمدارانی که قصدشان محدود کردن قدرت سلطنتی بود آنها را متخد خویش به حساب می‌آورد. به هر روی، در اوایل دهه ۱۳۳۰، شاه پیروزی ای موقتی بر مخالفان دموکرات خود به دست آورد، و این پیروزی به دیوانسالاری (نظام حکومتی-اداری) امکان داد که توجه خود را به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی معطوف کند. برخی از اصلاح طلبان که در حکومت مشارکت داشتند مدافعان سرسخت اصلاحات ارضی بودند؛ آنان به تدریج موفق شدند شاه و مقامات مهم را متقدعاً کنند که اصلاحات ارضی برنامه‌ای اساسی برای رشد کلی اقتصادی کشور (و حتی ثبات سیاسی آن) است. از این رو، اندیشه‌ای که ۵۰ سال بود روشنفکران شهری ترویجش می‌کردند به واقعیتی ملموس تبدیل شد. در این فصل، پذیرش تدریجی مفهوم تقسیم اراضی از سوی نخبگان سیاسی را دنبال خواهیم کرد.

سوابق اولیه

اصلاحات ارضی نخستین بار در جریان انقلاب مشروطه ۱۲۹۰–۱۲۸۴ در سطح عمومی مطرح شد. تقسیم اراضی یکی از برنامه‌های حزب دموکرات (عامیون) بود و اعضای مجلس دوم^۱ که طرفدار اصلاحات بودند، آن را مطرح کردند. اما، جناح دموکرات در مجلس حزب اقلیت محسوب می‌شد. از این‌رو، امکان تحقق ایده‌های آن برای اصلاحات محدود بود. گذشته از آن، وجود مشکلات سیاسی عاجل‌تری که حاصل مداخله انگلیس و روسیه تزاری در ایران بود آنها را از تهیه طرحی قانونی برای اصلاحات ارضی بازداشت. پس از انحلال مجلس دوم با زور سرنیزه و اشغال آذربایجان توسط نیروهای روسی در زمستان ۱۲۹۰، دموکرات‌ها به مسائل ملی، یعنی کوتاه‌کردن دست بیگانگان از امور داخلی ایران مشغول شدند. خود حزب نیز که سخن‌گویان بانفوذتر آن تبعید شده یا به گروه‌های سیاسی دیگر پیوسته بودند، به تدریج تحلیل رفت.^۲

شکست دموکرات‌ها در وضع قوانین موردنظر، شاید با توجه به موقعیت سیاسی پرمخاطره ایران قبل از شروع جنگ جهانی اول و در طول آن اجتناب ناپذیر بود. شگفت آن که رهبری حزب که عمدتاً از روشنفکران تشکیل شده بود، نتوانست مبنای تحلیلی یا فلسفی برای اصلاحات ارضی موردنظر خود فراهم آورد. در توجیه بی‌علاقگی موجود به این قبیل طرح‌های مثبت باید گفت که تقسیم اراضی به خودی خود هدف اصلی آنها نبود، بلکه یکی از ابزارهای اجتماعی و اقتصادی لازم برای رسیدن به یک هدف سیاسی معین و حفظ آن محسوب می‌شد، یعنی هدف رسیدن به دموکراسی از طریق حکومت مشروطه.

۱. ر.ک. محمدتقی بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، صص ۳–۴.

۲. برای جزئیات بیشتر در باب گروه‌های سیاسی و فعالیت‌های آنها در طول این دوره ر.ک.: Ann K. S. Lambton, "Persian Political Societies, 1906–1911", in *St. Anthony's Papers* No. 16, ed. Albert Hourani, pp. 41–89.

برای آنها، تقسیم اراضی، اشرافیت ایران را از برخی اختیاراتش محروم و قدرت مطلقه را نیز محدود می‌کرد. دموکرات‌ها صادقانه به لزوم اصلاحات معتقد بودند، اما بیشتر آنها حکومت مشروطه را راه حل مشکلات متعدد کشورشان می‌دانستند، نه تقسیم اراضی یا هر نوع اصلاحات خاص دیگر را.

گرچه حزب دموکرات به هیچ‌یک از هدف‌های تعیین شده خود دست نیافت، اما در این میان بعضی افراد، دست‌کم به طور موقت، در پیش‌برد معتقدات خویش در طول جنگ جهانی اول توفیق یافتند. در طول جنگ، بخش اعظم کشور، به رغم اعلام بی‌طرفی، به اشغال نظامی انگلیس (جنوب)، دولت عثمانی (غرب)، و روسیه (شمال) درآمد. دموکرات‌ها به سازماندهی تلاش‌های مختلف در عرصه مقاومت یاری رساندند، از جمله جنگ چریکی عمدۀ ای علیه روس‌ها در ایالت گیلان بهره‌مند شدند. این نیرو، چون از جنگل‌های انبوه کوهستان البرز به منزله پوشش استفاده می‌کرد به جنبش جنگل معروف شد.^۱ در این پژوهش، جنگل‌ها به‌ویژه از نقطه نظر فعالیت‌هایی که به نفع روستاییان انجام دادند مورد توجه‌اند. همان‌طور که در بهترین اثر تحقیقی درباره این جنبش – که به زبان انگلیسی موجود است – آمده: «آنان سهم زارع را از محصول افزایش دادند، از خدمات اجباری زارعان کاستند، پرداخت عوارض جنسی را لغو و به دعاوی زارعان علیه مالکان رسیدگی کردند، دهقانان را به جرگه‌های خویش می‌پذیرفتند، در برابر مواد غذایی ای که از روستاهای می‌گرفتند پول می‌پرداختند، و حتی طرفداران ثروتمند خود را وامی داشتند که بخشی از املاک خود را میان دهقانان قسمت کنند.^۲

۱. برای تاریخ مختصر جنبش جنگل، ر.ک. احمد کسری، تاریخ مجدد ساله آذربایجان، چاپ چهارم، جلد ۲، صص ۸۲۸-۸۲۹.

2. Kazemi and Abrahamian, "The Non-revolutionary Peasantry", p. 285.

گرچه دموکرات‌هایی که در بین جنگلی‌ها بودند مدافعان اصلی اصلاحات ارضی محسوب می‌شدند، اما باید توجه داشت که این جنبش تلفیقی از نیروهای متفاوت بود. بر جسته‌ترین عضو این جنبش و رهبر آن میرزا کوچک‌خان بود. او در مقام نماینده مجلس در صفت اعتدالیون قرار داشت، جناحی که با بسیاری از ایده‌های اصلاحی دموکرات‌ها مخالفت می‌کرد. اما اشتیاق میرزا کوچک‌خان و دموکرات‌ها به همکاری با هم در جنبش جنگل از این واقعیت سرچشم می‌گرفت که همگی مخالف مداخله خارجیان در امور کشور، و به‌ویژه اشغال گیلان توسط قوای روس، بودند. این واقعیت را که در عین حال در فاصله سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۲۹۸ میان این نیروها توافقی هم بر سر اعلام اصلاحات ارضی وجود داشته است می‌توان ناشی از دیدگاه‌های مشترک آنها دانست. به‌جهت، محتمل است که میرزا کوچک‌خان اصلاحات را به این دلیل برای پیش‌برد اهداف سیاسی خود ضروری تشخیص داده بود که نیروهای جنگلی عمدتاً دهقانان بودند.

میرزا کوچک‌خان، ضمن آنکه از اصلاحاتی که هدفش بهترکردن شرایط زندگی دهقانان بود حمایت می‌کرد، ظاهراً با هر نوع برداشت کلی از تقسیم اراضی مخالف بود. در سال ۱۲۹۹ پس از آنکه قوای جنگلی با حزب جدید کمونیست (متشكل از ایرانیانی که به تازگی و پس از چندین سال کار در ایالات روسی فقیاز، و عمدتاً در میدان‌های نفتی باکو، به ایران بازگشته بودند) برای ایجاد جمهوری سورایی سوسیالیست گیلان به وحدت رسید، این موضوع منشأ عمده اختلاف سیاسی میان نیروهای جنگل شد. کمونیست‌ها که به شدت تحت تأثیر تجربه‌های انقلابی روسیه قرار داشتند، با قصد آنکه به سرعت تغییراتی بنیادین پدید آورند خیلی زود خلع مالکیت به منظور تقسیم مجدد همه املاک بزرگ در گیلان را اعلام داشتند. میرزا کوچک‌خان از پذیرفتن آنچه که دست‌اندازی به

حریم مالکیت خصوصی می‌خواند امتناع کرد.^۱ تنش فزاینده میان کمونیست‌ها و متحداً ایشان (از جمله دموکرات‌ها) و جنگلی‌ها و حامیان آنها عملاً به درگیری آشکاری متنه شد (۱۳۰۰).^۲ درحالی که این نبرد گسترش می‌یافتد، نیروهای حکومت مرکزی، که با جنگلی‌ها بر سر مسئله تجزیه طلبی ضدیت داشتند، به منظور تحکیم قدرت حکومت مرکزی وارد گیلان شدند. کل جنبش جنگل سرکوب شد. سر میرزا کوچک‌خان را به تهران برند و برای هشدار به مخالفان در معرض تماشای عموم گذاشتند، و بیشتر اصلاحات ارضی‌ای که جنبش انجام داده بود، ملغی شد.

«قهرمان» سرکوب جنبش جنگل، رضاخان فرمانده قوای نظامی اصلی حکومت، یعنی تیپ قراق، بود. گرچه او پنج سال بعد نخستین شاه سلسله جدید پهلوی شد، اما در سال ۱۳۰۰ تازه در آستانه خروج از ظلمت گمنامی و کسب شهرت سیاسی قرار داشت. وی در اسفند همان سال با گروهی از اصلاح طلبان به رهبری سید ضیاء الدین طباطبایی در کودتا بی موفق شرکت جست. هدف مشترک این گروه تأسیس یک حکومت مرکزی قوی بود، زیرا آنها معتقد بودند که ضعف و عدم تمرکز قدرت حکومتی علت اصلی مداخله خارجی در کشور است. به هر حال، رضاخان و سید ضیاء مسلمان^۳ قبل از کودتا نمی‌توانستند درباره برنامه‌ای برای اصلاحات صحبت کرده باشند و پس از کودتا نیز نمی‌توانستند در این مورد به توافقی مناسب دست یابند. سید ضیاء، تنها سه ماه پس از آنکه در سمت نخست وزیر اداره امور کشور را به دست گرفت مجبور به

1. Ibid., p. 286.

2. برای جزئیات بیشتر، ر. ک. همان، صص ۲۸۶—۲۸۷ و Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran*, pp. 19—45.

کناره‌گیری و تبعید شد.^۱ سپس رضاخان به تدریج قدرت خود را تحکیم کرد و سرانجام در موقعیتی قرار گرفت که توانست سلسله قاجار را سرنگون کند و خود را شاه بخواند.

اگرچه جانبداری از روش‌های سیاسی متفاوت اختلافات میان سیدضیاء و رضاخان را آغاز کرد، اما نبرد سیاسی آنها عمدتاً بر سر قدرت بود. با وجود این، جالب است بدانیم که این دو مرد وجه نظرهای کاملاً متفاوتی نسبت به مسئله اصلاحات اقتصادی داشتند. سیدضیاء معتقد بود که کشاورزی سالم نقشی مهم در اعاده قدرت و شکوفایی کشور دارد. او برای احیای دوباره این بخش برنامه‌هایی پیشنهاد کرد که تقسیم اراضی میان روستاییان و ایجاد تغییراتی در نظام سهم‌بری به نفع زارعان را دربرمی‌گرفت و برای حکومت ایران در سال ۱۳۰۰ بسیار رادیکال محسوب می‌شد. وی به ویژه خواستار انتقال همه زمین‌های دولتی (حالصه) به زارعان بود. سیدضیاء معتقد بود این اصلاحات هم تولید و هم سطح زندگی مردم در روستاهای را بالا خواهد برد.^۲ طبیعتاً رضاخان در مورد کشاورزی با سیدضیاء هم عقیده نبود، بنابراین وقتی سیدضیاء از حکومت رانده شد نقشه‌هایش نیز با او کنار گذاشته شد.

در زمینه اقتصادی، تمام توجه رضاخان معطوف به صنعت بود. درواقع، او پس از شاه شدن (و گرفتن عنوان رضاشاه) سیاست‌های مختلفی را برای تبدیل ایران به یک کشور صنعتی طبق الگوی اروپایی درپیش گرفت.^۳ در طول سلطنت او در مقابل امکانات وسیعی که به

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره مناسبات میان رضاپهلوی و سید ضیاء، ر. ک.

L. P. Elwell-Sutton, "Reza Shah the Great: Founder of the Pahlavi Dynasty", in *Iran Under the Pahlevis*, ed. George Lenczowski, pp. 17–19.

۲. علاقه سیدضیاء به کشاورزی در ۲۳۷–۲۳۵ Peter Avery, *Modern Iran*, pp. 235–237. مورد بحث قرار گرفته است. همچنین، رک.: Lambton, *Persian Land Reform*, p. 49.

۳. برای مطالعه برنامه صنعتی کردن رضا پهلوی، ر. ک.

Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921–1941*.

صنعتی کردن اختصاص یافت کشاورزی عملاً فراموش شد. شکی نیست که چند قانون بی‌اهمیت هم تصویب شد تا به اصطلاح رشد کشاورزی را تسريع کند، اما اینها همه به نفع مالکان بود.^۱ حتی وقتی هم که برنامه‌ای تهیه شد تا زمین‌های دولتی بی‌حاصیل را به زارعان بفروشند، بیشتر این املاک به دست مالکان غایب از روستا افتاد.^۲ سیاست‌های مربوط به مسائل کلی‌تر مانند نحوه اجاره زمین و ماهیت روابط مالک-زارع هرگز مورد توجه قرار نگرفت. درواقع، با توجه به منافع شخصی خود شاه، اصولاً انتظار نمی‌رفت که او به چنین مسائلی بپردازد؛ رضاشاه تا ۱۳۲۰ که از سلطنت برکنار شد، از طریق امکانات قانونی و فوق قانونی خود متجاوز از تمام یا بخشی از ۲,۰۰۰ روستا را مالک شده بود، یعنی سالانه ۱۰۰ روستا را تصالح کرده، به بزرگ‌ترین مالک غایب در سراسر کشور تبدیل شده بود.^۳

اصلاحات ارضی و روشنفکران

هرچند حکومت مقدر و مستبدی که رضاشاه تأسیس کرده بود علاقه‌ای به کشاورزی نداشت، اما فعالان سیاسی در فاصله سال‌های ۱۳۰۰—۱۲۸۸ به نشر اندیشه‌های مربوط به اصلاحات کشاورزی پرداختند و این اندیشه‌ها در میان خیل روزافزون روشنفکران ریشه دوانید. منبع الهام عمده این اندیشه‌ها اروپا بود، زیرا از سال ۱۳۰۴ به بعد مدام تعداد بیشتری از جوانان به اروپا می‌رفتند، و در شهرهایی مثل برلین، لندن، پاریس و رُنو به تحصیل می‌پرداختند. از این میان تعدادی جذب ایده اصلاحات ارضی شدند. بعضی صادقانه تحت تأثیر فقر

1. Ibid., pp. 122–124.

2. در مورد فروش اراضی دولتی در زمان رضاشاه، ر.ک.: Lambton, *Landlord and Peasant*, pp. 239–250, 253–255.

3. Ibid., pp. 256–257; Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 49–56.

دهقانان قرار داشتند. به هرجهت، در بیشتر موارد وضع نابسامان کشاورزی، عامل اصلی عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با اروپا تلقی می‌شد. ماهیت روابط مالک و زارع اساساً «فتووالی» ارزیابی می‌شد و طبیعی بود که اگر ایران می‌خواست پیشرفت کند و به صورت کشوری مدرن درآید، لازم بود که اقتصاد «فتووالی» از میان برداشته شود.

در شکل‌گیری ایده‌های اصلاح طلبانه در میان ایرانیان تحصیل کرده اروپا، مفاهیم سوسیالیستی و مارکسیستی به ویژه اهمیت داشت. فردی که مهم‌ترین نقش را در انتقال این اندیشه‌ها و مفاهیم به هم‌میهنان خود بر عهده گرفت تقی ارانی^۱ بود. ارانی ضمن تحصیل در برلین در دهه ۱۳۰۰ تعبیر مارکسیستی از جامعه را پذیرفت. او و دوستان نزدیکش بذر اندیشه‌های مارکسیستی را در میان دانشجویانی که در اروپا با آنها تماس داشتند پاشیدند و این تلاش‌ها را در ایران نیز در طول دهه ۱۳۱۰ (البته به طور مخفی) ادامه دادند. ارانی و تعدادی از یاران او در سال ۱۳۱۶ دستگیر و به جرم تخلف از قانون سال ۱۳۱۰ که نشر ایده‌های مارکسیستی را منع می‌کرد محکوم به زندان شدند. ارانی در زندان جان سپرد (۱۳۱۹)، اما تعدادی از پیروان او پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت در ۱۳۲۰ در جریان عفو عمومی از زندان آزاد شدند. بعضی از آنها برای نشر اندیشه‌های ارانی بلافصله به تأسیس یک حزب سیاسی به نام حزب توده اقدام کردند.^۲

حزب توده طبیعتاً یا حتی ترجیحاً، علاقه خاصی به اصلاحات ارضی نداشت. گرچه این حزب اتحادیه‌های روستایی را سازماندهی کرد، اما

1. Ervand Abrahamian, “Communism and Communalism in Iran: The Tudeh and the Firqah-i Dimukrat”, *IJMES* 1 (October 1970): 297–299; and Zabih, *Communist Movement*, pp. 64–70.

2. برای شرحی مبسوط درباره محفوظ ارانی و شکل‌گیری حزب توده به قلم یکی از شرکت‌کنندگان ر. ک. بزرگ علوی، پنجاه و سه نفر.

نیرویش عمدتاً در شهرها متتمرکز بود و اعضای عادی آن را کارگران شهری تشکیل می‌دادند. به هر حال، این حزب در حمایت از دهقانان برخی مواضع اتخاذ شده توسط نمایندگان خود در مجلس را پذیرفت. این مواضع به ویژه عبارت بود از این‌که همه املاک خالصه به دهقانان واگذار شود؛ حکومت املاک خصوصی بزرگ را بخرد و مجدداً میان دهقانان قسمت کند؛ و همچنین یک قانون جدید تقسیم محصول در حمایت از منافع دهقانان تصویب شود.^۱

حزب توده به رغم داشتن چند نماینده در مجلس و سه وزیر در کابینه در یک ائتلاف کوتاه‌مدت با حکومت (شهریور-مهر ۱۳۲۵)، هیچ‌گاه در موقعیتی قرار نگرفت که قدرت سیاسی واقعی را أعمال کند. از این‌رو، میزان دلستگی این حزب به امر اصلاحات ارضی هیچ‌گاه در بوتة آزمایش قرار نگرفت. اما، گروه مارکسیستی دیگری که روابط چندانی هم با حزب توده نداشت یک سالی در آذربایجان حکومت کرد. فرقهٔ دموکرات آذربایجان (حزب دموکراتیک آذربایجان) در پاییز سال ۱۳۲۴ به دست کمونیست‌هایی که در جنبش جنگل شرکت کرده بودند تأسیس شد.^۲ آنها با حزب توده روابط خوبی نداشتند، زیرا معتقد بودند حزب توده به مسائل ولایات توجهی ندارد. حزب دموکراتیک آذربایجان، در آبان و آذر سال ۱۳۲۴ حکومت‌های محلی را به دست آورد و در تبریز اعلام خودمختاری کرد.^۳ در فروردین ۱۳۲۵، حکومت فرقهٔ دموکرات قانون اصلاحات ارضی خود را که به توزیع املاک خالصه و مصادره شده میان دهقانان مربوط می‌شد، اعلام کرد. گرچه هزاران زارع از این قانون

1. Zabih, *Communist Movement*, pp. 81–82.

2. برای بهترین بررسی در مورد فرقهٔ دموکرات آذربایجان ر.ک. Abrahamian, “Communism and Communalism”, pp. 291–317.

3. برای شرح مفصل دربارهٔ قیام آذربایجان، ر.ک. Zabih, *Communist Movement*, pp. 98–122.

نفع برداشتند، اما رهبران فرقه دموکرات که با مالکان محلی همکاری داشتند، تنها املاکی را مصادره کردند که به مالکان غیرآذربایجانی تعلق داشت (۶۸۷ روستا از کل ۷,۰۰۰ روستا).^۱ حزب این روش محافظه‌کارانه را آگاهانه اتخاذ کرده بود. آنها که نمی‌خواستند اشتباهی را تکرار کنند که گمان می‌کردند علت شکست جنبش جنگل بوده است – یعنی سیاست‌های اصلاحی رادیکال و بیگانه با منافع شهر – تلاشی آگاهانه را برای همکاری با نیروهای غیرانقلابی اما اصلاح طلب آغاز کردند؛ یعنی گروه‌هایی که در ضدیت با حکومت مرکزی از نظر سیاسی با آنها هم عقیده بودند.^۲ این امر به بروز مشکلاتی انجامید که هرگز راه حلی نیافت. به رغم تلاش‌هایی که برای مذاکره با حکومت مرکزی شد، تهران مایل نبود هیچ سخنی از خود مختاری ایالات بشنود. در پی این تلاش‌های ناموفق، لشگری به آذربایجان گسیل گشت و فرقه آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ سرکوب شد. به این ترتیب، قانون اصلاحات ارضی آن حکومت نیز ملغی شد، گرچه خاطراتی از آن در اذهان برجای ماند.^۳

با وجود اینکه حزب توده در قیام آذربایجان شرکت نداشت، بیاناتی که عموماً در حمایت از رژیم فرقه دموکرات ابراز داشت چهره حزب را تیره کرد. بسیاری از روشنفکران، از جمله مارکسیست‌ها و سوسيالیست‌های مستقل، براین عقیده بودند که وقایع آذربایجان را

1. Cyrus Gharachedaghi, *The Distribution of Land in Varamin*, pp. 37–38.

2. Abrahamian, “Communism and Communalism”, pp. 306–310.

3. در مدت زندگی در آذربایجان از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷، من با هماداری وسیع آذربایجانی‌هایی که می‌توانستند دوران فرقه دموکرات را بهیاد آورند از این فرقه رو به رو شدم. میان نسل جوانان (حدود ۱۸ تا ۲۵ سال)، بهویژه دیدی مثبت و حتی آرمانتی نسبت به آن زمان رواج داشت. بیشتر آذربایجانی‌ها، حتی کسانی که از جبیش خود مختاری اعلام نارضایی می‌کردند، از تعطیل روز ۲۱ آذر در سراسر کشور تحت عنوان روز «نجات» آذربایجان به شدت منزجر بودند.

شوروی طرح ریزی کرده است. مبنای این عقیده، واقعیت حضور نیروهای نظامی شوروی در آذربایجان در زمان به دست گرفتن قدرت از سوی فرقه دموکرات بود. در واقع نیز عملاً شوروی‌ها در بازداشت قوای حکومت مرکزی از حمله جدی به نیروهای فرقه دخالت کرده بودند.^۱ آنچاکه توده‌ای‌ها به طور کلی از سیاست خارجی شوروی دفاع می‌کردند، جاذبۀ حزب برای کسانی که اندیشه‌هایی ملی‌گرایانه داشتند از میان رفت و جای خود را به بی‌اعتمادی و حتی خصومت نسبت به شوروی داد. اما، عقب‌نشینی حزب توده موقتی بود، و در ۱۳۲۷ بار دیگر نفوذ خود را تحکیم کرد. نظرات حزب در سطحی وسیع انتشار می‌یافت و یک نسل کامل از ایرانیان تحصیل‌کرده را با بی‌عدالتی‌های اجتماعی و اقتصادی موجود آشنا می‌کرد.

بحث درباره اصلاحات ارضی و جانبداری از آن در نخستین سال‌های پس از جنگ آشکارا تحت نفوذ حزب توده انجام می‌شد. بیشتر روشنفکران که به این موضوع علاقه‌مند بودند، یا از اعضای سابق این حزب بودند یا با جهان‌بینی‌های چپ همبستگی داشتند. حسین ارسنجانی (۱۳۴۸-۱۳۰۱) مردی که مقدار بود طراح اصلی قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ باشد، در این رده قرار داشت. ارسنجانی از لحاظ فلسفی سوسیالیست بود، گرچه از نوشه‌های او پیداست که هرگز تحلیلی منسجم از مشکلات اجتماعی-اقتصادی ایران نداشته است. توجه او به اصلاحات کشاورزی صرفاً منبعث از ایدئولوژی نبود، بلکه

۱. ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان جنگ جهانی دوم در اشغال نیروهای اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر بود؛ ایالات متحده نیز بعداً به آنان پیوست. سه متفق زمان جنگ توافق کردند همه نیروهای شان را در طول ۶ ماه پس از پایان گرفتن همه خصومت‌ها از ایران خارج کنند. اتحاد شوروی عملاً عزیمت خود را به مدت ده‌ماه به تعویق انداخت و به بحران‌های مختصری در سطح جهانی دامن زد. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

ناشی از نفرت صادقانه او به نظام کشاورزی ای بود که آن را فشودالی می‌دانست. ارسنجانی مقاعده شده بود که برای پایان بخشیدن به فقر و استثمار طبقه زارع، اصلاح نظام مالکیت زمین واقعاً ضرورت دارد. او، این نظرات را طی رشتہ مقالاتی در نشریه داریا، که در فاصله سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۳۱ به سردبیری خودش منظماً منتشر می‌یافتد، عنوان می‌کرد.

بحثی که ارسنجانی می‌کرد صرفاً مربوط به تقسیم مجدد اراضی نمی‌شد، بلکه راه‌های عملی برای اجرای این برنامه را نیز دربرمی‌گرفت. برای نمونه، در مقاله ۲۵ دی ۱۳۳۱ از شاه می‌خواست که با تقسیم املاک شخصی خود میان دهقانان، طلایه‌دار این حرکت شود. شاه می‌توانست از مالکان عمدۀ بخواهد که از او تبعیت کنند. در پی آن، حکومت می‌توانست لایحه اصلاحات ارضی را به مجلس ببرد تا تقسیم مجدد املاک دیگر را نیز به نحوی برنامه‌ریزی کند.^۱ چند روز پس از آن، ارسنجانی از این هم پیشتر رفت و عنوان کرد که زمین کشاورزی حق زارعی است که آن را می‌کارد، و اعلام داشت که سزاوار است حکومت از همه مالکان غایب سلب مالکیت کند و زمین‌های شان را به زارعانی بدهد که در آنها کشت می‌کنند.^۲

نفوذ مستقیم ارسنجانی، توده‌های‌ها، و دیگر هواداران اصلاحات کشاورزی بحثی گسترده را در سطح روشنفکران دامن زد و بدون شک بر اقدامات سیاسی دهه ۱۳۳۰ تأثیر گذاشت. برای نمونه، در بهمن ۱۳۳۰، شاه فرمان فروش ۲۰۰۰ روستای خود را به دهقانان صادر کرد.^۳ ضمن آنکه این حرکت تأثیر نمادین شگفتی داشت، تأثیرات عملی آن چندان

۱. داریا (تهران)، ۲۵ دی ۱۳۲۹. ۲. همان، ۵ بهمن ۱۳۲۹.

۳. شاه تصمیم خود مبنی بر فروش املاکش را به هیچ عاملی جز ایده‌آلیسم خودش مربوط نمی‌دانست. ر. ک. محمد رضا شاه پهلوی، مأموریت برای وطنم، صص ۲۰۱–۲۰۳ (نسخه انگلیسی).

جدی نبود. تقسیم اراضی بسیار کند بود و در طول دوره‌ای ده‌ساله انجام شد، و یک‌سوم املاک خالصه به جای آن‌که به دهقانان فروخته شود به نورچشمی‌های خود شاه فروخته شد.^۱ اما، این حرکت دو پیامد سیاسی داشت: ۱) شاه به نوعی با جنبش گسترش‌بابنده اصلاحات ارضی همراه شد، ۲) مالکان عمدۀ، که اصلًاً قصد نداشتند از او تبعیت کنند، نسبت به مقاصد دربار مشکوک شدند.^۲

گرچه اقدامات شاه را قشر وسیعی از مالکان تأیید نمی‌کردند، اما پیامدهای سیاسی آن‌که هم منافع دربار و هم منافع بزرگ مالکان را به خطر می‌انداخت باعث شد که در طول دهه ۱۳۳۰ میزانی از همکاری دوچانبه میان دربار و مالکان برقرار بماند. در آن سال‌ها رشد جنبش جبهه ملی و تلاش به منظور از میان بردن نفوذ آن نیز نگرانی‌های شدیدی برای دربار و بزرگ‌مالکان فراهم آورد. جبهه ملی در سال ۱۳۲۸، به رهبری محمد مصدق (۱۳۴۶–۱۲۵۹)، به صورت ائتلافی نه‌چندان منضبط از ملی‌گرایان و گروه‌های حامی اصلاحات پا به عرصهٔ سیاست نهاد.^۳ این جبهه به سرعت حمایت طبقات میانی و پایین شهری را که به دلایل متفاوت از حکومت ناراضی بودند جلب کرد. تا اسفند سال ۱۳۳۰، جبهه ملی دیگر از لحاظ سیاسی آنقدر قوی بود که بتواند نخست‌وزیری مصدق را تضمین کند.

گرچه بحران‌های بین‌المللی ناشی از ملی‌شدن شرکت نفت ایران و انگلیس مسئله اصلی دولت مصدق بود، اما در این دوره تلاش‌هایی نیز

1. Nikki Keddie, "Stratification, Social Control, and Capitalism in Iranian Villages", pp. 399, n. 9.

2. شرحی کوتاه در مورد مخالفت ملاکان با فروش املاک سلطنتی از سوی شاه در Lambton, *Persian land Reform*, pp. 53–55 آمده است.

3. برای بهترین ارزیابی از جنبش جبهه ملی ر. ک. Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran*.

برای انجام برخی اصلاحات به عمل آمد.^۱ دو فرمانی که در مهر ۱۳۳۱ صادر شد برای بحث ما اهمیتی ویژه دارد. در نخستین فرمان اعلام شد که پس از تقسیم محصول، ۲۰ درصد از سهم رایج مالک باید به روستا برگردانده شود تا ۱۰ درصد آن میان زارعان سهم بر تقسیم و ۱۰ درصد دیگر صرف برنامه‌های عمرانی روستا شود.^۲ علاوه بر آن، مواردی هم به تشکیل شوراهای ده و منطقه زراعی برای گرفتن مسئولیت امور محلی اختصاص یافته بود.^۳ دومین فرمان مبنی بر معافیت روستاییان از بیگاری بود و همه انواع عوارضی را که مالک طبق رسوم رایج از زارع درخواست و دریافت می‌کرد، قدرنگ کرد.^۴

فرمان‌های مصدق مسلمان نمایانگر تلاشی برای بهبود وضع روستاهای بود^۵ اما، آنچه انجام شد نسبت به آن اصلاحاتی که نشریاتی مثل داریا مدافعش بودند تقریباً هیچ بود.^۶ بخشی از علت شکست مصدق در مورد حل ریشه‌ای مسئله ارضی در ایران، یعنی تقسیم مجدد املاک متعلق به مالکان غایب، به ماهیت دولت او مربوط می‌شد. جبهه ملی اتحادی بود از گروه‌های مختلف ترقی خواه، میانهرو، محافظه‌کار و حتی چند گروه سیاسی ارتقابی که تنها پیوند مشترک میان آنها ملی‌گرایی‌شان بود. بی‌شک، تهیه برنامه‌ای برای تقسیم مجدد زمین که همه این جناح‌ها آن را قبول داشته باشند حتی در بهترین شرایط سیاسی هم کار ساده‌ای نبود.

۱. برای تحلیلی در مورد سیاست‌های دولت مصدق ر.ک.

Henry C. Atyeo, Political Developments in Iran, 1951–1954”, *Middle Eastern Affairs* 5 (1954): 249–259.

2. See Further Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 37–38.

3. Ibid., pp. 38–39.

4. Ibid., pp. 39–40.

۵. برای دیدی متضاد ر.ک. همان، ص ۴۰.

۶. کاتم می‌گوید که برنامه کشاورزی جبهه ملی می‌توانست تغییراتی «بنادین» در روستاهای پدید آورد (ر.ک. 271–272). Nationalism, pp. 271–272؛ با توجه به این واقعیت که برای اصلاح الگوهای مالکیت زمین تلاشی صورت نگرفت این خوشبینی توجیه‌ناپذیر می‌نماید.

آنچه اوضاع را بدتر می‌کرد این بود که ایران در یک ستیز بزرگ بین‌المللی یعنی ملی کردن میدان‌های نفتی و پالایشگاه‌هایی گرفتار شده بود که انگلیسی‌ها خود را مالک آن می‌دانستند. از بخت بد، این برخورد به علت به اجراد رآمدن تحریم نفتی ایران که به پیشنهاد انگلیس صورت گرفت بحران اقتصادی داخلی را نیز تشید کرد. در چنین شرایطی، حتی اگر توافقی قبلی در مورد وضع کلی روساتها در میان اعضای دولت وجود می‌داشت، برای دولت مصدق عملًا غیرممکن بود که توجهی جدی به جوهر پیشنهادات عنوان شده برای اصلاحات بنیادی معطوف دارد.

سرنوشت دو فرمانی که دولت جبهه ملی صادر کرد این بود که اجرانشده باقی بماند. در مرداد ۱۳۳۲ مصدق با یک کودتا از کار برکنار شد. رهبری کودتا را دربار، بسیاری از افسران عالی رتبه ارتش، زمین‌داران، و برخی روحانیان بر عهده داشتند.^۱ این ائتلاف داخلی از حمایت مادی و معنوی قدرت‌های خارجی، به ویژه ایالات متحده و بریتانیا، برخوردار بود. در پی آن، هدف حکومت جدید عادی کردن روابط با این قدرت‌ها، به ویژه با بریتانیا، اعلام شد. دیگر حتی به اصلاحات زراعی ناچیز نیز توجهی نشد. درواقع، فرمان‌های سال ۱۳۳۱ عملًا لغو شد. احتمالاً میان بزرگ مالکان هنوز این امید وجود داشت که همه لفاظی‌های دهه قبل در مورد تقسیم اراضی به دست فراموشی سپرده شود.

بهسوی پذیرش سیاسی اصلاحات ارضی

کودتا به نفع شاه وقت صورت گرفته بود. محمدرضا پهلوی (۱۳۵۹-۱۲۹۸) در ۱۳۲۰ در پی کناره‌گیری اجباری پدرش در زمان اشغال کشور توسط نیروهای انگلیسی-روسی به سلطنت رسید. در

1. Ibid., p. 283.

دوازده سالِ اول سلطنتِ او، شاهد تحکیم قدرت پارلمانی و تقلیل موقعیت اجتماعی شاه در نقش فرمانروای یک حکومت مشروطه هستیم. اما، پس از کودتا، شاه اشتیاق خود را برای به انحصار درآوردن قدرت نشان داد و به منظور برقراری مجدد استبداد از حمایت ارتش سود برد، و بالاخره دیکتاتوری سلطنتی را برقرار ساخت.^۱

شاه، به محض آنکه موقعیت خود را محکم یافت، متوجه دو هدف داخلی مرتبط با هم شد، از لحاظ سیاسی، امیدوار بود که قدرت خود را با تحکیم موقعیت حامیان خویش تضمین کند؛ و در زمینه اقتصادی نیز می‌خواست ایران را طبق الگوی سرمایه‌داری به پیش برد.^۲ در آغاز، هدف سیاسی در اولویت قرار داشت. با توجه به این واقعیت که هواداران جبهه ملی در اعتقادات ملی‌گرایانه و اصلاح طلبانه شاه عمیقاً تردید داشتند، شاید این انتخاب برای او اجتناب‌ناپذیر بود. درواقع، پس از کودتای ۱۳۳۲ بسیاری از روشنفکران به این نتیجه رسیدند که شاه صرفاً دست‌نشانده حکومت‌های بیگانه و خائن به کشور است. با توجه به این اعتقادها، عملأً تنها راهی که او برای اعاده حیثیت خود دراختیار داشت بازگشت به نظام سیاسی قبل از کودتا بود. اما گذشتن از خیر قدرت سیاسی دقیقاً همان کاری بود که شاه اصلاً نمی‌خواست انجام دهد.

شاه امیدوار بود که بتواند از طریق مطرح کردن انواع اصلاحات اجتماعی که جبهه ملی و دیگران مدافعش بودند در دید عame به استبداد خود مشروعیت ببخشد. بنابراین، از سال ۱۳۳۳ عملأً و رسمأً از مالکان بزرگ خواست که زمین‌های خود را میان زارعان قسمت کنند، و به‌اصطلاح از حرکت خود او که در ۱۳۳۰ آغاز شده بود پیروی کنند. اما،

۱. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: Ibid., pp. 286–313.

۲. مهم‌ترین بررسی جامع از تلاش‌های شاه برای توسعه ایران طبق الگویی کاپیتالیستی در این منبع یافت می‌شود:

این بار شاه هنوز در تکاپوی تثبیت قدرت خود بود و نمی‌دانست در مقابلی که میان او و گروه بانفوذ بزرگ مالکان پیش می‌آمد تا چه حد می‌تواند بر وفاداری ارتش که حامی اصلی اش بود، متکی باشد.^۱ از این‌رو، هنگامی که سیل انتقامات مالکان و عوامل آنان آغاز شد، از دنبال کردن فعالانه موضوع دست برداشت.^۲ اما، آن‌طور که پیداست شاه در طول دهه ۱۳۳۰ متقاعد شده بود که اصلاحات اراضی ضروری است. ضمن آن‌که آرزوی کسب وجهه ملی عامل عمدهٔ تغییر نگرش او محسوب می‌شد، در این حال مسلماً انگیزه‌های او به مراتب پیچیده‌تر از این بود. ملاحظات دیگری که به دیدگاه‌های او شکل می‌داد، از جمله عبارت بود از ایده‌آلیسم؛ امید به بهبود وضع اقتصادی کشور؛ نارضایی از نظامی که عقب افتاده شمرده می‌شد و مسلماً امروزی نبود؛ حساسیت نسبت به افکار عمومی جهانی (که برخی نشریات بین‌المللی عاملش بودند)؛ و امید به اینکه مقبولیت خارجی بیابد (نمایندگان سیاسی ایالات متحده بهویژه او را تشویق به انجام اصلاحات می‌کردند).

شاه امیدوار بود سیاست تقسیم مجدد اراضی قدرت حکومت مرکزی را افزایش دهد و حمایت سیاسی از خود او را هم گستردۀ‌تر کند. حکومت در دهه ۱۳۳۰، بر نواحی روستایی کنترل چندانی نداشت. در بیشتر موارد، در روستاهای قدرت در انحصار بزرگ مالکان غیرکشاورز، بهویژه آنها که در شهرهای بزرگ ایالتی می‌زیستند، قرار داشت. برنامه‌ای با هدف تقسیم اراضی میان زارعان قدرت این گروه را متزلزل می‌کرد. کاهش این قدرت، حتی اگر کاملاً از میان نمی‌رفت، امکان هرگونه عرض اندامی در برابر گسترش اختیارات حکومت مرکزی را در روستاهای مسلماً بسیار کمتر می‌کرد. اگر این مسائل را در نظر آوریم، حمایت شاه از اصلاحات اراضی – که درواقع یکی از جنبه‌های منازعه میان مستبدی

1. Cottam, *Nationalism*, p. 290.

2. Ibid., note 2.

تمرکزگرا و گروهی بود که می‌کوشیدند اختیارات او را محدود کنند. مشخصه عمده سیاست‌های ایران از انقلاب ۱۲۸۴–۱۲۹۰ تا انقلاب ۱۳۵۷ که به استبداد شاه پایان داد، محسوب می‌شد.

در حوالی سال ۱۳۳۸ شاه دیگر متلاعنه شده بود که می‌تواند به وفاداری نیروهای امنیتی خود اعتماد کند و به تجربه وسیع‌تری در زمینه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی دست بزنند.^۱ بر این اساس، به نخست‌وزیر خود توصیه کرد که پیش‌نویس لایحه اصلاحات ارضی را برای ارائه به مجلس آماده کند. طبیعتاً، مالکان با تصویب قانونی از این دست مخالف بودند، اما از آنجا که حکومت مجلس را تحت کنترل داشت، تنها راه نجات مالکان تجدیدنظر در لایحه و اصلاح آن به ترتیبی بود که اجرایش عملاً غیرممکن شود. نسخه نهایی که هردو مجلس آن را در سال ۱۳۳۹ تصویب کردند، مالکیت زمین آبی را به ۴۰۰ هکتار و زمین دیم را به ۸۰۰ هکتار محدود می‌کرد؛ هرچه اضافه براین برای مالک می‌ماند باید به دهقانان فروخته می‌شد. اما، از آنجا که در عمل باید مساحت املاکی که در روستاهای مختلف پراکنده بود مشخص می‌شد، هر نوع اصلاحاتی که اساسش اندازه املاک به حسب هکتار بود قبل از

۱. مناسبات شاه با ارتش در آغاز سال‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ به طرزی شایسته مورد بررسی قرار نگرفته است. اغلب افسران ارشد در زمان رضاشاه مدارج ترقی را طی کرده بودند و به او وفادار بودند؛ آنان در طول سال‌های ۱۳۲۰–۱۳۳۱ اغلب نسبت به فقدان اقتدار پسر (در مقایسه با پدر) خشمگین بودند. بر عکس، بسیاری از افسران جزء پس از دوره ۱۳۲۰ با مسائل اجتماعی آشنا شده بودند و تحت نفوذ ایده‌های اصلاح طلبانه متفاوت با سال‌های پیش از کودتا قرار داشتند. به این ترتیب، ارتش به جناح‌های متفاوت تقسیم می‌شد، که برخی از آنها جاه‌طلبی‌های سیاسی نیز داشتند. حداقل یکی از توطئه‌های عمدۀ علیه سلطنت در سال ۱۳۳۷ تدارک دیده شد (ر.ک.، همان، صص ۳۱۵–۳۱۴). این واقعیت که غالب ارتشیان در طول این کودتا وفاداری شان را حفظ کردند نشانه‌ای بود از این‌که شاه موفق شده است اقتدار خویش را تحکیم بخشد.

اجرای قانون به مساحتی گسترده و منظم نیاز داشت.^۱ همین کار خودش چندسال وقت می‌گرفت، و در این مدت زمین‌داران می‌توانستند حرکت بعدی خود را مشخص کنند.^۲ اما، قبل از آنکه اقدامی برای به اجراد آوردن این قانون شکل گیرد، تحولات سیاسی داخلی، کنارگذاشتن آن را به نفع قانونی مؤثرتر و مفیدتر ضروری ساخت.

قانون سترون شده سال ۱۳۳۹ برای مالکان خیلی خوب بود – در همان حدی که یک قانون تقسیم اراضی اجباری می‌توانست خوب باشد – و به خوبی نشان می‌داد که تصور شاه از روند و ماهیت اصلاحات تا چه اندازه مبهم است. به‌حال، تحولات سیاسی داخلی و خارجی طی دو سال بعد باعث شد که او از یک برنامه تقسیم اراضی کاملاً بنیادی حمایت کند. به‌ویژه، در داخل کشور نیروهای مخالف شاه که پس از برکناری مصدق سرکوب شده بودند، به‌تدربیح دوباره جان می‌گرفتند. شاه نگران بروز مجدد بحران‌های سیاسی‌ای بود که به مدت چندماه به تهدیدی جدی برای حکومت او تبدیل شد. این ناآرامی‌ها حاصل حدود شش سال سانسور شدید مطبوعات، سوءاستفاده‌های پلیس مخفی امنیتی، و سرکوبی عمومی آزادی‌های شخصی بود. نارضایتی‌های اجتماعی و فشار اقتصادی، اعتراضات را تغذیه می‌کرد. مداخله پلیس اغلب وحشیانه بود و اوضاع را به جای آنکه آرام کند بدتر می‌کرد. انتخابات مجلس در تابستان ۱۳۳۹ چنان با خدعا و فریب صورت گرفت که شاه چاره‌ای جز اعلام ابطال آن و به تعویق‌انداختن انتخابات تا اوایل سال ۱۳۴۰ نیافت. مداخله دولت در انتخابات دوم فقط اندکی محاطانه‌تر از انتخابات قبلی بود و به بدتر شدن اوضاع سیاسی انجامید.^۳ در حوالی اردیبهشت ۱۳۴۰ شاه دیگر یقین حاصل کرده بود که جز

1. Lambton, *Persian Land Reform*, p. 56.

2. Ibid.

3. Ibid., p. 60.

دادن برخی امتیازات چاره‌ای نیست و بنابراین از علی امینی، سیاستمداری که در این اوخر از اقدامات حکومت به شدت انتقاد می‌کرد برای تشکیل کابینه جدید دعوت کرد. تصویری که مردم از امینی داشتند، تصویر مردی بود که از شاه فرمان نمی‌برد و اصرار او به آغاز برنامه اصلاحات در مقیاسی وسیع بسیاری از گروه‌ها را آرام و مطمئن کرده و باعث فروکش کردن برخوردها در تظاهرات عمومی شد.^۱ اما، ملی‌گرایان به طور کلی به علی امینی مظنون بودند. چون او پس از کودتای شاه در کابینه سپهبد فضل الله زاهدی شرکت جسته بود، و همچنین در عقد موافقت‌نامه نفتی سال ۱۳۳۸ با کنسرسیوم شرکت‌های نفتی اروپایی و امریکایی دخالت داشت. حتی شاه هم به امینی اعتماد نداشت و معتقد بود که استقلال شخصیت او خطری بالقوه برای سلطنت است.^۲ این امر که شاه چاره‌ای جز انتصاب امینی به نخست‌وزیری نیافته بود خود نشانه‌ای از این واقعیت است که وی کاملاً از بحران‌های سیاسی آن دوره احساس خطر می‌کرد.

انتخاب امینی به مقام نخست‌وزیری از سوی شاه از جنبه سیاست‌های بین‌المللی و همچنین ملاحظات داخلی بامتنا بود. از هنگام پذیرفتن حمایت ایالات متحده علیه مصدق در سال ۱۳۳۳، شاه بر این حکومت مقتدر که نخستین منبع کمک‌های اقتصادی و سیاسی به ایران بود، تکیه داشت. از این‌رو نمی‌توانست نظر رئیس جمهور جدید کندی و دار و دسته‌اش را نادیده بگیرد؛ به اعتقاد آنها برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی، به‌ویژه اصلاحات ارضی، بهترین راه تضمین مقابله‌ای موفقیت‌آمیز با دشمنی مشترک، یعنی اتحاد شوروی بود. شاه، به‌ رغم اعتقادات شخصی‌اش، مسلماً نمی‌توانست به خود اجازه دهد در

1. Cottam, *Nationalism*, p. 298.

2. Edward A. Bayne, *Persian Kingship in Transition*, p. 191.

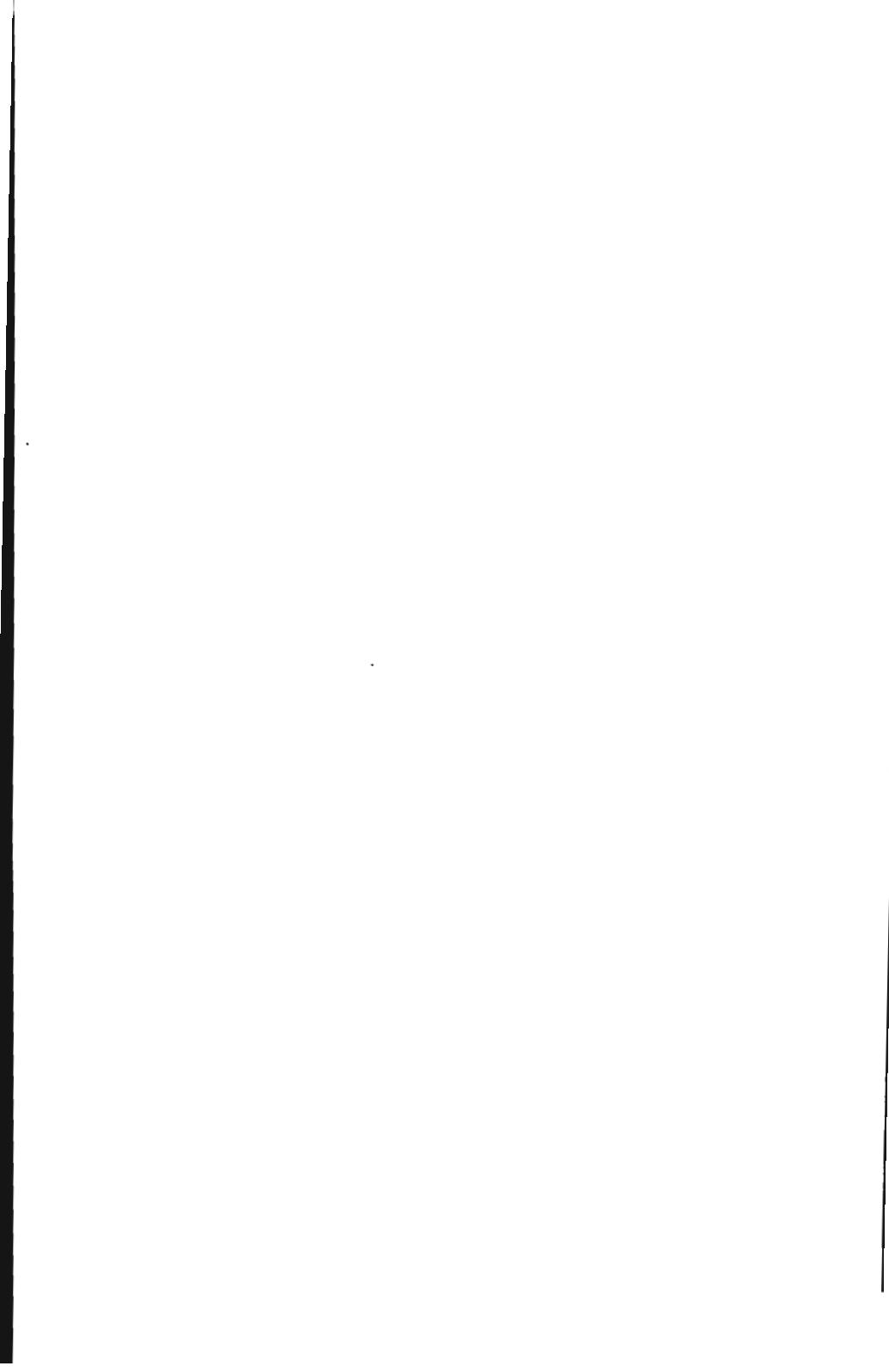
شرايطی که قدرت خودش در اثر نزدیک به یک سال نا آرامی سیاسی تضعیف شده بود به نصایح دولت امریکا بی اعتنای بماند. بنابراین، امینی صرفاً یک شخصیت مهم سیاسی نبود که از اصلاحاتی متفاوت طرفداری می کرد، بلکه در عین حال کسی بود که در اواسط دهه ۳۰ در مقام سفیر ایران در واشنگتن خدمت کرده بود و گفته می شد که وابستگی هایی به رهبران بانفوذ آن سامان دارد. بنابراین، شاه با انتخاب امینی به مقام رئیس دولت خود، می خواست نشان دهد که ایده ها و اهدافش برای ایران شبیه به ایده ها و اهدافی است که متحده اصلی او، یعنی ایالات متحده، در مورد ایران دارد. به علاوه، سیاست رسمی ایالات متحده در بهار ۱۳۴۰، حمایت از امینی برای کسب مقام نخست وزیری بود، و سفیر ایالات متحده در ایران نظر دولت متبوع خویش را به اطلاع شاه رسانده بود.^۱

با این که امینی چندان مورد علاقه شاه نبود، دست کم دولت او در فضایی از خوشبینی سیاسی که با بی طرفی گروه های مخالف در داخل کشور و حمایت فعال حامی اصلی خارجی شاه همراه بود، کار خود را شروع کرد. اما، این خیرخواهی های ظاهری برای تضمین موفقیت امینی در حل بسیاری از مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که ایران در اوایل دهه ۴۰ با آنها روبرو بود کفایت نمی کرد. اجرای هر نوع اصلاحات بنیادی تنها از عهده دولتی بر می آمد که از اقتدار وسیع سیاسی برخوردار باشد. بحران های سیاسی سال های ۱۳۴۰-۱۳۳۹ نشان داده بود که در شهرها، گروه های متعددی وجود دارند که چنین چیزی را غیرممکن می کنند. در روستاهای، حکومت عملاً فاقد هر نوع اقتداری بود. در سال

۱. من برای این اطلاعات مرهون ویلیام ج. میلر، کارمند سیاسی سابق سفارت ایالات متحده در تهران هستم. تاکنون تاریخ روابط ایران و ایالات متحده در حوالی سال های ۱۳۲۹-۱۳۴۲ بررسی نشده است. برای یک بررسی کلی و کوتاه ر. ک.

Barry Rubin, *Paved With Good Intentions: The American Experience and Iran*, pp.

۱۳۴۰ راه حل این هردو جنبه مسئله قدرت در قالب تقسیم مجدد اراضی شکلی واضح و مشخص به خود گرفت. برنامه‌ای در جهت اصلاحات اراضی می‌توانست قدرت مالکان غایب را که در سیاست‌های زراعی حکومت مداخله می‌کردند درهم شکنند و همزمان با آن، حکومت می‌توانست با تظاهر به اینکه هوادار مترقی اندیشه‌های اصلاح طلبانه مخالفان شهری خود است آنها را جذب کد و حمایت‌شان را به دست آورد. منافع جنبی بسیاری نیز در این میان حاصل می‌شد که از جمله باید رشد اقتصادی، تغییرات اجتماعی، و افزایش تولید کشاورزی را نام برد. خلاصه اینکه، اصلاحات اراضی به مدرن شدن ایران منتهی می‌شد. به این ترتیب بود که اصلاحات اراضی به منزله هدفی عمد، مقبول طبع نخبگان سیاسی کشور افتاد. برنامه عملی این اصلاحات موضوع فصل بعدی است.



برنامه اصلاحات ارضی

در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰، وقتی علی امینی تشکیل کابینه جدید را پذیرفت، کسی فکرش را هم نمی‌کرد که مهم‌ترین اقدام کابینه او اعلام یک برنامه اصلاحات ارضی واقعی باشد، یا دست‌کم افراد اندکی ممکن بود چنین بیندیشند. درواقع، خود امینی به یک خاتوناده زمین‌دار بزرگ تعلق داشت و احتمالاً علاقه‌اش به تقسیم اراضی بسیار کمتر از علاقه او به حل مشکلات اقتصادی و سیاسی خاص شهرنشینی بود. با این همه، دولت امینی نه تنها برنامه اصلاحات ارضی را شروع کرد، بلکه این کار را با چنان سرعت و نیرویی انجام داد که مخالفان بالقوه حکومت را گیج کرد. اما، به تدریج منافع زمین‌داران دست‌بالا را گرفت و آنها موفق شدند روشی را تحمیل کنند که انتقال زمین به زارعان را شدیداً محدود می‌کرد. به هر حال، تأثیر فعالیت‌های مربوط به اصلاحات ارضی که در سال اول به طور جدی صورت گرفت عمیق بود؛ مسلماً، هم حکومت و هم مالکان دریافت‌هه بودند که تغییر نگرش‌ها و انتظارات کشاورزان محدود نگهداشتن تقسیم اراضی را در حد رضایت آنها غیرممکن می‌کند. از این‌رو، تجدید نظر در هدف اصلی تشویق زارع به مالک زمین‌شدن ضروری بود. درنتیجه دولی مقامات، می‌توان سه مرحله مجزای

سیاست اصلاحات را تشخیص داد. هدف این فصل، تحلیل این مراحل سه‌گانه است.

رویکردهای مختلف نسبت به اصلاحات ارضی

از دید این بررسی، مهم‌ترین برنامه دولت امینی قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ بود. آن عامل کلیدی که موفقیت اجرایی این برنامه را تضمین می‌کرد نظر شاه بود.^۱ همان‌طور که در فصل گذشته نشان داده شد، محمدرضا پهلوی به دلایل مختلف سیاسی و ایده‌الیستی به اصلاحات ارضی علاقه‌مند بود. اما، در آغاز دهه ۴۰ شاید به علت دل مشغولی او به تحکیم اقتدار خویش و تضمین قدرتش از طریق پشتیبانی نیروهای امنیتی وفادار به خود، این علاقه‌مندی بیشتر ذهنی بود تا عینی. وی پس از جان به دربردن از بحران‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۰، سرانجام آماده بود که اصلاحات ارضی را همچون یکی از اهداف عمده رژیم خود عنوان کند. از دید او، بهویژه اگر اصلاحات ارضی محدود و کنترل شده صورت می‌گرفت دست‌کم چهار امتیاز سیاسی نصبیش می‌کرد. نخست، اگر بزرگ مالکان

۱. نظر برخی از مؤلفان این بوده است که موفقیت آن را مدیون این واقعیت بدانند که قانون مذکور به صورت یک لایحه و در موقعیتی که مجلس منحل شده بود (۱۳۴۰-۱۳۴۲) صادر شد، و از این‌رو مجلس که بنا به سنت خود طرفدار مالکان بود نتوانست با برنامه مخالفت کند. به‌حال، از آنجاکه انتخاب شدن به نمایندگی مجلس و کار آن در طول برگزاری جلسات زیر نظر دولت انجام می‌گرفت که بهنوية خود تحت کنترل شاه بود حضور یا عدم حضور آن فاقد معنی بود. درواقع نیز مجلس در اثر غوغای سیاسی مرتبط با اتهاماتی که به انتخابات برگزار شده توسط دولت در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۰ زده می‌شد منحل شده بود. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر.ک.:

Avery, *Modern Iran*, p. 499.

برای تفسیری شبیه به تفسیر من ر.ک.:

Hossein Mahdavi, "The Coming Crisis in Iran", *Foreign Affairs*, 44 (October 1965): 137.

که به طور سنتی بر نواحی زراعی سلطه داشتند کنار گذاشته می‌شدند، حکومت مرکزی می‌توانست دامنه اقتدار خود را تا روستاهای گسترش دهد. برای شاهی که تنها مسئله اش به حداکثر ساندن کنترل خود بر دستگاه حکومتی بود، به حداکثر سیند قدرت آن حکومت مسلماً هدف مهمی شمرده می‌شد. دوم، از آنجا که شاه از عدم محبوبیت خویش میان بیشتر طبقات تحصیل کرده میانی شهری باخبر بود، برنامه‌ای که او را در نقش پادشاهی اصلاح طلب نشان می‌داد که به رفاه مردمش علاقه‌مند است به کسب وجهه برای او در میان همان گروه‌هایی که حامیان عمده جنبش مخالف بودند، کمک می‌کرد. سوم، کشاورزان که از شاه زمین دریافت می‌کردند به پایه‌های تازه حمایت مردمی برای حکومت او تبدیل می‌شدند. و بالاخره تقسیم اراضی مسلماً مورد پسند دولت جان کنندی بود که — به رغم این واقعیت که ایالات متحده هرگز خود تجربه‌ای در مورد اصلاحات ارضی نداشت — با پشتکار تمام اصلاحات ارضی را چون دوای درد مشکلات رشد در آسیا و امریکای لاتین تشویق می‌کرد.

با حمایت شاه از اصلاحات ارضی که ظاهرآً جدی بود، دولت امینی هدف از اجرای این برنامه را ایجاد محدودیت‌هایی بر مالکیت زمین عنوان کرد. شخصی که مسئولیت تدوین سیاستی مناسب در این مورد به او سپرده شد حسن ارسنجانی بود، که از سال ۱۳۲۴ به ترویج عقاید خود درباره تقسیم اراضی پرداخته بود (به فصل ۳ رجوع کنید). ارسنجانی خواه در تدوین و خواه در اجرای مرحله اول اصلاحات ارضی نقش مهمی بر عهده داشت.^۱ درواقع، ارسنجانی بعداً مدعی شد که نه دولت و

۱. بررسی کامل ایده‌ها و نقش ارسنجانی کاری است که باید انجام شود. برای دو بررسی بسیار موافق اما کوتاه، ر.ک.:

Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 61–64, Doreen Warriner, *Land Reform in Principle and Practice*, pp. 116–118.

نه شاه علاقه‌ای به اصلاحات ارضی نداشتند، و او به حیله هردو را به حمایت از آن واداشته بود.^۱ روابط میان ارسنجانی و شاه پس از ۱۳۴۲ به شدت تیره شد و هریک سعی می‌کرد نقشی را که دیگری در این برنامه داشته بی‌اهمیت جلوه دهد. قبل از سال ۱۳۴۲ و پیش از آن که ارسنجانی کنار گذاشته شود، مناسبات میان او و شاه هر چه بود، مؤید این امر بود که دست او کاملاً باز گذاشته شد و توانست از حمایت شاه برای تقسیم وسیع اراضی میان زارعان سود برد.

نقش ارسنجانی، در مقام وزیر کشاورزی، اجرای قانون اصلاحات ارضی تصویب شده در سال ۱۳۳۹ بود که هنوز بلا تکلیف مانده بود. اما، ارسنجانی علاقه چندانی به این لایحه نداشت، چرا که بیشتر بندهای آن را بی‌فائده می‌دانست. ضعف عمده این قانون تعیین محدودیت بر حسب هکتار برای زمینی بود که هر کس می‌توانست مالک شود. چنین تصمیمی برای کشوری که در آن اندازه زمین به صورت کل یک روستا یا بخشی از چند روستا و بدون در نظر گرفتن مساحت مزارع کشاورزی محاسبه می‌شد، کاملاً مضر بود.^۲ نکات دیگر، از جمله تأسیس هیئت‌های محلی اصلاحات ارضی برای تعیین قیمتی که باید به مالکان پرداخت شود و تشکیل شورایی که زمین‌ها را به کشاورزان واگذار کند، گویی به این منظور تهیه شده بود که طفره رفتمند مالکان را از اجرای کل قانون راحت‌تر کند.^۳



و برای تفسیری متعادل‌تر، ر.ک.:

Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran*, pp. 53–60.

۱. جیمز بیل، مصاحبه با حسن ارسنجانی، شماره ۲، ۱۹ اوت ۱۹۶۶، ص. ۳. از پروفسور بیل که نسخه‌ای از یادداشت‌های مفصل خود از این مصاحبه را در اختیارم گذاشت بی‌نهایت ممنونم.

2. Ibid., pp. 5–6.

3. Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 57–58.

مسلمان، اگر قرار بود قانون با امیدی به پیروزی به اجرا درآید برخی تغییرات بنیادی ضروری بود.

ارسنجانی در تجدیدنظر در قانون ۱۳۳۹، اهدافی را درنظر داشت که می‌توان آنها را در سه بخش اساسی گروه‌بندی کرد: اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی^۱ مهم‌ترین هدف او سیاسی و ناظر بر درهم شکستن قدرت بزرگ مالکان غایب بود؛ چون تنها در این صورت می‌شد به پیشرفتی اجتماعی و اقتصادی امیدوار بود. به منظور تقسیم املاک بزرگ به سرعت و سهولت، باید محدودیت هکتاری پر در دسر برای هر ملک را از میان برداشته می‌شد. ارسنجانی پیشنهاد کرد که حداکثر مالکیت به یک ده شش‌دانگ محدود شود. از همه مالکانی که بیش از یک روستا را مالک بودند خواسته شد که زمین‌های اضافه بر مقدار مجاز شان را به قیمتی که به حسب ارزش ادعایی زمین برای پرداخت مالیات تعیین می‌شد به حکومت بفروشنند. سپس حکومت می‌توانست به هر زارع صاحب نسق زمینی را بفروشد که در آخرین دوره کشت آن، رویش کار کرده بود.

از جنبه اجتماعی، تقسیم اراضی یک قشر جدید مالک-زارع به وجود می‌آورد. این مالک-زارعان جدید می‌توانستند به صورت نیرویی مسئولیت‌پذیر برای تصمیمات اساسی در زمینه رفاه روستایی درآیند. نفوذ مالکان غایب به طرز فاحشی کاهش می‌یافت و جنبه‌های اجتماعی منفی نظام سهمبری از میان می‌رفت. این پیشرفت‌ها گام‌های ضروری اولیه برای بهترکردن وضع بهداشت، آموزش و سطح کلی زندگی جامعه روستایی بود.

هدف اقتصادی ارسنجانی جایگزینی کشاورزی معیشتی با نوعی از کشاورزی بود که سودآور باشد. سرشت و امکان‌گیری سنتی روستایی، مانعی

۱. مطالب زیر درباره اهداف ارسنجانی خلاصه شده‌ای است از: حسن ارسنجانی، «مسائل اصلاحات ارضی در ایران»، مجله مسائل ایران، (دی ۱۳۴۱): صص ۹۷-۱۰۴.

جدی در راه هرگونه تلاشی برای تولید بیشتر زارعان بود. یکی از راه حل‌های دست‌یابی به وام‌های درازمدت با بهره کم، ایجاد شبکه‌ای از تعاوی‌های روستایی بود که بودجه آن را دولت تأمین کند. این تعاوی‌ها می‌توانستند اعتبار کافی در اختیار اعضای کشاورز خود قرار دهند و امکانات مالی لازم برای انواع سرمایه‌گذاری‌های مولد را فراهم آورند.

قرار نبود که تعاوی‌ها فقط کارکرد اقتصادی داشته باشند، بلکه نقش‌های سیاسی و اجتماعی نیز برای آنها در نظر گرفته شده بود. ارسنجانی تعاوی‌ها را نهادهایی می‌دانست که دهقانان می‌توانستند از طریق آنها همه امور روستا را اداره کنند.^۱ طبق مواد قانون اصلاحات ارضی عضویت در تعاوی شرط اجباری برای دریافت زمین بود. به‌هرحال، عضویت باید تنها به کسانی که زمین به‌دست می‌آوردند محدود می‌شد تا از کنترل تعاوی‌ها به‌وسیله زمین‌داران، نزول خوارها و دیگر کسانی که منافع شان با منافع کشاورزان در تضاد بود جلوگیری به عمل آید.^۲ همچنین، رشد این قبیل تشکیلات، هرگونه گرایش مقامات حکومتی را در جهت اشغال جای بزرگ مالکان در نواحی روستایی تضعیف می‌کرد.^۳ این اندیشه‌ها اصول عمدی را تشکیل می‌داد که نحوه برخورد ارسنجانی را با تجدیدنظر در قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۳۹ تعیین می‌کرد. قصد ارسنجانی اساساً این بود که نوعی تقسیم اراضی محدود به اراضی بزرگ را در میان گروه جدید دهقانان صاحب زمین به سرعت و با حداقل از هم‌گسیختگی اجتماعی و اقتصادی به اجرا درآورد. چنین برنامه‌ای ظاهراً با توجه به الگوی مالکیت زمین در ایران، در سال ۱۳۴۱ کاملاً عملی به‌نظر می‌رسید. اما، تحلیل عمیق‌تر رویکرد

1. Lambton, *Persian Land Reform*, p. 64.

2. گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی «تحلیلی از قانونی که مرحله اول اصلاحات ارضی در ایران را تحت پوشش خود می‌گیرد.» تحقیقات اقتصادی ۷ (زمستان ۱۳۵۱): ۷۱.

3. Lambton, *Persian Land Reform*, p. 64.

ارسنجانی، مسائل لایحلی را درباره اهداف کلی اصلاحات ارضی مطرح می‌کند. برای نمونه، باید پرسید چرا ارسنجانی معتقد بود که صرفاً ایجاد یک طبقه جدید دهقان صاحب زمین از میان سهم‌بران مفید خواهد بود؟ نقش بقیه کشاورزان سهم‌بر و همه ساکنان بی‌زمین نواحی زراعی چه می‌توانست باشد؟ و چطور زمین‌های منتقل شده به زارعان بر اساس حق نسق با نظام بنه هماهنگ می‌شد؟

در مورد اینکه چرا این مسائل در آن هنگام مطرح نشد می‌توان دو توضیح متفاوت ارائه داد. دلیل خود ارسنجانی که پس از کناره‌گیری از کار دولتی عنوان شد این بود که او امیدوار بود با «برافروختن شعله اصلاحات ارضی در روستاهای... که سرانجام به آتش مهیبی تبدیل می‌شد»^۱ آغازگر یک انقلاب باشد. یعنی، او انتظار داشت نمونه اجرایش در تقسیم املاک بزرگ به تقسیم همه اراضی مالکان غیابی میان زارعان و درپی آن به دگرگونی بنیادین جامعه روستایی متنه شود. اما نتیجه‌گیری دیگری که به همین اندازه محتمل است این است که ارسنجانی لاقل در سال ۱۳۴۱ نمی‌خواست انقلابی روستایی برپا کند، بلکه می‌خواست با انجام اصلاحاتی از بالا وقوع آن را محتمل کند. پذیرفتن این مطلب به معنی آن نیست که تعهد او را نسبت به امر اصلاحات ارضی نفی کنیم. ارسنجانی خشمی عمیقاً اخلاقی نسبت به روش کترل روستاهای از سوی مالکان احساس می‌کرد و می‌خواست قدرت آنان را درهم بشکند. به علاوه هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد بیزاری ارسنجانی از فئودالیسم وی را به تحلیل جدی تری از وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران رهنمون شده باشد. بر عکس، فعالیت سیاسی ارسنجانی خواه قبل و خواه پس از سال ۱۳۳۲، در جهت همراهی با آن گروه‌هایی نبود که طرفدار تغییرات بنیادی بودند، بلکه با افرادی از اشراف از قبیل نخست‌وزیر قبلی احمد قوام و

۱. طبق آنچه آقای جیمز بیل در ۵ ژانویه ۱۹۸۱ به اطلاع نگارنده رساند.

امینی (و حتی شاه) همراهی داشت که تنها طرفدار اصلاحاتی اندک بودند. ضمن آنکه اندیشه‌های اصلاح طلبانه خود ارسنجانی بی‌تر دید بسیار رادیکال‌تر از افکار حامیان سیاسی‌اش بود، اماً اتحاد او با چنین افرادی هم جاه طلبی‌های سیاسی و هم مهارت او را در سازش بر سر آرمان‌هایش نشان می‌دهد. اگر این تعبیر دست باشد، پس از سال ۱۳۴۱ ارسنجانی مردی بود که نه با نظام سیاسی و اجتماعی موجود در ایران به‌طور کلی، بلکه با بی‌عدالتی‌های آشکار آن، و مهم‌تر از همه با آنچه خود او فتووالیسم می‌نامید، مخالفت داشت. او از لحاظ سیاسی به‌قدر کافی هوشیار بود که تشخیص دهد شرکایش در مورد تقسیم همه اراضی مالکان غیابی با او موافق نیستند؛ بنابراین برنامه‌ای محدودتر را در نظر گرفت که می‌شد آنان را به حمایت از آن مقاعده کرد. برای ارسنجانی مهم‌ترین هدف از میان بردن قدرت بزرگ مالکان بود؛ سایر مسائل فرعی محسوب می‌شد.

قانون اصلاحات ارضی

قانون اصلاحات ارضی‌ای که ایده‌های اصلی ارسنجانی را تجسم می‌بخشید در ۱۹ دیماه ۱۳۴۱ به تصویب رسید. ظاهرآ این لایحه صرفاً اصلاحیه‌ای بر قانون سال ۳۹ بود، اما عملاً یک قانون کاملاً جدید از کار درآمد.^۱ مواد اصلی این قانون چنان تنظیم شده بود که انتقال مالکیت را با حداقل آسانی عملی سازد.^۲ هر فردی فقط می‌توانست مالک یک روستا باشد؛ از این رو قانون شامل حال خرده‌مالکان نمی‌شد. از بزرگ مالکانی که وسعت املاک‌شان از حد مجاز بیشتر بود خواسته می‌شد که مازاد

1. Lambton, *Persian Land Reform*, p. 63.

2. تحلیل دقیق از مواد قانون را می‌توانید در لمبن، همان، صص ۶۴–۸۶ بیابید، و نیز در گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی، «تحلیل»، صص ۴۹–۷۴.

املاک خود را به حکومت بفروشند. به این مالکان اجازه داده می‌شد روسایی را که می‌خواهند نگهدارند، خود انتخاب کنند؛ مالک می‌توانست به جای یک روستایی کامل از شش روستای متفاوت یکی یکدانگ یا هر مقدار دیگری را برای خود نگهدارد، البته به ترتیبی که مجموع املاکش از ۶ دانگ یک روستا بیشتر نشود. این مقررات لزوم مساحی دقیق را متنفسی می‌کرد و بنابراین به کار تقسیم اراضی سرعت می‌بخشید. با همه این تفصیلات، بعض‌هایی هم پیش می‌آمد؛ بیش از نیمی از روستاهای تحت پوشش قانون قرار نمی‌گرفت، و مالکانی که موظف به فروش املاک خود می‌شدند نیز می‌توانستند بزرگ‌ترین روستا و یا سودآورترین آن را در مالکیت خود نگهدارند. علاوه براین، برخی از انواع زمین‌ها نیز به طور کلی خارج از شمول قانون شمرده می‌شد؛ این زمین‌ها شامل باغ‌های میوه، مزارع چای، بیشه‌زارها، مزارع مکانیزه، و املاک وقفی می‌شد.

وزارت کشاورزی قیمت خرید زمین را بر اساس مالیات‌هایی که مالک تا ۱۹ دیماه ۱۳۴۱ بابت آن پرداخته بود تعیین می‌کرد. مبلغ مالیات‌های پرداخت شده در یک ضریب ارزش ضرب می‌شد که بسته به عواملی از قبیل نحوه آبیاری، نوع محصول، و روش توزیع آن در نواحی مختلف متفاوت بود. از آنجا که رسم بزرگ مالکان این بود که میزان درآمد خویش از روستاهاشان را به منظور پرداخت حداقل مالیات ممکن کمتر از آنچه بود گزارش دهنده، روش پرداخت قیمت زمین به گونه‌ای بود که فروش بسیاری از املاک به بهایی به مرتب کمتر از ارزش واقعی شان صورت گرفت. نحوه کار چنان بود که هر مالکی می‌توانست املاکش را به قیمت مناسبی بفروشد، اما اگر بی‌صدقی خود او در مورد تعیین مالیات باعث می‌شد که قیمت فروش مورد قبول او نباشد، شرایط برای اقامه دعوای چندان مناسب نبود.^۱

۱. برای آشنایی بیشتر با روش‌های اجرایی در تعیین میزان غرامت و مطالبات ر.ک.: گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی، «تحلیل»، صص ۶۲-۶۳.

پس از خرید زمین، حکومت بلا فاصله آن را به قیمت خریداری شده، به علاوهٔ حداقل ۱۰ درصد اضافه‌بها بابت هزینه‌های اداری به زارعان می‌فروخت. زارعان خریدار پس از گذشت یک دوره معافیت یک ساله باید قیمت زمین را در ۱۵ سهم مساوی سالانه، و به هنگام برداشت محصول می‌پرداختند. این پرداخت‌ها اغلب نسبت به آنچه مالکان تحت نظام سهمبری می‌گرفتند درصد کمتری از محصول را شامل می‌شد.^۱ در واقع، به یمن طمع کاری بزرگ مالکان در فرار از پرداخت مالیات قیمت کل زمین برای بیشتر کشاورزان مناسب بود. با همهٔ این تفاصیل، زارعان اصولاً نسبت به پرداخت پول یا محصول بابت زمین‌هایی که دریافت می‌کردند، اعتراض داشتند. بسیاری از آنان احتمالاً با این نظر یکی از زارعان ناحیهٔ خلخال موافق بودند که می‌گفت «پدران ما نسل‌های زمین کار کرده‌اند؛ این زمین مال ماست و ما باید بی‌هیچ دردسری به رایگان آن را به دست آوریم».^۲

مبنای تعلق زمین به کشاورز، نسق بود. با چند استثناء، تنها کشاورزان صاحب نسق حق دریافت زمین داشتند. در املاک انتقال‌یافته، زارعان صاحب نسق، مالک زمینی می‌شدند که در زمان به اجرا درآوردن قانون اصلاحات ارضی در منطقهٔ خود روی آن کشت می‌کردند. در مواردی که زمین به یک بنه تعلق داشت نه به یک فرد صاحب نسق، اعضای بنه مزروعه‌هایی را که زیر کشت برده بودند میان خود قسمت می‌کردند. این نحوهٔ توزیع به حال زارعان مفید بود؛ ترتیب مزارع که طبق آن هر زارع (یا بنه‌ای) می‌توانست به زمین‌های خوب، متوسط و بد دست یابد به طور نسبی دست‌نخورده باقی می‌ماند. بنابراین گرایش عام به سمت حفظ یکسانی منافع میان کلیه زارعان صاحب زمین در یک روستا بود. از سوی

۱. برپایهٔ مصاحبه با کشاورزان در نواحی مختلف و در فاصله سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۵۱.

۲. مصاحبه، پاییز ۱۳۴۶.

دیگر، زمین بیشتر زارعان از قطعاتی پراکنده تشکیل شده بود که این عاملی بازدارنده در راه افزایش کارآبی مزرعه به شمار می‌رفت.

طبق قانون اصلاحات ارضی، کشاورز برای آنکه زمین دریافت کند علاوه بر صاحب نسق بودن باید عضو تعاونی روستا هم می‌شد. اما، در قانون اصلاحات ارضی چیزی در مورد تأسیس تعاونی‌ها پیش‌بینی نشده بود. در خرداد سال ۱۳۴۲، برای ایجاد تعاونی در هریک از روستاهایی که مشمول قانون اصلاحات می‌شد، مقررات جداگانه‌ای وضع شد. تعاونی‌ها باید برای گرفتن وام، بازاریابی محصولات، و خرید لوازم کشاورزی به کشاورزان یاری می‌رساندند، و در مجموع موفقیت برنامه اصلاحات ارضی را تسهیل می‌کردند. هر عضو تعاونی باید با خرید حداقل یک سهم ۵۰ ریالی به سرمایه آن کمک می‌کرد. حکومت پنج برابر مقداری را که اعضای تعاونی سرمایه‌گذاری کرده بودند برآن می‌افزود.^۱

نخستین مرحله اصلاحات ارضی

اجرای قانون ۱۹ دیماه ۱۳۴۱ مرحله اول اصلاحات ارضی شناخته می‌شود. قصد ارسنجانی این بود که مرحله نخست را در عرض یک سال به پایان برد، سپس در مورد آن روستاهایی که شامل اصلاحات ارضی نشده بود و به خرده مالکان تعلق داشت برنامه جدیدی را آغاز کند.^۲ «استراتژی عمده» او برای دستیابی به این هدف سرعت بود.^۳ او معتقد بود که به منظور نشان دادن اقتدار دولت و پیشگیری از امکان مخالفت مالکان، سرعت عمل لازم است. ارسنجانی برای کسب حمایت عامه

۱. برای جزئیات بیشتر در مورد تعاونی‌ها، ر.ک.

Ann K. S. Lambton, "Land Reform and Rural Cooperative Societies in Persia", *Royal Central Asian Journal* 56, parts II & III (1969): 9–28.

2. Warriner, *Land Reform in Principle*, p. 119.

3. Ibid., p. 117.

برنامه تبلیغاتی و سیعی بهراه انداخت که در آن از مالکان غایب چهره‌هایی مهیب می‌ساخت و جنبه‌های مشتب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اصلاحات ارضی را به طرز مبالغه‌آمیزی می‌ستود.^۱

وظيفة عملی اجرای قانون بر عهده سازمان اصلاحات ارضی بود که به همین منظور تأسیس شده بود. سازمان اصلاحات ارضی در آغاز تنها ۲۰ کارمند آموزش دیده داشت، اما در طول ۱۸ ماه تعداد کارکنان آن به ۱۱۸۴ نفر رسید.^۲ گرچه بیشتر این کارکنان جوان و بی تجربه بودند، اما مشارکت و علاقه‌ای که به کار نشان می‌دادند، فوق العاده بود.^۳ روحیه همکاری میان این کارکنان در مورد وظيفة مشترک تحقق بخشیدن به آرمان اصلاحات ارضی در سطحی عالی قرار داشت.^۴ درواقع، شوق آنان به کار هم موحد و هم حاصل موفقیت در اجرای قانون در طول سال اول اجرای آن بود.

یکی از پیامدهای مهم محلود بودن مجریان اصلاحات ارضی این بود که اجرای همزمان این قانون در سراسر کشور را ناممکن می‌کرد و این کار منطقه به منطقه صورت می‌گرفت. ارسنجانی بی‌باکانه نواحی اطراف شهر مراغه در استان آذربایجان شرقی را به علت آنکه بیشتر مالکان آن دور از املاک خود می‌زیستند و مالک عمده نیز محسوب می‌شدند به عنوان مورد آزمایشی برای اجرای قانون اصلاحات ارضی انتخاب کرد.^۵ قبل از آنکه قانون به تصویب بررسد مقدماتی برای اجرای آن تدارک دیده شد. با سپری شدن اسفند ۱۳۴۱، شاه می‌توانست شخصاً به مراغه برود و نخستین سندهای مالکیت را به زارعان بدهد.^۶

1. Abbas Salour, "Land Reform Activities in Iran", in *Central Treaty Organization, Symposium on Rural Development at Tehran*, p. 56.

2. Ibid., pp. 52–53.

3. Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 122–123.

4. K. S. McLachlan, "Land Reform in Iran", in *The Land of Iran*, ed. W. B. Fisher, p. 704.

5. بیل، مصاحبه با ارسنجانی، صص ۱ و ۲.

6. Lambton, *Persian Land Reform*, p. 90.

موافقیت آمیزیدن کار در روستاهای اطراف مراغه، تعیین آن به نواحی روستایی نزدیک شهرهای منطقه یعنی هشتپرود، میاندوآب، شاهین‌دژ، و تکاب را میسر ساخت. خرید املاک بزرگ و انتقال آن به کشاورزان در سراسر بهار و تابستان ادامه داشت. وقتی، در شهریور ۱۳۴۲، این روند کامل شد، سازمان اصلاحات ارضی گزارش داد که در مناطق اطراف مراغه ۱,۷۰۴ روستا به طور کلی یا جزئی مشمول اصلاحات ارضی شده‌اند. جمعاً، ۲۹۰ مالک مختلف، از جمله ۴۰ خردۀ مالک که قانون شامل حال شان نمی‌شد، املاک خود را به دولت فروخته بودند. علاوه براین، ۵۵ تعاوونی نیز تشکیل شده بود.^۱

در این میان، قانون اصلاحات ارضی به تدریج در دیگر نقاط کشور نیز به‌اجرا درآمد. در ماه اردیبهشت مناطق زراعی نزدیک به شهرهای قزوین و اراک و روستاهای استان گیلان مشمول اصلاحات ارضی اعلام شد و تا پاییز اردبیل و اهر در آذربایجان شرقی و بخش‌هایی از استان‌های کرمانشاهان، فارس و کردستان نیز تحت پوشش قانون اصلاحات ارضی قرار گرفتند. در پایان شهریور، چیزی حدود ۷,۵۰۰ روستا به طور کلی یا جزئی خریداری شده، یا در حال تقسیم شدن بود.^۲ به این ترتیب گرچه تعداد کارکنان سازمان اصلاحات ارضی هنوز کافی نبود، اما دستاورد آن در عرض هفت ماه اول اجرای قانون چشمگیر بود.

با وجود آنکه اصلاحات ارضی به طور منظم انجام می‌شد، لزوم اجرای منطقه به منطقه آن به مالکان امکان داد که پس از گیجی حاصل از ضربه اولیه، خود را جمع‌وجور کنند. تا پایان تابستان جبهه مخالف در آستانه سازمان یافتن بود. بزرگ مالکان، که بسیاری از آنان در رأس مقامات مهم حکومتی قرار داشتند، می‌دانستند که تا وقتی شاه از این

۱. گزارش سازمان اصلاحات ارضی خلاصه شده در همان، صص ۹۱-۹۰.

2. Warriner, *Land Reform in Principle*, p. 119.

برنامه حمایت می‌کند حمله مستقیم به اصل اصلاحات ارضی بسی‌فایده است. بنابراین، فقط می‌توانستند با پرسش در مورد حکمت شتاب در اجرای قانون به وسیله ارسنجانی تیشه به ریشه‌این قانون بزنند. از آنجا که کشاورزان در برخی روستاهای مشمول اصلاحات ارضی نشده بود در انتظار تقسیم اراضی از پرداخت بهره مالکانه امتناع می‌کردند، این واقعیت همچون شاهدی بر اینکه برنامه اصلاحات ارضی درست تدوین نشده و بنابراین برای جامعه دهقانی زیان‌آور است مورد استناد قرار گرفت. بنابراین، توصیه شد که کار با احتیاط انجام شود چه در غیر این صورت اصلاحات از بالا می‌توانست به انقلاب از پایین دامن بزند.

در حالی‌که اختلاف بر سر سرعت اجرای اصلاحات ارضی در میان نخبگان سیاسی هر لحظه شدت می‌یافت، در زمینه سیاست‌های داخلی نیز پیشرفت‌هایی صورت می‌گرفت که درنهایت می‌توانست تأثیرات عمیقی بر سمت و سوی برنامه بگذارد. شاه که به‌ویژه نسبت به جاهطلبی‌های نخست وزیر خود امینی بدین بود، در تیرماه ۱۳۴۲ موفق شد او را وادار به کناره‌گیری کند. این واقعه تأثیری آنی بر تقسیم اراضی نداشت. درواقع، ارسنجانی مقام خویش را در کابینه جدید حفظ کرد. اهمیت این رویداد در آن است که نشان می‌دهد شاه در طول این مدت موفق شده بود مقام خویش را همچون قدرت سیاسی بلا منازع در ایران دوباره مستحکم سازد. از این پس او می‌توانست در کلیه سیاست‌گزاری‌ها نقش به مراتب فعالانه‌تری داشته باشد. این مسئله به‌ویژه در مورد اصلاحات ارضی مصدق داشت. موقفيت‌های اولیه برنامه و تبلیغات مساعدی که حاصل آن بود در مجموع باعث شد که تقسیم اراضی تبدیل به یکی از پروژه‌های مورد علاقه شاه شود.

پیش از اجرای رسمی قانون، شاه از اصل اصلاحات ارضی، بدون بذل توجه جدی به پیامدهای آن، پشتیبانی می‌کرد. اما به محض آنکه

تأثیرات اجرای این برنامه شروع به خودنمایی کرد شاه دریافت که لازم است سیاست‌های مشخصی برگزیند و با تغییرات حاصل از اصلاحات ارضی به‌نحوی کنار آید. شیوه برخورد شاه با این مسئله طبیعتاً تحت تأثیر این واقعیت بود که درک خود او از سرشت اصلاحات ارضی مبتنی بر هیچ‌گونه تصویری از تغییر اجتماعی یا اقتصادی ریشه‌ای نبود. با وجود این، موققیت تقسیم اراضی محدود و منطبق بر قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، در مناطق روستایی شرایط را برای گسترش نوعی بی‌ثباتی سیاسی آماده می‌کرد. از یک‌سو، مالکان غیابی که از قانون مستشنا شده بودند درباره پیامدهای آن نگران بودند و می‌خواستند که حکومت تضمین کند که آنان را به فروش زمین‌های کشاورزی شان ملزم نخواهد کرد. از سوی دیگر، اکثریت زارعان کشور که تا پایان تابستان رفتارفته چیزهایی درباره اصلاحات ارضی شنیده بودند مشتاق و منتظر بودند که از منافع زمین‌داری بهره‌مند شوند. به‌ویژه، در روستاهایی که نزدیک به مناطق تقسیم شده قرار داشت، زارعان چون بر این تصور بودند که نوبت شان به‌زودی فرا می‌رسد از پرداخت بهره مالکانه امتناع می‌کردند. اعتقاد به این امر که حکومت مالکان را مجبور به ترک زمین‌های شان می‌کند به یک باور نیرومند تبدیل شد و زارعان قبلاً مطیع و سربه‌راه را نیرو بخشید تا در برابر مالکان بایستند. برای مالکان که عادت به فرمان‌روایی بی‌قيد و شرط داشتند، رفتار جدید زارعان قابل تحمل نبود. از دید آنها، موقعیت در روستاهای خبر از بی‌ثباتی می‌داد و حال آنکه حکومت قول داده بود چنین چیزی رخ ندهد. از آنجا که برخی از مالکان با مقامات بالای حکومتی در ارتباط بودند، نگرانی آنها در مورد ثبات مملکت به گوش شاه هم می‌رسید. درواقع، نخست‌وزیر جدید، اسدالله علم، که عضو بر جسته یکی از بزرگ‌ترین خانواده‌های زمین‌دار محسوب می‌شد، با آنان احساس همدردی می‌کرد. مهم این بود که علم همیشه

مطیع شاه بود و برخلاف امینی طرف اعتماد او محسوب می‌شد. بنابراین، می‌توان پذیرفت که او از رابطه نزدیک خود با شاه سود برد تا او را با ذکر خطرهای اجتناب‌ناپذیری که نسخه اجرای اصلاحات اراضی برای موقعیت سیاسی خود شاه داشت تحت تأثیر قرار دهد.

استدلال‌های علم هرچه که بود، به‌هرحال پس از تیرماه ۱۳۴۲، شاه به‌تلربیج متلاعده شد که برای ثبات‌بخشیدن به روستاهای قانون جدیدی لازم است که هم امنیت مالکیت برای زمین‌داران را تأمین کند هم زارعان را از حق کشت برخوردار کند. ارسنجانی مأمور شد این وظیفه را به انجام رساند. او طی ماه‌های پاییز آن سال شروع به آماده کردن برنامه‌های مربوط به کل آن روستاهایی کرد که از تقسیم اراضی تحت قانون دی‌ماه ۱۳۴۱ مستثنای شده بودند. پیشنهادهای او به صورت پنج بند الحاقی قانون اصلاحات اراضی در ۲۷ دی ۱۳۴۲ اعلام شد.^۱ در این بند‌ها تصریح شده بود که در همه روستاهایی که مشمول قانون اولی نشده بودند مالکان ملزم بودند میان قرارداد اجاره نقدی و فروش و یا تقسیم زمین با کشاورزان سهمبر یکی را انتخاب کنند. در این‌که این پیشنهادات محافظه‌کارانه معرف ایده‌های خود ارسنجانی درباره بهترین روش ممکن باشد، جای تردید است. احتمالاً باید این طرح‌های پیشنهادی را امتیازهایی به حساب آورده که ارسنجانی به همکاران وزارتی خود می‌داد که تأیید آنها و همچنین تأیید شاه را در مورد اینکه قوانین اصلاحات اراضی شامل همه روستاهای شود، به دست آورد. شاید ارسنجانی می‌اندیشید که در جریان اجرا می‌توان مقرراتی را به نفع زارع قوت بخشید. به هرجهت، مقدار نبود که او اجراکننده این قوانین باشد.

پس از کنگره ملی شرکت‌های سهامی زراعی که در دی‌ماه ۱۳۴۲ در

۱. خلاصه‌ای از بندهای الحاقی ارسنجانی در این منبع آمده است:
Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 104–107.

تهران برگزار شد، استعفای ارسنجانی اجتناب ناپذیر بود^۱: در طول کنگره به روشنی معلوم شد که او از محبوبیت و نفوذ عظیمی در میان زارعان برخوردار است.^۲ در این هنگام، شاه که همچنان حامی جدی ارسنجانی بود، از اینکه می‌دید همهٔ قدردانی‌ها با بت اصلاحات ارضی متوجه وزیر کشاورزی شده است، به وحشت افتاد. شاه آشکارا از این واقعیت که ارسنجانی از حمایت همهٔ برخوردار شده بود احساس خطر می‌کرد و می‌ترسید که ارسنجانی از محبوبیت خود برای پرربال دادن به جاه طلبی‌های سیاسی اش بهره‌برداری کند. اکنون شاه کاملاً مستعد پذیرش این استدلال می‌شد که دگرگونی‌هایی که در رostaها رخ می‌دهد به راحتی می‌تواند از حدی که تنها برای حفظ رژیم خودکامه او ضرورت داشت بگذرد.^۳ از این رو، به سرعت راه دشمنی با ارسنجانی را دریش گرفت؛ ارسنجانی در اسفند ۱۳۴۲، و احتمالاً به درخواست شاه، از مقام وزارت استعفا داد. از آنجاکه وی نیروی راهنمای برنامهٔ اصلاحات ارضی بود، استعفای او بر مسئولانی که با شوق تمام این قانون را اجرا می‌کردند، تأثیری مایوس‌کننده گذاشت و به کسانی که خواه از داخل حکومت و خواه بیرون از آن، در آرزوی کنترشدن روند اجرای این قوانین بودند قوت قلب بخشید.

همان‌طور که برکناری امینی از مقام نخست‌وزیری، که حدود هشت ماه قبل از این واقعه رخ داده بود، عزم شاه را برای تأکید بر تقدم رأی خویش در همهٔ تصمیم‌گیری‌های اجرایی نمایان می‌ساخت، برکناری ارسنجانی هم نشانگر میل او به گسترش اختیارات خویش در زمینهٔ اصلاحات ارضی بود. او از قبل هم تصمیم داشت برنامهٔ اصلاحات

1. Zonis, *Political Elite*, pp. 58–60.

2. James A. Bill, *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization*, p. 142.

3. Ibid., p. 144.

ارضی را به نماد انقلاب سفید خود تبدیل کند، و این انقلاب سفید چیزی نبود جز مجموعه‌ای از اصلاحات نیم‌بند اجتماعی و اقتصادی که در پایان دی‌ماه ۱۳۴۲ به رأی عمومی گذاشته شد. انقلاب سفید برای شاه هدفی سیاسی بود. او امیدوار بود با اجرای بخشی از اصلاحاتی که گروه‌های مخالف سال‌ها عنوان می‌کردند، نظام حکومت سلطنتی را حفظ کند و خود نیز فرمانروای بلا منازع آن باشد. به این ترتیب، جذابیت گروه‌های مخالف از بین می‌رفت و شاه موفق می‌شد خود را سلطانی مدرن و حساس نسبت به خواسته‌های مردم و خواستار اصلاحات و بنابراین شایسته حمایت و وفاداری نشان دهد.^۱ شاید بسیار طبیعی بود که شاه برنامه‌یک ساله اصلاحات ارضی را صرفاً عاملی کلیدی برای انقلاب سفید خود بداند: حدود ۸،۰۰۰ روستا که تا آن وقت مشمول اصلاحات ارضی شده بودند برای هر نوع جنجال تبلیغاتی به قصد برانگیختن علاقه مردم به شاه و اثبات اینکه انقلاب سفید او عملی نبوغآمیز است، آماری قابل ارائه بود.

اهداف شاه مبنی بر حفظ نوعی دیکتاتوری سلطنتی و در عین حال تشویق اصلاحات اجتماعی-اقتصادی با یکدیگر متناقض بود، زیرا پیشرفت در زمینه اصلاحات لزوماً دیکتاتوری را نفی می‌کرد. اما، او ظاهراً متقادع شده بود که دست‌کم در مورد روستاهای تغییرات را می‌توان چنان کنترل شده عملی کرد که نتایج آنها به طور کلی با اهداف سیاسی او هماهنگ باشد. به هر حال، حضور مقتدرانه حکومت در مناطق روستایی، پیش شرط موفقیت بود. و اداشتن بزرگ مالکان به فروش همه املاک شان جز یک روستا گام مهمی در جهت تقویت نقش حکومت محسوب می‌شد. چون با این کار دقیقاً همان افراد صاحب نفوذ و قدرتمندی که با

۱. برای تحلیلی از انقلاب سفید به عنوان ابزاری در خدمت فرمانروایی شاه، ر.ک. همان، صص ۱۵۶-۱۳۹.

عوامل حکومت در سطح محلی در می‌افتدند، از روستاهای رانده می‌شدند. پس، از لحاظ سیاسی هدف اصلاحات ارضی این شد که اقتدار حکومت مرکزی را جایگزین قدرت و نفوذ مالک کند. با این همه مشخص بود که با وجود ارسنجانی چنین چیزی رخ نمی‌داد. شاه ظاهراً جدا از ایده‌آل‌های مربوط به انقلاب سفید احساس می‌کرد وقتی رسیده که از سرعت تقسیم اراضی کاسته شود تا حکومت بتواند قدرت خود را در نواحی روستایی گسترش و تحکیم بخشد. تنها پس از چنین اقدامی می‌شد به اصلاحات بیشتر اندیشید.

واکنش جدید شاه نسبت به اصلاحات ارضی با انتخاب فردی نظامی، یعنی سپهبد اسماعیل ریاحی بهجای ارسنجانی به مقام وزارت کشاورزی بهروشنی آشکار می‌شود. با توجه به این امر که شاه از زمان کودتای ۱۳۳۲ برای حفظ و تحکیم قدرتش شدیداً بر نیروهای امنیتی خویش متکی بود، مفهوم چنین انتصابی را می‌توان به‌خوبی دریافت. انتساب ریاحی، همراه با کاستن از سرعت تقسیم اراضی میان کشاورزان در دوسال بعدی، نشان داد که اولویت‌ها تغییر یافته‌اند و، درواقع، وظیفه وزیر جدید اجرای برنامه اصلاحات ارضی نیست بلکه تحکیم قدرت حکومت مرکزی در مناطق روستایی است.

نگرش جدید عزم مخالفان اصلاحات ارضی را در جلوگیری از اجرای درست آن راسخ‌تر کرد. مالکان به‌ویژه برای فرار از فروش روستاهای به حکومت، در آن روستاهایی که هنوز برای تقسیم مجدد خریداری نشده بودند راه‌های گزیزی یافتند. تلاش برای حفظ مالکیت روستاهای با توجه به مقرراتی که دولت وضع کرد و طبق آن فرزندان تحت تکلف و همسر مالک، هر کدام می‌توانستند مالک روستایی باشند، به نتایج موفقیت‌آمیزی رسید.^۱ به این ترتیب، رسم بر این شد که مالک

۱. ر.ک. گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی، «تحلیل»، صص ۵۵-۵۱.

روستاهایش را به نام همسر و سایر بستگان خویش ثبت کند، به طوری که هیچ عضو خانواده‌ای بیش از حداکثر شش دانگ تعیین شده را مالک نباشد. بسیاری از مالکان با حیله و رشوه‌دادن به مأموران دولت روستاهای خود را مکانیزه قلمداد می‌کردند و احتمالاً تراکتوری هم می‌خریدند یا چاه عمیقی می‌زدند و سپس اعلام می‌کردند که زمین شان قبل از تصویب قانون ۱۳۴۱ مکانیزه بوده است و بنابراین همان‌طور که در قانون اصلاحات ارضی تصریح شده از شمول قانون مستثنა است.^۱ در برخی نواحی، مقامات محلی که نسبت به اصلاحات ارضی خصوصت می‌ورزیدند از هیچ نوع مساعدتی به مالکان برای سد کردن راه مأموران اصلاحات ارضی دریغ نداشتند.^۲

سستی حکومت در اجرای قانون، تکمیل مرحله اول اصلاحات ارضی را چند سال به درازا کشاند.^۳ آمار رسمی شورای عالی اصلاحات ارضی خود نمایانگر این تغییر در سرعت است. تا شهریور ۱۳۴۲، جمع روستاهایی که کلاً یا جزئی از سوی حکومت خریداری شدند و به ۰۲۶ کشاورز انتقال یافتهند بالغ بر ۴۲ رosta بود.^۴ در همان زمان تخمین زده می‌شد که دست کم در نیمی از روستاهایی که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند کار تقسیم پایان یافته است.^۵ بنابراین، به منظور پایان دادن به این مرحله در اسرع وقت تنها کافی بود سرعت سال

1. Lambton, *Persian Land Reform*, p. 101.

۲. مصاحبه با مسئولان سابق اصلاحات ارضی، تهران، تابستان ۱۳۴۹.

۳. در سال ۱۳۴۱، وقتی قانون اصلاحات ارضی تصویب شد، ارسنجانی تاریخ تکمیل اصلاحات ارضی را شهریور ۱۳۴۲ پیش‌بینی کرد. پس از رفتن ارسنجانی، تاریخ تکمیل مکرراً به تعویق اندخته شد. به طور رسمی، دولت همه روستاهای مورد نظر را تا شهریور ۱۳۵۰ خریده و منتقل کرده بود اما بهر حال تا تابستان ۱۳۵۱ نیز همچنان با روستاهایی برخورده کردم که هنوز جریان اجرای قانون اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ در آنها به پایان نرسیده بود.

۴. سازمان اصلاحات ارضی، گزارش از اول بهمن ۱۳۴۰ تا پایان شهریور ۱۳۴۲، صص ۵-۸ همان.

اول را حفظ کرد. اما، جمع کار در طول نیمة دوم سال ۱۳۴۲ و همه سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ از نتایج به دست آمده در هشت ماه اول اجرای برنامه کمتر بود. تا سال ۱۳۴۵، تعداد روستاهای خریداری شده به ۱۲۹۲۱ رسید که از آن میان صرفاً ۹۸۸۸ روستا تقسیم شده بود، و تعداد زارعانی که زمین دریافت کردند نیز از ۱۶۱۰۱۷ به ۴۳۲۰۴۳ نفر افزایش یافته بود.^۱ برخی از این نتایج در جدول ۲ ثبت شده‌اند.

در شهریور ۱۳۵۰، پس از آنکه اصلاحات ارضی رسماً پایان یافته اعلام شد، حکومت گزارش داد که در مرحله اول بین یک تا شش دانگ از ۹,۷۸۱,۶۱۱,۹۳۰ روستا به اضافه ۹۴۳ ملک، جمعاً به قیمت ۱۶۱۱۵۱ ریال (۱۲۸,۲۸۳,۵۴۰ دلار) خریداری کرده و مالکیت آنها را به ۷۵۳,۲۵۳ زارع منتقل کرده است.^۲ اما، باید به این نکته توجه داشت که هیچ‌یک از این آمارها (جز آمار جدول ۲) کاملاً دقیق نیست. در ارقام منتشره از سوی شوراهای اصلاحات ارضی و وزارت کشاورزی در مورد تعداد روستاهای هر منطقه و میزان خریدها در مرحله اول اختلاف بسیار است. تنها ارقام نسبتاً معتبر ارقام مربوط به تعداد زارعانی است که از این اصلاحات سود برداشت.

۱. سازمان اصلاحات ارضی، گزارش سال ۱۳۶۴، کل گزارش.

۲. کیهان/اینترنتی (تهران)، ۳ فوریه ۱۹۷۳، ص ۱۲.

جدول ۲. تقسیم اراضی در مرحله اول، ۱۳۴۵—۱۳۴۱

استان	روستاهای ۶ دانگ	جمع کل	زیر ۶ دانگ	تعداد زارعاني که زمین دریافت کرده	
آذربایجان شرقی	۴,۵۳۹	۵۵۳	۱,۱۲۶	۱,۶۸۶	۸۷,۸۲۷
آذربایجان غربی	۲,۹۰۵	۱۶۶	۳۳۰	۴۹۶	۱۸,۲۳۶
بلوچستان و سیستان	۲,۲۹۵	۲۶	۲	۲۸	۳۳۵
فارس	۵,۵۰۶	۱۶۵	۱,۲۲۰	۱,۳۸۵	۲۶,۶۳۹
گیلان	۳,۱۲۲	۲۸۶	۵۴۳	۸۲۹	۲۸,۳۹۸
حوزه خلیج عمان	۶۶۷	۵	۱۳	۱۸	۲۱۸
گرگان	۷۹۱	۰	۶	۶	۶۵
همدان	۱,۴۹۴	۱۰۷	۵۶۵	۶۷۲	۲۳,۱۲۵
اصفهان	۶,۸۱۱	۳۱	۳۲۱	۳۵۲	۱۶,۶۴۳
کرمان	۹,۷۲۳	۸۵	۳۴۵	۴۳۰	۵,۸۹۷
کرمانشاهان	۲,۰۷۱	۵۷۱	۱,۲۱۶	۱,۷۸۷	۳۹,۶۳۸
خراسان	۱۳,۵۷۱	۱۸۰	۱,۰۴۱	۱,۲۲۱	۱۲,۳۹۱
خوزستان	۱,۸۳۰	۲۲۱	۹۰۴	۱,۱۷۵	۶۱,۲۵۶
کردستان	۱,۷۰۳	۱۲۲	۳۷۵	۴۹۷	۲۱,۰۳۹
لرستان	۲,۴۰۰	۶۲	۴۲۸	۴۹۰	۱۳,۱۶۳
استان مرکزی					
(تهران، قزوین، اراک)	۷,۰۸۹	۱۹۲	۸۷۷	۱,۰۶۹	۳۵,۸۳۲
مازندران	۲,۴۱۳	۶۵	۵۸۳	۶۴۸	۳۷,۷۴۶
حوزه خلیج فارس	۵۶۸	۳۷	۴۶	۸۳	۳,۵۱۵
سمنان	۸۰۰	۸	۳۷	۴۵	۸۰
جمع کل	۷۰,۲۹۸	۲,۸۸۲	۱۰,۰۳۸	۱۲,۹۲۰	۴۳۲,۰۴۳

مأخذ: سازمان اصلاحات ارضی، گزارش سال، ۱۳۴۵، صص ۵۰-۱۰.

مرحله دوم اصلاحات ارضی

پس از آنکه ارسنجانی از برنامه اصلاحات ارضی کنار نهاده شد^۱، حکومت دیگر در فکر اصلاحات نبود بلکه بیشتر سعی می‌کرد نظام زمین‌داری موجود را تحت قاعده درآورد.^۲ این چرخش سیاسی را شاه شروع کرد. سه عامل اصلی را می‌توان پس از سال ۱۳۴۲ برای این تغییر روش برشمرد. نخست، شاه از بی‌ثباتی سیاسی در نواحی روستایی می‌ترسید. از یک سو او ظاهراً معتقد بود که اصلاحات ارضی به تشکیل یک طبقه جدید دهقانان زمین‌دار متنه می‌شود که حامی او خواهد بود. از سوی دیگر، تشکیل چنین طبقه‌ای را تهدیدی دائمی برای رژیم خود می‌دانست، چرا که این طبقه بیرون از دایرة کنترل قدرت‌های سنتی در مناطق روستایی (یعنی مالکان) قرار می‌گرفت که به درجات متفاوت با انحصار حکومتی موافق بودند. عامل دوم، که ارتباط نزدیکی با عامل اول دارد، استفاده از فرصتی بود که برای تحکیم کنترل حکومت مرکزی در روستاهایی که دیگر تحت نفوذ بزرگ مالکان قرار نداشتند پیش آمده بود. و سومین عامل این بود که شاه هیچ شناختی از مسائل اجتماعی-اقتصادی روستاهای نداشت و درنتیجه هیچ تعهدی نیز در مورد اجرای انواعی از برنامه‌های کشاورزی ضروری برای تضمین موفقیت اصلاحات ارضی در دراز مدت احساس نمی‌کرد.

چرخش سیاسی در مرحله دوم اصلاحات ارضی به خوبی نمایان بود. در اصل، این مرحله باید با افزودن بندهای الحاقی ارسنجانی به قانون اصلاحات ارضی آغاز می‌شد. اما، تا دو سال هیچ کوششی برای اجرای

۱. ارسنجانی عملاً به مقام سفیری ایران در ایتالیا «منصوب» شده بود، شغلی که برای یک سال حفظ کرد و در ۱۳۴۳ از خدمت دولت به طور کلی استغفا داد.

2. Keddie, "Stratification, Social Control, and Capitalism in Iranian Villages", p. 392.

این بندهای الحاقی نشد. این دوره مصادف با انجام انتخابات پارلمانی (۱۳۴۲) بود و بندهای الحاقی به مجلس جدید برده شد و با تأیید حکومت از بنیاد تغییر یافت. جالب اینجاست که ۶۹ درصد از نمایندگان مجلس از مستخدمین دولت بودند، و همه آنها از مسئولان اصلاحات ارضی شمرده می‌شدند.^۱ با این همه نسخه آخر که در تیرماه ۱۳۴۳ به تصویب رسید، عقب‌نشینی کاملی را نسبت به هدف تقسیم اراضی نشان می‌داد.

بندهای الحاقی که مجلس تصویب کرد اساس دو میں مرحله اصلاحات ارضی بود. با این قوانین باید کلیه زمین‌هایی که به روش سهمبری کشت می‌شدند طبق یکی از پنج روش زیر اداره شوند؛ ۱) عقد قرارداد رسمی برای اجاره میان زارع و مالک؛ ۲) فروش املاک توسط خود مالک به زارعان؛^۲ ۳) تقسیم زمین میان مالک و زارع به نسبت بهره مالکانه؛^۳ ۴) تشکیل واحد سهامی زراعی میان مالک و زارع؛^۵ ۵) خرید حق ریشه زارعان از سوی مالک.^۲ مالک در انتخاب هر یک از این شقوق آزادی کامل داشت. لذا، این مالکان بودند که تصمیم می‌گرفتند کدام زمین باید میان زارعان تقسیم شود یا اصلًاً تقسیم نشود.

روش اول، مالکان تحت پوشش بندهای الحاقی را به بستن قرارداد اجاره با زارعان مجاز می‌داشت. هر قرارداد اجاره‌ای ۳۰ سال اعتبار داشت، و در صورت مرگ مستأجر فرزندان او طرف قرارداد بودند. مالک، مال‌الاجاره را نقد و سالانه دریافت می‌کرد؛ مقدار آن به اندازه سهم مالک از محصول در طول فصل‌های کاشت در سال‌های

1. Bill, *Politics of Iran*, p. 123.

2. مصوبات اصلی بندهای الحاقی به طور مفصل در کتاب خانم لمبن لمبن مورد بحث قرار گرفته است. ر. ک.:

Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 194–215.

۱۳۴۲–۱۳۴۱ و ۱۳۴۳–۴۴ و ۱۳۴۲–۴۳ بود.^۱ املاک وقفی نیز همه به همین صورت اجاره داده می‌شد، اما قرارداد اجاره آنها ۹۹ ساله بود و میزان مال‌الاجاره را می‌شد هر پنج سال یک بار مورد تجدیدنظر قرار داد.^۲

راه دوم این بود که مالک زمین‌هایش را به زارعان بفروشد. قیمت را باید با توافق دو جانبه تعیین می‌کردند. برخلاف مرحله اول، نقش دولت در این نقل و انتقالات محدود شده بود. به طور مشخص، حکومت نه پیشنهاد فروش می‌داد و نه خریدار هیچ ملکی برای انتقال دادن آن به زارعان بود. به هر حال، به یک بانک دولتی این اختیار داده شده بود که به زارعان حداقل معادل یک سوم ارزش زمین خریداری شده وام‌های طویل‌المدت با بهره‌های پایین بدهد. ترتیب پرداخت دو سوم بقیه را باید مالک و زارع خود تعیین می‌کردند. قبل از آنکه فروشی رسمیت یابد، مأموران اصلاحات ارضی باید تأیید می‌کردند که خریدار واقعاً صاحب نسق است، چون فروش به غیر زارع مجاز نبود.^۳

تقسیم زمین میان مالک و زارعان سومین شق بندهای الحاقی بود. تقسیم در هر روستایی برپایه همان روش سنتی تسهیم محصول صورت می‌گرفت. بنابراین، اگر مالکی دو سوم محصول را به اسم بهره مالکانه می‌گرفت، می‌توانست دو سوم زمین را هم نگهدارد و یک سوم بقیه را میان همه صاحبان نسق تقسیم کند. از زارعان خواسته می‌شد که پول زمین را بپردازند، و البته قیمت آن باید فقط تا دو پنجم ارزش کلی زمین می‌بود. آنها می‌توانستند از بانک دولتی وام بگیرند و یک سوم بهای زمین را تأمین کنند، بقیه را باید با قسط‌بندی ده ساله می‌پرداختند.^۴

چهارمین شق، این فرصت را در اختیار مالک می‌گذاشت که با توافق

1. Ibid., pp. 198–200.

2. Ibid., pp. 200–201.

3. Ibid., pp. 201–202.

4. Ibid., pp. 202–204.

زارعان، هر روستایی را به یک واحد سهامی زراعی تبدیل کند. تعداد سهام هر عضو در واحد زراعی متناسب با سهم او از کل دارایی‌های آن واحد بود که زمین، بذر و ابزار را شامل می‌شد. سود حاصل از فروش محصول طبق سهام تقسیم می‌شد. سرپرستی هریک از واحدهای زراعی با یک کمیته سرپرستی بود که از نمایندهٔ مالک، نمایندهٔ زارعان، و نفر

سومی تشکیل می‌شد که بر اساس توافق طرفین انتخاب شده بود.^۱

پنجمین و آخرین شیوه به مالکانی که زمین زراعی‌شان از حداکثر تعیین شده تجاوز نمی‌کرد اجازه می‌داد که حق ریشهٔ کشاورزان صاحب نسق را خریداری کنند. حداکثر مقدار زمین از یک منطقه به منطقه دیگر متفاوت بود، به این ترتیب: ۲۰ هکتار برای شالیزار در استان‌های گیلان و مازندران؛ ۳۰ هکتار برای زمین زراعی در اطراف تهران، شامل ورامین، کرج و دماوند؛ ۴۰ هکتار در استان گرگان و دشت مغان واقع در آذربایجان شرقی، و همهٔ زمین‌های کشاورزی غیر از شالیزارها در مازندران و گیلان؛ ۱۵۰ هکتار در حومهٔ مراکز استان‌ها به جز کرمان و سمندج و زاهدان؛ ۱۰۰ هکتار در خوزستان، بلوچستان و سیستان، و دیگر.^۲ اگر مالک می‌خواست حق ریشهٔ زارعان را بخرد، کسب موافقت آنان ضروری بود. دعوای میان زارعان و مالکان بر سر میزان مناسب قیمت باید به شورای عالی اصلاحات ارضی ارجاع می‌شد؛ تصمیمات شورا نهایی بود.^۳

این پنج روش صرفاً مربوط به زمین‌های بود که محصول‌شان تقسیم می‌شد. اگر مالک برای شخم‌زدن تراکتور به کار می‌برد و برای کشت زمین کارگر کشاورزی استخدام می‌کرد می‌توانست ۵۰۰ هکتار از زمین‌هایش را از شمال بندهای المحاقی مستثنا کند. گرچه ۵۰۰ هکتار به‌طور نظری

1. Ibid., pp. 204–206.

2. Ibid., pp. 206–207.

3. Ibid., p. 207.

حداکثر میزان مقرر بود، اما اگر مالک می‌توانست ترتیبی بدهد که مساحت بیشتری را زیر کشت مکانیزه ببرد، آن را هم می‌شد از مستثنیات شمرد. درواقع، با این قانون هیچ محدودیتی در مورد مقدار مزارع مکانیزه‌ای که یک نفر می‌توانست مالک باشد، وجود نداشت.^۱

اجرای بندهای الحاقی از بهمن ۱۳۴۴ شروع شد. مجموعاً ۵۴۰۳۲ روستا که حداقل برای ۱۲,۵۴۲ از آنها در مرحله اول تعیین تکلیف شده بود به اضافه ۲۱,۹۱۲ مزرعه، مشمول بندهای الحاقی می‌شد؛ این املاک به حدود ۳۰۰,۰۰۰ خرده مالک تعلق داشت و تعداد کشاورزان سهم‌بری که روی آنها کار می‌کردند به حدود ۱,۷ میلیون نفر می‌رسید.^۲ آمار رسمی مدعی بودند که در طول یک سال برای حدود ۸۰ درصد همه روستاهای تعیین تکلیف شده است، و برای بخش اعظم باقی مانده نیز تا دی‌ماه ۱۳۴۶ تعیین تکلیف خواهد شد. تنها ۵۷,۱۶۴ زارع درنتیجه فروش زمین‌ها توسط مالکان صاحب زمین شدند؛ ۱۵۶,۲۷۹ زارع نیز از طریق تصریحات ناظر بر تقسیم زمین میان مالک و زارع زمین به دست آوردند. به هر حال، ترتیبات سهم‌بری ۸۰ درصد از زارعان تبدیل به اجاره‌داری شد (۱,۲۴۶,۶۵۲ نفر با اجاره ۳۰ ساله و ۱۷۲,۱۰۳ نفر وقف).^۳ ۸۳,۲۶۷ زارع دیگر در شرکت‌های سهامی زراعی صاحب سهم شدند، حال آن‌که تنها ۱۷,۱۵۷ زارع حاضر شدند حق ریشه خود را بفروشند.^۴ خلاصه آمار تقسیم مجدد زمین در مرحله دوم در جدول ۳ آمده است.

این شدت گرفتن ناگهانی فعالیت‌های مربوط به اصلاحات ارضی روی کاغذ خیلی کامل به نظر می‌رسد. اما خواننده باید آگاه باشد که نمی‌توان به این آمار متکی بود، چون شرح دقیقی از آنچه در روستاهای

1. Ibid., p. 196.

۲. کیهان/اینترنشنال (تهران)، ۳ فوریه ۱۹۷۳، ص ۱۲.

۳. سازمان اصلاحات ارضی، گزارش سال ۱۳۴۵، صص ۳ به بعد.

صورت گرفت به دست نمی‌دهد. من در طول اجرای بندهای الحقیقی در ایران می‌زیستم و بعضی از مردان جوانی را که مسئول رسیدگی به اجرای این بندها در مرحله دوم اصلاحات ارضی بودند می‌شناختم. می‌توانم از تجربه این افراد و همچنین از مصاحبه‌هایی که در سالهای بعد با دیگر افراد ذی‌نفع یعنی زارعان، مالکان و مأموران سابق دولت درباره شیوه اجرای بندهای الحقیقی داشته‌ام، نتایج عملی آن را ارائه نمایم.

نخست، چنین می‌نماید که شورای عالی اصلاحات ارضی وابسته به وزارت کشاورزی برای اجرای برنامه به کارمندان سایر مؤسسه‌های دولتی از جمله ارتش متکی بود؛ بسیاری از این مأموران نه اطلاعات دقیقی در مورد تصریحات این قوانین داشتند نه علاقه‌ای به روستاییان. حتی، غالباً سفرهای خود به روستاهای را بیشتر نوعی تفریح می‌دانستند تا کاری جدی. البته، افرادی استثنایی هم بودند که تمام هم و غم خود را به بهترین شکل وقف پیش‌بردن برنامه می‌کردند؛ به‌حال، رفتار عمومی چنان نبود که از این افراد پشتیبانی شود.

دوم، گویی خیلی عادی به‌نظر می‌رسید که گروه‌هایی از افراد را بدون هیچ پیشینه‌ای به روستاهایی که مشمول قانون اصلاحات ارضی می‌شدند، گسیل دارند. غالباً اول وقت صبح فهرستی از روستاهای اختیار این گروه‌ها قرار می‌گرفت و به آنها دستور داده می‌شد که تا غروب آفتاب به کلیه آنها رسیدگی کنند. روند رسیدگی عبارت بود از سفر به روستاهایی که هیچ نوع سابقه آشنایی با این برنامه نداشتند، و گردآوری هر تعداد زارع که ممکن بود، خواندن شقوق پنج‌گانه برای آنها (در روستاهایی که فارسی‌زبان نبودند، اغلب از مترجم استفاده نمی‌شد)، و اصرار بر این بود که فوراً تصمیم‌گیری کنند. حرف آخر را تقریباً همیشه مالک می‌زد و زارع برای امضای استنادی که حتی قادر به خواندن شان نبود تحت فشار قرار می‌گرفت. درواقع، من موارد بسیاری را شاهد بودم

جدول ۳. شقوق اصلاحات ارضی در مرحله ۲ (در طول سال ۱۳۵۱)

شقوق	روستاهایی که به طور کامل یا قسمتی از آنها مشمول این قانون شد	تعداد مالکان بر حسب نوع انتخاب	زارعان مشمول این قانون	اجاره‌های ۹۹ ساله (وقف)
اجاره‌های ۳۰ ساله (تخمینی)	۴۰,۰۰۰	۲۲۷,۴۹۰	۱,۲۴۶,۶۵۲	۱۷۲,۱۰۳
موارد فروش زمین توسط مالک	*	۳,۲۷۵	۵۷,۱۶۴	
موارد تقسیم زمین بین مالک و زارع	*	۲۲,۶۴۶	۱۵۶,۲۷۹	
سهامی زراعی	۳,۹۷۷	۴۱,۷۷۴	۸۳,۲۶۷	۱۷,۱۰۷
موارد خرید حق ریشه از زارعان	۱۵,۰۲۴	۸,۹۸۹		

* ارقامی موجود نبوده است.

مانند: سازمان اصلاحات ارضی، گزارش حال، ۱۳۵۰.

که عملاً درباره وضع روستاهای در شهر میان مالک و مأموران اصلاحات ارضی تصمیم گرفته شد و سپس در فرصتی دیگر مدارک را برای امضادرفتن از زارعان به روستاهای بردنده بله نباید ناگفته گذاشت که مأمورانی هم بودند که با چنین روش‌هایی موافقت نداشتند و شرافتمدانه می‌کوشیدند آنچه را در قانون آمده برای زارعان تشریح کنند و حامی آنها باشند و گاه حتی در انتخاب یکی از شقوق پنجگانه که بیشتر به نفع

زارعان بود بر ضد مالک موضع می‌گرفتند. اما، چنین افرادی اغلب مجبور بودند با بوروکراسی منفوری دست‌وینجه نرم کنند. یکی از این موارد قابل ذکر را یک دوست کردزبان برای من تعریف کرد که در اوایل انجام خدمت نظام وظیفه‌اش در سپاه ترویج و آبادانی عضو یکی از گروه‌های رسیدگی شده بود. او معمولاً بندهای الحاقی را برای زارعان در محدوده مهاباد به کردی ترجمه می‌کرد. یکبار، پس از کمک به زارعان روستایی که صاحب آن یکی از بزرگ‌مالکان منطقه بود، از طرف افسران مأفوتش احضار می‌شود و پس از سرزنش فراوان به مدت ده روز زندانی شده، سپس به پادگانی بسیار دور از کردستان انتقال می‌باید؛ از آن پس تا پایان خدمت او را در هیچ‌یک از گروه‌های اصلاحات ارضی نمی‌پذیرند. سومین پیامد ناشی از شیوه اجرای بندهای الحاقی، تأثیری بود که این قوانین بر خود زارعان گذاشت. شکی نیست که رفتاری شبیه به آنچه در بالا آمد نمی‌توانست اعتماد زارعان را به مأموران اصلاحات ارضی جلب کند. اعتماد و رابطه‌ای که در طول سال‌های ۱۳۴۱–۴۲ برقرار شده بود پس از سال ۱۳۴۴ به سرعت از میان رفت، زیرا هزاران زارع به تدریج در اثر برخوردهای نامطبوع با مأموران اعزامی از تهران تجربه‌های تلخی به دست آوردند. سوءظن آنها با ناخشنودی عمومی در مورد مرحله دوم برنامه تقویت شد. زارعان که انتظار داشتند مالک زمینی شوند که در آن کشت می‌کردند، دریافتند که هیچ‌یک از بندهای الحاقی خواست آنان را برآورده نمی‌کند. آنها، احساس می‌کردند این «انتخاب‌های» ناپذیرفتی به وسیله مأموران دولتی که اغلب خود پسند و بی‌علاقه بودند تحمیل شده است، این احساس تنها یأس آنها و بیزاری شان از حکومت مرکزی را افزایش می‌داد.

در پایان، مورد این که چرا بندهای الحاقی به این صورت اجرا شد باید گفت فقدان آشکار هر نوع تمایلی نسبت به رفاه کشاورزان با ماهیت

برنامه اصلاحات ارضی آن طور که شاه و مشاوران نزدیک او درک می‌کردند، ارتباط نزدیکی داشت. پس از سال ۱۳۴۲ هدف اصلاحات ارضی ایجاد و تحکیم شرایط سیاسی مطلوب در روستاها طبق خواست تهران بود. در مرحله اول قدرت بزرگ مالکان غیرکشاورز که به راحتی قادر به مداخله و حتی مانع ایجادکردن بر سر راه تحکیم قدرت حکومتی در روستاها قلمداد می‌شدند، خنثی شده بود. هدف مرحله دوم ایجاد شرایطی بود که هم کنترل سیاسی حکومت مرکزی را عملی سازد و هم در نواحی روستایی ثبات سیاسی برقرار کند. دستیابی به هدف اخیر از طریق اصلاح نظام تولید کشاورزی به بهترین وجه امکان‌پذیر بود، یعنی با لغو روش‌های سنتی تسهیم محصول که «فتووالی» دانسته می‌شد، بهفع قراردادهای اجاره بلندمدت و مطمئن میان مالکان و زارعان. حکومت تصمیم داشت این «اصلاحات» را به سرعت عملی کند تا عدم امنیتی را که در نتیجه تقسیم اراضی اولیه رشد یافته بود با خاطری آسوده کاهش دهد. طبیعتاً، قصد حکومت تبدیل نظام تقسیم محصول به نظام اجاره‌داری موردنیست مالکان بود.

علت محبوبیت روش اجاره‌داری در میان مالکان آشکارا محفوظ ماندن حق مالکیت بود. اساساً قراردادهای اجاره چیزی جز جایگزین کردن قرارهای شفاہی در روابط تولیدی سهم‌بری با قرارهای کتبی و قانونی نبود. البته، اجاره‌داری جنبه‌های جذاب دیگری نیز داشت. برای نمونه، اجاره نقدی مالکان را مطمئن می‌کرد که درآمد سالانه ثابتی از زمین‌شان خواهند داشت. همچنین همه مسئولیت‌های سرمایه‌گذاری در امور کشاورزی، نگهداری محصول، و بازاریابی برای محصول به زارعان محول می‌شد.

اما، از نظر زارع نیز اجاره‌داری چند امتیاز کوچک داشت؛ و البته در دسرهایی هم ایجاد می‌کرد. تنها جنبه آشکارا مثبت آن امنیتی بود که

اجاره ۳۰ ساله فراهم می‌آورد. اجبار به پرداخت اجاره‌ها به صورت نقدی بار عمده‌ای بر دوش زارعان بود. اکثریت آنان بنا به عادت در اقتصاد پولی وارد نبودند؛ دوری از بازارها و نارسایی شبکه‌های حمل و نقل، همچنین نیاز به جابه‌جاکردن و فروختن سریع محصول مانع از تبدیل معاملات پایاپایی به معاملات پولی بود.^۱ ثابت‌بودن مال‌الاجاره نیز مشکلات دیگری به همراه داشت. با توجه به اینکه نمی‌توان میزان بارش سالانه را پیش‌بینی کرد، در بخش اعظم کشور امکان اینکه محصول بسیار کم باشد یا حتی کاملاً از بین بود وجود داشت؛ از آنجاکه قانون به مالک اجاره می‌داد در صورت عدم توانایی مستأجر به پرداخت مال‌الاجاره به مدت بیش از سه‌ماه متوالی، قرارداد اجاره را لغو کند، هرگاه زارعان با خشکسالی مواجه می‌شند اخراج‌های دسته‌جمعی به‌وقوع می‌پیوست. زارعان عموماً از قراردادهای اجاره راضی نبودند. تبلیغات دولتی و تقسیم مجدد اراضی کشاورزی در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، اکثریت زارعان را آماده پذیرفتن این امر کرده بود که بهزودی مالکیت مزارعی را که زیر کشت می‌برند به دست خواهند آورد. بنابراین، نتایج دومین مرحله اصلاحات ارضی طبیعتاً باعث نارضایی گسترده آنان شد. مستأجران، بهویژه در روستاهایی که بخشی از آنها شامل مرحله اول اصلاحات ارضی شده بود، عذاب می‌کشیدند چون وضع آنان آشکارا در مقایسه با وضع دوستان، همسایگان و خویشاوندانشان که مالک زمین شده بودند بسیار نامطلوب بود. همین‌طور که نارضایی اوج می‌گرفت خشم زارعان بیشتر متوجه مالکان می‌شد، چون عقیده براین بود که آنها با دست‌بردن در قانون، زارعان را فریب داده‌اند. زارعان عموماً بر این عقیده بودند که نظام اجاره‌داری را مالکان به‌طور غیرقانونی بر آنها تحمیل کرده‌اند. بنابر

۱. برای رعایت انصاف باید گفت که در صورت رضایت طرفین، هیچ‌گونه منع قانونی علیه پرداخت جنسی وجود نداشت.

باور عمومی، مالکان موفق شده بودند جای مأموران خوب اصلاحات ارضی را با کسانی که «اختیارشان دست زمین داران» بود عوض کنند. این مأموران «فاسد» با مالکان همدست شده بودند تا نگذارند زارعان صاحب زمین شوند.^۱ زارعان عدم اعتماد فراینده و خصوصت خود را از طریق نپرداختن مال الاجاره، تخریب اموال مالک، و به کار گرفتن اشکال ابتدایی تر مقاومت و مخالفت نشان می دادند.

در طول سال های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ تعداد زارعان ناراضی مدام بیشتر می شد. در چند منطقه، مالکان مجبور شدند برای مقابله با زارعان و واکاشتن مستأجران به پرداخت مال الاجاره از ژاندارم ها کمک بگیرند. یکی از نمونه های قابل ذکر ماجراهی روستای جواد آباد در نزدیکی تهران است. در ۱۳۴۴، دو مالک این روستا زمین ها را با ۷۵ زارع قسمت کردند. زارعان معتقد بودند نیمی از زمینی که به آنان واگذار شده از حیث باروری و دسترسی به آب بسیار بد است. در ۱۳۴۶ خشم پنهان آنان به شورشی در روستا تبدیل شد که در طول آن مزارع اخیراً مکانیزه شده مالکان قبلی را «تصرف» کردند و مانع از ورود مالکان و نمایندگان آنها به روستا شدند. وضع وقتی به حالت عادی برگشت که ژاندارم ها به زور اسلحه زارعان را ساکت کردند.^۲

مرحله سوم اصلاحات ارضی

دامنه افزایش پیوسته نارضایتی نسبت به شق اجاره داری در مرحله دوم «اصلاحات» هنگامی به تهران کشیده شد که دولت به تدریج به تدوین سیاست های مختلف بهبود کشاورزی علاقه مند می شد. در اواخر دهه ۴۰، درست وقتی که کاملاً آشکار شد اصلاحات ارضی کمکی به رشد

.۱. مصاحبه ها، روستاهای مختلف در غرب ایران، ۱۳۴۶-۱۳۴۷.

.۲. اطلاعات بریایه مصاحبه با یک مالک و چند زارع، تابستان ۱۳۵۱.

تولید نکرده است، سطح تولید کشاورزی به مشغله ویژه شاه و رایزنان اقتصادی او تبدیل شد. در پی آن، حکومت به فکر افتاد که مرحله سومی را تدارک ببیند که به ویژه به بهبود تولید یاری رساند. اما، هیچ سندي در دست نیست که نشان دهد شاه یا مقامات مسئول برنامه‌ریزی سیاست کشاورزی، به طور جدی یک برنامه رشد عملی و فکر شده را بررسی کرده باشند. بر عکس، گویی سیاست کشاورزی تحت تأثیر نوعی نیروی جاذبه به سمت الگوی رشد سرمایه‌داری متکی بر مکانیزه کردن وسیع اراضی و سرمایه‌گذاری‌های عظیم کشانده می‌شد.^۱ نقش دولت در تأسیس شرکت‌های سهامی زراعی پیش درآمد مرحله سوم اصلاحات ارضی تلقی می‌شد که در فصل پنجم به آن خواهیم پرداخت. در ادامه این فصل به بخش دوم مرحله سوم، یعنی مقررات مربوط به منقضی کردن اجاره‌ها توجه خواهیم کرد.

برنامه‌ریزان حکومت در بحث راجع به پایین‌بودن سطح بهره‌وری در کشاورزی معمولاً فقدان رشد را ناشی از «عقب‌ماندگی»، یعنی رایج‌بودن کشاورزی مکانیزه می‌دانستند.^۲ به علاوه، آنها معتقد بودند که یکی از موانع عمدۀ مکانیزه کردن تولید آن است که اکثریت کشاورزان مستأجر زمین‌هایی هستند که زیر کشت می‌برند و صاحبان زمین‌ها اغلب شهرنشینند. به نظر این مقامات، اگر زارعان مالک زمین‌هایی بودند که در آن کشت می‌کردند، انگیزه کافی برای «نوسازی» روش‌های تولید در آنها ایجاد می‌شد. این درک دیوانسالارانه مقارن با رشد این طرز تفکر در میان مالکان بود که دخالت حکومت برای تبدیل اجاره‌داری به فروش راه مثبتی برای حل مشکلات آنها با زارعان خواهد بود. به این ترتیب شرایط

۱. برای تحلیلی در مورد سیاست‌های توسعه کشاورزی شاه از دید یک مارکسیست، ر. ک. Halliday, *Iran*, pp. 103–137.

۲. تفسیری که در این بند شده برپایه مصاحبه‌های قرار دارد که در طول سال‌های ۱۳۵۰–۵۱ با چند تن از مقامات در تهران و مشهد صورت گرفته است.

برای شروع مرحله تازه‌ای به منظور تکمیل برنامه اصلاحات ارضی آماده بود.

خطوط راهنمای نقض قراردادهای اجاره تحت عنوان اصلاحیه‌ای بر قانون اصلاحات ارضی در ۲۳ دی ماه ۱۳۴۸ به تصویب رسید. به این ترتیب می‌شد همه زمین‌هایی را که به اجاره ۳۰ ساله رفته بود به مستأجران فروخت.^۱ قیمت خرید معادل با اجاره ۱۲ سال بود، و قرار پرداخت بین مالک و مستأجر بر اساس توافق طرفین تعیین می‌شد. حکومت جبران خسارت مالک را در صورت امتناع زارع از پرداخت بهای زمین تقبل می‌کرد.^۲ همچنین، می‌شد هر زمین غیراجاره‌ای را که موضوع مشاجره بود برپایه روش سنتی تسهیم محصول میان مالک و زارع تقسیم کرد.^۳ این قانون شامل زمین‌های وقفی (اجاره‌های ۹۹ ساله) نمی‌شد، و زمین‌های مکانیزه را نیز همچنان مستثنی می‌کرد.^۴ ناگفته نماند که مرحله دوم با این قانون به کلی باطل نمی‌شد؛ مالکان هنوز می‌توانستند بنا به میل خود زمین را با زارعان قسمت کنند یا حق ریشه آنان را بخربند. همچنین، مقررات جدید درباره تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی دست‌کم به بعضی از بزرگ مالکان می‌داد که به راحتی حقوق زارعان را زیر پا گذارند (برای جزئیات بیشتر به فصل پنج رجوع کنید).

اجرای موفقیت‌آمیز قانون ۱۳۴۸ می‌توانست عملأً به زمین‌دارشدن همه زارعان متنه شود. اما، در این مرحله برخلاف دو مرحله اول، نقش حکومت محدود شده بود. اساساً حکومت رویه‌های اجرایی عمومی را که باید در مذاکرات مربوط به فروش دنبال شود معین می‌کرد، اما هیچ

1. Kenneth B. Platt, *Land Reform in Iran*, p. 41.

2. Ibid.

3. باقر پرهام، اصلاحات ارضی و نتایج آن، صص ۵۴-۵۵. بسیاری از زمین‌های مورد بحث شامل آنهایی می‌شد که قبل از طور مشترک به عنوان مرجع مورد استفاده قرار می‌گرفت.

4. همان.

نوع دخالتی در جریان انتقال مالکیت نداشت. این برخورد غیرمسئولانه به درک نکردن ضرورت آگاهی دادن به زارعان نیز تعیین می‌یافتد و بنابراین، هیچ کوشش مشخصی برای آموزش دادن به زارعان درباره قانون و محتوای آن به عمل نیامد. در چنین شرایطی، برای مالکان غیرممکن بود که قانون را به نفع خود تفسیر کنند یا اجرای آن را به تعویق اندازند. علاوه بر آن، واگذاری مسئولیت‌های مالکان در سوءاستفاده از قانون بود.^۱ اجرای قانون در بهار ۱۳۴۹ شروع شد، و دو سال و نیم بعد در یکم مهر ۱۳۵۰، روزی که تکمیل برنامه اصلاحات ارضی رسمی اعلام شد، به پایان رسید. اما این قانون در عمل هرگز به طور جدی اجرا نشد. سیاست حکومت تشویق مالکان به فروش داوطلبانه زمین به مستأجران شان بود.^۲ این کار به مالکان امکان می‌داد که قراردادهای فروش را مطابق میل خود بینندند. عموماً، خردۀ مالکان، که مشکلاتی جدی با زارعان داشتند، تمایل بیشتری برای فروش املاک خود نشان می‌دادند. از سوی دیگر کسانی که مالک شش دانگ یک روستا بودند ترجیح می‌دادند قانون را نادیده بگیرند. حداقل چند تن از بزرگ مالکان و بانفوذترین آنان که املاک خود را با موفقیت به زارعان فروختند، قیمت‌های فروش را بالاتر از حدی که قانون اجازه داده بود معین کردند. برای نمونه، در تابستان ۱۳۴۹ زارعان یکی از روستاهای استان فارس تعریف می‌کردند که در آغاز آن سال مالک اقدام به حفر چاهی کم عمق در روستا می‌کند. چند روز پس از آن مأموران محلی اصلاحات ارضی سر می‌رسند و از کمی «عمق» آن چاه متحیر می‌مانند. به رغم اعتراض زارعان توافق می‌شود که با افزایش سود آنان در اثر حفر چاه باید در مال اجاره‌ها تجدیدنظر کرد. به این ترتیب، همه قراردادهای اجاره دوباره نوشتۀ شد و اجاره سالانه بین ۲۶ تا ۸۳

1. James A. Bill and Carl Leiden, *The Middle East: Politics and Power*, p. 144.

2. مصاحبه با مقامات اصلاحات ارضی، تهران، آذر ۱۳۵۰.

در صد افزایش یافت، و این قیمت‌های جدید مبنای فروش زمین‌ها به زارعان قرار گرفت. همه زارعان می‌گفتند که در پاسخ به اعتراضات شان به آنها گفته شده بود که اگر در «ایجاد دردسر» اصرار ورزند اصلاً زمینی به آنان داده نخواهد شد.

حتی تا سال ۱۳۵۹ نیز هنوز روش نبود که بالاخره چه تعداد از ۱,۲۵ میلیون نفر مستأجری که اجاره‌های ۳۰ ساله داشتند از اجرای قوانین مرحله سوم سود برده‌اند. آمار شورای عالی اصلاحات ارضی نشان می‌دهد که حدود ۷۳۸,۱۱۹ زارع، زمین‌های تحت اجارة خود را تا پایان سال ۱۳۵۱ خریداری کرده‌اند؛ علاوه بر این ۶۱۸۰۵ نفر دیگر درنتیجه تصمیم مالکان مبنی بر تقسیم اراضی خود با زارعان، صاحب زمین شده‌اند.^۱ به رغم انبوه مطالبی که پس از سال ۱۳۵۱ در این باره انتشار یافته است من نتوانسته‌ام پس از آن آماری در این زمینه به دست آورم. درباره اختلاف میان ۱,۲۵ میلیون زارعی که در مرحله دوم رسماً مستأجران ۳۰ ساله اعلام شدند و ۷۳۸,۱۱۹ زارعی که در مرحله سوم مالک زمین شدند جوابی قانع‌کننده دریافت نکردم.^۲ تا آنجاکه می‌دانیم، حتی پس از مهر ۱۳۵۰ که اصلاحات ارضی به طور رسمی پایان یافته اعلام شد، کماکان اجرای قوانین هر سه مرحله به طور غیررسمی ادامه داشته است. ممکن است در طول دهه ۱۳۵۰ هزارها زمین اجاره‌ای ۳۰ ساله دیگر هم به زارعان فروخته شده باشد. بهره‌جهت، تا سال ۱۳۵۷ هنوز می‌شد به روستاهایی برخورد که در آنها بیشتر زمین‌های زراعی را

۱. سازمان اصلاحات ارضی، گزارش سال ۱۳۵۱، صص ۱-۳.

۲. توضیحات رسمی به طرزی نامعقول متفاوت بودند: رقم ۱,۲۵ میلیون رقمی مبالغه‌آمیز در اثر گزارشگری بیش از حد تعصب‌آمیز بود؛ رقم ۱,۲۵ میلیون غلط چاپی بود؛ رقم ۷۳۸,۱۱۹ غلط چاپی بود؛ در فاصله سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۵۰ ۴۰۰,۰۰۰ مستأجر به شهرها مهاجرت کرده، زمین‌ها و حقوقشان را ترک کردند (مصالحه با مقامات مختلف در تهران، تابستان ۱۳۵۶).^۳

مستأجران می‌کاشتند و بهای آن را به صورت نقدی یا جنسی به روش تقسیم محصول می‌پرداختند. پیشرفت گند تبدیل زمین‌های اجاره‌ای به زمین‌های تحت مالکیت زارعان را می‌توان حاصل ابهام در دیدگاه‌های حکومت دانست. اصلاحیه ۱۳۴۸ اساساً راه حلی برای جلوگیری از نارضایی عمومی در نواحی روستایی بود، زیرا برخی مقامات حکومتی از امکان بروز مشکلات اقتصادی و اجتماعی جدی به وحشت افتاده بودند. اجرای این قانون در روستاهای ویژه‌ای که در آنها مالک و زارع در کشمکش شدید با یکدیگر بودند، همراه با تهدید رهبران زارعان نشان داد که می‌توان این شرایط را به گونه‌ای مؤثر کنترل کرد. فروکش کردن ناآرامی‌ها مؤید دیدگاه آن اعضایی از حکومت بود که معتقد بودند معنی اصلاحات ارضی لزوماً این نیست که زارع صاحب زمین شود، بلکه می‌توان آن را پایه‌ای برای رشد قابلیت تولید قرار داد. در سراسر دهه ۱۳۵۰ سودجویی‌های کوچک دهقانی، بیش از پیش مانع برای رسیدن به این قبیل هدف‌ها ارزیابی می‌شد. بنابراین، بی‌میلی رسمی به حمایت از مالکیت دهقانی از طریق اتخاذ روش‌های مثبت برای عملی ساختن آن تقویت می‌شد.

نتیجه

شاه در اول مهر سال ۱۳۵۰ رسماً مدعی شد که برنامه اصلاحات ارضی پایان یافته است و گستاخانه اعلام داشت: «دیگر هیچ دهقانی در کشور نیست که مالک زمین خود نباشد».^۱ گرچه چنین ادعایی در مورد صدها هزار زارع دروغ محسوب بود، اما به‌هرحال از دی‌ماه ۱۳۴۱ تقسیم مجدد مالکیت زمین در مقیاس وسیعی انجام شده بود. نخستین مرحله برنامه با قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ شروع شد که طبق آن هرکس که

۱. به نقل از مطالعات اقتصادی ۲۶ (زمستان ۱۳۵۱): ۴۲.

مالک بیش از یک روستا بود باید اضافه آن را به دولت می‌فروخت. تقسیم مجدد املاک خریداری شده میان زارعانی که به طور سنتی تحت عنوان سهم بر روی زمین کار کرده بودند در خدمت یکی از انگیزه‌های اصلی حکومت برای اصلاحات، یعنی محدود کردن قدرت سیاسی بزرگ مالکان غایب در نواحی زراعی بود. این سیاست‌ها، بیم از آینده را در میان خردمندان و امید دستیابی به منافعی متقابل را در میان زارعانی که اصلاحات ارضی در مرحله اول شامل حال شان نشده بود دامن زد. به هر حال، در اوایل دهه ۴۰، حکومت به هیچ وجه قصد نداشت تقسیم زمین را سراسری کند، تا آنکه سرانجام افزایش بی ثباتی در نواحی روستایی ضرورت چنین اقدامی را مطرح کرد. در پی آن، مرحله دوم اصلاحات ارضی با اجرای بندهای الحاقی در تیرماه ۱۳۴۳ شروع شد. در این مرحله امکان اجاره داری زمین برای زارعانی که آن را زیر کشت می‌بردند فراهم شد و این امر نیز به نوبه خود حق مالکیت زمین داران را تضمین می‌کرد. زارعان، که در انتظار فرستی بودند تا صاحب زمین شوند، هنگامی که فقط قراردادهای اجارة ۳۰ ساله جای تقسیم محصول سنتی را گرفت به کلی مأیوس شدند. مرحله دوم اصلاح قانون، نارضایتی و خصوصت زارعان نسبت به مالکان را کاهش نداد، و دست زدن به خرابکاری برای اعتراض به مالکیت آنان در نقاط متفاوت معمول شد. از سال ۱۳۴۴ به بعد، این بی ثباتی فرایnde هم مالکان و هم حکومت را واداشت که در نگرش منفی خود نسبت به تقسیم مجدد اراضی، تجدیدنظر کنند. بالاخره، در سال ۱۳۴۸ حکومت تصمیم گرفت مرحله سوم اصلاحات ارضی را آغاز کند که طبق آن به مستأجران امکان داده می‌شد زمینی را که در اجاره داشتند مستقیماً از مالکان بخرند.

نتایج حاصل از ده سال اصلاحات ارضی قابل توجه است. در اوایل ۱۳۴۱، قبل از آنکه تقسیمی صورت گیرد، حدوداً بالغ بر ۲,۱ میلیون زارع

جدول ۴. تقسیم اراضی به طور اجمالی، ۱۳۵۰-۱۳۴۱

۲۱,۱۰۰,۰۲۸	جمع کل کشاورزان صاحب نسق، ۱۳۴۱
۷۵۳,۲۵۸	زارعانی که زمین گرفتند در مرحله اول
۵۷,۱۶۴	در مرحله دوم
۱۵۶,۲۷۹	فروش از مالک به زارع تقسیم بین مالک و زارع
۷۳۸,۱۱۹	در مرحله سوم
۶۱,۸۰۵	خرید املاک استیجاری ۳۰ ساله تقسیم بین مالک و زارع
۱,۷۶۶,۶۲۵	جمع کل
۱۷۲,۱۰۳	زارعان مستاجر زمین های وقفی
۱,۹۳۸,۷۲۸	جمع کل کسانی که از تقسیم اراضی سود برداشتند
۱۶۱,۳۰۰	زارعانی که زمین نگرفتند
%۹۲	درصد صاحب نسق هایی که زمین دریافت کردند

یادداشت: هر صاحب نسقی سرپرست یک خانوار بود. متخصصان آمارگیری در نواحی زراعی فرض می گیرند که هر خانوار روستایی به طور متوسط پنج عضو دارد. پس، اگر اعضاي خانواده را هم به حساب آوریم روستاییانی که قانون اصلاحات ارضی شامل حال شان شد بالغ بر ۹,۶۹۳,۶۴۰ نفر می شوند.

مانند: آمار سازمان اصلاحات ارضی، گزارش های سالانه ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰

از حق کشت برخوردار بودند. بیش از ۷۵۰,۰۰۰ تن از این سهم بران - یک سوم کل - به یمن سکونت در روستاهایی که قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ شامل حال شان می شد، صاحب زمین شدند. گرچه غرض از آغاز مرحله دوم اصلاحات مشروعیت بخشیدن به مالکیت های غیابی

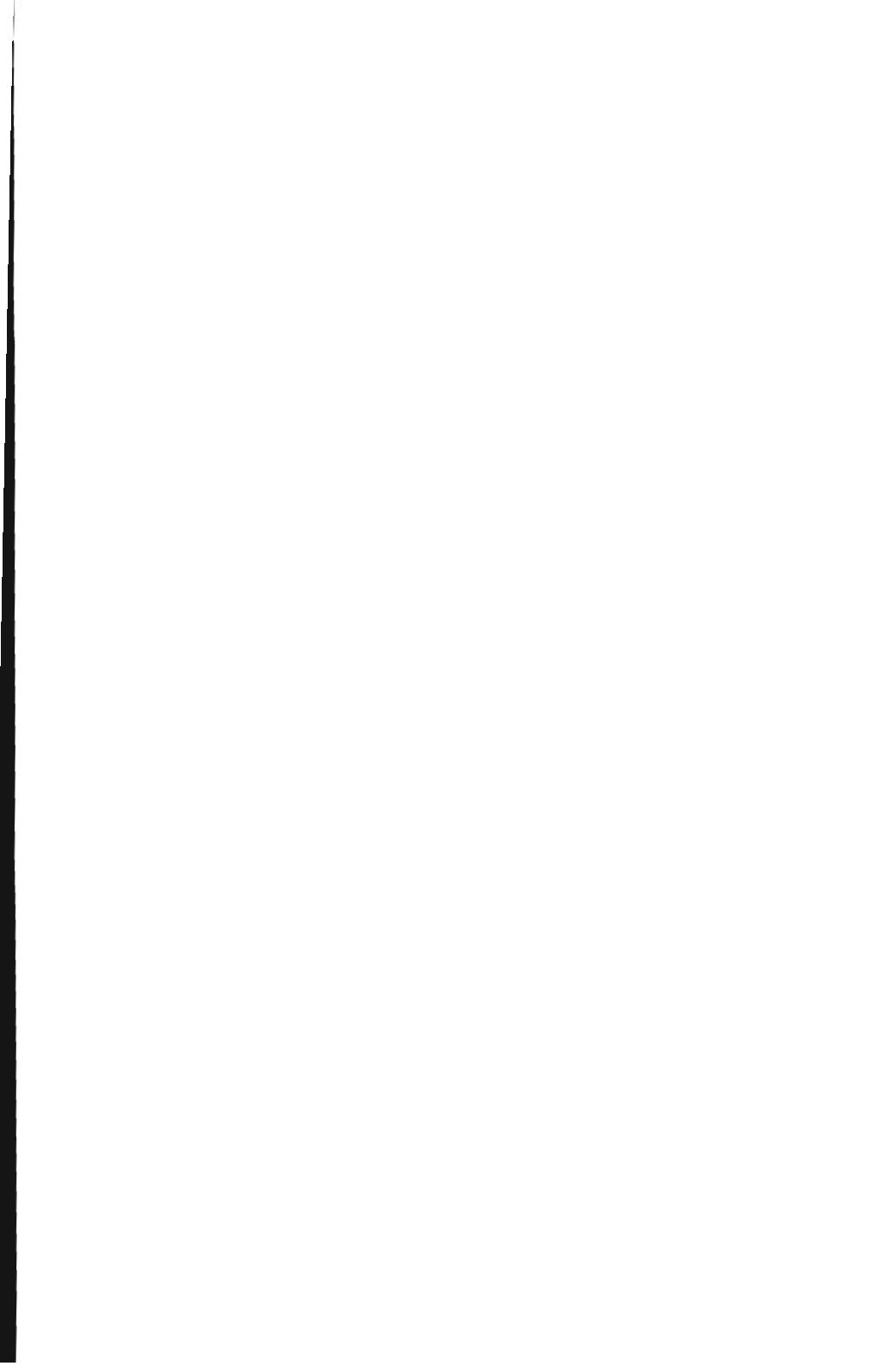
بود، اما حدوداً بالغ بر ۲۰۰,۰۰۰ زارع طبق نص این قانون یعنی شقوق دوم و سوم بندهای الحاقی، زمین دریافت کردند. در طول مرحله سوم، حدود ۸۰۰,۰۰۰ مستأجر توانستند صاحب زمین شوند. بنابراین، در طول ده سال پس از آغاز برنامه اصلاحات ارضی، تقریباً ۹۲ درصد سهم بران قبلی به دهقانان صاحب زمین تبدیل شدند (به جدول ۴ مراجعه کنید).

در این فصل تنها چارچوب قانونی انتقال مالکیت زمین مورد بررسی قرار گرفت. اما، به منظور ارزیابی اهمیت برنامه اصلاحات ارضی، جنبه‌های مهم دیگری از آن نیز باید در نظر گرفته شود، مسائلی از این قبیل که: اندازه متوسط زمین‌های زارعان مشخصاً چقدر بود؟ چه مقدار زمین تحت مالکیت زمین‌داران غایب باقی ماند؟ و روزتاییانی که هیچ زمینی دریافت نکردند در چه وضعی بودند؟ جواب به این و دیگر سؤالاتی از این قبیل می‌تواند راهگشای شناخت ماهیت مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جدیدی باشد که تا سال ۱۳۵۹ در جامعه دهقانی ایران شکل گرفت.



بخش دوم

تأثیرات اصلاحات ارضی



زمین‌داری پس از تقسیم اراضی

حال که با جنبه‌های عمده اجرایی اصلاحات اراضی آشنا شدیم، می‌توانیم تأثیر عملی برنامه را بر ساختارهای زمین‌داری مورد بررسی قرار دهیم. قیلاً نشان داده شد که در سال ۱۳۴۱ تقریباً همه ۱۶,۶ میلیون هکتار زمین کشاورزی در ایران متعلق به مالکان غیابی بود. این زمین را حدود ۲,۱ میلیون نفر زارع که به ازای کارشان سهمی از محصول دریافت می‌کردند، زیر کشت می‌بردند. اگر همه این زمین‌ها را میان کشاورزانی که از حق سنتی کشت‌کاری یعنی نسق برخوردار بودند به طور مساوی تقسیم می‌کردند به هریک ۷,۹ هکتار زمین می‌رسید. این رقم مفهوم خاصی دارد، چون نزدیک به رقم ۷ هکتاری است که کارشناسان کشاورزی و جامعه‌شناسان مسائل روستایی ایران آن را حداقل زمین لازم برای تأمین معاش یک ساله یک خانواده ۵ نفری روستایی در سطحی متوسط می‌دانند.^۱ یعنی، با درنظرگرفتن این واقعیت که هر سال حدود نیمی از زمین آیش می‌شود، خانواده‌ای که ۳,۵ هکتار زمین را زیر کشت ببرد در

۱. البته، کافی بودن میانگین ۷ هکتار در مناطق مختلف فرق می‌کند. در آن نواحی که بارندگی خوب است، برای مثال در امتداد سواحل دریای مازندران، کمتر از ۵ هکتار برای تأمین معاش کافی ارزیابی می‌شود؛ در سایر نواحی، در بخش‌هایی از بلوچستان، حتی ۱۰ هکتار هم ممکن است کافی نباشد.

بهترین حالت می‌تواند ۲ هکتار گندم تولید کند که معمولاً به منظور ذخیره ۱۲ ماهه آرد برای مصرف نان روزانه، کافی بود. بقیه زمین را هم باید به کشت علوفه و محصولات فروشی برای خرید مایحتاجی از قبیل لباس، چای و قند اختصاص دهد.^۱ به هر حال، همان‌طور که در فصل قبل گفته شد، فقط بخشی از زمین‌های متعلق به مالکان غیابی میان زارعان تقسیم شد. به این ترتیب، میانگین مساحت زمینی که زارعان به دست آورده است به مقدار قابل توجهی کمتر از ۷ هکتار بود. این واقعیت بر زندگی زارعان و نیز افزایش سطح تولید کشاورزی و فرایند کلی اصلاحات ارضی تأثیر جدی گذاشت.

در جامعه روستایی ایران، زارعان و مالکان غیابی تنها کسانی نبودند که از تقسیم مجدد زمین تأثیر پذیرفتند. تقریباً ۱,۴ میلیون خانواده خوش‌نشین را نیز باید به طور مشخص جزو کسانی شمرد که از اصلاحات ارضی در هر سه مرحله کنار گذاشته شدند. با استثنای گروه کوچکی از پیله‌وران، خوش‌نشینان به طور تاریخی پایین‌ترین قشر ساکن روستاهای به شمار می‌آمدند. درواقع، می‌توان گفت که به حساب آوردن آنها در برنامه اصلاحات ارضی عملی نبود، چون زمینی که تقسیم شد کمتر از آن بود که به خود زارعان هم سهم کافی برسد. اما، اگر هدف از اجرای برنامه اصلاحات ارضی بالا بردن سطح زندگی روستاییان بود، پس بدون شک اتخاذ برخی سیاست‌های مثبت با توجه به شرایط غالب خوش‌نشینان ضرورت داشت. همان‌گونه که دیدیم، هدف اصلاحات ارضی ایجاد تغییر اجتماعی و اقتصادی نبود، بنابراین، حکومت به سرنوشت خوش‌نشینان، یعنی آن قشر روستانشینی که اصلاحات ارضی بر

۱. برای جزئیات بیشتر ر. ک.:

Shoko Okazaki, "Shirang-Sofla: the Economics of a Northeast Iranian Village", *Developing Economics* 7 (September 1969): 281.

زندگی اش تأثیری منفی نهاد، توجه مستقیم و جدی‌ای نکرد. در ادامه مطلب به تأثیر اصلاحات ارضی روی سه طبقه اصلی اجتماعی در جامعه روستایی می‌پردازیم، یعنی ۱) بزرگ‌مالکان ساکن و غایب؛ ۲) کشاورزان صاحب نسق که طبق قانون اصلاحات ارضی مالک زمین شدند؛ ۳) خوش‌نشینان. در این مبحث نشان خواهیم داد که اصلاحات ارضی ایران به لحاظ اثرات ناشی از توزیع زمین، عملاً برنامه‌ای بسیار محافظه‌کارانه بود که در بلندمدت اغلب روستاییان از آن بهره چندانی نبردند.

اصلاحات ارضی و مالکان

دانستن این مسئله که برنامه اصلاحات ارضی حق مالکیت زمین‌داران غیابی را بر زمین کشاورزی از بین نبرد، بسیار مهم است.^۱ در واقع، حکومت نیز چنین قصدی نداشت. همان‌گونه که قبلًا توضیح دادیم، هدف تهران تا آنجا که به بزرگ‌مالکان مربوط می‌شد کاهش اقتدار و نفوذ آنها در روستاهای بود، به این منظور که حکومت مرکزی بتواند سلطه گسترده‌تری بر نواحی روستایی اعمال کند.^۲ مقامات حکومتی بر این تصور بودند که این هدف را می‌توان با محدود کردن مساحت زمینی که یک فرد می‌توانست مالک باشد به گونه‌ای مؤثر کسب کرد. هنگامی که این مقصود حاصل شد (مرحله اول)، حکومت عملاً در جهت حمایت از منافع مالکان متوسط و کوچک غیابی حرکت کرد (مرحله‌های دوم و سوم). درنتیجه، بسیاری از مالکان غیابی پس از سال ۱۳۵۰ نیز همچنان از حقوق مالکیت برخوردار بودند، هرچند بزرگ‌مالکان صاحب نفوذ و اقتدار از صحنه رانده شده بودند.

۱. در این فصل اصطلاح غیابی به مفهوم کلی در اشاره به همه مالکانی که شخصاً روی زمین‌شان کار نمی‌کنند اما آن را به مستأجرانی اجاره می‌دهند یا کارگر برای کشت آن استخدام می‌کنند، به کار می‌روند. ضمناً اغلب این مالکان از حیث محل سکونت «غایب» محسوب می‌شوند، گرچه برخی از آنان در روستایی که املاک‌شان در آن قرار داشت زندگی می‌کردند.
۲. فعالیت‌های دولت در روستاهای دار فصل ۶ مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

در مورد تعداد مالکان غیابی پس از پایان اصلاحات اراضی آمار دقیقی موجود نیست. نشریات رسمی در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵ در مورد تعداد مالکانی که مالکیت شان روی زمین‌هایی با مساحتی بین ۱۰ تا ۵۰۰ هکتار ثبت شده است ارقام مختلفی ارائه می‌کنند که بین ۳۵۴,۰۰۰ و ۴۰۸,۰۰۰ نفر متغیر است. اما، در سال‌های بعد ارقام بالاتری داده شد (که شاید نشانه‌ای از بهتر شدن رویه ثبت املاک باشد؟!) با توجه به این مسئله که علی القاعده همه زمین‌های بزرگ‌تر از ۲۰ هکتار به مالکان غیابی تعلق دارد به طور تخمینی می‌توان گفت که تعداد مالکان غیابی زمین‌های بزرگ‌تر از ۲۰ هکتاری که خود مالک روی آنها کار کند نیز ۲۰۰,۰۰۰ نفر است (مجموعاً از ۱۹۴,۰۰۰ تا ۲۰۸,۰۰۰، بسته به مأخذ مورد استفاده). این تخمین برپایه مشاهدات نگارنده قرار دارد، و گرنه هکتار) عملأً دور از زمین خود و در شهر ساکن‌اند، که برپایه مشاهدات نگارنده تعداد آنان از ۱۰ درصد کل مالکان متوسط نیز کمتر است.^۱

رقم تخمینی ۲۰۰,۰۰۰ مالک غیابی در طول دهه ۱۳۵۰ فقط به اندازه نیمی از تعداد مالکان غیابی پیش از شروع برنامه اصلاحات اراضی است.^۲ در هر حال، همان‌طور که در فصل گذشته آمد، مالکانی که زمین خود را در مراحل دوم و سوم اصلاحات اراضی فروختند، بهویژه آن‌هایی که مساحت زمین کشاورزی شان کمتر از ۲۰ هکتار بود، به احتمال زیاد خردۀ مالک بودند. بنابراین، مالکان غیابی که زمین‌شان را نگه‌داشتند عموماً املاک وسیعی داشتند که می‌شد از آنها با کشت محصولات

۱. برای جزئیات بیشتر درباره الگوهای مالکیت و جدول‌های آماری مربوط به دوره پیش از اصلاحات اراضی، ر.ک. خسروی، جامعه‌شناسی روستایی ایران، صص ۱۶۹–۱۷۴.

۲. ذکر این نکته ضروری است که از سال ۱۳۴۷ به بعد آمار دولت املاک کشاورزی را به صورت هکتاری ثبت می‌کرد.

۲. برای جزئیات بیشتر، ر.ک. فصل ۲، یادداشت ۲۵.

فروشی بهره‌برداری کرد. بنابراین زمین‌های این افراد از جمله حاصل خیزترین زمین‌ها بود که بهترین امکان دسترسی را به منابع آبیاری داشت و همان‌گونه که بعداً نشان خواهیم داد، در معرض خشم مدام زارعان تازه مالک قرار داشت.

پس از تقسیم اراضی، مساحت زمین‌های کشاورزی که در مالکیت زمین‌داران غایب بود، حدود ۵۰ درصد کل ۱۶,۶ میلیون هکتار زمین‌های مزروعی کشور را شامل می‌شد. به‌حال، آمار رسمی در مورد مساحت کل زمین‌های تقسیم‌نشده‌ای که وسعت آنها حداقل ۲۰ هکتار بوده بسیار متغیر است. پایین‌ترین رقم ۶,۵ میلیون هکتار (کلاً ۴۰ درصد)، و بالاترین آن ۹,۵ میلیون هکتار (کلاً ۶۰ درصد) است.^۱ این ارقام باغ‌ها و چراگاه‌هایی را که مالکان شان دور از املاک خود می‌زیستند شامل نمی‌شود. درواقع، در همه مراحل اصلاحات ارضی باغ‌های میوه و چراگاه‌ها از قانون مستثنی بوده‌اند. به‌طور کلی، هنوز آماری تهیه نشده است که مالکیت باغ‌های میوه و چراگاه‌ها را به مساحت سایر املاک کشاورزی ربط دهد. برایه مشاهداتم در نقاط متفاوت کشور، این فرض را منطقی می‌دانم که سهم مالکان غیابی از مالکیت باغ‌های میوه و چراگاه‌ها به مراتب بیش از سهم آنان از مالکیت زمین‌های زراعی است. بهخصوص در مورد باغ‌های میوه که حدود ۴۰۰,۰۰۰–۳۰۰,۰۰۰ هکتار را دربر می‌گیرند. آن‌طور که پیداست بین ۸۰ تا ۱۳۴۱ درصد همه آنها در آبادی‌های مورد تحقیق نگارنده در آذربایجان و فارس به مالکان غیابی یا غیرکشاورز تعلق دارد.

به‌رغم این واقعیت که تا این حد زمین کشاورزی هنوز در کنترل گروهی نسبتاً کوچک قرار داشت، ماهیت ملک‌داری مالکان غایب پس از سال ۱۳۴۱ تغییر یافت. آشکارتر از همه این تغییرات تقسیم املاک وسیعی بود

۱. برای آمار نسبتاً دقیق ر.ک.

که چند روستا را دربر می‌گرفت. تغییر بنیادی‌تر، تغییر روابط سنتی ارباب رعیتی بود. این روابط عملاً برپایه گردن نهادن کامل زارع به اقتدار و زورگویی‌های مالک قرار داشت. وقتی زارعان زمین گرفتند، خود به خود از پرداخت انواع عوارض و دیونی که کشاورزان سهم بر به مالک قبلی می‌پرداختند، معاف شدند. مالکانی که بخشی از املاک کشاورزی خود را نگه داشتند باید به موقعیت جدید زارعانی که مستقل شده بودند، و گاه حتی مخالفت آنان با خود، عادت می‌کردند. البته، روابط جدید تساوی را برقرار نکرد، چرا که فقرِ اغلب زارعان در تضاد با شروتِ اغلب مالکان غایب نمی‌توانست حاصلی جز وابستگی اقتصادی زارعان به مالکان داشته باشد؛ و این واقعیتی بود که توانایی‌های زارعان را برای انجام فعالیت‌های ابتکاری محدود می‌کرد. اما، تا دهه ۱۳۵۰، مالک دیگر نمی‌توانست «روستایش» را ملک خود بداند، بلکه «روستایش» عمدتاً به دهی تبدیل شده بود که او مالک پاره‌های از زمین‌های آن بود و فقط، برخلاف دهقانان صاحب زمین، خودش روی آنها کار نمی‌کرد. به‌حال، نباید چنین تصور کرد که مالکان غایب همه نفوذ خود را از دست داده بودند. گرچه آنها دیگر قدرت مطلق تلقی نمی‌شدند، اما در تملک داشتن بهترین زمین‌های روستا به آنها امکان می‌داد که همچنان نقش مؤثری در امور آن بازی کنند. پیوندهای سیاسی آنها با صاحب‌منصبان منطقه‌ای، استانی، و ملی، غالباً این موقعیت را تقویت می‌کرد. از آنجا که موقعیت اجتماعی مالکان غایب در جامعه روستایی ایران مهم باقی مانده است، جا دارد که ساختار مالکیت بزرگ را با تفحص در جزئیات آن بررسی کنیم. برای ساده‌تر کردن چنین تحلیلی املاک تحت بررسی را براساس شکل خاص مالکیت به سه گروه عمده تقسیم می‌کنیم. ۱) املاک وقفی؛ ۲) ملک شخصی؛ و ۳) شرکت‌های سهامی کشاورزی.

املاک وقفی

تنها املاکی که مالکان شان زارع نبود و حداقل ستیزه‌جویی از حیث روابط مالک-زارع در آنها برقرار بود زمین‌های کشاورزی ای بود که به موجب قوانین اسلام، بخشی از دارایی آن تا ابد برای اهداف خیریه وقف شده بود. در سال ۱۳۴۴، حدود ۴۰,۰۰۰ قطعه ملک تحت عنوان وقفی ثبت شده بود.^۱ این املاک، گاه شش دانگ یک روستا را دربرمی‌گرفت، اما اغلب بخش‌هایی از روستاهای متفاوت و در برخی مواقع با غهای پراکنده میوه را شامل می‌شد. املاک وقف در سراسر کشور پراکنده بود، و البته بیشتر آن در خراسان قرار داشت و وقف مقبره امام شیعیان رضا(ع) در مشهد بود.^۲ همه زمین‌های زراعی وقفی مشمول مرحله دوم اصلاحات ارضی می‌شدند که طبق آن عقد قرارداد اجاره ۹۹ ساله میان هیأت‌های سرپرستی املاک وقفی و کشاورزان صاحب نسق الزامی بود. برای بیش از ۱۷۰,۰۰۰ زارعی که مشمول این قانون می‌شدند اجاره سالانه، دست کم در پنج سال اول، کمتر از ارزش سهم محصولی بود که پیش از اصلاحات می‌پرداختند.^۳

گرچه، این سیستم اجاره‌داری تأمینی مادام‌العمر برای مستأجران بود و به آنها امکان می‌داد که تمام مدت عمر شان را روی یک زمین کار کنند، اما کشاورزان از ضررهای بالقوه آن درامان نبودند. بهویژه آنکه طبق قانون همه قراردادها هر پنج سال یک بار از لحاظ میزان مال‌الاجاره مورد تجدیدنظر قرار می‌گرفت. طبیعتاً، برداشت هیئت‌های سرپرستی و

۱. برای اطلاعات دقیق‌تر ر.ک. Akhavi, *Religion and Politics*, p. 133.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک.:

Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 234–235.

۳. در مواردی نیز سرپرستان املاک وقفی به این نتیجه رسیدند که اگر این املاک فروخته شود و درآمدش در فعالیت‌های اقتصادی پرثمرتری سرمایه‌گذاری شود مقاصدشان به نحو مطلوب‌تری تأمین خواهد شد و این املاک میان کشاورزان تقسیم شد.

زارعان در مورد میزان مناسب مالالاجاره با یکدیگر متفاوت بود. مطلعین گزارش داده‌اند که در طول سال‌های ۱۳۴۹–۱۳۵۰ تعیین میزان مالالاجاره همیشه با چنان‌زدن‌های بسیار همراه بوده، ضمن آنکه تجدیدنظرهای ۱۳۵۴–۱۳۵۵ باعث ایجاد نارضایی‌هایی در هردو طرف شده است.^۱ قابل توجه است که تجدیدنظر بعدی طبق قانون در طول سال‌های ۱۳۵۹–۱۳۶۰ صورت گرفت. ضمن آنکه اطلاعاتی درباره مذاکرات مربوط به مالالاجاره در دسترس نیست، می‌توانیم چنین فرض کنیم که پس از انقلاب احتمالاً کوششی جدی‌تر برای حمایت از منافع املاک وقفی صورت خواهد گرفت.^۲

املاک شخصی

املاکی که پس از اصلاحات همچنان در تملک زمین‌داران باقی ماند به مراتب گسترده‌تر از املاک وقفی بود. پس از سال ۱۳۵۰، دست‌کم حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر، مالک ۶,۵ میلیون هکتار زمین کشاورزی بودند، و املاکی از ۲۰ تا ۵۰ هکتار را در اختیار داشتند. دست‌کم ۹۰ درصد این افراد خرده‌مالک محسوب می‌شدند و حدوداً از هر ۱۰ روستا ۸ روستا در تملک خرده‌مالکان بود.^۳ همه این مالکان به مفهوم دقیق کلمه از ملک خویش دور نبودند، چرا که بخشی از آنان که تعدادشان کمتر از یک‌سوم کل نیست و شاید به ۴۰ درصد می‌رسد ممکن است از هر روستاها زندگی می‌کردند. در چنین مواردی، رسم رایج آن بود که مالک، گرچه معمولاً در

۱. برپایه مصاحبه‌ها، تابستان ۱۳۵۱ و تابستان ۱۳۵۶.

۲. با توجه به نکته آخر، می‌توان ذکر کرد که در طول دوران حکومت پهلوی، سازمان اوقاف کشور به رغم آزردگی آشکار روحانیان شیعه کنترل مؤثری بر امور وقف اعمال می‌کرد. ر. ک. Akhavi, *Religion and Politics*, pp. 132–134.

۳. برآوردها و اطلاعات در این بند و بندهای بعدی برپایه مشاهدات نگارنده در طول تحقیق میدانی سال‌های ۱۳۵۱–۱۳۵۰، ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷–۱۳۵۸ انجام شده است.

مقام سرپرستی، در برخی امور مربوط به کشاورزی مشارکت کند. اما، خردۀ مالکان خواه در روزتا ساکن بودند و خواه در شهر، دو روش را برای بهره‌برداری از زمین خود بیشتر ترجیح می‌دادند: اجاره‌دادن زمین یا استخدام کارگران مزدبگیر.

معمولًاً، مزارع متعلق به مالکان غایب با توجه به محصول، به نرخ ثابتی به زارعان اجاره داده می‌شد. زارع پول این اجاره را یا ابتدا می‌پرداخت یا پس از برداشت محصول. در مواردی نیز، بهویژه در مورد باغ‌های میوه و محصولات تابستانه مثل هندوانه و خربزه، مال‌الاجاره محاسبه می‌شد و سهم ثابتی از محصول یا سهمی از کل بهای فروش محصول در بازار به مالک پرداخت می‌شد. در قراردادهای اجاره معمولًاً تصمیم در مورد نوع محصولی که باید کاشته می‌شد با زارع بود. او باید مسئولیت کامل همه هزینه‌های تولید را نیز می‌پذیرفت. به‌حال، انواع ترتیبات پیچیده‌تر نیز وجود داشت. برای نمونه، بعضی از موجران موافقت می‌کردند برخی از هزینه‌های تولید و معمولًاً آبیاری را تأمین کنند و در عوض علاوه بر اجاره زمین سهمی از محصول نیز بگیرند.

وقتی در طول سال‌های ۱۳۵۰-۵۱ درباره میزان مال‌الاجاره‌ها از مالکان نظرخواهی شد، اکثر آنان تأکید می‌کردند که عواید آنها از محل املاک استیجاری سودآور نبوده است و کشت زمین با کارگران مزدبگیر باصره‌تر است. شاید به همین سبب در طول دهه ۵۰ این گرایش در میان خردۀ مالکان غایب قوت گرفت که با مدیریت خود از نیروی کارگران مزدبگیر برای کشت زمین استفاده کنند و یا یک کارشناس کشاورزی را به‌طور تمام وقت به استخدام خویش درآورند تا کار مدیریت را انجام دهد. در چنین مواردی، مالک مسئولیت کامل هر رویدادی در روند تولید را می‌پذیرفت، سرمایه‌گذاری روی ماشین‌آلات و دیگر لوازم کشاورزی را به‌عهده می‌گرفت و عموماً درپی آن بود که از املاک خود بیشتر بهره‌برداری کند.

از اواسط دهه ۵۰ نوع ویژه‌ای از خرده‌مالکان غایب پا به عرصهٔ حیات گذاشتند. این خرده‌مالکان، زمین‌خوارانی بودند که زمین‌های کشاورزی واقع در شعاع ۳۰ تا ۵۰ کیلومتری شهرها را به امید سودبردن از فروش مجدد آن برای مصارف توسعهٔ صنعتی یا خانه‌سازی خریدوپروش می‌کردند. ترتیب کار از این قرار بود که زمین‌خوار ملکی را از زارعان مفروضی که تصمیم داشتند در شهرها به دنبال کار بگردند به قیمت‌های نازل می‌خرید. این قبیل زارعان در گذشته هرگاه خود در کار کشت عاجز می‌ماندند زمین‌هایی را که در تصرف داشتند به خویشاوندان یا همسایگان خود اجاره می‌دادند و به این ترتیب زمین همچنان زیر کشت می‌رفت. اما، وقتی زمین‌خواران شهری زمینی را می‌خریدند به ظرفیت آن برای کشاورزی فکر نمی‌کردند. گرچه تعداد اندکی از این زمین‌خواران بی‌میل هم نبودند که زمین‌هاشان را تا هنگام فروش به کشاورزان اجاره دهند، اما بیشتر آنان دور زمینی را که می‌خریدند حصار می‌کشیدند و کشت ناشده رهایش می‌کردند. به این ترتیب، زمین‌های زراعی بالارزشی در حوالی تهران، اصفهان، مشهد، تبریز، شیراز، کرمانشاه و بسیاری از شهرهای کوچک‌تر از دست رفت.

زمین‌های محصور شده در روستاهای خشم شدید روستاییان را بر می‌انگیخت. برای نمونه، در روستای علی‌آباد که حدود ۳۵ کیلومتری شمال غربی شیراز قرار دارد، کشاورزان شکایت داشتند که زمین‌خواران نه تنها برخی از بهترین زمین‌ها را، بلکه حقوق آبیاری آنها را هم خریده‌اند. بسیاری از این زمین‌ها سپس تبدیل به کارخانه و خانه‌های بیلاقی برای شهرنشیان مرffe شد. خانه‌های بیلاقی به‌ویژه روستاییان را بسیار خشمگین می‌کرد، زیرا آنها معتقد بودند مصرف آب برای استخراج‌های شنا، باغ‌های گل و شستن ماشین‌ها، ائتلاف این منبع بالارزش و کمیاب است. گذشته از این، روستاییان معتقد بودند که در فاصلهٔ

سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ میزان آب موجود برای آبیاری زمین‌های مزروعی تا حد زیادی کاهش یافته است. بلاfaciale پس از انقلاب، کشاورزان علی‌آباد و بسیاری از روستاهای مشابه زمین‌های محصور را مصادره کردند و دوباره زیرکشت برداشتند. در طول سال زراعی ۱۳۵۸-۱۳۵۹ قرار بر این بود که کشاورزان مشترکاً روی این زمین‌ها کار کنند تا دولت در مورد سرنوشت این زمین‌ها تصمیم بگیرد. پس از سال ۱۳۵۰، مالکیت‌های شخصی واقعاً بزرگ (۱۰۰ هکتار) به حدود هفت هزار نفر محدود می‌شد.^۱ املاک این افراد عمدتاً در سه استان گرگان، خراسان و خوزستان واقع بود. زمین‌ها به صورت مزارع تجاری اداره می‌شد و مالکان آنها کشاورزان سرمایه‌دار محسوب می‌شدند.^۲ تولید عموماً برپایهٔ تخصص کامل در کشت محصولات فروشی صورت می‌گرفت و به‌ویژه پنبه و نیشکر کاشته می‌شد. مشخصه‌های این نوع کشت استفاده از کارگران مزدگیر، ماشین‌آلات، انواع بذرهاي جدید و پیشرفت‌های روش‌های کشاورزی بود. مالکان می‌کوشیدند دربارهٔ مسائل مختلف کاشت اطلاع بسیاری داشته باشند و اغلب شخصاً بر برخی از کارها نظارت می‌کردند. آنها، کارشناسان کشاورزی، به‌ویژه اشخاصی را که در دانشگاه‌های خارج از ایران تحصیل کرده بودند، به استخدام درمی‌آوردن و در برخی موارد نیز اداره مزارع خود را به تکنیسین‌های

۱. بسیاری از مزارع خصوصی وسیع بیش از ۱,۰۰۰ هکتار وسعت داشتند. اما، به‌نظرات زمینی با وسعت بیش از ۵۰۰ هکتار با آبیاری دستی زیرکشت محصولات غذایی می‌رفت. شاید این توضیحی باشد بر این واقعیت که چرا بیشتر آمار رسمی دولت قادر اطلاعات لازم درباره اندازه املاک بزرگ‌تر از ۵۰۰ هکتار هستند.

۲. بررسی بسیار خوبی در مورد مالکیت زمین در مقایسه وسیع را در کتاب زیر می‌یابید: Shoko Okazaki, *The Development of Large-Scale Farming in Iran: The Case of the Province of Gurgan*.

به‌ویژه بنگرید به صفحات ۲۱-۲۴ برای بحثی در زمینه کارفرمایان کشاورزی.

خارجی واگذار می‌کردند. هدف اصلی آنها افزایش بازدهی و کسب سودهای سرشار بود. در سراسر دهه ۱۳۵۰ برنامه آنان عموماً موفق بود و برای بسیاری از خرده‌مالکان به یک سرمشق تبدیل شد.^۱

در مورد تعداد روستاهایی که مزارع آنها به عنوان مزارع تجاری حصاربندی شده است آمار قابل اعتماد وجود ندارد. بر اساس تجارب نگارنده این رقم به کمتر از یک درصد کل مزارع محدود می‌شود. با این همه احتمالاً می‌توان فرض کرد که الگوهای مشاهده شده قابلیت تعمیم داشته‌اند و با این فرض میانگین مساحت مزارع تجاری شامل حداقل ۵۰ درصد زمین‌های مزروعی کل روستا (یا روستاهایی) می‌شد که در نزدیکی آن قرار داشت؛ در برخی موارد مزرعه تجاری همه روستا را دربرمی‌گرفت (این مطلب به‌ویژه درباره روستاهای کوچک‌تر درست بود). درمجموع ممکن است حدود ۱۰,۰۰۰ روستا دارای مزارع تجاری شده باشند. ضمن آن‌که تعداد بسیاری از روستانشینان در این مزارع به کار گمارده می‌شدند، با وجود این مشخصه روابط میان سرمایه‌گذاران و روستاییان عموماً بی‌اعتمادی دوچانبه و خصوصی بود که نمی‌شد پنهانش کرد. این وضع با گذشت زمان بهبود نیافت. به این ترتیب اواسط دهه ۱۳۵۰، تعداد قابل توجهی از مزارع تجاری شروع به اجیرکردن کارگران افغانی کردند که اغلب به‌طور غیرقانونی وارد کشور می‌شدند و در دسر کمتری داشتند.

استخدام افغانی‌ها با مزدهایی کمتر از دستمزدهایی که روستاییان ایرانی مطالبه می‌کردند باعث شد که شرایط زندگی در روستاهای خیم‌تر شود. در پی آن و به دنبال پیروزی انقلاب در بهمن سال ۱۳۵۷، ابتدا

۱. برای ارزیابی موفقیت کلی کشت تجاری، ر.ک.:

Mostafa Azkia, "The Effect of Rural Development Programmes on the Iranian Peasantry Between 1962 and 1978, with Special Reference to Farm Corporations" (Ph. D. dissertation, Aberdeen University, 1980), pp. 117–125.

افغانی‌هایی که کشاورزان آنان را غاصب شغل خود می‌دانستند و سپس بزرگ‌مالکانی که غاصب زمین شمرده می‌شدند، دچار خشم روستانشینان شدند. افغان‌ها از املاک مالکان غیابی رانده شدند؛ مأموران کمیته‌های مختلف انقلاب افغانی‌ها را جمع کردند و آنها را به افغانستان بازگرداندند. و اما، در مورد مالکان مزارع تجاری باید گفت که در بسیاری از روستاهای املاک آنان به وسیله مردم مصادره شد.^۱ در برخی نقاط نیروهای امنیتی شهری که پس از انقلاب تشکیل شده بود در دفاع از کشاورزان موضع گیری کردند. اما، در برخی روستاهای نیز در تعارض با کوشش‌های کشاورزان برای به دست آوردن زمین با مالکان همراه شدند و تا ۱۳۶۰ هم هنوز دولت انقلابی موضع روشنی نسبت به مسئله مصادره املاک کشاورزی اتخاذ نکرده بود.^۲ اما، جالب اینجاست که برخی از مقامات وزارت کشاورزی نیاز به تقسیم اراضی بزرگ میان کارگران کشاورزی فاقد زمین و دهقانان بی‌بصاعت را از پایان سال ۱۳۵۸ جداً عنوان کرده‌اند. با وصف این، بی‌ثباتی سیاسی‌ای که از زمان انقلاب گریبان‌گیر سیاست‌های ملی شده است تا به حال^۳ مانع از شکل‌گرفتن هر نوع سیاستی بوده که بتواند به وضع بلا تکلیف این املاک سامانی بدهد.

زمین‌های تحت مالکیت شرکت‌های سهامی

گروه سوم مالکیت‌های بزرگ به زمین‌های تحت کنترل حکومت و شرکت‌های سهامی خصوصی مربوط می‌شد. این یک شکل کاملاً تازه

۱. برای مطالعه موردی از وضع مالکیت پس از انقلاب، ر.ک.:

Mary Hooglund, "One Village in the Revolution" *MERIP Reports* 87 (May 1980): 10–12.

۲. برای نمونه‌هایی از نگرش‌های متناقض دولت انقلابی به خلیع مالکیت از زمین‌ها، ر.ک.:

"Documents", *MERIP Reports* 87 (May 1980): 12–14.

۳. یعنی تا سال ۱۳۶۰، سال تحریر کتاب حاضر (ن).

زمین داری در جامعه دهقانی ایران بود و در طول دهه ۱۳۵۰ تأثیر عمیقی روی دهها هزار خانواده روستایی بر جای گذاشت. به این دلیل، بررسی دقیق این شرکت‌ها خالی از فایده نیست. در متون تحقیقی فعالیت‌های کشاورزی تحت کنترل دولت را شرکت‌های سهامی زراعی نامیده‌اند و نوع خصوصی آن کشت و صنعت^۱ نامیده می‌شود. قوانین جداگانه‌ای که خطوط راهنمای تشکیل سهامی‌های زراعی و کشت و صنعت‌ها را تعیین می‌کرد در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ از تصویب مجلس گذشت. این قوانین همراه با مقرراتی برای پایان دادن به سیستم اجاره‌داری که قبلاً مورد بحث قرار گرفت سومین مرحله برنامه اصلاحات ارضی را شکل دادند. هدف اصلی از این قوانین سرعت بخشیدن به جریان «نوسازی» کشاورزی از طریق سرمایه‌گذاری مالی قابل توجه، مکانیزه کردن تولید، و کاشت اختصاصی محصولات فروشی بود که مجموع آنها باید از طریق تبدیل اراضی کوچک افراد مختلف به مزارع بزرگ اشتراکی انجام می‌شد و روح این قوانین در واقع نفی هدف اولیه تقسیم اراضی بود.

قانون ناظر بر تأسیس شرکت‌ها برای توسعه زمین‌های زیر سد (۱۳۴۷) به شکل گرفتن ۱۴ کشت و صنعت منتهی شد که هریک در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۵۷ حداقل ۵,۰۰۰ هکتار زمین در اختیار داشتند. طبق این قانون، حکومت برای تشویق سرمایه‌گذاران خصوصی دست به اقدامات عظیمی زد که از آن جمله می‌توان معافیت‌های مالیاتی؛ بهره‌اندک برای وام‌های طویل‌المدتی که سرمایه‌گذاران از بانک‌های دولتی می‌گرفتند؛ و سهیم شدن بانک‌ها در هزینه پروژه‌های تأسیساتی عمده از قبیل جاده‌سازی و شبکه‌های آبیاری و ضمانت برگرداندن سود

مؤسسات خارجی به کشور خودشان را نام برد.^۱ مهم‌تر از همه، دولت ایران تقبل کرد که زمین لازم را از کشاورزان بگیرد. برای نمونه، در حوالی سد دز در استان خوزستان، حکومت همهٔ دهقانان خردپای ۵۸ روستا را به فروش زمین‌ها^۲—که مجموعاً بالغ بر ۶۷,۰۰۰ هکتار می‌شد—و همچنین به فروش خانه‌هاشان واداشت. ناگفته نماند که روستاییان معتقد بودند قیمتی که دولت روی زمین‌هاشان گذاشته بسیار پایین‌تر از قیمت‌های مستداول در همان حوالی است.^۳ در پی آن ۵۵,۰۰۰ نفر بی‌خانمان شدند، روستاهای با بولدوزر صاف و همهٔ منطقه مسطح شد. سپس زمین به مدت ۳۰ سال به ۱۱ شرکتی که به همین منظور تشکیل شده بود واگذار شد. سهامداران این شرکت‌ها را چند ملیتی‌هایی از قبیل هاوایی‌ین اگردونیمیکز^۴، داو کمیکال^۵، میچل کاتز^۶، جان دیر^۷، میتسوی^۸ ژاپن^۹ و شل اویل^{۱۰} تشکیل می‌دادند. تعدادی از بانک‌های بین‌المللی نیز در این عملیات سرمایه‌گذاری کردند که از جمله می‌توان بانک امریکا، چیس مانهاتان و فرست نشنال سیتی بانک^{۱۱} را نام برد.

تعداد کل روستانشینانی که در پی توسعه کشت و صنعت‌ها جابه‌جا شدند، مشخص نیست. به‌حال، غیرمعقول نخواهد بود اگر فرض

۱. برای جزئیات بیشتر در مورد این قانون ر.ک.: Azkia, "Rural Development Programs", pp. 126–127.

۲. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ خلع مالکیت از اراضی توسط دولت در خوزستان ر.ک.: همان، صص ۱۲۸–۲۹.

3. Hawaiian Agronomics

4. Dow Chemical

5. Mitchell Cottles

6. John Deere

7. Mitsui

8. Shell Oil

۹. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ منافع شرکت‌های بین‌المللی ر.ک.: Helmut Richards, "Land Reform and Agribusiness in Iran", *MERIP Reports* 43 (December 1975): 12–18, and F. R. C. Bagley, "A Bright future after Oil: Dams and Agro-industry in Khuzistan", *MEJ* 30 (Winter 1976): 33–34.

بگیریم که حدود ۷۵,۰۰۰ نفر در این ماجرا درگیر بوده‌اند. این رقم نه تنها شامل ساکنان روستاهای خراب شده برای تسهیل تأسیس شرکت‌های مشمول قانون سال ۱۳۴۷ بود، بلکه روستاهایی را هم دربرمی‌گرفت که تسطیح شدند که حدود ۲۲ شرکت زراعی کوچک‌تر (۵,۰۰۰-۱,۰۰۰ هکتار) تاسیس شود و سهامداران این شرکت‌های زراعی همه ایرانی بودند. گرچه این شرکت‌ها بعداً و به طور مستقل تأسیس شدند، اما در عمل همه تصریحات قانون بالا را آزادانه به نفع خود به کار گرفتند. بنابراین تا سال ۱۳۵۷ تعداد کشت و صنعت‌ها به ۳۶ واحد رسید که مجموعاً ۲۰۰,۰۰۰ هکتار زمین زراعی را در اختیار داشتند. ظاهرآ حکومت برای اسکان دادن روستاییانی که از روستاهای خود رانده شده بودند در شهرهای تازه‌تأسیس برنامه‌ای تهیه کرد. اما، امکانات و منابعی که صرف این برنامه شد در مقایسه با توجهی که به کشت و صنعت‌ها می‌شد عملاً هیچ بود. به تبع آن، در اواخر سلطنت محمدرضا پهلوی تنها حدود ۲,۰۰۰ خانواده -حداکثر ۱,۰۰۰ تن از ۷۵,۰۰۰ آواره - اسکان یافته بودند.^۱

دستاوردهای کشت و صنعت‌ها، به منزله توجیه تأثیر مخربی که این شیوه برخورد بر زندگی کشاورزان داشت مطرح می‌شد. درواقع این نابسامانی به منزله هزینه اجتماعی لازم برای کسب منافع ملی کلی قلمداد می‌شد که تنها با ایجاد یک نظام کشاورزی کارا و موفق تأمین می‌گشت.^۲ اما عملکرد کشت و صنعت‌ها تا سال ۱۳۵۷ اثبات کرد که کل این

۱. برای جزئیات بیشتر ر.ک.:

Azkia, "Rural Development Programmes", pp. 129-130.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک.:

John Freivalds, "Farm Corporations in Iran: An Alternative to Traditional Agriculture", *MEJ* 26 (Spring 1972): 190-191.

برنامه جز «شکستی ملالت‌بار» چیزی نبوده است.^۱ چهار دلیل اصلی برای عدم توفیق در این سرمایه‌گذاری‌ها وجود داشت. نخستین دلیل، انگیزه سرمایه‌گذاران بود. آنان علاقه‌ای به رشد کشاورزی نداشتند، بلکه قبل از هر چیز می‌خواستند هرچه زودتر سود ببرند و سپس دل حکومت ایران را «برای هموارکردن راه خویش به سمت سرمایه‌گذاری‌های بزرگ‌تر و پرمنفعت‌تر» در سایر بخش‌های اقتصادی به‌دست آورند.^۲ عامل دوم سوء مدیریت بود. مدیران خارجی این شرکت‌ها هیچ اطلاعی از شرایط کشاورزی محلی نداشتند، تعداد کارگران ماهر برای کار با ماشین‌آلات به اندازه کافی نبود و میان بسیاری از شرکت‌ها و مأموران حکومتی مسئول اجرای پروژه‌های ساختمانی همانگی وجود نداشت.^۳ سوم، ماشین‌ها و روش‌های پیشرفته‌ای که به کار گرفته می‌شد برای استفاده در شرایط اقلیمی خاصی طراحی شده بود و استفاده از آن در ایران بر خاک و بهره‌وری زمین تأثیر معکوس داشت.^۴ بالاخره، وسعت این عملیات بیش از آن بود که بتوان با مهارت اداره‌اش کرد و تولید را بالا برد و هزینه‌های بالاسری بسیار سنگین نیز کار را عملاً غیرممکن می‌کرد.^۵ در فاصله سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ حکومت مجبور شد برای نجات شماری از این کشت و صنعت‌ها با تخصیص اعتبارهای اضافی و کمک‌های بلاعوض مداخله کند؛ در برخی موارد، حکومت کنترل بر عملیات را کاملاً بر عهده می‌گرفت و آنها را مثل شرکت‌های سهامی زراعی اداره می‌کرد.

1. M. A. Katozian, "Oil Versus Agriculture: A Case of Dual Resource Depletion in Iran", *Journal of Peasant Studies* 5 (April 1978): 361.

2. Richards, "Agribusiness in Iran", p. 17.

3. ازکیا، خلاصه نتایج یک بررسی انجام شده توسط فاطمه اعتماد مقدم در: "Rural Development Programmes", p. 131.

4. Ibid.

5. Richards, "Agribusiness in Iran", p. 18.

شرکت‌های سهامی زراعی از سه جنبه با شرکت‌های کشت و صنعت تفاوت داشتند: ۱) سرمایه‌گذاری خصوصی در کار نبود؛ ۲) مدیریت تحت کنترل حکومت بود؛ ۳) از کشاورزان سلب مالکیت نمی‌شد. درواقع، آن‌طور که در بندهای مختلف قانون ناظر بر تأسیس شرکت‌های سهامی زراعی مصوبه سال ۱۳۴۵ آمده بود، رفاه کشاورزان یکی از اهداف مهم بود و در ردیف افزایش بهره‌وری تلقی می‌شد.^۱ این اهداف باید از طریق تبدیل همهٔ املاک چند روستایی مجاور هم به یک مزرعهٔ بزرگ واحد حاصل می‌شد. هریک از زارعان صاحب زمین باید ملک خود را در عوض سهامی به اندازهٔ ارزش زمینیش در اختیار شرکت می‌گذاشت. سپس، زمین به صورت یک واحد زیر کشت می‌رفت و کشاورزان بر پایهٔ تعداد سهامی که داشتند بخشی از سود سالانهٔ شرکت را دریافت می‌کردند. همچنین، می‌توانستند با کار روزمزدی برای شرکت درآمد بیشتری نیز به دست آورند. تصمیم در مورد اینکه کدام روستاهای را می‌توان وارد شرکت سهامی زراعی کرد با وزارت کشاورزی بود. وقتی محلی انتخاب می‌شد، وزارت کشاورزی باید طبق قانون رضایت ۵۱ درصد از افراد واحد شرایط عضویت را قبل از تأسیس شرکت به دست می‌آورد. به‌حال، اگر اکثریت کشاورزان در منطقهٔ موردنظر می‌کوشیدند در برابر تشکیل شرکت مقاومت کنند، برای به دست آوردن رضایت آنان فشارهای مختلفی اعمال می‌شد.^۲ وقتی شرکت تشکیل می‌شد، وزارت کشاورزی کادر مدیریت را از میان کارمندان کشوری که به همین منظور آموزش دیده بودند بر می‌گزید.

تا خرداد ۱۳۵۷، مجموعاً ۹۴ شرکت سهامی زراعی در نواحی

۱. اهداف قانون در این منبع تلخیص شده است:

Azkia, "Rural Development Programmes", p. 139.

2. Ibid., pp. 141–146.

مختلف کشور به کار مشغول بودند.^۱ این شرکت‌ها حدود ۸۵۰ روستا را با جمعیتی بیش از ۳۰۰,۰۰۰ نفر دربر می‌گرفتند و مساحت زمین‌هایی که در اختیار داشتند مجموعاً به ۴۰۰,۰۰۰ هکتار می‌رسید. معمولاً هر شرکت سهامی زراعی در مجموعه‌ای از ۸ تا ۱۰ روستا تشکیل می‌شد. به هر حال، از این میان دو شرکت جوتوچان نزدیک شهرکرد و روودپیش نزدیک فومن در گیلان تنها از یک روستا تشکیل شده بودند، حال آنکه شرکت سهامی زراعی جیرفت که بسیار گسترده بود زمین‌های زراعی ۴۵ روستا را دربر می‌گرفتند. بدین سان، روستاهایی که در آنها شرکت سهامی زراعی تشکیل شده بود بخشی از پربارترین زمین‌های زراعی کشور را دربر می‌گرفتند. حکومت، به ویژه مایل به تأسیس شرکت‌های زراعی در زمین‌های زیر سدهای بزرگی بود که در دهه ۴۰ و ۵۰ ساخته شده بودند. بنابراین ۸ شرکت سهامی در خوزستان در نزدیکی سد دز و ۱۱ شرکت سهامی در دشت معان در آذربایجان شرقی به منظور بهره‌برداری از آب‌های سد رودخانه ارس تأسیس شد. اما، بیشترین تمرکز این شرکت‌ها در فارس و به ویژه در منطقه مرودشت دیده می‌شد که ساختمان سد داریوش کبیر آن در سال ۱۳۵۷ نزدیک به اتمام بود.

علاقه حکومت به موفقیت شرکت‌های سهامی زراعی حدی نداشت و براین اساس میلیارد‌ها تومان پول با بهره اندک، وام‌های درازمدت و انواع کمک‌های مستقیم برای سرمایه‌گذاری‌هایی از این قبیل در نظر گرفته شد. با این همه، به رغم سرمایه‌گذاری مالی قابل توجه و به کارگرفتن همه منابع ممکن، تا پایان سقوط رژیم سلطنتی، شرکت‌های سهامی زراعی کار موفقیت‌آمیزی انجام ندادند.^۲ وسعت بیش از حد زیاد آنها – هر کدام

۱. اطلاعات آماری دقیق در مورد ۸۹ تعاونی روستایی را در منبع پیشین، ضمیمه ۱، جدول ۵۰۵، صص ۴۱۶ به بعد می‌یابید.

۲. برای ارزیابی دقیق فعالیت‌های تعاونی‌های روستایی، ر.ک. همان، صص ۲۷۲–۲۱۳.

هزارها هکتار را دربرمی‌گرفتند—امکان مدیریت مؤثر را متنفی می‌کرد. همچنین، بازدهی کارگران پایین بود و کشاورزانی که مجبور به عضویت در شرکت‌های سهامی شده بودند علاقهٔ چندانی به آنها نداشتند.^۱ درواقع، کشاورزان از اینکه زمین‌های خود را در برابر تکه‌کاغذی به حکومت واگذار کرده‌اند، تأسف می‌خورند؛ آنان باور نمی‌کرند که درآمد حاصل از سهام به پای ارزش زمین‌هایی که از دست داده بودند برسد؛ و نمی‌فهمیدند هدف از تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی چیست؟ و استخدام به صورت کارگر روزمزد را نه یک امتیاز بلکه تنزل مقام اجتماعی خود می‌دانستند.^۲ البته، نمی‌توان گفت که نحوهٔ تلقی کشاورزان از امور تا چه حد بر بهره‌روی تأثیر داشته است، اما این موضوع قابل توجه است که در حدود سال ۱۳۵۷ چندین شرکت سهامی زراعی به منظور تقویت بهره‌وری کارگران به نظام سهم‌بری متولی شدند.^۳ دیگر شرکت‌ها نیز به علت سرازیرشدن سکنهٔ روستاهای شهرهای کوچک و بزرگ به دنبال یافتن کارهای پردرآمدتر، مجبور شدند کارگران افغانی را به استخدام خود درآورند.

۳۰۰،۰۰۰ دهقانی که از تأسیس سهامی‌های زراعی تأثیر پذیرفتند مسلمًاً ضربهٔ روحی وارد آمده به گروه زارعانی را که زمین‌های شان به‌وسیلهٔ مجتمع‌های کشت و صنعت غصب شد تجربه نکردند. اما به‌حال، هردو گروه مورد بی‌عدالتی قرار گرفته بودند. بنابراین جای تعجب نیست که آنها در زمرة اولین کسانی بودند که از شرایط انقلاب برای برگرداندن اوضاع به روای سابق سود بردن. از این رو در همان تابستان ۱۳۵۸، در خوزستان و کردستان و فارس کوشش‌هایی برای تغییر

۱. سازمان برنامه، بررسی مسائل روستایی ایران، ص ۵.

۲. هوشنگ کشاورز، ج. صفحهٔ نزد، و. حاجیی، شرکت سهامی زراعی رضا پهلوی (قصر شیرین)، صص ۳۰-۳۳ و ۶۹-۶۲.

۳. مصاحبه‌ها با مقامات و جامعه‌شناسان روستایی در ایران، تابستان ۱۳۵۷.

وضع به عمل آمد. در مواردی، مالکیت از مجتمع‌های کشت و صنعت سلب، و زمین مجدداً میان مالکان قبلی تقسیم شد. در شرکت‌های سهامی زراعی، تقریباً همه مدیران اخراج شدند. برخی از شرکت‌های سهامی به حالت قبل برگشتند و به مالکیت خصوصی درآمدند، حال آنکه بقیه به صورت اشتراکی باقی ماندند و خود کشاورزان تصمیم‌گیری درباره محصول، جدول‌بندی کاشت، تنظیم کارها و تقسیم سود را بر عهده گرفتند.

اصلاحات ارضی و دهقانان

قبل‌اگفتیم که اکثریت قابل توجهی از کشاورزان صاحب نسق در آستانه اصلاحات ارضی و در طول دهه پس از سال ۱۳۴۱ می‌توانستند از حق مالکیت برخوردار شوند. اما همان‌طور که در بخش قبلی گفته شد، پس از پایان برنامه اصلاحات ارضی ۲۰۰،۰۰۰ مالک غایابی همچنان نیمی از زمین‌های زراعی را در اختیار داشتند. معنی این گفته آن است که درنهایت تنها ۸ میلیون هکتار زمین میان حدود ۲ میلیون زارع تقسیم شد. از لحاظ نظری، به این ترتیب باید به هر زارع بهره‌مند از قانون اصلاحات ارضی حدود ۴ هکتار زمین مزروعی تعلق گرفته باشد، و اگر به یاد آوریم که به ادعای خود حکومت هر خانواده کشاورز شامل ۵ عضو می‌شد، این رقم قابل توجه نیست؛ یعنی، به هر نفر فقط ۰/۸ هکتار زمین می‌رسید. اما درواقع هدف اصلاحات ارضی تقسیم مساوی زمین میان صاحبان نسق نبود؛ بنابراین اندازه زمین‌های تقسیم شده چه در یک روستا و چه در میان روستاهای مختلف به شدت متغیر بود. این واقعیت از جنبهٔ شکل‌گیری یک طبقهٔ جدید دهقانان صاحب زمین پیامدهای مهمی داشت. درواقع، طبقهٔ جدیدی شکل گرفته بود که منافع اعضاش مطابق با اندازهٔ زمینی که در مالکیت داشتند متفاوت بود؛ و این تنافضات دستیابی به هرنوع هدف

واحد را دشوار می‌کرد. این امر را می‌توان با بررسی چهار جنبهٔ مرتبط تأثیر تقسیم اراضی بر قشر زارع بهتر درک کرد: ۱) نابرابری الگوی مالکیت زمین، ۲) پراکندگی قطعه زمین‌های تحت مالکیت هر زارع، ۳) مشکلات آبیاری، و ۴) معیشتی بودن کشاورزی.

نابرابری زمین‌ها

مقدار زمینی که هر زارع می‌توانست به دست آورد به میزان قابل توجهی متغیر بود؛ البته، در برخی از روستاهای زمین به طور مساوی میان صاحبان نسق تقسیم شد. این موقعیت بیشتر در روستاهایی پیش آمد که تحت پوشش مرحلهٔ اول اصلاحات اراضی قرار گرفتند، و بهویژه آن روستاهایی که در زمان وزارت ارسنجانی به وضع شان رسیدگی شد. در بیشتر روستاهای عامل عمداتی که نحوهٔ تقسیم را تعیین می‌کرد موقعیت اجتماعی سربندهای بود. در روستاهایی که سربندهای از امتیازات خاصی برخوردار نبودند زمین به طور مساوی میان صاحبان نسق تقسیم می‌شد. اما، الگوی متداول‌تر در سراسر کشور این بود که در هر روستا تعداد انگشت شماری نسبت به بقیه، زمین‌هایی به مراتب بزرگ‌تر و مرغوب‌تر دریافت کنند. عموماً سربندهای کدخدایان از تقسیم نابرابر سود می‌برند.^۱ در مرحلهٔ اول اصلاحات اراضی، حکومت مسئولیت تقسیم زمین طبق ترتیب سنتی مزارع را به ریش‌سفیدان روستا محول کرده بود. در بیشتر روستاهای کاملاً طبیعی بود که برای تقسیم زمین همان روش تقسیم بندهای را درپیش بگیرند. درواقع، معنی این گفته آن است که کشاورز بخشی از مزارعی را مالک می‌شد که در همان هنگام همچون عضوی از یک بنه روی آن کار می‌کرد. سربندهای که به طور سنتی سهم بیشتری از محصول می‌برند، اغلب موفق می‌شدند به همان میزان زمین بیشتری را نیز مالک شوند.

۱. مبنای اطلاعات زیر تحقیق میدانی در سال‌های ۱۳۵۰—۱۳۵۱ است.

جدول ۵. مزارع کشاورزان سال ۱۳۵۵

درصد کل زارعان	تعداد زارعان صاحب زمین (به صدهزار)	وسعت مزارع (به هکتار)
۸,۶	۲۰۰	۱۰,۱۵۰
۱۸,۷	۴۳۴	۶_۱۰
۲۳,۵	۵۴۵	۲_۵,۹
۱۴,۷	۳۴۲	۱_۲,۹
۳۴,۵	۸۰۱	< ۱
۱۰۰,۰	۲,۳۲۲ الن	جمع

الف: حدود ۱۰ درصد از کل این رقم را مالکان غایبی تشکیل می‌دهند که در میان صاحبان مزارعی با وسعت متفاوت توزیع شده‌اند.

مأخذ: کتاب جامعه دهقانی در ایران، نوشتۀ خسرو خسروی، ص ۹۶.

در مرحله دوم و به‌ویژه سوم اصلاحات ارضی، مالکان در فرایند تقسیم اراضی بسیار فعال‌تر بودند. آنها، خواه همه مزارع تحت مالکیت خود را می‌فروختند و خواه بخشی از آن را، اغلب جانب عوامل و حامیان خود را در روستا می‌گرفتند. بنابراین، کدخداها و سربنه‌هایی که در گذشته با مالک کنار آمده بودند، حق داشتند زمین‌هایی بیشتر و بهتری بخرند. گرچه زارعان اغلب به مأموران اصلاحات ارضی اعتراض می‌کردند، اما به شکایت‌های آنان هرگز ترتیب اثر داده نمی‌شد، چون زمین‌داران میان مقامات محلی نفوذ داشتند و حال آنکه زارعان هیچ پناهی نداشتند.

گرچه اقلیتی از زارعان در مقایسه با همکاران صاحب نسق خود مزرعه‌ای به مرتب بزرگ‌تر دریافت می‌کردند اما نباید چنین تصور کرد که بقیه مزارع به طور مساوی تقسیم می‌شد. در بسیاری از روستاهای وضع بر این منوال بود که یک یا دو یا سه زارع هر کدام حداقل ۱۰ هکتار زمین

می‌گرفتند و بقیه فقط نفری ۵ هکتار گیرشان می‌آمد. اما، به هر حال در بیشتر موارد الگوی تصمیم بسیار پیچیده بود. سعی کدخداها و سربنه‌ها بر این بود که تا جایی که ممکن است خویشاوندان و دوستانشان زمین مرغوب‌تر و بیشتری دریافت کنند. این واقعیت که زارعان باید با بت زمین پول می‌پرداختند نیز در تقسیم نابرابر عامل مهمی بود. بهویژه در مرحله سوم، وقتی حکومت تقریباً هیچ حمایتی از زارعان نکرد، در برخی از روستاهای گرایش به اجاره‌دادن زمین به کسانی که وضع اقتصادی بهتری داشتند، به وجود آمد.

همه این ترتیبات به شکل‌گیری الگویی از مالکیت زمین در میان کشاورزان منجر شد که در جدول ۵ درج شده است. این جدول الگوی نابرابر مالکیت کشاورزی را در پی کامل شدن برنامه اصلاحات ارضی به روشنی نشان می‌دهد. می‌توان دید که کمتر از ۱۰ درصد همه زارعان بیش از ۱۰ هکتار زمین دریافت کردند. (در حالی که برخی از این زمین‌ها ۵۰ هکتار وسعت داشته است. مساحت اغلب آنها حدود ۲۰-۳۵ هکتار بوده). در انتهای دیگر جدول، چهاربرابر این تعداد زارع (۳۵ درصد کل) مالک زمین‌هایی به مساحت کمتر از یک هکتار شدند. و در مجموع، بیش از ۷۲ درصد از همه زارعان کمتر از ۶ هکتار زمین دریافت کردند، بنابراین می‌توان گفت که سه‌چهارم آنها حداقل ۷ هکتار زمین لازم برای تأمین معاش خود را نیز به دست نیاورند.

پراکندگی مزارع

و سمعت مزارع تنها یک جنبه از ماهیت مالکیت دهقانی را پس از تقسیم اراضی نشان می‌دهد. محل مزارع نیز به همین اندازه روشنگر و ضعیت است. بنابراین باید به این مطلب نیز توجه داشت که زمین‌های اکثر زارعان شامل چند تکه زمین دور از هم و پراکنده در مزارع متعلق به روستاهای

محل زندگی آنان می‌شد. باید به خاطر داشت که تحت نظام تولید بنه، زمین‌ها از حیث حاصل‌خیزی به عالی، متوسط و بد تقسیم می‌شدند و مزارعی از هر سه نوع برپایه تقسیمی حدوداً برابر در اختیار بنه‌های روستا قرار می‌گرفت. همین ترتیب مبنایی شد برای تعیین اینکه به هر زارع چه زمینی باید تعلق گیرد. در عمل، معنی این کار آن بود که در زمان اصلاحات ارضی در یک روستا هر زارعی صرفاً می‌توانست همان مزارعی را که زیر کشت می‌برد (یا سهم خود را از مزارعی که به بنه‌اش تعلق داشت) بخرد.

در آن روستاهایی که همه زمین‌ها میان همه صاحبان نسق تقریباً به نسبت مساوی تقسیم شد پراکنده‌بودن مزارع برپایه قاعدة فوق، کشاورزان را دچار مشکلات جدی نمی‌کرد. در واقع، در برخی از این روستاهای اواسط دهه ۱۳۵۰ همچنان رسم بر این بود که همه زمین مزروعی به چهار بخش حاصل‌خیز، متوسط، بد و آیش تقسیم می‌شد. سپس، هر کدام از این بخش‌ها به تعداد بیشماری مزارع کوچک‌تر تفکیک شده و برپایه قرعه‌کشی میان زارعان تقسیم می‌شد و هر زارعی چند قطعه زمین مزروعی می‌گرفت که مساحت کل آنها به همان اندازه‌ای بود که او قانوناً مالک آنها شناخته می‌شد.^۱ بر عکس، پراکنده بودن زمین در بیشتر روستاهایی که مالکیت دهقانی با تنوع گسترده زمین تحت تملک مشخص می‌شد، یک معضل جدی بود. در بیشتر این قبیل روستاهای، بهترین زمین‌ها به ارباب سابق تعلق می‌گرفت یا به چند زارع فروخته می‌شد، بنابراین فقط مزارعی که بدترین نوع خاک را داشت تقسیم می‌شد؛ اغلب این زمین‌ها دور از آبادی و منابع آب قرار داشت. از این‌رو، بسیار اتفاق می‌افتد که یک زارع فقط ۳ هکتار زمین داشته باشد که آن هم در هشت نقطه متفاوت یا بیشتر پراکنده بود. چنین ترتیبی معمولاً اداره زمین‌ها را

۱. تحقیق میدانی، تابستان ۱۳۵۶.

دشوار می‌کرد و مایهٔ تلخ‌کامی شدید بیشتر کشاورزان بود (به جدول ۶ رجوع کنید).

مشکلات آبیاری

یکی از انگیزه‌های اصلی تکه‌تکه کردن زمین این بود که همه به مزارعی برخوردار از کیفیات تولیدی متفاوت دسترسی داشته باشند. عامل مهم در تعیین میزان حاصلخیزی زمین نزدیکی آن به منابع آب بود. به دلیل خشکی بیشتر نقاط ایران، دستیابی به آب کافی برای زمین‌های زراعی زیرکشت اهمیت فراوان دارد. بنابراین، در نظر بیشتر کشاورزان هر نوع تقسیم زمین بدون توجه به منبع آب آن بی‌معنی بود. خوشبختانه، بیشتر مزارع با حفظ حق سنتی استفاده از مقدار معینی آب در فواصل زمانی مشخص تقسیم می‌شد. در روستاهایی که کشاورزان آب را از رودخانه یا چشمه تأمین می‌کردند، زمان‌بندی‌های متداول همچنان مراجعات می‌شد. به‌حال، در روستاهایی که متکی به قنات یا چاه بودند نزاع بر سر آب برای تأمین بخش مهمی از آب مورد استفاده مزارع کاملاً رایج بود.

گرچه برخی از قنات‌ها تحت کنترل روستا درآمده بود، اما معمولاً رسم بر این بود که اربابان مالکیت خود را بر قنات‌ها حفظ کنند؛ بهویژه در روستاهایی که تنها بخشی از زمین‌ها تقسیم شده بود. با حفظ مالکیت قنات‌ها، مالکان غیابی نه تنها می‌توانستند رسیدن آب کافی به مزارع و باغ‌های میوه خود را تضمین کنند، بلکه آب اضافی برای فروش به کشاورزان محلی نیز داشتند. در برخی نواحی، بهویژه در استان کرمان که طول رشته قنات‌ها به چندین کیلومتر می‌رسید، مردم شهرنشین که سرمایه اضافی داشتند، احداث قنات را به‌طور سنتی نوعی سرمایه‌گذاری سودآور می‌دانستند و از سال ۱۳۵۰ به‌بعد برای استفاده از

جدول ۶. برآورده نمونهوار از قطعه‌بندی مزارع در ۱۲ شهر

شهرستان	الف	ب	ج	د	ه	ی
اراک	۲۶۶	۲۵۶	۹۶	۹,۹	۱۶	۰,۶
بندرعباس	۱۱۸	۹۵	۸۱	۵,۲	۴	۱,۳
بیرون‌جند	۱۶۴	۱۶۳	۹۹	۳,۳	۷	۰,۵
بهنورد	۱۶۸	۱۴۵	۸۶	۶,۳	۴	۱,۷
دره‌گز	۳۶	۳۱	۸۶	۹,۷	۵	۱,۹
گناباد	۳۵	۳۲	۹۱	۲,۵	۱۰	۰,۳
کاشمر	۵۹	۴۰	۶۸	۱۶,۷	۵	۳,۳
خلخال	۱۲۹	۱۲۶	۹۸	۷,۲	۱۰	۰,۷
مشهد	۳۲۴	۲۴۳	۷۵	۱۴,۵	۶	۲,۴
نیشابور	۱۹۸	۱۸۷	۹۴	۱۱,۸	۱۱	۱,۱
سبزوار	۱۴۳	۹۲	۶۴	۱۴,۷	۹	۱,۶
تریت جام	۱۲۰	۱۱۰	۹۲	۱۲,۵	۶	۲,۰
جمع کل	۱,۷۶۰	۱,۵۲۰	۸۶	۹,۵	۸	۱,۲

الف: تعداد دهقانان صاحب زمینی که مورد مصاحبه قرار گرفتند.

ب: تعداد دهقان‌هایی که مزارع شان پراکنده است.

ج: درصدی که مزارع شان پراکنده است.

د: میانگین مساحت زمین تحت مالکیت زارع به هکتار.

ه: میانگین تعداد مزارع. ی: میانگین مساحت مزارع (به هکتار)

مانند: جدول ۱، بخش «ه»، فصل پنجم از کتاب جامعه‌شناسی روزتایی‌ایران، ص ۱۶۸، نوشتۀ خسرو خسروی.

آب قنات از زارعان مبلغی بیش از آنچه اغلب روزتاییان مناسب می‌دانستند، طلب می‌کردند.^۱

کشاورزانی که باید نیازشان به آب را از قنات‌هایی تأمین می‌کردند که

۱. سازمان چریک‌های فدایی خلق، بررسی ساخت اقتصادی روستاهای کرمان، صص ۸۸-۸۵

به مالکان غیابی تعلق داشت، عموماً با ترتیب آبیاری مخالف بودند. از دهه ۱۳۵۰ به بعد سه مورد اعتراض کلی که به مالکان قنات می‌شد عبارت بود از: ۱) مقدار آب ثابتی که قبل از اصلاحات ارضی به هر مزرعه تعلق می‌گرفت به شدت کاهش یافت، چون بخشن اعظم آب به زمین‌های خود مالکان اختصاص یافته بود که در آنها محصولات فروشی کاشته می‌شد و به آبیاری بسیار نیاز داشت؛ ۲) نرخ استفاده از آب قنات دلخواه تعیین می‌شد و ظاهراً به میل مالک و به عنوان اقدامی برای به اصطلاح بر سر عقل آوردن زارعان افزایش می‌یافت؛ ۳) هزینه آبیاری با قنات سر سام‌آور بود و حدوداً یک چهارم ارزش محصول و بیش از یک سوم کل ارزش میوه‌ها و سبزیجات کاشته شده را شامل می‌شد. با توجه به این مشکلات، بسیاری از کشاورزان که احساس می‌کردند قادر نیستند پول آب را بپردازند هر سال بخش بیشتری از زمین خود را به صورت آیش رها می‌کرند و منحصرأ بر بارش سالانه که نامشخص بود متکی می‌شوند و بخشی از زمین‌هایشان را به مالکانی که وضع بهتری داشتند اجاره می‌دادند.^۱

کشاورزی معیشتی

مشکلات آبیاری که در بالا مورد بحث قرار گرفت اهمیت را که در جامعه روستایی ایران به آب داده می‌شد به خوبی نشان می‌دهد. این اهمیت مستقیماً از این واقعیت ساده ناشی می‌شود که منابع آب در بیشتر نقاط کشور برای برآوردن همه نیازهای کشاورزی کافی نیست. این کمبود آب علت اصلی آیش گذاشتن تقریباً نیمی از کل زمین‌های کشاورزی در سال است. بنابراین، اگر زارعی برای نمونه ۷ هکتار زمین داشت در عمل تنها می‌توانست ۳,۵ هکتار آن را در طول سال زیر کشت ببرد. این زمین نیز از

۱. برپایه تحقیق میدانی، ۱۳۵۱-۱۳۵۰، و ۱۳۵۶.

هشت قطعه و یا قطعات پراکنده بیشتر تشکیل می شد. رقم ۷ هکتار عمدتاً به مثابه مبنا انتخاب شده است، زیرا همان‌گونه که در آغاز این فصل عنوان شد مقدار زمین متوسطی است که یک خانواده روسیایی برای تأمین حداقل معاش خود به آن نیاز دارد. اما، قبل از اینکه زمین کافی برای تأمین درصد از همه دهقانان صاحب زمین در طول اصلاحات ارضی کمتر از ۷ هکتار زمین دریافت کردند. یعنی، اکثر کشاورزان زمین کافی برای تأمین معاش خانواده‌های خود بر اساس حداقل سطح زندگی در اختیار نداشتند. در عمل، برنامه اصلاحات ارضی قشری دهقان صاحب زمین به وجود آورد که شامل اقلیت کوچکی از کشاورزان سودجو و توده‌انبوی از کشاورزان فقیر بود که قادر به تأمین معاش خود نیز نبودند.

حال باید پرسید اگر این قشر عظیم دهقان صاحب زمین، سطح زندگی‌ای پایین‌تر از استاندارد داشتند پس کشاورزان، سراسر دهه ۱۳۵۰ را چگونه گذراندند؟ باید گفت چیزی که کشاورزان را سریعاً نگه‌داشت امکان کار در ملکی غیر از ملک خود بود. استخدام نامنظم، خواه در مزارع کشاورزانی که بیش از ۷ هکتار زمین داشتند و خواه در مزارع مالکان غیابی، کاری شدنی بود. به‌هرحال، برای بیشتر کشاورزان حاصل چنین تلاشی بیش از چند روز دستمزد در سال نبود. بنابراین، لازم بود در پی امکاناتی خارج از مزارع روزانه را برآیند. پس از سال ۱۳۵۰ کشاورزان فقیر هرچه بیشتر، به‌طور روزانه یا فصلی، به مراکز شهری روی آوردن؛ مهاجرت دائمی برخی از اعضای خانواده‌ها، از جمله پسران جوان نیز رواج داشت. میزان نیاز به درآمد خارجی با مساحت زمینی که زارع زیر کشت می‌برد رابطه مستقیم داشت: آن کشاورزانی که سالانه کمتر از ۲ هکتار را کشت می‌کردند (احتمالاً ۵۰ درصد کل دهقانان صاحب زمین) در مقایسه با آنان که بیش از ۲ هکتار زمین داشتند به مراتب بیشتر به دستمزدهایی متکی بودند که از کار برای سایر کشاورزان نصیب شان

می شد. درواقع، برخی از زارعانی که زمین هاشان بسیار کوچک بود کار روی زمین خود را ترک کردند، و اگر نمی توانستند مستأجری پیدا کنند زمین را بی حاصل رها می کردند و به شهرها سرازیر می شدند.^۱

هر کسی که در دهه ۱۳۵۰ درباره جامعه روستایی در ایران تحقیق کرده باشد نمی تواند تحت تأثیر احساس ناامیدی عمیق اکثر زارعانی که برای تأمین معاش خود کار می کردند، قرار نگرفته باشد. برخلاف نظر بوروکرات های شهری که قشر زارع را احمق تصور می کردند - دیدی که اغلب همکاران و مشاوران و آموزگاران خارجی آنها نیز در آن سهیم بودند و مبنای آن اشتباه گرفتن بی سوادی با جهالت بود - این قشر از روستانشینان کاملاً به دلایل تیره بختی خود آگاه بودند. آنان می توانستند به شیوه ای نسبتاً پیچیده پیوند متقابل میان نفوذ اقتصادی و سیاسی را دریابند. با این همه احساس می کردند برای ایجاد تغییر در شرایط موجود که شدیداً آزارشان می داد هیچ پشت و پناهی ندارند. کشاورزان، هرگاه چشم مأموران حکومتی را دور می دیدند، خشم خود را از اینکه چطور با اصلاحات ارضی فریب خورده اند به راحتی بیان می کردند. قابل توجه اینکه، اغلب کسانی که به کشاورزی معيشی استغال داشتند در سال ۱۳۵۷، وقتی حکومت با قیام های مردمی مواجه شد، نسبت به سرنوشت آن کاملاً بی اعتنا باقی ماندند و تنها تعداد بسیار ناچیزی از سقوط رژیم سلطنتی ناراحت شدند.

اصلاحات ارضی و خوشنشینان

گروه سوم جامعه روستایی که از تقسیم اراضی تأثیر پذیرفتند خوشنشینان بودند. همان گونه که قبلاً متذکر شدیم، گرچه آنها ۴۰ یا ۵۰

۱. در تابستان ۱۳۵۶ با چند نمونه مشابه برخوردم؛ این موارد ظاهراً بیشتر در روستاهای دورافتاده بود تا در روستاهایی که نزدیک بزرگراهها یا شهرها قرار داشتند.

در صد جمعیت روستانشین را تشکیل می‌دادند اما تا قبل از سال ۱۳۴۱ از حق ریشه برخوردار نبودند. خوش‌نشینان به انواعی از اشتغال‌های روستایی می‌پرداختند، اما از آنجا که طبق قانون اصلاحات اراضی دریافت‌کنندگان زمین باید از حق کشت برخوردار باشند، خوش‌نشینان از این برنامه سودی نبردند. گرچه در برخی روستاهای بعضی از آنان در اثر کمک‌های زارعان برای ادغام خوش‌نشینان در برنامه تقسیم اراضی، مالک یک قطعه زمین شدند، اما چنین مواردی کمیاب بود. در مجموع، امکان کسب مالکیت زمین محدود به صاحبان نسق قدیمی می‌شد. بنابراین، میان دهقانان صاحب زمین و روستانشینان بی‌زمین، به تدریج دشمنی ایجاد شد.

گرچه همه روستانشینان بی‌زمین خوش‌نشین خوانده می‌شوند، اما همه خوش‌نشینان از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی در یک سطح نبودند. در فصل ۲، سه گروه از آنان را نام برده‌یم: واسطه‌ها (کسبه و تجار)؛ کارگران غیر کشاورز (پیشه‌وران و کارکنان خدماتی)؛ و کارگران کشاورزی. عموماً، موقعیت هیچ‌یک از سه گروه در جامعه روستایی پس از اصلاحات اراضی نسبت به شرحی که قبلاً داده شد تغییری نکرد. اما، پیامدهای اصلاحات اراضی نقش مهمی را که گروه اول به‌طور سنتی در اقتصاد روستا داشت تقویت کرد و فقر دو گروه دیگر را افزایش داد. احتمالاً انواع واسطه‌ها ۶ درصد کل جمعیت خوش‌نشین را تشکیل می‌دادند. آنها، غالباً در ردهٔ ثروتمندترین روستاییان قرار داشتند. متداول‌ترین نوع واسطه گری، دکان‌داری روستا بود. اکثر دکان‌داران موفق شدند وضع اقتصادی خود را پس از اصلاحات اراضی تثبیت کنند، چون آنها بهره‌بران غیر مستقیم از سهم محصولی بودند که قبلاً به ارباب تعلق می‌گرفت. وقتی قشر زارع کنترل بر محصولات خود را به‌دست گرفت، دکان‌داران بی‌رحم با تشدید تلاش‌هاشان در جهتی که به نفع خودشان بود

از وضع جدید استفاده برداشت.^۱ برای نمونه، آنها محدودیت مقدار کالاهایی را که به طور نسیه به کشاورزان می‌فروختند، از میان برداشت پرداخت بابت این خریدهای نسیه، در کوتاه‌مدت و با بهره‌های سنگین ماهانه انجام می‌شد؛ آنها دکان‌های خود را پر از اجناس غیرضروری و تغذیه کردن تا مصرف بیشتر را تشویق کنند، به سلف‌خری یعنی خرید محصول کشاورزان تهی دست پیش از آنکه فصل برداشت فرارسد، پرداختند.^۲ و برای انتقال و فروش محصول به شهر وانت خریدند و بابت سفرهای مکرر کرایه دریافت کردند. این قبیل کوشش‌ها بی‌ثمر نماند و تا اواسط دهه ۱۳۵۰ اکثر دکان‌داران توانستند معاملات نسیه خود با کشاورزان را نسبت به دهه قبل ۲۰ تا ۵۰ درصد افزایش دهند. در برابر کالاهایی که می‌فروختند، آنچه از نقدی و غیرنقدی (معمول‌گندم) و بهره خریدهای نسیه دریافت می‌کردند، بخش قابل توجهی از کل «مازاد» محصولی بود که در اثر منسخ شدن روش سهم‌بری و پرداخت بهره مالکانه نصیب کشاورز می‌شد.

سوداگران خوش‌نشین قبیل از هر چیز از این لحاظ از اصلاحات ارضی سود برداشت که اکثریت قریب به اتفاق کشاورزان زمین کافی برای کشاورزی سودآور دریافت نکرده بودند و بنابراین، خواه برای تأمین نیازهای مصرفی خود و خواه برای تأمین هزینه‌های کشاورزی، همچنان به خرید نسیه از واسطه‌ها متکی بودند. واسطه‌های سنتی از طریق سیاست‌های گوناگونی مثل وام‌هایی با بهره سنگین، فروش نسیه مواد غذایی و سلف‌خری، بیشتر کشاورزان را همیشه به خود مقروض نگه می‌داشتند و همه مازاد محصول آنان را به چنگ می‌آوردند. سودآور بودن

۱. مبنای مشاهدات زیر تحقیقات میدانی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۱ و ۱۳۵۷-۱۳۵۸ است.

۲. کار سلف‌خری گویی از هنگام اصلاحات ارضی رواجی را شمگیر یافته است، ر. ک.: Khosro Khosravi, La Réforme agraire et l'apparition d'une nouvelle classe en Iran", *Etudes Rurales* 34 (1969): 123.

این روابط برای سوداگران از چشم کشاورزان مرفه‌تر پنهان نمی‌ماند. در برخی روستاهای، این قبیل کشاورزان خودشان دکان‌هایی برپا کردند که یا اجاره می‌دادند یا شخصاً اداره‌اش می‌کردند و بنابراین از منافع خرید و فروش، سهمی هم به آنان می‌رسید.

گرچه واسطه‌های خوش‌نشین بدون شک وضع خود را در پی اصلاحات ارضی بهبود بخشیدند، اماً پس از سال ۱۳۴۱ نفوذ آنان در اقتصاد روستایی در اثر فعالیت‌های حکومت که انحصار قبلی آنها را روی سرمایه و وام از میان برد، کاهش یافت. برای نمونه، نه تنها شرکت‌های تعاونی روستایی، بانک کشاورزی و دیگر مؤسسه‌های دولتی به منابع جدید اعتبار تبدیل شدند، بلکه وام‌های آنها معمولاً بلندمدت (یک ساله) و میزان بهره‌شان همه پایین بود (۶ درصد در سال).^۱ درنتیجه این رقابت میزان وام‌هایی که دکان‌داران می‌دادند همچون درصدی از کل وام‌ها بسیار تنزل کرد. با بررسی چند روستا در اراک، بیرجند، قوچان، تربت حیدریه و تربت جام معلوم شد که وام‌های دکان‌داران به ترتیب بر ۳۷ درصد، ۳۹ درصد، ۵۰ درصد و ۷۱ درصد از کل وام‌های محاسبه شده در سال‌های مورد بررسی بالغ می‌شد.^۲

به هرجهت، تأثیر کلی مؤسسه‌های وام‌دهنده تابع حکومت در حدی بود که تنها برخی از وام‌گیرندگان بالقوه را از وام‌دهنندگان روستا بی‌نیاز می‌کرد و هیچ‌گونه برخورد جدی با وام‌دهنندگان صورت نگرفت. این وضع در درجه اول یکی از نتایج سیاست رسمی ای بود که وام‌دادن را فقط برای مقاصد تولید کشاورزی مجاز می‌دانست. در عمل، گرفتن وام صرفاً به همان شکل ستی کوتاه‌مدت و با بهره زیاد از رباخواران و دکان‌داران

۱. نقش تعاونی‌های روستایی و مؤسسه‌های اعتباری دولتی در فصل ۶ بررسی شده است.

۲. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای اراک، ص

۹۱؛ تربت جام، ص ۱۳۸؛ بیرجند، ص ۱۴۴؛ قوچان، ص ۱۴۱؛ تربت حیدریه، ص ۹۹

روستا ممکن بود. با توجه به اینکه اکثر کشاورزان به کشت معیشتی اشتغال داشتند چاره‌ای نداشتند جز اینکه برای تأمین مالی بخشی از نیازهای مصرفی عاجل خود به چنین وام‌هایی متکی بمانند. بنابراین، با وجود اینکه وام‌دهی از انحصار سوداگران خوش‌نشین خارج شده بود، کنترل همچنان پابرجای آنان بر اعتبار مصرفی باعث می‌شد نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد روستایی داشته باشند.

گرچه وضع واسطه‌های گوناگون پس از سال ۱۳۴۱ بد نشد، اما این در مورد وضع دو گروه خوش‌نشین دیگر که ۹۴ درصد کل جمعیت خوش‌نشین را تشکیل می‌دادند، یعنی کارگران کشاورز و غیرکشاورز مصدق نداشت. بدترشدن وضع کارگران غیرکشاورز صرفاً ناشی از اصلاحات ارضی نبود، بلکه عمدتاً نتیجه بیشتر شدن امکان تهیه کالاهای ارزان قیمت کارخانه‌ای بود که قیمت کالاهای سنتی ساخت استادکاران روستا را پایین می‌آورد. کالاهای ضروری مثل کفش، پوشاسک، ظروف و ابزار مسی، سفالی، کارد و قاشق، اثنائیه چوبی و ابزار کشاورزی اکنون در کارخانه‌ها به طور انبوه تولید و در بازارهای محلی و دکان‌های روستا به قیمت‌هایی که اغلب پایین‌تر از قیمت خرید مواد خام مورد نیاز صنعتگران برای ساختن کالاهای مشابه بود به فروش می‌رسید. بنابراین، برای آهنگران، کفashان، مسگران، نجاران و دیگر استادکاران روستایی مقدور نبود که با کالاهای کارخانه‌ای رقابت کنند و حتی به سختی می‌توانستند خرج زندگی خود را از طریق کسب خویش تأمین نمایند.^۱

سومین گروه خوش‌نشینان، کارگران کشاورز، از میان همه گروه‌های اصلی و فرعی که بحث‌شان به میان آمد از پیامدهای اصلاحات ارضی بیشتر زیان دیدند. این خوش‌نشینان که تعدادشان در سال ۱۳۵۰ به بیش

۱. برای جزئیات بیشتر درباره سرنوشت استادکاران از سال ۱۳۴۱ به بعد، ر.ک.:

E. Hooglund, "The Khwushnishin Population", pp. 234–236.

از یک میلیون مرد بالغ می‌رسید برای تأمین معاش خود بیش از هر چیز بر کار کشاورزی متکی بودند. اما آنها در همه مراحل اصلاحات ارضی به عمد در برنامه تقسیم زمین ندیده گرفته شدند. تأثیر این سیاست ایجاد یک طبقه دهقان صاحب زمین و یک طبقه کشاورز بی‌زمین بود که منافع شان با هم در تضاد قرار داشت. البته، حتی قبل از سال ۱۳۴۱ نیز نابرابری‌هایی میان زارع صاحب نسق و کارگر کشاورز وجود داشت، اما پس از تقسیم اراضی موقعیت کشاورز بی‌زمین بسیار بدتر از آنهایی بود که زمین دریافت کردند. متعاقباً، روابط میان دو گروه برپایه رقابت اقتصادی ای که مشخصه‌اش تنیش و حتی کینه‌ورزی بود، فرار گرفت.^۱

موقعیت کارگران خوش‌نشین را نمی‌توان بدون درنظر گرفتن اکثر دهقانان صاحب زمینی که به کشت معیشتی اشتغال داشتند، درک کرد. نخست آنکه این کشاورزان چنان زمین کوچکی در اختیار داشتند که خود به راحتی می‌توانستند به همه امور کشت و زرع برسند و بنا برایمن منحصرآ به کار خود و خانواده‌شان متکی بودند. این باعث می‌شد که احتمال کار برای کارگران کشاورز روی ۲۵ درصد از زمین‌هایی که قبل از تقسیم اراضی توسط آنان زیر کشت می‌رفت به کلی متفاوت شود. و دوم، از آنجا که کشاورزانی که به کشت معیشتی اشتغال داشتند عموماً نمی‌توانستند با کار روی زمین خود معاش خانواده‌شان را تأمین کنند، به دنبال کار در کشتزارهای کشاورزان ثروتمندتر و املاک مالکان غیابی می‌رفتند. از این لحاظ دهقان صاحب‌زمین و کارگر کشاورز یا برزگر رقیب محسوب می‌شدند و رقابت آنان بر سر آن اندک کار موجود، به پایین‌ماندن دستمزدها کمک می‌کرد. به علت مکانیزه شدن بخش اعظم تولید کشاورزی رقابت بر سر کار میان کارگران خوش‌نشین و زارعان تهی دست

۱. برای جزئیات بیشتر ر. ک.:

Bill, *Politics of Iran*, p. 146.

در سراسر دهه ۵۰ روزبه روز شدیدتر می‌شد. ناگفته نماند که تا زمان وقوع انقلاب در بیشتر موارد روش‌های کشاورزی همچنان بر نیروی کارگر تکیه داشت اما، پا به پای آن استفاده از ماشین‌آلات برای انجام کارهای عمده‌ای مثل شخم‌زنی زمین و برداشت محصول در زمین‌های بیش از ۱۰ هکتار نیز متداول شده بود. نتیجه این فرایند تقلیل کار برای کارگران کشاورز و نیز تقلیل ساعت کار لازم برای انجام این‌گونه کارها بود. این کاهش بیشتر امکانات، بدتر شدن وضع خوش‌نشینان و تضاد آنان را با جمعیت زارع شدت بخسید. در چنین شرایطی، کارگران بی‌زمین در جست‌وجوی کار برای تأمین خانواده‌هاشان عمدتاً مجبور به مهاجرت از روستاهای خود بودند.

پس از پایان اصلاحات ارضی، مهاجرت این‌گروه بیشتر به سمت نواحی شهری بود، مهاجرتی که عمدتاً دهه‌ها هزار نفر و عمدتاً جوانان را دربرمی‌گرفت، این حرکت تا حدی به کاهش فشار روی کارگران کشاورزی‌ای که در روستاهای مانده بودند کمک کرد، گرچه نمی‌توانست وضع اجتماعی آنان را که فقیرترین ساکنان روستا بودند بهتر کند.

نتیجه

در این فصل نشان داده شد که تأثیرات برنامه اصلاحات ارضی گرچه به شکلی اساساً محدود، تأیید مالکیت زمین برای زمین‌داران غیر کشاورز، امکان مالک‌شدن زارعان سهمبر و تثبیت موقعیت اجتماعی کارگران کشاورز یا برزگران به مثابه کشاورزان فاقد زمین بود. اصلاحات ارضی خصلت اصلی نظام کشاورزی قبلی، یعنی نظامی را که در آن اقلیت مالک با استثمار اکثریت روستانشین از کار کشاورزی سود می‌برد، تغییر نداد. البته ترکیب گروه دوم همچون پیامد مستقیم سیاست‌های تقسیم اراضی حکومت، تغییر یافت. به طور مشخص، تعدادی از اربابان سابق از این

نظام به طور کلی حذف شدند و جای آنان را اقلیتی از کشاورزانی که ۱۰ هکتار زمین یا بیش از آن دریافت کرده بودند و نیز بورژوازی دهقانی (تجار خوش‌نشین) گرفتند. این هر دو گروه را باید بخشی از نخبگان جامعه روستایی دانست که از ایجاد روابط استثماری با اکثریت روستاشینان، شامل زارعان معيشی و کارگران کشاورز فاقد زمین، سود می‌بردند.

قبل‌آگفته شد که در طول حکومت محمد رضا شاه سیاست آن نبود که تغییری ریشه‌ای در روابط سنتی روستایی پدید آید. بنابراین، نباید هم حیرت کرد که چرا اصلاحات ارضی به چنین نتیجه‌ای دست نیافت. با این همه، هر برنامه تقسیم زمینی بهناچار تصوری را از تغییری نسبتاً بنیادین در ذهن می‌آفریند. احتمالاً یکی از اهداف این برنامه، ارائه چنین تصویری بود، اگرچه درواقع امکان هیچ تغییر جدی‌ای فراهم نشد. کشاورزان به این تصویر واکنش مثبت نشان دادند و در آغاز امیدوار بودند که اصلاحات ارضی وضع شان را بهبود بخشد. اما، برای اکثر آنان فقر بی‌پایان همراه با عدم امنیت اقتصادی سرنوشتی تغییرناپذیر بود. کشاورزان که پس از چندی از توهمندی در آمدند، به برنامه اصلاحات ارضی به تلخی می‌نگریستند. آنها به حکومت مظمنون بودند و نسبت به گروه کوچک مالکان غیابی و دهقانان صاحب زمینی که از اصلاحات متفع شده بودند کینه می‌ورزیدند.

مشکلی که در اینجا تشریح شد میراث اصلاحات ارضی بود که به طور مسلم حکومت پس از انقلاب باید به حل آن بپردازد. این واقعیت که کشاورزان نواحی مختلف کشور در سال‌های ۱۳۵۸-۵۹ از سقوط حکومت مرکزی استفاده کردند تا تعداد زیادی از مزارع خصوصی و متعلق به شرکت‌های سهامی زراعی را به تملک درآورند، دخالت حکومت را در این امر اجتناب‌ناپذیر کرد. ناتوانی حکومت در پاسخ‌گویی به این اقدامات کشاورزان تا پاییز سال ۱۳۶۰ نشان داده است که به سادگی

نمی‌توان در الگوهای مالکیتی که در آغاز ۱۳۵۸ وجود داشت تغییر اساسی ایجاد کرد. اگر تعدادی کافی از مزارع خلع مالکیت شده تحت کنترل کشاورزان می‌ماند، خود این مسئله فشارهایی برای درپیش‌گرفتن سیاست‌های اصلاحات ارضی جدی‌تر وارد می‌کرد. یکی از سیاست‌های قابل توجه که هوادارانی نیز در ایران داشت، تقسیم تمام اراضی بیش از ۱۰ یا ۲۰ هکتار به‌طور نسبتاً برابر میان کشاورزان است. مسلمًا در کوتاه‌مدت، هر برنامه‌ای از این دست به تقلیل تضادهای موجود در روستاهای که حاصل نابرابری در مالکیت زمین است، یاری خواهد رساند. به هرجهت، در بلندمدت معلوم نیست که چنین سیاستی واقعاً مشکلات مربوط به کشاورزی معیشتی را حل کند.

گرچه ساختار مالکیت زمین مهم است، اما مسئله عمدت‌تر این واقعیت است که جمعیت روستائی‌شین ایران نسبت به زمین‌های مزروعی زیاد است. مجموع کشاورزان و خوش‌نشینان در روستاهای بالغ بر ۳,۵ میلیون خانواده می‌شود. اگر فرض کنیم که تقسیم مجدد زمین به‌طور برابر صورت گیرد از ۱۶,۶ میلیون هکتار زمین زراعی موجود به هر خانواده فقط ۴,۷ هکتار می‌رسد. در عین حال، همان‌طور که قبلًاً دیدیم ۷ هکتار حداقل مساحتی است که یک خانواده کشاورز می‌تواند با کار روی آن معیشت خود را تأمین کند. حتی اگر ۱,۴ میلیون خانواده خوش‌نشین بدون زمین را هم کنار بگذاریم، باز مقدار متوسط زمینی که به هر خانواده می‌رسد تنها ۷,۹ هکتار خواهد بود، یعنی به قدر تأمین معاش خانواده در پایین‌ترین سطح ممکن. بنابراین، گرچه الگوی مالکیت زمین را می‌توان مسلمًاً عامل بدتر شدن وضع کشاورزان دانست، اما اصلاح عادلانه‌تر این الگو نمی‌تواند به خودی خود راه حلی برای مشکلات اقتصادی روستاهای باشد. کشور به یک برنامه جامع توسعه روستایی نیاز دارد؛ برنامه‌ای که اصلاحات ارضی قادر به تأمین آن نبود.

تغییرات اجتماعی - اقتصادی روستایی

تا اینجا نشان دادیم که اصلاحات ارضی اساساً برنامه‌ای محافظه‌کارانه بود. با این همه حتی یک تقسیم ارضی بسیار محدود نیز پیامدهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیری دارد. اکنون بجاست که برخی از این پیامدها را مفصل‌تر بررسی کنیم. در این فصل نتایج اقتصادی و اجتماعی عمیقاً درهم‌تنیده تقسیم اراضی و سیاست‌های مرتبط با آن تشریح خواهد شد. تأثیرات سیاسی این برنامه در فصل هفتم مورد بحث قرار می‌گیرد. مهم‌ترین نتیجه اصلاحات ارضی از نظر اقتصادی-اجتماعی تبدیل زارعان سهمبر به مالکان زمین بود. اما، این تغییر نسبتاً بنیادین در الگوهای مالکیت زمین، در تغییر ماهیت سنتی کشاورزی که عمدّه‌ترین خصیصه آن وجود کشاورزان معیشتی، قشر فقیری از کارگران کشاورزی زمین و قشر عمدتاً ممتازی از مالکان غایبی بود، کاملاً ناموفق ماند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که نتایج اصلاحات ارضی به لحاظ اجتماعی به تقویت مواضع سه قشر عمدّه در جامعه روستایی انجامید. پیامدهای کلی اصلاحات ارضی به لحاظ اقتصادی، تا به این حد آشکار نیست. مع‌هذا، شواهدی که در زیر می‌آید نشان خواهد داد که نتایج اصلاحات ارضی عامل مهمی در رکود کشاورزی پس از سال ۱۳۵۰ بود.

و این طنز تلخی است، چرا که هدف عمدۀ این برنامه افزایش تولید کشاورزی بود. با این همه، نه تنها چنین نتیجه‌ای حاصل نشد بلکه بر عکس طی دهۀ ۵۰ تولید محصولات غذایی کشاورزی عملاً کاهش یافت.

هدف این فصل تلاش برای درک این مطلب است که چرا سیاست‌های اصلاحات ارضی، به رغم پیش‌بینی نتایج سودمند، چنین تأثیر منفی‌ای بر کشاورزی ایران داشته است. همان‌گونه که خواهید دید، توضیح این امر آسان نیست، اما با ارزیابی شیوه‌های گوناگون تأثیرگذاری برنامۀ ارضی حکومت بر ساختارهای کلیدی اجتماعی-اقتصادادی مشخصاً، و بر تولید کشاورزی در کل، می‌توان شناختی از مسئله به دست آورده. بهویژه، در اینجا بررسی دقیق نقش بنه‌ها و تعاوونی‌ها پس از تقسیم اراضی واحد اهمیت است. علاوه بر آن، دلایل مربوط به مؤثرنبوذن سیاست‌های ارضی نیاز به بررسی دقیق دارد. پس از شناخت عوامل پیچیده‌ای که به بدتر شدن شرایط کشاورزی انجامید، می‌توانیم به بررسی عمدۀ‌ترین نشانه اجتماعی فقدان رشد و توسعه، یعنی مهاجرت توده‌ای از روستا به شهرها در دهۀ ۱۳۵۰ بپردازیم.

بنه‌ها و تقسیم اراضی

کاهش اهمیت بنه یکی از نتایج مستقیم، هرچند ناخواسته اصلاحات ارضی بود. خواننده به یاد دارد که بنه‌ها، در بیشتر روستاهای اربابی، به عنوان واحد اصلی اقتصادی دارای عملکرد مشخصی بود. همه کارهای تولید کشاورزی از طریق بنه عملی می‌شد: ساخت ابزار و آلات کشاورزی؛ شخم، بذرپاشی، وجین کردن و آبیاری مزارع؛ برداشت محصول؛ و تسهیم محصول میان اعضای بنه و روستاییانی که یا طبق قرار مشخصی برای بنه کار کرده بودند یا خدمات خود را به اعضای بنه

«فروخته» بودند. بنابراین، کار بنه نه تنها سازماندهی تولید بلکه توزیع درآمد نیز بود. پس از مالکان غیر کشاورز، کسانی که بیش از همه از وجود بنه نفع می‌بردند کشاورزان سهم بزر بودند؛ عضویت در بنه عملاً به معنی کسب حق ریشه یا حق نسق بود. کار در بنه‌ها به صورت گروهی انجام می‌شد؛ برای برخی وظایف مسئولیت فردی وجود داشت، اما این مطلب در مورد قطعات جداگانه زمین مصدق نداشت.

هنگام تقسیم اراضی کوشش بر این بود که زمینی که اعضای بنه مشترکاً روی آن کار می‌کردند میان آنان قسمت شود.^۱ کشاورزانی که به این ترتیب مالک زمین می‌شدند می‌توانستند در صورت تمایل همراه با سایر زارعان زمین‌هاشان را به صورت تعاقنی کشت کنند یا خود مستقلأً به این کار مبادرت ورزند. از آنجا که کار مشترک یکی از سنت‌های دیرپا در میان کشاورزان بود، در آغاز اجرای اصلاحات اراضی گرایش شدیدی نسبت به دست‌نخورده گذاشتند ترکیب بنه‌ها وجود داشت.^۲ اما در نحوه عملکرد بنه‌ها تغییراتی ایجاد شد که مهم‌تر از همه الغای امتیازاتی بود که منتهی به تقسیم نابرابر کار و محصول می‌شد.^۳ این تبدیل بنه‌ها از ساختارهایی اساساً نامساوی به مشارکت مساوی احتمالاً در آغاز موجب حفظ آنها شد. اما، در بلندمدت زارعان تازه مستقل شده با ترتیبات کشاورزی گروهی به مخالفت برخاستند. درپی آن و مشخصاً پس از سال ۱۳۴۴، شرکت در بنه‌ها آهسته و پیوسته کمتر شد.^۴ استاد از هم پاشیدن بنه‌ها را جواد صفی نژاد صاحب نظر بر جسته ایرانی در این زمینه، و استاد

۱. برای اطلاعات دقیق‌تر، ر. ک.:

Eric J. Hooglund, "Rural Socioeconomic Organization in Transition: The Case of Iran's Bunehs", in *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*, ed. Michael Bonine and Nikki Keddie, pp. 191–207.

۲. صفی نژاد، بنه، چاپ دوم، ص ۱۷۹–۱۸۰. ۳. همان، صص ۱۷۸–۱۸۰.

۴. همان، صص ۱۸۷–۱۸۰.

دانشگاه تهران به طور کامل گردآوری کرده است.^۱ بنا به گفته او، در فاصله سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۵۷، تحلیل رفتن تاریخی بنه‌ها در بسیاری از روستاهای الگوی یکسانی را دنبال می‌کند. در آغاز، بنه‌ها در هر روستا در همان اندازه و تعدادی که قبل از تقسیم اراضی وجود داشتند بازسازی شدند. در دوره‌های بعدی تعداد بنه‌ها با تقسیم گروه‌های بزرگ‌تر به واحدهایی مشکل از چهار، سه یا حتی دو نفر عملاً افزایش یافت. درین آن، دهقانان صاحب زمین شروع به کار انفرادی کردند و بنه‌ها مطلقاً از دور خارج شدند. در تعدادی از روستاهای بزرگ‌تر، این فرایند به محو کامل بنه و برجای ماندن خاطره‌ای صرف از آن منتهی شد. اما، در برخی روستاهای بنه‌ها به شکل کار شراکتی حداقل دو مرد برجای ماند. جدول ۷ الگوی از هم پاشیدن بنه در روستای طالب‌آباد را نشان می‌دهد. بی‌شک علت اصلی سقوط بنه‌ها عوامل اقتصادی بوده است. این واقعیت که وسعت زمین‌های حدود ۷۵ درصد از کل دهقانان صاحب زمین کمتر از ۷ هکتار بود که حداقل لازم برای تأمین معیشت یک کشاورز و خانواده‌اش محسوب می‌شد، در از میان رفتن بنه‌ها نقش داشته است. نخست، از آنجا که دهقانان صاحب زمین تنها نیمی از ملک‌شان را در هر فصل زیر کشت می‌بردند، اکثریت آنان می‌توانستند معمولاً زمین خود را از طریق استفاده از کار خانواده به طور مناسب اداره کنند؛ بنابراین، کار اشتراکی با دیگر کشاورزان هیچ امتیاز آشکاری برای آنها نداشت. دوم، چون مساحت زمین‌های تحت مالکیت دهقانان در بیشتر روستاهای نابرادر بود، کوشش در جهت حفظ بنه‌ها از همان آغاز با مجادله بر سر مقدار کاری که هریک از شریک‌ها باید انجام می‌دادند و نیز تقسیم محصول همراه بود.^۲

۱. بهویژه ر.ک.: بخش دوم همان، صص ۲۳۴—۱۷۱.

۲. برای مثال‌هایی از برخورد بر سر تقسیم کار بنه، ر.ک.:

سوم آن که برای اقلیت دهقانانی که زمین کافی داشتند و می‌توانستند از آن بهره‌برداری کنند، اجیرکردن کارگران روزمزد مفیدتر از کار مشترک با کشاورزان معیشتی بود. درمجموع، منطقی است که نتیجه بگیریم بیشتر کشاورزان پس از آن که دریافتند منافع خود آنان دیگر از طریق کار مشترک بهنحو مطلوب تأمین نمی‌شود از شرکت در بندها خودداری کردن.

به رغم گرایش به سمت کشاورزی مستقل، برخی عوامل در جهت حفظ دستکم بخشی از سنت بنه عمل کردند. برای نمونه، در روستاهایی که پیوندهای خویشاوندی نزدیکی میان اعضای بنه وجود داشت، بنه‌ها اغلب ساختار پیش از اصلاحات ارضی خود را تا چند فصل کشت متوالی حفظ کردند.^۱ قابل توجه است که حتی در روستاهایی که بنه‌های بزرگ به گروه‌های کاری کوچک‌تر متشكّل از دو یا سه مرد تقسیم می‌شد، اغلب انشعاب‌ها براساس پیوندهای خانوادگی صورت می‌گرفت.^۲ احتمالاً در مورد اداره منابع آب نیز لزوم ادامه همکاری به همین اندازه اهمیت داشت. بنابراین، در برخی روستاهای آبیاری دشوار و وقت‌گیر بود، بنه‌ها دست‌نخورده باقی ماند. هرچند فقط در طول دوره آبیاری مزارع اعصابی خود فعل می‌شد؛ یعنی با پایان دوره آبیاری کار بنه پایان می‌پذیرفت و اعضا سایر امور مربوط به کشت را روی زمین‌های خود مستقلانجام می‌دادند.^۳

گرچه بنه‌ها کاملاً از جامعه دهقانی ایران برچیده نشدند، اما روند متلاشی شدن سراسری آنها یک فاجعه بود. از حدود سال ۱۳۵۱، بنه‌ها دیگر آن تشکیلات اجتماعی-اقتصادی قبل از اجرای اصلاحات ارضی نبودند. دلیل اصلی این وضع بی‌میلی دهقانان صاحب زمین برای شرکت

۱. برای مثال‌ها، ر.ک.، الیاسیان، دشت قزوین، صص ۴۲-۴۴.

۲. صفحه نژاد، بنه، چاپ دوم، صص ۱۸۹-۱۸۸.

۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک. مصطفی ازکیا، «فردیس» در علوم اجتماعی ۱۳۵۵: ۱۸۰-۱۸۸.

در بندها به علت عوامل یادشده فوق بود. گرچه ملاحظات اقتصادی از جمله انگیزه‌های مهم این رفتار کشاورزان محسوب می‌شد، اما عوامل روانی چندی نیز در این وضع دخیل بود. برای درک مطلب می‌توان به برخی از کتاب‌ها و مقاله‌های منتشر شده درباره سودبرنده‌گان از برنامه‌های تقسیم اراضی در دیگر نقاط جهان رجوع کرد. طبق تحقیقات انجام شده، در کشورهای مختلفی مانند بولیوی، مصر، ژاپن، مکزیک، کره جنوبی و تایوان، در میان مالکان جدید تمایلی قوی نسبت به فعالیت فردی در کشاورزی به وجود آمده است.^۱

ضمن آنکه دهقانان صاحب زمین عموماً ممکن است ترجیح دهنده سود و زیان خود از کشاورزی را برپایه فعالیت‌های خویش قرار دهند، دست‌کم در مورد ایران روش تقسیم اراضی چنان بود که به این گرایش‌ها شدت می‌بخشید؛ یعنی، مساحت اکثر زمین‌هایی که به کشاورزان تعلق گرفت به رغم نابرابری آن‌قدر کم بود که به راحتی می‌شد با کار اعضا خانواده آن را کاشت. به علاوه، در متلاشی شدن بندها نقش کشاورزان مطلق نبود. زمانی که سیاست اصلاحات ارضی مدون شد، مقامات حکومتی از نقش بندها در مدیریت تولید کشاورزی بسی خبر بودند. درنتیجه، به منظور بهره‌گیری از آنها و تبدیل شان به عامل مستبی برای برنامه اصلاحات ارضی هیچ سیاستی تدوین نشد. جالب اینجا است که مقامات دولتی تصور می‌کردند که زارعان مهارتی در اداره زمین‌ها ندارند و نمی‌توانند با موفقیت کشاورزی کنند، ولذا برای کمک به آنان بیشتر متوجه سازمان دادن به نهادهایی مناسب بودند. حتی، پس از سال ۱۳۴۹، وقتی ماهیت بندها در نتیجه تحقیق صفوی نژاد و دیگر محققان ایرانی بهتر

۱. برای اطلاعات دقیق‌تر، ر.ک.: منابع زیر:

Peter Dorner, ed., *Land Reform in Latin America: Issues and Cases*; H. Mendras and Y. Travernier, eds., *Terre, paysans, et politique*, and Sein Lin, ed., *Readings in Land Reform*.

فهمیده شد، هنوز هم در میان مقامات شناخت اندکی از این تشکیلات و پذیرش عملکرد آنها وجود داشت.^۱ بنابراین، هیچ سیاستی درپیش گرفته نشد که بتواند به حفظ یا حتی دوباره جان دادن به بنه‌ها کمک کند. درمجموع، همان‌طور که هنگام بحث درباره شرکت‌های تعاونی خواهید دید اتخاذ سیاست‌های مثبت در این زمینه با پدرسالاری و عدم حساسیت نسبت به نیازهای کشاورزان که خصیصه کلی نگرش بوروکرات‌های شهری نسبت به امور روستایی بود سر سازگاری نداشت.

شرکت‌های تعاونی روستایی

یکی از مشغله‌های عمده بانیان قانون اصلاحات ارضی اولیه، جلوگیری از جابه‌جایی جدی در کشاورزی بود. مقامات دولتی بر این تصور بودند که مالکان غیر کشاورز منبع اصلی مدیریت و اعتبارند، و بنابراین با کنارزدن آنها روستاهای این منابع محروم می‌شوند و زارعان نمی‌توانند دست‌کم تا چندین سال این جای خالی را پر کنند. بنابراین، برای به حداقل رساندن مشکلات اقتصادی پیش‌بینی شده شبکه‌ای وسیع از تعاونی‌های روستایی تشکیل شد که تحت سرپرستی مأموران تعلیم دیده در این زمینه به صورت مجرای‌ای برای گرفتن اعتبارات دولتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای تضمین کارایی تعاونی‌ها، عضویت در آنها، پیش شرط دریافت زمین بود.

این برداشت از نقش مالکان کاملاً نادرست بود، زیرا آنان مدیریتی بر کارها نداشتند و اعتبار کمی نیز فراهم می‌آورdenد. درواقع، اکثر مالکان دور از روستاهای می‌زیستند و علاقه و حتی شناخت کمی نسبت به امور

۱. این تفسیر برپایه مصاحبه‌های مفصل با مقامات بلندپایه ایران در طول زمستان ۱۳۵۱ و تابستان ۱۳۵۶ قرار دارد. چند استثنای قابل توجه وجود داشت؛ از جمله اسماعیل عجمی، جامعه‌شناس روستایی که در طول سال ۱۳۵۶ در وزارت کشاورزی خدمت می‌کرد.

کشاورزی داشتند. مدیریت عملی تولید، همان طور که نشان داده شد کار بنه‌ها بود، و حتی سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ای مثل ساختن قنات و نگهداری و مرمت آن نیز اغلب از طریق مالیات بستن بر محصول برداشت شده بنه‌ها انجام می‌گرفت. اما مقامات تهران از عملکرد بنه‌ها کاملاً بی‌اطلاع بودند و بنابراین، نه تنها هیچ کوششی برای سودبردن از امتیازهای ویژه بنه‌ها به عمل نیامد، بلکه تصور بر این بود که مدیریت تولید و تعاقون مقوله‌ای بیگانه با «سرشت» کشاورزان است. متأسفانه این دید حمایت‌گرانه و خام نسبت به شرایط جامعه روستایی پایه بخش بزرگی از دیدگاه حکومت درباره تعاقونی‌ها را تشکیل می‌داد.

این تعاقونی‌ها طبق قوانین ایران شخصیت‌هایی حقوقی بودند؛

جدول ۷. تغییر بنه‌ها در طالب‌آباد پس از اصلاحات ارضی

سال زراعی	بنه‌های ۴ نفره	بنه‌های ۳ نفره	بنه‌های ۲ نفره	جمع گشت	بنه‌های زارعان در بنه‌ها	جمع درصد	بنه‌های ۱ نفره	بنه‌های ۰ نفره	۱۰۰
۱۳۴۴_۱۳۴۵	۱۵	—	—	—	۶۰	۶۰	—	—	۱۰۰
۱۳۴۵_۱۳۴۶	۹	—	۱۰	۴	۱۹	۶۰	۶۰	—	۹۳
۱۳۴۶_۱۳۴۷	۵	۱	۱۶	۵	۲۲	۶۰	۶۰	—	۹۲
۱۳۴۷_۱۳۴۸	۴	۱	۱۸	۵	۲۳	۶۰	۶۰	—	۹۲
۱۳۴۸_۱۳۴۹	۴	۱	۱۶	۹	۲۱	۶۰	۶۰	—	۸۵
۱۳۴۹_۱۳۵۰	۴	۱	۱۴	۱۳	۱۹	۶۰	۶۰	—	۷۸
۱۳۵۰_۱۳۵۱	۳	۲	۱۴	۱۴	۱۹	۶۰	۶۰	—	۷۷
۱۳۵۱_۱۳۵۲	۱	۲	۱۶	۱۸	۱۹	۶۰	۶۰	—	۷۰
۱۳۵۲_۱۳۵۳	—	۲	۹	۳۶	۱۱	۶۰	۶۰	—	۴۰
۱۳۵۳_۱۳۵۴	—	۱	۱۰	۳۷	۱۱	۶۰	۶۰	—	۳۸
۱۳۵۴_۱۳۵۵	—	۱	۹	۳۹	۱۰	۶۰	۶۰	—	۳۵

مأخذ: جواد صفائی‌زاد، بنه، چاپ سوم؛ جدول ۳۰، ص ۱۸۶. (من تغییراتی در جدول داده‌ام و ستون آخر مربوط به درصد کشاورزان عضو بنه‌ها را به آن افزوده‌ام).

بنابراین، می‌توانستند عاملان خرید ماشین‌آلات کشاورزی، ابزار، کود، سمهای دفع آفات و دیگر کالاهایی باشند که تهیه آنها خارج از توان خریداران منفرد بود. همچنین، می‌توانستند تسهیلاتی برای انبار، نقل و انتقال و بازاریابی محصولات تولیدی اعضای خود فراهم آورند. اما، شاید مهم‌ترین فعالیت تعاونی‌ها پیش‌بینی وام‌های معقول به مقادیر کافی بود تا زارعان بتوانند از وام‌گرفتن از نزول خواران محلی نجات یابند و همچنین دست به سرمایه‌گذاری‌های سودآور بزنند. اگر تعاونی‌ها در این عملیات موفق از کار درمی‌آورند، می‌توانستند زارعان را در گذار از کشاورزی معیشتی به کشاورزی سودآور یاری دهند.

متأسفانه، شرکت‌های تعاونی روستایی از همان آغاز در دنبال کردن هدف اولیه خود شکست خوردند. درواقع، این تعاونی‌ها قبل از آن‌که کمکی به کشاورزان باشند به سرعت تبدیل به وسیله‌ای برای حکومت مرکزی شدند که از سال ۱۳۴۱ به بعد از طریق آنها کنترل خود بر روستاها را گسترش می‌داد. روش شکل‌گیری این شرکت‌ها، شیوه اداره آنها و نوع فعالیت‌هایی که مجاز به انجام آن بودند به شدت به وسیله بوروکراسی کنترل می‌شد. با بررسی دقیق‌تر پیامد سیاست‌های رسمی در هریک از سه حوزه فوق، بهتر می‌توان به گسترده‌گی نقش تهران پی برد. در مورد تشکیل تعاونی‌های روستایی، سیاست حکومت ابتدا تأسیس چندین هزار تعاونی در سراسر کشور بود که هریک دو تا چهار روستا را تحت پوشش قرار دهد. برای زارعانی که در مرحله اول اصلاحات ارضی زمین دریافت کرده بودند پیوستن به تعاونی‌ها اجباری بود، اما، این شرط در مورد کشاورزانی که در مراحل دوم و سوم زمین دریافت کردند، عنوان نشد. تا سال ۱۳۴۷ حدود ۸,۵۰۰ تعاونی - دست‌کم روى کاغذ - تشکیل شده بود و عمدتاً روستاهایی را دربرمی‌گرفت که در مرحله اول زمین‌هاشان تقسیم شده بود. از آن پس، تشکیل تعاونی‌های جدید به

کُنندی صورت گرفت. گرچه کشاورزان همچنان تشویق می‌شدند که به شرکت‌های موجود پیوندند. بنابراین، تا سال ۱۳۵۱ صرفاً ۸,۸۰۰ تعاونی تأسیس شده بود که ۲۳,۰۰۰ روستا را زیر پوشش می‌گرفت و ۱,۵ میلیون نفر عضو داشت.^۱ درحالی‌که این ارقام تنها حدود یک‌سوم از همه روستاهای و ۷۰ درصد از زارعان صاحب زمین را دربرمی‌گرفت، تعداد واقعی تعاونی‌ها که هریک نسبتاً مستقل بود، امکان إعمالِ کنترل مؤثر را برای دستگاه عریض و طویل حکومتی فراهم نمی‌آورد. بنابراین، حکومت تصمیم‌گرفت این شرکت‌ها را در هم ادغام کند و همزمان با آن همهٔ دهقانان صاحب زمین را به عضویت آنها درآورد. این عمل تعداد تعاونی‌ها را پس از ۱۳۵۲ به ۳,۰۰۰ شرکت «مادر» کاهش داد که این شرکت‌ها در بزرگ‌ترین روستاهای قرار داشتند. عضویت برای همهٔ مالکان تا شعاع چندین کیلومتری آزاد بود (فوائل از منطقه‌ای به منطقه دیگر فرق می‌کرد). در برخی موارد بیست و هفت متفاوت اعضاً یک شرکت تعاونی بودند. در سال ۱۳۵۷ مقامات حکومتی مدعی شدند که این ترتیب به‌اصطلاح کاراتر عملًا در خدمت همهٔ روستاهای و دهقانان صاحب زمین قرار گرفته است.

گرچه هیچ سندی در دست نیست که نشان دهد زارعی درنتیجهٔ ادغام تعاونی‌های روستایی مجبور به ترک عضویت شده باشد، اما حدود ۶,۰۰۰ روستا شرکت‌های عملًا موجود خود را از دست دادند.^۲ در عمل، معنی این حرکت آن بود که اعضا، همان‌اندک استقلالی را هم که

۱. برای آمار مربوط به شرکت‌های تعاونی روستایی، ر.ک. گزارش‌های متفاوت سالانه از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱: ایران، وزارت تعاون و امور روستاهای گزارش سالانه در مورد شرکت‌های تعاونی روستایی مانند سایر آمارهای دولتی، اینها را نیز باید بیشتر راهنمایی به شمار آورد تا گزارش واقعی.

۲. بند زیر بر مبنای مشاهدات شخصی نگارنده در طول تحقیق میدانی سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۰ و ۱۳۵۸-۱۳۵۷ قرار دارد.

می‌توانستند در اداره امور تعاونی خود داشته باشند از دست دادند. شرکت‌های جدید «مادر» با تعداد اعضاًی اجباراً بیش از ۱,۰۰۰ نفر به راحتی زیر نفوذ سهام‌داران بزرگی قرار گرفتند که ضمناً ثروتمندتر بودند و در زمرة کشاورزان مالک به شمار می‌آمدند. این گروه نخبگان روستایی اغلب به منظور افزایش قدرت خویش در روستاهای با مقامات دولتی متعدد می‌شدند. حضور آنها توان حکومت را برای اعمال کنترل مستقیم‌تر بر شرکت‌های تعاونی تقویت کرد.

ساختار تشکیلاتی تعاونی‌ها نیز کنترل مؤثر حکومت را تسهیل می‌کرد.^۱ همه اعضاء فقط سالی یکبار در جلسه عمومی گرد هم می‌آمدند. در این جلسه سه عضو شورای اجرایی که بر امور روزمره تعاونی‌ها سرپرستی داشتند انتخاب می‌شدند (هر عضو دو سال بر سر کار می‌ماند).^۲ شورای اجرایی از میان اعضاء خود رئیسی بر می‌گزید و مدیر را هم از میان شرکت‌کنندگان در جلسه عمومی یا حتی افراد خارج از تعاونی انتخاب می‌کردند. مدیران در همه معاملات رسمی با سازمان‌های عمومی و خصوصی، سخنگویان تعاونی بودند. مسئولیت‌های آنان شامل مذاکره در مورد وام‌گرفتن از مؤسسات وام‌دهنده وابسته به حکومت و کار با کارشناسان وزارت تعاون و امور روستاهای بود.

اگرچه زارعان به لحاظ قانونی در ساختار تعاونی‌های روستایی غالب بودند، اما مدیریت این مؤسسات با تهران بود. از سال ۱۳۴۲ سازمان مرکزی تعاون روستایی به مثابة یکی از اداره‌های تابع وزارت کشاورزی تأسیس شد. تا سال ۱۳۵۱ انواع سازماندهی‌های مجدد دیوان سالارانه به ادغام این اداره در یک وزارت‌خانه مستقل انجامید که عمدهاً با سیاست‌های

۱. بررسی دقیق ساختار تعاونی‌های روستایی را می‌توان در کتاب احمد عراقی، *تشکیل و اداره شرکت‌های تعاونی*، یافت.

۲. اطلاعات زیر بر مبنای همان، صص ۱۴۲-۱۰۷ قرار دارد.

مریبوط به تعاونی‌ها سروکار داشت. سازمان مرکزی تعاون روستایی سلسله مراتبی از کارمندان داشت که تحت عنوان کارشناس شناخته می‌شدند و مسئول سرپرستی فعالیت‌های شرکت‌های تعاونی بودند. کارشناسان بخش، مأموران مسئول تعاونی‌ها در سطح محلی بودند. آنها باید به منظور تفسیر سیاست‌های حکومت برای مدیران و شوراهای اجرایی مرتب از روستاها بازدید می‌کردند و پیشرفت کارها را در جهت اجرای دستورات رسمی زیرنظر می‌گرفتند. از کارشناسان انتظار نمی‌رفت در بخش‌های خود تعاونی‌ها را تشویق به انجام اقدامات مستقل کنند. درواقع هر پروژه‌ای که اعضا عنوان می‌کردند باید به تأیید همه مقامات بوروکراسی سازمان مرکزی تعاون روستایی می‌رسید.

این روش مدیریت، تعاونی‌ها را رسماً به ابزار اجرای سیاست حکومت تبدیل کرد. درواقع، کارمندان خود شرکت‌های تعاونی که از میان اعضا انتخاب می‌شدند عملاً به مأموران حکومتی تبدیل می‌شدند، زیرا مجبور بودند خواسته یا ناخواسته با کارشناسانی همکاری کنند که به‌نوبه خود دستور کارشان را از مقامات بالاتر دریافت می‌کردند. بنابراین، به رغم لفاظی‌های بی‌پایان درباره ارزش کار گروهی، تهران به تعاونی‌ها اجازه نمی‌داد برای سازماندادن به فعالیت‌های مشترک در امور کشاورزی به نهادهای مستقلی تبدیل شوند.^۱ بدین ترتیب، تعجبی ندارد که در طول دوره‌ای هفده ساله، از زمان اجرای اصلاحات ارضی تا سقوط رژیم پهلوی، حکومت در شکل دادن به سیاستی منسجم برای تقویت نقش تعاونی‌ها شکست خورد. یعنی، هیچ تلاش رسمی برای تشویق تعاونی‌ها به گسترش فعالیت‌های خود برای بالا بردن تولید صورت

۱. در اوایل دهه ۱۳۴۰ کنترل دولت بسیار کمرنگ‌تر بود، و در پی آن فعالیت‌های مستقل و داوطلبانه در برخی تعاونی‌ها دیده می‌شد. برای مطالعه بیشتر ر. ک.

نگرفت.^۱ فعالیت‌هایی که تهران اجازه می‌داد تعاونی‌ها به آن بپردازند کارهایی بود که می‌شد به راحت‌ترین وجه سرپرستی شان کرد. بنابراین، خدمات حمایتی مهم در کشاورزی، از قبیل فروش محصول اعضا و خرید ماشین‌آلات و لوازم مورد نیاز برای استفاده جمیعی عملاندیده گرفته می‌شد، ظاهراً به این دلیل که حکومت قادر کافی برای نظارت دیوانسalarانه را در اختیار نداشت.^۲ شاید حدود نیمی از شرکت‌های تعاونی اجازه داشتند فروشگاه‌های تعاونی تأسیس کنند، اما موجودی این فروشگاه‌ها به چیزهایی محدود می‌شد که از طریق بنگاه‌های مختلف دولتی قابل دست‌یابی بود؛ درواقع کالای این فروشگاه‌ها محدود به نفت سفید بود، گرچه تا اواسط دهه ۱۳۵۰ کالاهای متنوع‌تری عرضه می‌شد. با این همه، در حالی که برخی از اعضا تعداد بسیار محدودی از کالاهای مصرفی خود را به قیمت نازل‌تری می‌خریدند، محل سکونت بقیه بسیار دور از محل فروشگاه بود، طوری که نمی‌توانستند از آن خرید کنند. اما، قابل توجه‌ترین کار تعاونی‌ها تأمین اعتبار برای اعضا بود. حکومت از طریق حمایت از طرح‌های تعاونی قادر بود نفوذ قابل توجهی بر امور روستا به دست آورد. به این دلیل، لازم است وام تعاونی را با تفصیل بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

اهمیت وام برای دهقان صاحب زمین بر کسی پوشیده نیست. از آنجا که کشاورزی اشتغالی فصلی است، تنها زمانی که محصول فروخته شود درآمدی به دست می‌آید. آنچه به دست می‌آید باید هم برای تأمین مخارج خانواده و هم تأمین مالی هزینه‌های کشاورزی صرف شود. اما، بنا به ماهیت کشاورزی معیشتی، سودی که به دست می‌آید غالباً برای هر دو

۱. بررسی دقیق‌تر درباره رکود فعالیت در ۷۹ تعاونی منتخب تصادفی در: مصطفی ازکیا، شرکت‌های تعاونی روستایی در شش منطقه.

۲. در اواسط دهه ۱۳۵۰ تعاونی‌ها کمتر از یک درصد از تولید کشاورزی را به بازار عرضه می‌کردند. ر. ک.: Aresvik, *Agricultural Development*, p. 145.

منظور کفایت نمی‌کند. این امر کشاورز را وامی دارد که برای پرکردن کمبودها وام بگیرد. قبل از اصلاحات ارضی، می‌شد از دکانداران روستا وام گرفت و دستفروش‌ها و افراد دیگری نیز بودند که وام می‌دادند و بهره‌این وام‌ها چنان بود که وضع زارع را بدتر می‌کرد. آنچه ضرورت داشت تأمین وام‌های بلندمدت با بهره‌اندک و به مقدار کافی بود تا زارع بتواند سرمایه‌گذاری لازم را برای تولیدی که بازده بیشتر و بهتری داشته باشد انجام دهد، و با کسب سود بیشتر، سطح زندگی خود را بالاتر ببرد. اگر شرکت‌های تعاونی می‌پذیرفتند که چنین وام‌هایی بدهند، زارعان این امکان را پیدا می‌کردند که برای پایان دادن به فقر و بدھکاری همیشگی خود قدم‌هایی بردارند.

مؤثربودن شرکت‌های تعاونی در برآوردن نیاز عمده زارعان یعنی وام دادن به آنها به موجودیت منابع مالی کافی جهت تأمین وام بستگی داشت. در آغاز کار، افرادی مثل ارسنجانی تشخیص می‌دادند که فقر گسترده کشاورزان، امکان ارائه کمک‌های مالی توسط دولت را به شدت محدود می‌کند. از این‌رو، تصمیم گرفته شد که حکومت برای فراهم آوردن ذخیره‌های اعتباری عمده تعاونی‌ها نقشی حمایت‌گرانه ایفا کند. منبع اصلی تأمین بودجه خود زارعان بودند. از هر عضو تعاونی خواسته می‌شد حداقل یک سهم بخرد که ارزش اسمی آن ۵۰ ریال بود.^۱ درآمد حاصل از فروش سهام به صندوق‌های ویژه‌ای سپرده می‌شد که در اختیار بانک کشاورزی وابسته به حکومت قرار داشت.^۲ بانک این اختیار را

۱. به طور کلی، تقسیم سهم میان اعضا به این ترتیب بود: ۹ سهم (۹ درصد)؛ ۱۱-۲۰ سهم (۵ درصد)؛ ۳۱ سهم (۳۰ درصد)؛ ۶۱-۱۰۰ سهم (۴۰ درصد)؛ و بیش از ۱۰۰ سهم (۱۶ درصد). ر. ک.: ازکیا، تعاونی، صص ۸۰-۸۵

۲. نام اصلی این بانک، بانک اعتبارات کشاورزی و توسعه روستایی بود. سپس به ترتیب به بانک توسعه کشاورزی، بانک کشاورزی، و بانک تعاونی کشاورزی تغییرنام داد. بتایراین،

داشت که به هر شرکت اعتباری مساوی با حداکثر ۱۰ برابر سرمایه تصوریب شده آن بدهد. این اعتبار که تعاونی‌ها برایش ۴ درصد بهره سالانه می‌پرداختند، تنها می‌توانست برای وام‌های اعضا مورد استفاده قرار گیرد. هر عضو حق داشت وامی تا ۲۰,۰۰۰ ریال یا ده برابر سرمایه‌گذاری او لیه‌اش در شرکت، هر کدام که کمتر بود، دریافت کند. بهره وام تعاونی سالی ۶ درصد می‌شد.

اگر به شرکت‌های تعاونی اجازه داده می‌شد که تا حد اکثر میزان ممکن وام بدهند تأثیر بلندمدت آن بر جامعه روستایی می‌توانست مثبت باشد. اما، چنین چیزی ممکن نبود. از همان آغاز، تأمین بودجه کافی برای وام‌ها مشکل عمده تقریباً همه شرکت‌های تعاونی روستایی محسوب می‌شد.^۱ حتی پس از رونق ناگهانی اقتصاد نفتی در سال ۱۳۵۳ نیز حکومت از تأمین منابع سرمایه‌گذاری کافی به منظور برآوردن تقاضای تعاونی‌ها برای اعتبار ناتوان بود. بانک کشاورزی نیز که قرار بود اعتباری معادل ده برابر سرمایه رسمی هر تعاونی در اختیار آن بگذارد، در عمل به ندرت می‌توانست بیش از ۴ برابر ارزش همه سهام فروش‌رفته یک تعاونی به او وام بدهد. بنابراین، مقدار پولی که تعاونی‌ها می‌توانستند به عنوان وام در اختیار اعضا قرار دهند نسبت به نیاز بیشتر زارعان برای وام ناکافی بود. برای نمونه، در دوره ۱۳۴۰-۴۱ تا ۱۳۵۲-۱۳۵۳، میانگین وام‌های تعاونی فقط ۶,۰۰۰ ریال برای هر عضو بود؛ این مبلغ میانگین مخارج لازم برای تولید یک هکتار گندم دیم زمستانی بود؛ گرچه در سال‌های بعد و در فاصله سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۸ و ۱۳۵۷-۱۳۵۳ مبلغ وام‌ها افزایش یافت، اما در این مدت هزینه‌های تولید کشاورزی نیز با سرعت بیشتری افزایش

→

همه‌جا صرفاً بانک کشاورزی نامیده خواهد شد و نباید آن را با بانک توسعه کشاورزی که در سال ۱۳۴۸ تأسیس شد، اشتباه گرفت.

۱. برای جزئیات بیشتر، ر. ک. ازکیا، تعاونی، صص ۲۰۸-۱۹۰ به طور کامل.

یافته بود؛ یعنی در جریان بهبود اوضاع اقتصادی که بر اثر معاملات بزرگ نفتی ایجاد شده بود در صد میانگین تولیدی که از طریق اعتبار تعاضونی تأمین مالی می‌شد عملاً کاهش یافت.^۱

بانک کشاورزی علاوه بر محدود کردن کل مقدار وام، سیاست‌هایی نیز اتخاذ کرده بود که در جهت محدودیت گردش اعتبارات موجود عمل می‌کرد. عمدت‌ترین آنها این شرط بود که وام‌های تعاضونی باید به صورت زنجیره‌ای پرداخت شود. یعنی همه اعضای شرکت تعاضونی باید وام‌شان را در یک روز می‌گرفتند (معمولًاً اول فروردین) و اصل و فرع آن را به طور یک‌جا در یک تاریخ معین می‌پرداختند (غلب در دی‌ماه همان سال)؛ اگر کشاورزی موفق به بازپرداخت نمی‌شد، هیچ یک از اعضای دیگر تا وقتی که بدھی پرداخت نشده در موعد مقرر به حساب تعاضونی واریز نمی‌شد، نمی‌توانست مجددًاً وامی بگیرد.^۲ بنابراین، با این عمل زنجیره‌ای همه اعضا مستول بدھی‌های هم بودند.^۳ با توجه به مشکلات مالی بیشتر کشاورزان طبیعی بود که همیشه عده‌ای از بازپرداخت وام عاجز بمانند و درنتیجه اکثر تعاضونی‌ها نمی‌توانستند به طور منظم (سالانه) وام بدھند. حتی وقتی کشاورزان به موقع اصل و فرع را به صندوق تعاضونی بازمی‌گردانند نیز این کار در دسرهای جدی برای بعضی از آنان فراهم می‌کرد. برای نمونه، رسم شده بود که بعضی از کشاورزان برای بازپرداخت وام‌هایی که از تعاضونی گرفته بودند وام‌های شخصی با بهره

۱. برای آمار مربوط به کل وام‌های تعاضونی، کل تعداد دریافت‌کنندگان وام و غیره، در سال‌های مختلف و طبق تقویم ایرانی تا پایان سال ۱۳۵۶، ر.ک. وزارت تعاضون و امور روستاهای آمار سالانه.

۲. ر.ک. ازکیا، تعاضونی، صص ۲۰۳ به بعد.

۳. در برخی نواحی این تفسیر نه تنها در مورد وام‌های تعاضونی، بلکه در مورد وام‌هایی که از سایر منابع دولتی گرفته می‌شد نیز به کار می‌رفت. ر.ک.

بالا بگیرند؛ سپس، وقتی وام جدیدی از شرکت‌های خود دریافت می‌کردن بخش قابل توجهی از آن را باید به وام‌دهنده خصوصی می‌پرداختند.^۱ نتیجه این کار افزایش بدھی کشاورز و کاهش مقدار پول موجود برای سرمایه‌گذاری در تولید و تأمین هزینه‌های کشاورزی بود.

یکی دیگر از سیاست‌های بانک کشاورزی که تأثیر وام‌های تعاقنی را محدود می‌کرد این شرط بود که همه وام‌ها حداقل ۱۲ ماهه باشند. با توجه به نوع کشاورزی در ایران، یعنی به دلیل اینکه محصولات عمدۀ گندم و جوزستانه چرخه‌های رشد ۹ ماهه دارند، معنی این شرط آن بود که وام‌های گرفته شده برای تأمین مالی هزینه‌های تولید باید از درآمد حاصل از فروش محصول بازپرداخت می‌شد. بنابراین، عملاً هیچ فرصتی برای اینکه کشاورزان سودی به دست آورند، باقی نمی‌ماند، حال آن‌که اگر پرداخت وام برای چندسال بعد زمان‌بندی می‌شد، آنها می‌توانستند سود ببرند. در چنین وضعی، وام‌های تعاقنی برای تأمین هزینه‌های سالانه کشاورزی مصرف می‌شد و چیزی برای سرمایه‌گذاری‌های مولد که به کشاورزان کمک می‌کند که از لحاظ اقتصادی برخود متکی باشند، باقی نمی‌ماند.

از بحث بالا می‌توان نتیجه گرفت که تأثیر کلی مقدار ناکافی وام، زنجیره‌ای بودن آن و کوتاه‌مدت بودنش باعث می‌شد که ارزش بالقوه آن به شدت کاسته شود. غرض آن نیست که گفته شود نقش اقتصادی شرکت‌های تعاقنی هیچ بود. وامی که آنها می‌دادند مهم بود، زیرا لاقل نسبت به نزول خواران روستا تا حدی امکان بهتری فراهم می‌آورد. درواقع، مقدار کل وامی که در روستاهای تحت پوشش شرکت‌های تعاقنی از نزول خواران گرفته می‌شد، کاهش یافت. در برخی روستاهای تعاقنی معادل ۶۵ درصد کل وام‌ها بود و در دیگر روستاهای فقط حدود ۲۰

۱. ازکیا، تعاقنی، ص ۲۰۳.

درصد آن. برای همه روستاهای میانگین وام‌های گرفته شده از طریق تعاونی‌ها در اوخر دهه ۵۰ به زحمت به ۳۵ درصد می‌رسید.^۱ به حال، چون امکان تأمین اعتبار از طریق تعاونی‌ها نسبت به نیازهای عملی کشاورزان محدود بود، آنها موفق نشدند به اکثریت اعضای خود فایده‌ای برسانند. درنتیجه، حتی با وام تعاونی نیز بیشتر کشاورزان همچنان باید به راه‌های نجات موقتی و / یا راه حل‌های مصلحتی از جمله گرفتن وام‌های اضافی با بهره بالا از منابع سنتی متولی شدند. پیش فروش محصول به قیمت نازل، کاستن از برخی هزینه‌های تولید که به کاهش بازده کل منتهی می‌شد، و سرانجام رها کردن بخش بزرگ‌تری از زمین‌های زراعی به صورت آیش. همه این عوامل به کاهش درآمد کل حاصل از کشاورزی منتهی شد و وضع اقتصادی کشاورزان را بدتر کرد.

شکست شرکت‌های تعاونی در تأمین چیزی بیش از سود حاشیه‌ای برای کشاورزان نتیجه مستقیم سیاست دولت بود. به عبارت دیگر، این سیاست رسمی بود که فعالیت‌های اعتباری بانک کشاورزی را تعیین می‌کرد و تصمیم می‌گرفت که تعاونی‌ها چه فعالیت‌هایی را درپیش گیرند. درحالی که پرگویی درباره اهمیت رفاه طبقه کشاورز کار همیشگی شاه و مشاورانش شده بود، درواقع هر برنامه یا پروژه‌ای که قصد بهبود شرایط آنان را داشت، لزوماً با این هدف ضمنی نیز محدود می‌شد که هر تغییری در وضع اجتماعی-اقتصادی روستاهای باید در چارچوب حفظ وضع موجود طبق سیاست ملی قرار داشته باشد. بنابراین، تعاونی‌ها اجازه نداشتند به مؤسسه‌ای واقعاً مستقل تبدیل شوند؛ بلکه باید از همه نظر به بنگاه‌های کارگزار حکومت مرکزی تبدیل می‌شدند، و حکومت از آنها-

۱. آمار روشنی درباره اعتبار تعاونی به عنوان درصدی از کل اعتبارات اخذ شده از سوی کشاورزان وجود ندارد. برای بررسی منطقه‌ای، ر.ک. ازکیا، تعاونی، صص ۱۳۹-۹۵؛

Paul Vieille, "Les Paysans, La petite bourgeoisie, et l'état après la réforme agraire en Iran", *Annales* 27, No. 2 (1972): 349-372.

به شیوه‌ای که به اعتقاد دیوانسالاران به ثبات کلی کشور کمک می‌کرد – برای دستیابی به برخی منافع محدود بهره‌برداری می‌کرد. مقامات تهران ناتوانی اکثریت کشاورزان را در افزایش تولید یا حتی درآمد خود به هیچ‌وجه به سیاست‌های تعاونی‌ها که خود تعیین‌کننده‌اش بودند ربط نمی‌دادند. بر عکس، گرایش بر این بود که کشاورزان را در مورد تقریباً همه مشکلات مربوط به تولید کشاورزی مقصراً بدانند.^۱ این نگرش حتی از گزارش کمیسیون دفتر کار بین‌المللی در سال ۱۳۵۱ که از ضعف‌های تعاونی‌ها و به طور کلی از سیاست‌های کشاورزی به دلیل تأثیر منفی آنها بر تولید انتقاد می‌کرد نیز تأثیر نپذیرفت.^۲ از این رو در برنامه‌ریزی راهبردهای رشد کشاورزی در دهه ۱۳۵۰، هیچ نوع سیاستی برای تقویت شرکت‌های تعاونی روستایی در نظر گرفته نشد. درواقع، نه تنها تعاونی‌ها با عدم حمایت مالی اساسی از طریق درآمدهای افزایش یافته نفتی روبرو شدند، بلکه برخی از سیاست‌های اتخاذ شده عملأً به بدتر کردن شرایط اقتصادی روستاییان یاری رساند.

سیاست‌های کشاورزی

بررسی تفصیلی سیاست‌های گوناگون توسعه کشاورزی در ایران در طول ۷۷ سال آخر رژیم سلطنتی پهلوی در چارچوب فصل حاضر نمی‌گنجد.^۳ اما، بررسی تأثیر کلی برخی از این برنامه‌ها بر طبقات اجتماعی روستایی مفید خواهد بود. بهویشه از سال ۱۳۵۰ به بعد سیاست‌های مختلفی به

۱. بر مبنای مشاهدات شخصی و مصاحبه‌ها، ۱۳۵۱–۱۳۵۶ و ۱۳۵۰.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک.:

International Labour Office, *Employment and Incomes Policies for Iran*, pp. 9–19.

۳. برای یک بررسی خوب اما به طور کلی غیرانتقادی ر.ک.: Aresvik, *Agricultural Development*, برای تفسیری مارکسیستی ر.ک.: Halliday, *Iran*, pp. 103–137.

اجرا درآمد، بررسی‌های بسی شماری انجام شد و میلیون‌ها ریال سرمایه‌گذاری شد که هدف همه آنها کمک به دهقانان و بالا بردن سطح تولید بود. اما، همه این کوشش‌ها عموماً فاقد هماهنگی و در بلندمدت بی‌تأثیر بود. درواقع، تکان‌دهنده‌ترین جنبهٔ سیاست‌های کشاورزی ایران در دورهٔ پس از اصلاحات ارضی فقدان هرگونه برنامهٔ توسعهٔ جامع است. نگرش کلی حکومت مرکزی حاکی از فقدان تعهدی جدی نسبت به حل جدی‌ترین مشکلات اجتماعی-اقتصادی بود که بزرگ‌ترین مانع را بر سر راه توسعهٔ کشاورزی در ایران ایجاد می‌کرد. این امر وقتی روشن می‌شود که سیاست‌های مشخص اقتصادی رژیم وقت مرور شود. در مجموع، تقریباً همه این سیاست‌ها را می‌توان به دو گروه بزرگ تأمین اعتبارات کشاورزی و حمایت از قیمت‌ها تقسیم کرد. تأثیر عملی این شیوه‌های مداخلهٔ حکومت افزایش تولید نبود بلکه تقویت شرایط اجتماعی-اقتصادی خاصی بود که درنتیجهٔ تقسیم اراضی کشاورزی در روستاهای به ظهور رسیده بود.

نقش حکومت در تأمین اعتبار کوتاه‌مدت از طریق شرکت‌های تعاونی را قبلًا مورد بررسی قرار دادیم. اعتبار بلندمدت به راحتی در دسترس نبود و شامل حدود ۱۰ درصد از وام‌های دولتی در دههٔ ۱۳۵۰ می‌شد.^۱ علاوه بر این به استثنای چند پروژهٔ کوچک که عمدتاً به آبیاری اختصاص داشت کل این اعتبارها به شکل وام‌های فردی با حداقل ارزش ۱۰۰,۰۰۰ ریال داده می‌شد.^۲ با توجه به مقدار وام، کشاورزان معیشتی در مقام وام‌گیرندگان بالقوه خود به خود از دور خارج می‌شدند، زیرا درآمد سالانه هیچ‌یک از آنها در بهترین شرایط نصف این رقم هم نمی‌شد؛ با این

۱. ر.ک.: جداول آماری در ۱۷۰–۱۶۹. Aresvik, *Agricultural Development*, pp.

۲. در مورد بانک توسعهٔ کشاورزی، این مقدار حداقل درواقع یک میلیون ریال بود؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک. همان، ص ۱۷۲. در این دوره ۱۰۰,۰۰۰ ریال حدوداً معادل ۱,۵۰۰ دلار بود.

همه آنها به وام‌های بلندمدت با بهره اندک نیاز عاجل داشتند. درواقع، بیشتر استفاده کنندگان از این وام‌ها مالکان مرفه و شرکت‌های سهامی زراعی بودند. دسترسی انحصاری به این منبع اعتباری بسیار مطلوب، عامل مهمی در ترغیب به تجارتی کردن کشاورزی در مقیاس وسیع بود؛ همچنین، با این وام‌ها اختلاف درآمد اقلیت مالکان غیابی با انبوه دهقانان صاحب زمین بیشتر می‌شد.

سیاست‌های اعتباری بلندمدت حکومت تأثیر منفی‌ای نیز بر تولید کلی کشاورزی گذاشت. کشاورزانی که کشت تجاری می‌کردند با وام‌هایی که از دولت می‌گرفتند در محصولات فروشی پرمنفعتی مثل پنبه، نیشکر و چغندر قند سرمایه‌گذاری می‌کردند و به تدریج زمین‌های کمتر و کمتری را به کشت محصولات غذایی از جمله گندم و برنج اختصاص می‌دادند. کشاورزانی که به کشت معیشتی می‌پرداختند همچنان عمدتاً غلات می‌کاشتند، اما به دلیل این که سرمایه‌ای نداشتند نمی‌توانستند بازده خود را بالا ببرند؛ به علاوه، این کشاورزان قسمت اعظم محصول‌شان را خود مصرف می‌کردند. در چنین وضعی، مازاد سالانه گندم برای فروش در بازار نسبت به افزایش سالانه جمعیت شهری کاهش یافت. در آغاز دهه ۱۳۵۰، دولت واردات منظم مقداری گندم و برنج را (و همچنین بسیاری مواد غذایی دیگر را) شروع کرد تا نارسایی بازار داخلی را از لحاظ رابطه عرضه و تقاضا جبران کند.

سیاست‌های حکومت در حمایت از قیمت‌ها دیگر چندان راه‌گشا نبود. این مسئله به بهترین شیوه در تأثیراتی که دخالت دولت در مورد گندم بر جای گذاشت نشان داده شده است،^۱ این محصول تنها محصول بالارزش کشاورزی ایران تلقی می‌شد؛ ۶۰ درصد از زمین‌ها سالانه زیر

۱. مطالب زیر بر مبنای مشاهدات شخصی نگارنده در طول سال ۱۳۵۷ قرار دارد و Aresvik, *Agricultural Development*, pp. 143–148.

کشت گندم می‌رفتند و گندم حدود ۷۵ درصد از کل محصولی را تشکیل می‌داد که کشاورزان مالک در ایران تولید می‌کردند. علاوه بر این، گندم غذای اصلی ایرانیان است. بنابراین، حتی در اواسط دهه ۱۳۴۰ نیز هدف اصلی سیاست گندم حکومت این بود که قیمتی برای عمده‌فروشی آن تعیین کند تا هم تولیدکننده سود ببرد و هم مصرفکننده شهری در فشار قرار نگیرد. دست‌یافتن به این هلف تنها به کمک تعیین حداقل قیمتی میسر می‌شد که دولت می‌توانست برای خرید مستقیم گندم به کشاورز بپردازد، حتی در صورتی که قیمت‌های بازار از آن حداقل هم پایین‌تر می‌رفت.

سیاست حداقل قیمت گندم عملاً در سود رساندن به تولیدکنندگان این محصول غذایی مهم شکست خورد. دلیل این شکست تأثیرهای مرکب چند تاکتیکی بود که دولت اتخاذ کرد. نخست، وزارت تعاون و امور روستاهای، یا در واقع سازمان غله، که مسئول رسیدگی به مشکل گندم بود، حداقل قیمت را برای یک سال زودتر از هفتاد آخر خرداد اعلام نکرد، و این تاریخ در بیشتر نقاط کشور مصادف بود با اوخر فصل برداشت گندم. با چنین تأخیری بیشتر کشتکاران گندم، بهویژه کشاورزانی که تولیدشان در سطح معیشتی بود خود را مجبور به این دیدند که با عمده‌فروشان خصوصی قرارداد فروش ببنند؛ در بیشتر سال‌ها قیمت‌های بازار آزاد در ماه خرداد پایین‌تر از حداقل قیمت رسمی‌ای بود که پس از آن اعلام می‌شد.

دو میان تاکتیک منفی مربوط می‌شد به عدم تمایل سازمان غله به خرید همه گندمی که کشاورزان برای فروش عرضه می‌داشتند. درواقع، خریدهای سالانه این سازمان با حداقل قیمتی که خودش تعیین کرده بود بخش ناچیزی از کل تولید را شامل می‌شد.^۱ کشاورزان که نمی‌توانستند مازاد محصول خود را به حکومت بفروشند، مجبور بودند با واسطه‌ها

۱. برای خریدهای سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۳۷ ر.ک.: همان، جدول ۶۰۷، ص ۱۴۴.

وارد معامله شوند که قیمت‌های پیشنهادی شان در اغلب موارد از حداقلی که دولت تعیین کرده بود، پایین‌تر بود. فقدان امکانات حمل و نقل مناسب و تسهیلات برای انتبارکردن غله، عاملی در جهت افزایش وابستگی اکثر کشاورزان به خریدارانی بود که شبکه بازار شهری را در کنترل داشتند. به این ترتیب پس از سال ۱۳۵۴ که سازمان غله میزان خرید خود را بالا برد. این دیگر کشاورزان بودند که مسئله فروش محصول خود را به این تشکیلات به صورت امکانی واقعی نمی‌نگریستند.

مشکلات ناشی از تأخیر در تعیین حداقل قیمت‌ها و شکست در خرید مقدار قابل توجهی از محصول گندم با نبود هیچ مبنای عقلانی برای تعیین قیمت مناسب آرد ترکیب شد. طی دوره مورد بحث، سطوح متغیر حداقل قیمت هیچ رابطه‌روشنی با هزینه‌های تولید نداشت. در آغاز دهه ۱۳۴۰، چنان می‌نمود که حداقل قیمت بر مبنای قیمت عمده فروشی رایج در همان زمان تعیین شده باشد. در طول دهه بعد، تغییر ناچیزی در این مبلغ داده شد درحالی که قیمت‌های عمده فروشی به شدت بالا رفته بود. در سال ۱۳۵۳ قیمت‌های عمده فروشی بیش از دو برابر قیمت دولتی بود، واقعیتی که بی‌شك باعث اولین افزایش قابل توجه - تا دو سوم - در حداقل قیمت شد. اما، هزینه‌های تولید نیز در طول این دوره افزایش یافته بود. در پی آن، تا اواسط دهه ۱۳۵۰ هزینه تولید هر تن گندم برای کشاورز از حداقل قیمتی که برای همین مقدار گندم از سوی دولت پرداخت می‌شد بالاتر رفت. افزایش ناچیز حداقل قیمت پس از سال ۱۳۵۳، فقط می‌توانست این فاصله را کمتر کند. برای نمونه، در طول تابستان ۱۳۵۷، حداقل قیمت برای هر تن گندم ۱۲,۰۰۰ ریال بود، اما هزینه‌های تولید برای هر کشاورز، بسته به منطقه و نوع بذر و کود و دیگر چیزها، بین ۱۴,۰۰۰ تا ۱۷,۰۰۰ ریال بود. می‌توان نتیجه گرفت که تحت این شرایط سیاست حداقل قیمت دولت بیش از آن که از کشاورزی حمایت کند برای آن زیان‌بار بود.

شاید کندوکاو در انگیزه‌های مدیریت بد دولت در قضیه سیاست قیمت‌گذاری ضروری باشد. کاملاً غیر معقول است که بگوییم سوء نیت بر تفکر رسمی غالب بوده است. بر عکس، عدم حساسیت دیوانسالارانه و نادانی بسیار، احتمالاً زمینه کلی چنین تصمیم‌های غیر معقولی را فراهم آورده است. به علاوه، سازمان غله خود را صرفاً سازمانی می‌دانست که هدفش حمایت از مصرف‌کننده شهری در برآبر قیمت‌های در حال تورم بود (بیشتر به دلایل سیاسی نه اقدامی نوع دوستانه) و چندان دلیلی برای همراهی با تولیدکننده روستایی نداشت. درواقع، بیشتر تلاش‌های سازمان غله در فاصله سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۷ معطوف به خرید گندم (یا آرد) در بازارهای خارجی به منظور تأمین ذخیره مناسب نان شهرها بود. برای نمونه، این سازمان در سال ۱۳۵۳ فقط ۸۵ تن گندم از زارعان ایرانی خرید (کمتر از یک دهم از یک درصد کل تولید)، اما ۱,۲۵ میلیون تن گندم از خارج وارد نمود.^۱ جالب اینجا است که قیمت خرید گندم وارداتی برای دولت در حدود ۲,۵۰۰ ریال بیشتر از قیمت خرید آن از تولیدکننده داخلی بود.^۲ سپس، گندم خارجی با یارانه (کمتر از قیمت خرید) به آسیابانان و نانوایان فروخته می‌شد.

مهاجرت روستاییان

تا اینجا نشان دادیم که تأثیر کلی سیاست‌های کشاورزی مختلف حکومت، عامل افزایش مشکلات بیشتر کشاورزان در تلاش برای تأمین معاش خود از زمین‌هایشان بود. در وهله نخست می‌توان گفت که تقسیم اراضی به بخش اعظم زارعان نفعی مادی نرساند، به این معنی که آنها صرفاً مالک قطعه زمین‌های کوچکی شدند و در بهترین شرایط فقط

۱. برای آمارها، ر. ک. همان، ص ۱۴۴.

2. Ibid., p. 149.

می‌توانستند معاش خود را تأمین کنند. به علاوه، تقریباً نیمی از جمعیت روستانشین‌کارگران کشاورزی - اصلاً زمینی به دست نیاوردن. بنابراین، با فرار سیدن سال ۱۳۵۰، وقتی اصلاحات ارضی رسماً پایان یافته اعلام شد، اکثریت قریب به اتفاق روستانشینان نسبت به قبل از اجرای برنامه شرایط اقتصادی بهتری نداشتند. درواقع، شواهد حاکی از آن است که موقعیت هزاران خانواده روستانشین در طول دهه «انقلابی» اصلاحات ارضی عملأ بدتر شد. پس تعجبی ندارد اگر سرخوردگی‌های مکرر در تلاش برای کسب معاش از طریق کشاورزی روستاییان را تشویق کرده باشد که برای بهبود شرایط خود به فکر مهاجرت بیفتند. تا اواسط دهه ۱۳۵۰ مهاجرت به شهرها در جست و جوی کار ابعاد مهاجرتی دسته‌جمعی را به خود گرفت که طبیعتاً پیامدهای مهمی برای ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روستاهای داشت.

گرچه مهاجرت از روستا به شهر در ایران حداقل از دهه ۱۳۲۰ متداوی بوده است، اما از سال ۱۳۵۰ به بعد این حرکت شتاب گرفت.^۱ بیشترین فشار روی بزرگ‌ترین شهرها بهویژه تهران، اصفهان و مشهد بود. اما، تقریباً هر شهری که در آمار سال ۱۳۴۵ حداقل ۲۵,۰۰۰ نفر جمعیت داشت، در طول دهه ۱۳۵۰ مهاجرت قابل توجه روستاییان را تجربه کرد؛ در طول این دهه در مقابل رشد سالانه کمتر از یک درصد جمعیت روستانشین، میانگین رشد مهاجرت در سال به میزان ۴ تا ۶ درصد بود (به جدول ۸ نگاه کنید). در همه شهرها محله‌های کثیف و بی‌قواره‌ای برای اسکان تازه‌واردان روستایی سربرآورد.^۲ این محله‌ها عموماً فاقد

۱. داستانی خیالی و جذاب درباره مهاجرت از روستا به تهران در طول دهه ۱۳۴۰ داستان صمد بهرنگی «۲۴ ساعت در خواب و بیداری» در کتاب ماهی سیاه کوچولو و سایر داستان‌های کوتاه امروز ایران، است.

۲. بررسی در مورد مهاجران روستایی در زاغه‌های تهران در این منبع آمده:

خدماتی مثل برق، آب لوله کشی و فاضلاب بود، امکاناتی که به مشخصه پایه‌ای نواحی مسکونی شهری استقرار یافته‌تر تبدیل شده بود. اما، از آنجا که تا سال ۱۳۵۱ هنوز ۹۰ درصد از کل روستاهای این تسهیلات برخوردار نبودند، فقدان آنها در محله‌های فقرنشین در مجموع چیزی از جاذبه زندگی شهری، یعنی امکان کار، نمی‌کاست.

امکان دسترسی به کار، بزرگترین جاذبه شهرها برای روستاییان محسوب می‌شد. در طول دهه ۱۳۵۰، یعنی وقتی اقتصاد روستایی در حال رکود بود، نواحی شهری ایران یک رونق اقتصادی ناگهانی را تجربه می‌کرد که ناشی از افزایش پیوسته و ثابت درآمدهای نفتی بود. دولت قسمت اعظم این درآمد را صرف سرمایه‌گذاری پرورش‌های بی‌شمار ساختمان‌سازی در سراسر کشور کرد. بر این اساس صنعت ساختمان‌سازی با افزایش اشتغالی به میزان متوسط ۶,۷ درصد در سال در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶^۱ گستردگی قابل توجهی یافت.^۲ ساختمان‌سازی یک رشته کاربر بود و بیشتر هم به نیروی کارگران ارزان و غیرمتخصص نیاز داشت. اکثریت قریب به اتفاق استخدام شوندگان را کسانی تشکیل می‌دادند که به تازگی به شهرها مهاجرت کرده بودند. از سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۵۶، در اوج رونق ساختمان‌سازی، بیش از یک میلیون مرد در کارگاه‌های ساختمانی کار می‌کردند؛ آنها حدوداً ۱۵ درصد از کل نیروی کار شهری را تشکیل می‌دادند، به عبارت دیگر از هر شش کارگر شهری یکی در صنعت ساختمان‌سازی کار می‌کرد.^۳

با وجود اینکه صنعت ساختمان‌سازی در طول دهه ۱۳۵۰ برای دهها

Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics*.

1. Halliday, *Iran*, p. 184.

2. این محاسبات از جدول ۱۴ در همان، ص ۱۷۶ اتخاذ شده است.

هزار مهاجر روستایی کار فراهم آورد. اما در ایران این شغلی نبود که امنیتی داشته باشد.^۱ به جز اقلیتی از تکنیسین‌های متخصص (با درآمد قابل توجه) که بدون شک منشأ شهری داشتند، بیشتر کارگران به صورت روزمزد استخدام می‌شدند و به محض آنکه به آنها در پروژه مشخصی نیاز نبود قرار کار پایان می‌یافت؛ آنها در فاصله از دست دادن این شغل و یافتن شغلی جدید به حال خود رها می‌شدند و باید به اصطلاح از جیب می‌خوردند، زیرا نه اتحادیه‌ای در کار بود نه دولت سازمانی داشت که حافظ منافع آنها باشد. به رغم فراوانی فعالیت‌های ساختمانی، یافتن کار در کارگاه‌های ساختمانی برای مهاجران روستایی راحت نبود. با فرارسیدن سال ۱۳۵۵ آنها باید برای به دست آوردن چنین کارهایی با تعداد قابل توجه کارگران افغانی که معمولاً به طور غیرقانونی و به وسیله پیمانکاران وارد مملکت می‌شدند به رقابت برمی‌خاستند. حضور افغانی‌ها نه تنها شغل‌های موجود را محدود می‌کرد بلکه سطح دستمزد کارگران غیرمتخصص را نیز پایین نگه می‌داشت. به علاوه، تلاش‌های حکومت برای جلوگیری از تورم اقتصادی در سال ۱۳۵۶ به کاهش آهسته اما پیوسته کار ساختمان‌سازی در فاصله شهریور ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۵۷ منتهی شد. با فرارسیدن انقلاب روند ساختمان‌سازی دچار رکود بیشتری شد. بسیاری از پیمانکاران ثروتمند با سرمایه‌شان از کشور گریختند و حکومت جدید نیز فعالیت‌های ساختمانی را در اولویت قرار نداد. در پی آن، با فرارسیدن تابستان ۱۳۵۸ هزاران کارگر که به یافتن شغل‌هایی نسبتاً منظم، گرچه کوتاه‌مدت، در کارگاه‌های ساختمانی عادت کرده بودند دیگر قادر به یافتن کار نبودند.

بخش تولیدی نیز همچون یک منبع شهری استخدام روستاییان

۱. اطلاعات این بند بر مبنای مصاحبه‌ها و مشاهدات شخصی در طول تابستان‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ قرار دارد.

احتمالاً به اندازه بخش ساختمان‌سازی از اهمیت برخوردار بود. این بخش هم در اثر افزایش درآمدهای نفتی در طول دهه ۵۰ گسترش قابل توجهی پیدا کرده بود. تا سال ۱۳۵۶ حدود ۲,۵ میلیون نفر در مؤسسات تولیدی به کار اشتغال داشتند. گرچه آماری در مورد روستاهای وجود ندارد، که از طریق آن بتوان اطلاعاتی درباره خاستگاه این کارگران فراهم آورد، اما بررسی کلی کارخانه‌های محدوده تهران در سال ۱۳۴۳ نشان می‌دهد که ۶۸ درصد از کارگران منشأ روستایی داشته‌اند.^۱ بی‌شک در شهرهای دیگر که بیشتر در طول رونق اقتصادی با ورود صنعت مدرن و مهاجران روستایی روپرتو شدند درصد روستاییانی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند بیشتر بود. اشاره به این مطلب ضروری است که گرچه تولید کارخانه‌ای در ایران تا اواسط دهه ۵۰ کاملاً دگرگون شده بود، اما این صنعت هنوز اساساً مقیاسی کوچک داشت؛ کارگاه‌هایی که کمتر از ۱۰ نفر در استخدام داشتند بیش از ۹۰ درصد کل کارگاه‌ها را تشکیل می‌دادند، و ۷۲ درصد از کل کارگران صنعتی در این بخش شاغل بودند.^۲

بیشتر کارخانه‌ها، بهویژه در اطراف تهران، درواقع کارگاه‌های کوچکی بودند. چنین مؤسسه‌ای منبع کاریابی عمده مهاجران روستایی محسوب می‌شدند؛ دستمزدها نسبتاً پایین بود و اغلب برای اشتغال به کار هیچ مهارت خاصی لازم نبود، زیرا آموزش حین انجام کار و به قدر ضرورت داده می‌شد. به‌طور کلی، مهاجران روستایی در کارخانه‌هایی کار می‌کردند که ارزش اقتصادی کمتری داشتند، از جمله بافنده‌گی، چرم‌سازی و مواد غذایی؛ آنها به‌ندرت می‌توانستند در صنایعی که کار در آنها به مهارت بیشتری نیاز داشت شغلی با درآمد بهتر پیدا کنند. اما، صنایعی که کار در آنها به مهارت کمتری نیاز داشت از قیام انقلابی در ایران کمترین تأثیر را پذیرفت و درنتیجه از دست دادن کار میان این

1. Halliday, *Iran*, pp. 184–185.

2. Ibid., p. 182.

کارگران نسبت به کارگرانی که در کارخانه‌های بزرگ و صنعت ساختمان سازی کار می‌کردند به مراتب کمتر بود.

روستاییان، همچنین در بعضی خدمات شهری نیز امکان اشتغال یافتند. برخی از متداول‌ترین شغل‌های آنها شامل مستخدمی در منازل، سرایداری، آبدارچی و فروشنده‌گی دوره‌گرد می‌شد. کار در بخش خدمات از جمله شغل‌های بسیار کم درآمد بود و درنتیجه نامطلوب‌ترین شغل‌ها محسوب می‌شد. مهاجران روستایی این نوع کارها را موقتی می‌دانستند و برای دستیابی به کاری پردرآمدتر مدام تغییرشغل می‌دادند. رؤیای آنها این بود که در بخش ساختمان سازی یا در یک کارخانه کار کنند. گرچه تا هنگام وقوع انقلاب تحرک شغلی قابل توجهی وجود داشت، اما از اوایل ۱۳۵۸ چشم‌اندازیافتن کار بهتر بسیار محدود بود.

جدول ۸. مهاجرت به شهرهای منتخب، ۱۳۴۵-۱۳۵۵

رتبه	شهر	جمعیت ۱۳۵۵ (هزار)	جمعیت ۱۳۴۵ (هزار)	افزایش مطلق (هزار)	درصد افزایش	درصد	نashی از مهاجرت
الف شهرهای بزرگ...							
۱	تهران	۴/۴۹۶	۲/۷۱۹	۱/۷۷۷	۶۰/۴	۵۲/۵	۵۲/۵
۲	اصفهان	۶۷۱	۴۲۳	۲۴۸	۵۸/۶	۴۷/۱	۴۷/۱
۳	مشهد	۶۷۰	۴۰۹	۲۶۱	۶۳/۸	۳۵/۳	۳۵/۳
۴	تبریز	۵۹۸	۴۰۴	۱۹۴	۴۸/۰	۳۵/۶	۴۸/۰
۵	شیراز	۴۱۶	۲۶۹	۱۴۷	۵۴/۶	۴۳/۵	۴۳/۵
۶	اهواز	۳۲۹	۲۰۶	۱۲۳	۵۹/۷	۴۸/۱	۴۸/۱
۸	کرمانشاه	۲۹۰	۱۸۷	۱۰۳	۵۰/۱	۴۳/۷	۴۳/۷
۹	قم	۲۴۶	۱۳۴	۱۱۲	۸۳/۶	۶۲/۹	۶۲/۹
ب شهرهای متوسط							
۱۳	اردبیل	۱۴۷	۸۳	۶۴	۷۷/۱	۵۹/۴	۵۹/۴
۱۶	کرج	۱۳۸	۴۴	۹۴	۲۱۳/۶	۸۵/۱	۸۵/۱

۲۱۰ زمین و انقلاب در ایران

۴۸/۸	۶۰/۶	۴۳	۷۱	۱۱۴	اراک	۱۹
۶۰/۰	۷۶/۳	۴۵	۵۹	۱۰۴	خرمآباد	۲۱
۶۱/۴	۸۱/۵	۴۴	۵۴	۹۸	سنندج	۲۴
.....	شهرهای کوچک	ج
۸۰/۷	۱۶۱/۸	۵۸	۳۴	۸۹	بندرعباس	۲۶
۴۷/۷	۵۹/۱	۲۶	۴۴	۷۰	ساری	۳۱
۵۲/۴	۶۵/۸	۲۵	۳۸	۶۳	شاهین	۳۶
۷۹/۴	۱۴۷/۸	۳۴	۲۳	۵۷	بوشهر	۴۰
۵۲/۶	۶۷/۹	۱۹	۲۸	۴۷	مهاباد	۴۴

مأخذ: محاسبات این جدول از مرکز آمار ایران، گزارش مقدماتی آمارگیری ۱۳۴۶، گرفته شده است. میزان رشد طبیعی جمعیت در سال از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ به طور گمانی ۳/۱ بوده است. مؤلف رشد طبیعی را برای هر شهر بر مبنای ۳۱ درصد میزان رشد برای ده سال محاسبه کرده است. برای تعیین رشد واقعی میزان مهاجرت این رقم از میزان رشد واقعی تفريق شده است. مؤلف، درصد رشد مهاجرت را با تقسیم میزان رشد مطلق مهاجرت بر میزان رشد واقعی آن بدست آورده است. در مورد همه شهرها جز تهران می‌توان فرض کرد که عملأً منشأ هر افزایش جمعیتی مهاجرت از روستاهای بوده است. و در مورد تهران باید گفت که مهاجرت‌ها به این شهر نه تنها از نواحی روستایی بلکه از شهرهای کوچک و بزرگ دیگر نیز صورت گرفته. اما، دست‌کم نیمی از افزایش جمعیت تهران در اثر مهاجرت، حاصل مهاجرت از روستاهای بوده است.

بحثی گسترده‌تر درباره سرنوشت مهاجران روستایی در شهرها، گرچه حائز اهمیت است، اما توجه ما را از موضوع اصلی که درواقع تأثیر مهاجرت روی روستاهای است، منحرف خواهد کرد. برای پرداختن به این مطلب، ابتدا باید تأثیر مهاجرت بر جمعیت روستانشین را مورد بررسی قرار دهیم. مقایسه‌ای میان ارقام سرشماری سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ می‌تواند به روشن شدن این مطلب کمک کند. با پذیرفتن تعریف رسمی روستا به عنوان سکونتگاهی با جمعیتی کمتر از ۵,۰۰۰ نفر، ارقام

سرشماری افزایش جمعیت روستانشین را از ۱۵,۳ میلیون نفر در سال ۱۳۴۵ به ۱۶ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد؛ یعنی، رشد جمعیت روستانشین در طول ده سال در کل فقط ۵ درصد بوده است.^۱ اما، رشد جمعیت همه ایران حدوداً سالی ۳,۱ درصد یا ۳۱ درصد برای کل دوره موردنظر بوده است. به فرض آنکه مهاجرتی از روستا به شهر صورت نمی‌گرفت و توزیع رشد جمعیت در فاصله میان این دو سرشماری در شهر و روستا یکسان بود، روستاهای قاعدتاً باید با نرخ رشد ۳,۱ درصد، ۴,۷ میلیون نفر افزایش طبیعی جمعیت داشته باشند. اما رشد واقعی فقط ۷۰۰,۰۰۰ نفر بود. امکان اینکه جمعیت روستایی بدون مهاجرت عملاً ۳,۱ درصد در سال افزایش یابد، با توجه به بالابودن میزان مرگ و میر در میان کودکان روستایی و میانگین طول عمر در مناطق روستانشین ضعیف است؛ در هر حال، می‌توان نتیجه گرفت که دست کم ۲ میلیون روستایی در فاصله سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به شهرها مهاجرت کرده‌اند.^۲ وجه دیگری از مهاجرت که باید مورد بررسی قرار گیرد توزیع سنی است.^۳ در مجموع، مهاجران روستایی از هر دو جنس و در سنین مختلف

۱. ر. ک. مرکز آمار ایران، گزارش مقدماتی سرشماری سال ۱۳۵۵.

۲. بین سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ جمعیت شهرنشین از ۹,۸ میلیون به ۱۵,۷ میلیون افزایش یافت. با فرض اینکه نرخ رشد طبیعی جمعیت ۳,۱ درصد در سال است چنین رشدی افزایش در حد ۳ میلیون نفر ایجاد خواهد کرد. ۲,۹ میلیون بقیه افزایش حاصل از مهاجرت از نواحی روستایی، بهویژه روستانشینان است، اما برخی از چادرنشینان را نیز باید به این فهرست افزود. عشاپر در گزارش‌های سرشماری تحت عنوان «جمعیت اسکان‌نیافاشه» فهرست شده‌اند و در سال ۱۳۵۵ به طور جداگانه ۱,۸۷ میلیون نفر برآورد شده‌اند.

۳. آمار مربوط به مهاجران روستایی از بررسی‌های نمونه‌ای که من در غرب ایران در طول تابستان ۱۳۵۶ و در فارس در جنوب مرکزی ایران در طول تابستان ۱۳۵۷ انجام داده‌ام اتخاذ شده است. برای جزئیات بیشتر ر. ک.

بودند. اما، اکثریت قریب به اتفاق آنها را مردان جوانی تشکیل می‌دادند که بین ۱۵ تا ۲۹ سال سن داشتند. درواقع، مهاجرت در میان این گروه سنی چنان شدید بود که بسیاری از روستاهای عملأً از مردان جوان خود خالی شدند. نمونه‌گیری‌های آماری حاکی از آن است که حدود ۷۰ درصد مردان جوان تا سال ۱۳۵۷ به مراکز شهری مهاجرت کرده بودند. آنها عموماً در سنین پایین‌تر از بیست و درحالی که هنوز مجرد بودند روستاهای خود را ترک می‌کردند. این افراد مهاجرت خود را دائمی می‌دانستند و اغلب با دختران روستای زادگاهشان ازدواج می‌کردند و پس از چندی همسران خود را نیز به شهر می‌آورdenد. گروه مسن‌تر مهاجران (۳۰ ساله و بالاتر)، مردان متاهلی بودند که به‌طور فصلی مهاجرت می‌کردند. آنها خانواده‌های خود را هفته‌ها یا ماه‌ها در ده رها می‌کردند و هر وقت ممکن می‌شد برایشان پول می‌فرستادند. مهاجرت چنین بخش عظیمی از مردان جوان- نیروی کار اصلی در مناطق روستایی - عواقب بدی برای روستاهای داشت. چون فقط پسر خوش‌نشین می‌زمین نبود که روستایش را ترک می‌کرد، بلکه پسر زارع نیز همین کار را می‌کرد. بنابراین، نه تنها کارگران مازاد، کم و بیش داوطلبانه، روستاهای را ترک کردند بلکه تا اواسط دهه ۵۰ تعداد قابل توجهی از کارگران ضروری نیز مهاجرت کردند. طبیعتاً، همه روستاهای به یکسان تحت تأثیر قرار نگرفت؛ اما براساس اطلاعاتی که من در طول سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷-۱۳۵۸ گرد آوردم در مجموع دو الگوی عمدۀ قابل تشخیص است. نخست اینکه ارتباط مستقیمی میان وضع اقتصادی و مهاجرت وجود داشته است؛ برای نمونه، در بسیاری از روستاهای عملأً همه جوانان متعلق به قشر گارگران کشاورزی به شهرهای کوچک و بزرگ مهاجرت کرده‌اند؛ همچنین نقل مکان خانواده‌های خوش‌نشین پس از سال ۱۳۵۳ امری کاملاً عادی بوده است. اما، این مهاجرت نسبت خوش‌نشینان را به کل

جمعیت روستایی چندان کاهش نداد، چون مهاجرت مردان جوان خانواده‌های کشاورز معیشتی نیز بسیار شدید بود. کشاورزان جوان که نمی‌توانستند معیشت خود را از زمین‌هاشان تأمین کنند، دسته دسته به هوای مشاغل شهری کار روی زمین را رها کردند. حتی در میان اقلیت کشاورزان مرغه نیز مردان جوان معمولاً علاوه‌ای به کشاورزی نداشتند و یافتن کاری در شهر را، که تصور می‌کردند از لحاظ اقتصادی بسیار باصره‌تر است، ترجیح می‌دادند.^۱

الگوی دوم مربوط به فاصله هر روستا از شهرهای بزرگ می‌شود (منظور شهرهایی است که بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارند). درکل، هرچه فاصله روستا از یک شهر بزرگ بیشتر بود، بهویژه از ۷۵ کیلومتری به بالا، میزان مهاجرت بیشتر بود. برای نمونه، در نواحی دورافتاده کردستان و فارس تا سال ۱۳۵۶ حدود ۹۰ درصد از مردان جوان برخی روستاهای به شهرها مهاجرت کرده بودند.^۲ در روستاهای نزدیکتر (تا ۳۰ کیلومتری پیرامون تهران و ۵ شهر بزرگ بعدی؛ تا شعاع ۳۰ کیلومتری پیرامون شهرهایی که جمعیتی بین ۱۰۰,۰۰۰ تا ۳۰۰,۰۰۰ نفر داشتند) میزان مهاجرت معمولاً پایین‌تر بود و حتی گاه به کمتر از ۲۰ درصد می‌رسید. به هرجهت، اکثر مردان جوان این روستاهای حتی اگر مهاجرت نمی‌کردند باز هم در شهر کار می‌کردند؛ یعنی، روزانه به دنبال کار در کارگاه‌های ساختمانی یا کارخانه‌ها به شهر می‌رفتند.

۱. در شهرها هم شغل‌های بهتر براحتی یافت نمی‌شد، اما به طور کلی کیفیت زندگی بهتر بود. خدمات آموزشی، پزشکی و اجتماعی در نواحی شهری موجود بود در حالی که در روستاهای اصلًا وجود نداشت. نابرابری‌های شهر و روستا در مصرف، درآمد و رشد اقتصادی عمومی نیز کاملاً آشکار بود. درواقع، تا اواسط دهه ۱۳۵۰، میانگین سرانه مخارج مصرفی خانواده‌های شهری چهار برابر بیش از خانواده‌های روستایی بود. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. Manouchehr Parvin and Amir Zamani, "Political Economy of Growth and Destruction: A Statistical Interpretation of the Iranian Case", *IS* 12, Nos. 1-2 (Winter-Spring 1979): 46-49.

2. *Ibid.*

این واقعیت که جمعیت ایران بسیار جوان است - بیش از دو سوم کل آن کمتر از ۳۰ سال دارند - تأثیر اقتصادی منفی ناشی از مهاجرت اکثر جوانان مذکور بین ۱۵ تا ۲۹ سال را بر روستاهای تشدید کرد. مهاجرت آنها نیروی کاری را که ستون فقرات زراعت خانوادگی به شمار می‌آمد به شدت تضعیف کرد. با افتادن باری کشت و زرع بر دوش کودکان و پیرمردان، کشاورزی معیشتی نیز افول کرد، میزان تولید کشاورزی کاهش یافت، مقدار زمین‌هایی که زیر کشت می‌رفت کمتر شد و از تولید دانه‌های خوراکی عمدت‌های مثل گندم و برنج به شدت کاسته شد. البته این رشد منفی، ۲۵ درصد زمین‌های کشاورزی را که متعلق به دهستان‌داری مزارع بزرگ یا متوسط بودند و نیز املاک متعلق به مالکان غیابی را شامل نمی‌شد. خارجی‌ها، به ویژه افغانی‌ها برای کار در این مزارع به ایران آورده می‌شدند - اما نتیجه کلی کاهش تولید کشاورزی این بود که تقاضا برای دانه‌های خوراکی، چه در روستا و چه در شهر، بالا رفت.^۱ این موقعیت وضع اقتصادی به‌طور کلی نامطلوب کشاورزان فقیر و خوش‌نشینانی را که در روستاهای باقی مانده بودند و خیتم می‌کرد. بنابراین، گرچه ممکن بود شرایط مالی اشخاصی که روستاهای را به دلایل اقتصادی ترک می‌کردند بهبودی یابد، اما تأثیر کلی مهاجرت روی بیشتر روستاشینان بدتر شدن شرایط زندگی بود که همان وقت هم مشخصه اصلی اش فقر بیش از حد، مقروض بودن و مقاومت بسیار ناچیز در برابر بیماری‌ها بود.

۱. کل تولید ملی دانه‌های خوراکی اصلی گندم و برنج عمدتاً در طول دهه ۱۳۵۰ افزایش حاشیه‌ای داشت. بهرجهت، از آنجا که اکثر کشاورزان تجاری در محصولات فروشی غیرخواراکی از قبیل پنبه، تریاک و تباکو سرمایه گذاری کرده بودند و نه در محصولات خواراکی کم منفعت‌تر، بازده گندم و برنج آنها برای جبران از دست رفتن مزارع معیشتی ناکافی بود. به این ترتیب، افزایش سالانه در تولید دانه‌های خوراکی کمتر از سالی ۲ درصد بود. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.:

Katouzian, "Oil Versus Agriculture", pp. 361–364.

در پایان ذکر یک نکته دیگر درباره عوایق مهاجرت از روستا به شهر ضروری به نظر می‌رسد. روستاییانی که بستگانی در شهرها داشتند عموماً از این مهاجرت نفع مادی نمی‌بردند، چون بیشتر مردان جوانی که به شهرها مهاجرت کرده بودند برای والدین خود و بستگانی که هنوز در روستا می‌زیستند پولی نمی‌فرستادند؛ اگر، پس از تأمین مخارج مختلف چیزی از درآمدشان باقی می‌ماند، برای ازدواج پس‌انداز می‌شد - و اکثرأ چنان دستمزدهای پایینی می‌گرفتند که فقط برای خرید غذاهای اصلی، مخارج سرپناه و پوشاسک کفایت می‌کرد. بسیاری از روستاییان سالخورده ضمن مصاحبه از اینکه از سوی فرزندان به شهر رفتئ خود حمایت مالی نمی‌شوند شکایت داشتند. اما، برخی حتی مصراوه بر این عقیده بودند که درست نیست فرزندان عهده‌دار مخارج والدین خود شوند. در روستاهای نزدیک به شهر، در مردان جوانی که در روستا زندگی می‌کردند اما همه‌روزه برای کار به شهر می‌رفتند، گرایش به کمک خرج خانواده‌شدن بیشتر بود. بهره‌جهت، تقریباً در همه مواردی که من شاهد بودم، میان پسران و والدین آنها در مورد مقدار مناسب این کمک‌خرج رنجیدگی‌هایی وجود داشته است.

نتیجه

تا اواسط دهه ۵۰، پژوهشگران در روستاهای با نو میدی و بدینی زیادی مواجه می‌شدند. بیشتر روستاییان باور نمی‌کردند که هرگز بتوانند مخارج خانواده‌های خود را با کار روی زمین تأمین کنند و حسرت وضع اقلیت زارع و مالکان غایبی را می‌خوردند که عمللاً از زمین‌های خود سودی به دست می‌آوردن. مالکان غایبی نیز اغلب آماده بودند تا از موقعیت خود سوءاستفاده کنند و آمادگی خود را برای خرید زمین زارعانی که مایل به فروش ملک خویش و ملحق شدن به فرزندان شان در شهرها بودند، اعلام می‌کردند. بسیاری از خانواده‌های روستایی نیز تصمیم

گرفتند همین کار را بکنند. در برخی مناطق تا حدود نیمی از دهستان‌زمین‌داری که به کشت معيشی استغال داشتند مزارع خود را فروخته و به شهرها مهاجرت کردند؛ درواقع، در نواحی دورافتاده، جایی که خریداران بالقوه کم بودند، برخی از زارعان زمین‌شان را به امان خدا رها کردند و رفتند. البته، فروش زمینی که طبق برنامه اصلاحات ارضی نصیب زارع شده بود از لحاظ قانونی ممنوع بود، اما راههای گریزی هم برای قانونی جلوه دادن معاملات وجود داشت و دولت احتمالاً چشمش را به روی این معاملات می‌بست. در مجموع، این دست به دست شدن زمین‌ها نابرابری‌های موجود میان مالکانی که املاک بزرگ‌تری را صاحب شده بودند و سایر روستانشینان را افزایش داد.

در دهه ۱۳۵۰ مزرعه‌ای که مالکیتش دست به دست می‌شد اغلب یا زیرکشت محصولات فروشی سودآور می‌رفت، یا مجدداً به زمین خواران شهری فروخته می‌شد. قبلاً، یعنی زمانی که کشاورزان معيشی روی این زمین‌ها کار می‌کردند، محصولاتی مثل گندم، جو و برنج به عمل می‌آوردند. با درنظرگرفتن بحث قبلی ما درباره عواملی که روی کشت این قبیل محصولات تأثیر منفی گذاشتند، آگاهی به امر کاهش مطلق مساحت زمین‌هایی که دانه‌های خوارکی عمدۀ در آنها به عمل می‌آمد تعجب‌آور نیست، و این مسئله درست وقتی که تقاضا در افزایش بود، به رکودی در تولید دانه‌های خوارکی ضروری کشور منتهی گشت. نتیجه آن بود که کشور در تأمین بخشی از تقاضای داخلی برای مواد غذایی، هرچه بیشتر به منابع خارجی وابسته شد. تا سال ۱۳۵۶، هزینه واردات غذایی ۲,۶ میلیارد در سال بود و با فقدان هر نوع بهبودی در تولید داخلی، این رقم در سال ۱۳۵۹ احتمالاً به ۴ میلیارد دلار خواهد رسید.

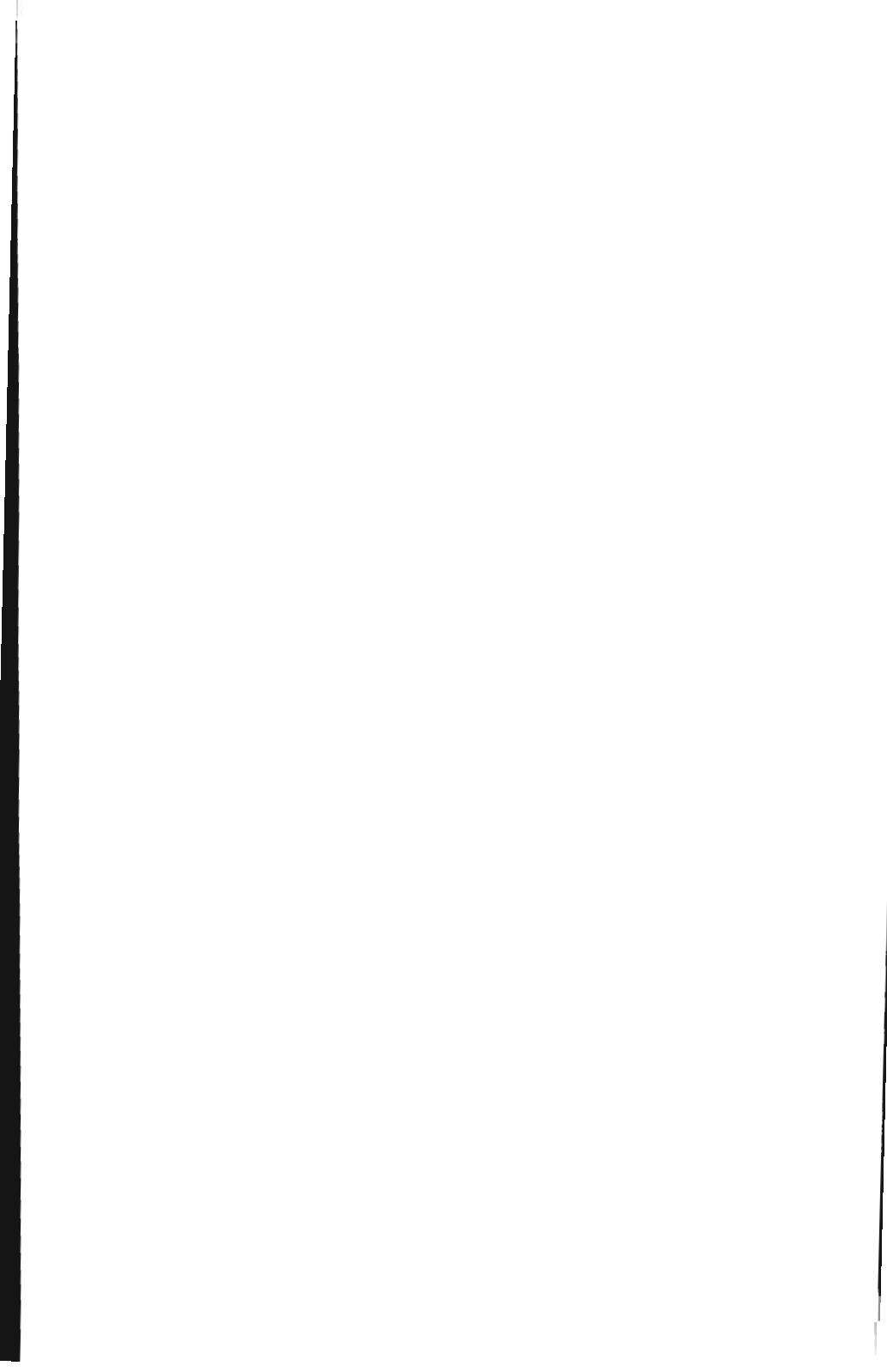
تا سال ۱۳۵۶، رکود در تولید کشاورزی و افزایش نیاز به واردکردن مقادیر بیشتر مواد غذایی به تدریج به مشکل عمده مقامات حکومتی و از جمله خود شاه تبدیل شد. بر این اساس کنفرانس ویژه‌ای از متخصصان

امور روستایی برای بحث درباره مشکلات مربوط به رشد کشاورزی درنتیجه مهاجرت جوانان به شهرها تشکیل شد.^۱ همسر شاه در نامه‌ای خطاب به این کنفرانس اعضای شرکت‌کننده را به انتقاد، البته «انتقاد سازنده»، از سیاست‌های کشاورزی حکومت دعوت کرد. دولت خواهان ارائه طریق درباره برنامه‌هایی شد که هلفشان بازداشت مهاجرت بیشتر از روستاهای از طریق سودآور ساختن کشاورزی و بهبود شرایط زندگی در روستاهای رساندن آن به پای زندگی شهری بود. دربی آن، بنگاه‌های خبری حکومت به یاوه‌گویی در مورد بازسازی روستاهای پرداختند. با همه اینها در ۱۸ ماهه آخر رژیم هیچ سیاستی برای بهبود بخشیدن به وضع روستاییان دریش گرفته نشد. در تحلیل نهایی، با توجه به سابقه اقدامات و برنامه‌های حکومت در ارتباط با امور روستا این برخورد بهیچ وجه تعجب‌آور نیست. درحالی‌که اثرات مهاجرت روستاییان بر تولید کشاورزی بدون شک منفی بود، مقامات تهران تبدیل «دهقانان حاشیه‌ای» به کارگران شهری را برای برنامه صنعتی کردن که در دهه ۵۰ در اولویت قرار داشت، هم مثبت و هم ضروری ارزیابی می‌کردند.^۲ مقامات حکومتی معتقد بودند که می‌دانند چه چیز برای روستاهای «بهترین» است. وانگهی، حکومت از پیشرفت‌های حاصل شده در یکایک روستاهای اطلاع داشت. مأموران دولتی به طور منظم از روستاهای دیدن می‌کردند و در مورد همه فعالیت‌ها گزارش می‌دادند. یعنی، برای حکومت مهم‌ترین دستاوردهای اصلاحات ارضی تقسیم زمین یا تغییرات اجتماعی-اقتصادی در وضع روستاهای نبود، بلکه گسترش نقش خویش در روستاهای بود. اکنون بجا است که این نقش را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. من با سه تن از شرکت‌کننگان در این کنفرانس در طول تابستان سال ۱۳۵۶ مصاحبه کردم.

همه اطلاعات برپایه گفته‌های آنها است.

۲. برای جزئیات بیشتر ر. ک.:



اراده قیصر

اهمیت واقعی برنامه اصلاحات ارضی در تقسیم مجدد املاک کشاورزی نیست، بلکه در نقشی است که این برنامه چونان نماد تصمیم حکومت شاه به مداخله در جامعه روستایی داشته است. از سال ۱۳۴۱ تا انقلاب سال ۱۳۵۷، مداخله حکومت در امور روستاهای از طریق انواع سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مدام افزایش یافت. هدف عمده، گسترش کنترل تهران بر روستاهای بود. همان‌طور که قبل از این‌گفتگوهای شاه برای تحکیم قدرت حکومتی در روستاهای پیچیده بود. اما، هدف سیاسی تمرکز قدرت در پایتخت، لااقل از سال ۱۳۴۲ به بعد، انجیزه اصلی بود. در این فصل نشان خواهیم داد که چگونه قدرت مرکزی سلطه خود را بر جامعه روستایی ایران اعمال کرد. از این دیدگاه می‌توان گفت که برنامه اصلاحات ارضی در کوتاه‌مدت موفق بوده است. اما، از چشم‌اندازی بلندمدت در می‌یابیم که نتایج تقسیم اراضی مورد تردید است. حتی توفیق سیاسی در جایگزین کردن کنترل بزرگ مالکان با کنترل دولت در بلندمدت به ایجاد ثبات منجر نشد، زیرا ماهیت جبارانه و اعمال خودسرانه قدرت در روستاهای مورد نفرت همه بود. اما، تا وقتی که روستاییان هیچ بدیل دیگری برای قدرت حکومت مرکزی نمی‌شناخند

عموماً از دستورات آن اطاعت می‌کردند و این واکنشی بود که به تهران امکان می‌داد انواع وسایل مؤثر را برای واداشتن روستاییان به اطاعت از خود به انحصار درآورد. شاه و دیوان‌سالاران او این اطاعت را به غلط نوعی اتحاد تعییر می‌کردند و لذا امتناع روستاییان از حمایت از رژیم در طول انقلاب باید آنها را حیران کرده باشد.

هدف این فصل بررسی فرایند نفوذ حکومت مرکزی در روستاهای پس از آغاز تقسیم اراضی است. در این تحلیل خواهیم کوشید که نشان دهیم شاه چگونه از قشر ممتاز روستاهای نهادهای سیاسی آنان و همچین مأموران خویش برای تحکیم قدرتش سود برد. بحث با مروری بر تحول تدریجی الگوهای سیاسی روستا پس از سال ۱۳۴۱ شروع خواهد شد.

سیاست روستایی

مهمنترین پیامد سیاسی برنامه اصلاحات ارضی پایان یافتن قدرت مطلقی بود که مالکان و گماشتگان آنها در روستاهای اعمال می‌کردند. تقسیم تقریباً نیمی از املاک کشاورزی که با الغای عوارض فتووالی و اشکال مختلف خدماتی که روستاییان به مالکان ارائه می‌دادند همراه شد زمین داران غیابی را از کنترل انحصاری هم در کار و هم بر زمین محروم کرد. کسانی که مستقیم از این تغییرات سود برداشت زارعان سهم بری بودند که مالک زمین شدند و طبقه جدیدی از دهقانان صاحب زمین را تشکیل دادند. امّا تأثیرات کلی این برنامه در بلندمدت برای مالکان غیابی جنبه‌های منفی کمتری داشت و برای زارعان جنبه‌های مثبت کمتری، و دلیل این امر ویژگی متفاوت رابطه هریک از این دو گروه با نفع برندۀ نهایی یعنی حکومت مرکزی بود. با گذشت زمان، وابستگی هر دو گروه به حکومت شدیدتر شد، اما این طبقه مالکان غیابی بود که بهترین موقعیت را برای بهره‌برداری از پیوندهای سیاسی در اختیار داشت. از این رو، اگرچه

مالکان غیابی دیگر ابزار و امتیازهای ویژه مقامات سیاسی محلی را در اختیار نداشتند، اما نفوذ قابل توجه خود در روستاهای همچنان حفظ کردند.

سه دلیل وجود داشت که باعث می‌شد همدستی مالکان غیابی با مقامات حکومت، به آنها در حفظ نقش مهم سیاسی شان در روستا یاری رساند. نخست، زارعان معتقد بودند که بزرگ‌مالکان، به‌ویژه در صورت اصطکاک منافع شان با منافع زارعان، از حمایت حکومت برخوردارند. در بسیاری از مناطق مشاهده پیوند اجتماعی میان زمین‌داران بزرگ و عوامل آنان و مقامات حکومتی این برداشت را مشخصاً تقویت کرد. به علاوه، این قبیل مالکان برای نفوذ بر تصمیم‌گیری‌ها به نفع خود، امکاناتی از قبیل رشوهدادن را در اختیار داشتند. دومین دلیل آن بود که مالکان بزرگ، به‌ویژه اگر در روستا زندگی می‌کردند، تبدیل به مفسران و حامیان سیاست‌های حکومتی در مناطق روستایی شدند؛ و سوم آنکه مالکان غیابی با توجه به روابط شان با مقامات حکومتی می‌توانستند نقش واسطه را میان روستاییان و بخش‌های مختلف نظام دیوانسالاری ایفا کنند. درنتیجه این عوامل، زارعان در کل پذیرفتند که مالکان بزرگ از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردارند. درپی آن، حتی وقتی این مالکان دیگر مثل گذشته ایجاد وحشت نمی‌کردند، بیشتر روستاییان با آنها طور دیگری رفتار می‌کردند.

گرچه مالکان غیابی همچنان بسیار بانفوذ بودند، اما محدوده قدرت‌نمایی آنان در چارچوب روستاهای با ظهور نهادهای سیاسی جدید و روابط قدرت کوچک شده بود. درواقع، پس از سال ۱۳۴۱، قدرت سیاسی محلی به تدریج میان چند اداره مختلف تقسیم شد که درنهایت امر در مقابل تهران مسئول بودند. طبیعتاً، این گرایش وجود داشت که پرسنل روستایی لازم برای اشغال این سمت‌ها از میان روستاییان

«ثروتمند» و خوشنشیبان «ثروتمند» انتخاب شود، زیرا آنها نیز مثل مالکان غیابی در فکر این بودند که روستاه را به چنان شیوه‌ای مهار کنند که منافع خودشان همیشه محفوظ بماند و گسترش یابد.^۱ اما، این هدف مشترک لزوماً وجود دیدگاهی واحد میان این دو گروه را تضمین نمی‌کرد؛ و عمدتاً هم به این دلیل که موقعیت اجتماعی کشاورزان ثروتمند، دست‌کم تا حدودی، با دست‌اندازی بر منافع بزرگ مالکان حاصل شده بود. بنابراین، میان قشر ممتاز روستاشیین درباره پیشبرد سیاست‌های محلی به یک اندازه رقابت و همکاری وجود داشت. این رقابت بالقوه میان روستاییان ثروتمند و بزرگ‌مالکان باعث شد که هیچ‌یک نتوانند قدرت را به طور کامل قبضه کنند. اما، مسئله مهم‌تر این بود که حکومت مرکزی از این رقابت به منظور تحکیم قدرت خود در مناطق روستایی بهره‌برداری کرد.

نقش نهاد باستانی کدخدایی پس از اصلاحات ارضی نشان‌دهنده محدودیت‌های افراد مقندر در روستاه و تلاش‌های موفق حکومت برای تضعیف و مهار آنها بود. باید به‌خاطر آورد که قبل از تقسیم اراضی، کدخدادها در برابر بزرگ‌مالکانی که آنها را به کار می‌گماشتند مسئول بودند. با پایان یافتن نظام سهم‌بری، هر کدخدایی علی‌الظاهر در برابر روستاییان مسئول شناخته می‌شد. برای نمونه، از آن پس انتخاب کدخدا با رأی‌گیری انجام می‌شد. اما، از آنجا که وظیفه اصلی کدخدادها ایفای نقش واسطه میان حکومت و روستا بود، نامزدهای بالقوه این مقام کسانی بودند که با تشکیلات محلی حکومت سابقه تماس‌های مکرر داشته باشند؛ یعنی لازم بود که آنها برای آسان‌کردن دادوستدها با حکومت از نفوذ کافی برخوردار باشند.² بنابراین، جای تعجب نیست که بیشتر

۱. مقایسه کنید با Miller, "Hosseinabad", p. 489.

۲. برای جزئیات بیشتر ر.ک.:

Grace Goodell, "The Elementary Structures of Political Life" (Ph. D. dissertation, Columbia University, 1977), pp. 113–124.

کدخداهای «انتخابی» روستاییان، همان اشخاصی بودند که قبلاً توسط بزرگ‌مالکان برگزیده شده بودند. حتی در روستاهایی که محبوب نبودن کدخداهای قبلی به انتخاب افراد جدیدی برای تصدی این شغل منتهی می‌شد، این افراد به ناچار کسانی بودند که نشان داده بودند از توان طرف شدن مؤثر با مقامات حکومتی برخوردارند.

وظایف کدخدا در اصل آن وظایفی بود که از تهران به او محول می‌شد. برای نمونه، مهرهای رسمی برای مهرکردن اسناد مهمی مثل گواهی تولد، ازدواج و مرگ به کدخداهای داده می‌شد. آنها همچنین می‌توانستند از ژاندارمری برای خواباندن بلواهای محلی و دستگیری روستاییان متهم به انواع کارهای خلاف قانون کمک بخواهند. به علاوه، انتظار می‌رفت که کدخداهای با پلیس مخفی، ساواک، برای گردآوری اطلاعات مربوط به امنیت سیاسی همکاری کنند. و سرانجام، به کدخداهای اختیاراتی در زمینه تعیین اینکه کدامیک از مردان جوان باید به خدمت نظام بروند و کدام‌شان معاف شوند تفویض می‌شد. البته، در طول دهه ۱۳۵۰ به تدریج از نقش آنها در چنین تصمیم‌هایی کاسته شد.^۱

نقش کدخدایان، از اصلاحات ارضی به بعد این تصور را پیش می‌آورد که ماهیت وظیفه سریرستی روستا تغییری نکرده است. یعنی، خواه پیش و خواه پس از تقسیم اراضی، کدخداهای در عمل نماینده کسانی بودند که می‌خواستند روستاهای را کنترل کنند. از این رو، قدرت آنان برپایه مشروعيت مردمی قرار نداشت، بلکه منبعث از تهدید ضمی، زور و خشونت بود. روستاییان به درستی متوجه دست به دست شدن قدرت از بزرگ‌مالکان به حکومت بودند و موقعیت کدخدا را تحت نظام سیاسی جدید تشخیص می‌دادند. بنابراین، اغلب آنها واقعاً هم انتظار نداشتند که

1. John Hanessian, Jr., "Yosouf-Abad, an Iranian Village", *American Universities Field Staff Reports Service*, Southwest Asia Series, No. 12 (1963): 17.

کدخدادها منافع شان را حفظ کنند، در بهترین حالت امید این می‌رفت که کدخدادها چنان برخورد عاقلانه‌ای با فرمانروایان جدید داشته باشند که از فشار سیاست‌های حکومت بر روستاییان بکاهد. بنابراین، آنها هم ترجیح می‌دادند کسانی را به مقام کدخدایی انتخاب کنند که صاحب نفوذ باشند و به این ترتیب بدون اینکه بتوانند کاری بکنند در نظامی گرفتار آمدند که توان حکومت را برای اعمال کنترل بر روستاهای تقویت می‌کرد.^۱

گرچه حکومت مرکزی برای پیش‌بردن اهداف سیاسی خود در مناطق روستایی از کدخدادها سود می‌برد، اما تمایلی نداشت که قدرت کدخدادها را با محول کردن مسئولیت‌هایی اساسی‌تر از آنچه قبلاً بر شمردمیم بیشتر کند. از این رو، تهران برای اجرای برنامه‌های مختلف خود در روستاهای پس از سال ۱۳۴۱ منحصرًا بر کدخدادها مستکنی نبود؛ چند تشکیلات جدید دیگر هم به راه انداخت که در اداره امور محلی با کدخدا سهیم بودند. این امر به موازات مراکز قدرت رقیب در سطح ملی عملأً به رشد مراکز قدرت رقیب در سطح روستایی متنه شد. درست همان‌طور که شاه رقابت میان تشکیلات سیاسی در سطح ملی را دامن می‌زد تا قدرت مطلق خود را حفظ کند، حکومت مرکزی نیز از رقابت میان مقامات روستا برای تحکیم سلطه خود بر روستاهای بهره‌برداری می‌کرد.

مهم‌ترین این تشکیلات جدید انجمنِ ده بود. گرچه قوانین مربوط به تشکیل انجمن‌های ده، سال‌ها پیش یعنی در سال ۱۳۳۱ از تصویب مجلس گذشته بود، اما خود این انجمن‌ها تا قبل از شروع اصلاحات

۱. روستاییان همیشه هم منفعانه وضع سیاسی جدید را نمی‌پذیرفتند. و برخی از کشاورزان اغلب بدون هیچ موفقیتی حتی به مخالفت با آن بر می‌خاستند، برای اطلاع از بررسی مورد جالبی از یک کشاورز فعلی ر.ک.:

Reinhold Löffler, "The Representative Mediator and the New Peasant", *American Anthropologist* 73 (October 1971): 1077–1091.

ارضی هرگز به بخشی از ساختار سیاسی روستایی تبدیل نشدند.^۱ مشخصاً به موجب فرمانی دولتی در سال ۱۳۴۲ تأسیس انجمن‌های ده شامل ۵ نفر عضو در هر روستایی که جمعیت آن حداقل ۲۵۰ نفر باشد، مقرر شد. انتخابات هرسه‌سال یکبار و با رأی‌گیری مخفی انجام می‌شد. انجمن‌ها این قدرت را داشتند که بر درآمد هر خانواده ۲ درصد مالیات بینند و پول حاصل را صرف پروژه‌های عمران و توسعه کنند.^۲ ضمن آنکه هیچ آمار قابل اعتمادی در مورد تعداد انجمن‌هایی که تا زمان انقلاب ۱۳۵۷ تأسیس شده در دست نیست، احتمالاً در اکثر قریب به اتفاق روستاهای واجد شرایط و همچنین در بسیاری از روستاهایی که جمعیتی کمتر از ۲۵۰ نفر داشتند انجمن ده تشکیل شده است.^۳ جالب اینجا است که از میان چندصد انجمن تشکیل شده، تعداد اندکی درنتیجه تلاش‌های خودِ اهالی روستا تأسیس شد. بر عکس، روند غالب این بود که نمایندگان حکومتی مشخصاً به این مأموریت گمارده می‌شدند و این انجمن‌ها را سازماندهی می‌کردند.^۴ این مقامات به طور معمول ۵ نفر از روستاییان را که برجسته‌تر از بقیه بودند برای تشکیل انجمن ده انتخاب می‌کردند؛ سپس، از آنجا که این مردان صاحب‌نفوذ تلقی می‌شدند مورد تأیید روستاییان قرار می‌گرفتند.^۵

مهمنترین عضو هر انجمن ده رئیس آن بود. مسئولیت رئیس آن بود که

۱. برای اطلاع تاریخچه شوراهای ده قبل از اصلاحات ارضی ر. ک.:

Lambton, *Persian Land Reform*, pp. 37–43.

۲. برای مطالعه بیشتر ر. ک.: گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی، «توسعه محلی و اصلاحات ارضی»، *تحقیقات اقتصادی* ۴ (دی ۱۳۵۴): ۲۰۹–۲۰۷.

۳. خلیلی پیش‌تر، در حوالی سال ۱۳۴۶ نیز شوراهای ده در ۷۲ درصد از ۶۸ روستای مرکزی ایران که به طور نمونه انتخاب شده بودند تشکیل شده بود. ر. ک. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ارآک، ص ۲۰۹.

۴. گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی، «توسعه محلی»، ص ۲۰۹.

۵. Miller, "Hosseiniabad", pp. 489–490.

مبلغ ۲ درصد مالیات بر درآمد هر خانواده را تعیین کند. ظاهراً، همه سود حاصل از کشاورزی درآمد مالیات‌پذیر تلقی می‌شد، اما رئیس‌ها در تصمیم‌گیری درباره اینکه چه درصد هایی از درآمد ناخالص هزینه و سود کشاورزی را تشکیل می‌دهد اختیار کامل داشتند. برای نمونه رئیس انجمن می‌توانست با بیش از حد تخمین زدن پاره‌ای هزینه‌ها و ندیده گرفتن پاره‌ای منافع (از جمله مازاد ناشی از دامداری) درآمد را کمتر از آنچه هست قلمداد کند و به این ترتیب کل مبلغی را که مالیات به آن تعلق می‌گرفت پایین ببرد. مسلماً، این قدرت به او نفوذ بالقوه‌ای می‌بخشید.^۱

در روستاهای بزرگ و پررونق مبلغ این مالیات می‌توانست رقم قابل توجهی باشد. در چنین مواردی عضویت در انجمن ده اهمیت زیادی داشت، چون انجمن‌ها بودند که در مورد نحوه مصرف این پول‌ها تصمیم می‌گرفتند. تصمیم‌ها با نظر هر ۵ عضو اتخاذ می‌شد. گاه افرادی از سایر خانواده‌های برجسته روستا نیز درباره پروژه‌های عمدۀ مورد مشورت قرار می‌گرفتند. اما، بنا به عرف، اکثر روستاییان در تصمیم‌گیری در مورد نحوه به مصرف رساندن این مالیات نقشی نداشتند. درواقع، وقتی از آنها در مورد اینکه پول‌های انجمن چگونه به مصرف می‌رسیده است سؤال می‌شد، بیشتر روستاییان عقیده داشتند که بخش اعظم این وجهه را اعضا انجمن «بالا می‌کشند».^۲ با همه این تفاصیل، بعضی پروژه‌های توسعه نیز به اجرا درآمد. معمولاً این پروژه‌ها شامل ساختن مدارس، حمام‌های عمومی و مساجد می‌شد. حتی در طول دهه ۱۳۵۰، وقتی درآمدهای نفتی بالارفت هزینه اکثر این پروژه‌های توسعه همچنان از

1. Sternberg-Sarel, “Révolution blanche”, p. 500; idem, “Tradition et développement”, p. 215.

2. مصاحبه‌ها، ۱۳۵۷-۱۳۵۸.

طريق ماليات‌های روستا تأمین می‌شد، زیرا حکومت کمک منظمی به اين قبيل مخارج می‌کرد.

شرکت‌های تعاعونی روستایی را که در فصل گذشته درباره‌شان بحث شد می‌توان دست‌کم تشكل‌هایی شبیه سیاسی دانست، زیرا اداره‌کنندگان آنها در روستاهای از طریق تصمیم‌گیری درباره وام‌ها کسب نفوذ می‌کردند. طبیعتاً اعضای این شرکت‌ها روستاییان ثروتمندتر بودند. کدخداها اغلب یکی از سه عضو شورای اجرایی محسوب می‌شدند، حال آنکه سایر اعضای معمولاً به طور همزمان در انجمن ده روستاهایی که شرکت تعاعونی در آن مستقر بود عضویت داشتند. شورای اجرایی و مدیر شرکت مشترکاً در تعیین اینکه چه کسی باید وام دریافت کند و به چه میزان، صاحب اختیار بودند. از لحاظ نظری، مقدار اعتباری که به هر عضو شرکت داده می‌شد به لیاقت او در بازپرداخت وام در طول یک سال بستگی داشت، اما تصمیم‌ها اساساً متکی به فرد بود و خودسرانه اتخاذ می‌شد. بنا به گزارش‌های موجود، در پاره‌ای موارد مدیران در برابر دادن رأی مساعد از وام‌گیرندگان «حق الزرحمه» دریافت می‌کردند.¹ با همه این تفاصیل، سوءاستفاده‌جه جدی از قدرت از سوی رهبری شرکت‌های تعاعونی احتمالاً به ندرت رخ می‌داده است، زیرا سرپرستان دولتی اغلب ناظر بر فعالیت‌های آنان بودند.

حتی اگر فرض بر این گذاشته شود که اکثر شرکت‌های تعاعونی شرافتمندانه و درست اداره می‌شدند، باز هم عمدهاً این روستاییان ثروتمندتر بودند که از وجود آنها نفع می‌بردند. از آنجا که سیاست‌های اعتباری برای خدمت به اعضایی که بیشترین درآمدها را داشتند طراحی شده بود، آن کشاورزانی که کمترین نیاز را به کمک مالی داشتند دست و دلبازانه‌ترین وام‌ها را دریافت می‌کردند. به این ترتیب، اقلیت روستاییان

1. Sternberg-Sarel, "Révolution blanche", pp. 499–500.

متمکن می‌توانستند به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی دست بزنند. از سوی دیگر، اکثریت کشاورزان فقیر باید وام‌های ناکافی خود را صرف مخارج اولیه خود می‌کردند، و هرگز نیز نمی‌توانستند وضع خود را بهبود بخشنند. با توجه به آنچه گفته شد شرکت‌های تعاونی درنهایت، وضع موجود اجتماعی-اقتصادی و سیاسی را حفظ می‌کردند.

نهاد سیاسی دیگری که باید مورد توجه قرارداد خانه انصاف، یعنی دادگاه‌های روستایی بود. این دادگاه‌ها پس از سال ۱۳۴۲ تأسیس شد و محاکمی محلی برای رسیدگی به اختلافات موجود در زمینه مسائلی از قبیل حق آب و مزهای میان املاک و دادخواست‌هایی بود که مبلغ آنها کمتر از ۵,۰۰۰ ریال می‌شد. تا شهریور ۱۳۵۱، در ایران ۶,۴۷۹ خانه انصاف تشکیل شد که هر کدام دو تا چهار روستای جداگانه را زیر پوشش قرار می‌داد.^۱ گرچه تشکیل خانه‌های انصاف تا زمان انقلاب ادامه داشت، اماً من تو انشتیام از سال ۱۳۵۱ به بعد در این مورد آمار معتبری به دست آورم. ممکن است تا پایان سال ۱۳۵۷ تعداد خانه‌های انصاف به ۱۱,۰۰۰ واحد رسیده باشد که در این صورت حدوداً نیمی از همه روستاهای کشور را زیر پوشش داشته‌اند.

هر خانه انصافی متشكل از ۳ قاضی اصلی و ۲ عضو علی‌البدل بود، که همه آنها برای دوره‌ای سه ساله و با رأی مخفی انتخاب می‌شدند؛ هر قاضی اصلی در دعاوی مربوط به خویشاوندان خود باید به نفع یک عضو علی‌البدل از خود سلب صلاحیت می‌کرد. در عمل، قضاط از طرف مقامات رسمی انتخاب می‌شدند که نامزدها را با تشکیل اجتماعی از روستاییان برای گرفتن تأییدشان به آنها معرفی می‌کردند. اکثر قضاط همان افرادی بودند که در انجمن‌ها و شوراهای اجرایی شرکت‌های تعاونی عضویت داشتند؛ برخی نیز کدخدان بودند. با توجه به عملکرد این

^۱ اکیهان اینترنشنال، (تهران)، ۳ فوریه ۱۹۷۳، ص ۱۲.

افراد در انجمن و شرکت جای تعجب نیست اگر در طول مصاحبه‌ها روستاییان گفته باشند که خانه‌های انصاف تحت کنترل ریش‌سفیدان (درواقع کشاورزان مرفة) است و آنان اعتماد چندانی به اجرای عدالت از سوی خانه‌های انصاف ندارند.^۱

نتایج حاصل از یک بررسی که من در طول سال ۱۳۵۱ به عمل آوردم شکایت‌های دهقانان درباره تسلط ریش‌سفیدان بر خانه‌های انصاف و سایر نهادهای روستایی را به خوبی تأیید می‌کند. از مجموع ۱۲۸ شاغل مقامات اداری در ۲۰ روستای واقع در دشت بین شهریار و ورامین که به مثابة نمونه انتخاب شد، هیچ‌یک از مالکان کمتر از ۷ هکتار زمین نداشتند. اکثریت قریب به اتفاق آنها (حدود ۸۵ درصد) ۱۰ هکتار یا بیشتر داشتند (به جدول ۹ مراجعه کنید). در عوض، دو سوم از کل دهقانان صاحب زمین در این روستاهای مالک ۵ هکتار زمین یا کمتر از این مقدار بودند. از این رو، می‌توان حدس زد که در دوره پس از اصلاحات ارضی نیز زمین‌داران عمده بر حیات سیاسی روستاهای تسلط داشته‌اند.

نه تنها کشاورزان ممکن چون یک گروه، سیاست‌های روستا را در کنترل داشتند، بلکه گرایشی به تمرکز قدرت در دست ثروتمندترین خانواده‌ها نیز وجود داشت. برای نمونه از بررسی بالا معلوم شد که ۱۲۸ شاغل یادشده عملًا ۱۶۶ پست جداگانه را اشغال می‌کردند، یعنی ۲۳ نفر از آنان دو یا تعداد بیشتری شغل اداری داشتند. تعجب آور هم نبود که مثلًاً ثروتمندترین کشاورز فردیس که کخدای ده محسوب می‌شد، مدیر شرکت تعاونی روستایی و عضو انجمن ده نیز باشد. در یک مورد خاص در ساوه ۴ کشاورز عمده از ۱۵ شغل اداری روستا ۱۴ شغل را میان خودشان تقسیم کرده بودند، یعنی برای هر نفر به‌طور میانگین ۳/۵ شغل.^۲

.۲. مصاحبه‌ها، تابستان ۱۳۵۱.

.۱. مصاحبه‌ها، ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷.

جدول ۹. زمین و قدرت در دشت ورامین

مساحت ملک	تعداد شاغلان	درصد کل شاغلان	مقامات اداری
بیش از ۲۰ هکتار	۷	۵,۵	
۱۵-۲۰ هکتار	۴۶	۳۵,۹	
۱۰-۱۵ هکتار	۵۵	۴۳,۰	
۷-۱۰ هکتار	۱۱	۸,۶	صاحبان سرمایه (دکانداران، گاویندها و غیره)
جمع کل	۱۲۸	۱۰۰,۰	

مأخذ: بررسی مؤلف، سال ۱۳۵۱.

دھقانان خردپا ضمن آنکه از سلطه همسایگان ثروتمندترشان بر امور روستا آزار می‌دیدند، منافع مشترکی نیز با این برگزیدگان حاکم بر روستا داشتند. بهویژه هر دو گروه زارعان فقیر و غنی در تلاش‌های عموماً موفق شان برای ممانعت از ورود کارگران کشاورزی به انواع نهادهای روستایی، مایل به همکاری با هم بودند. جایی که این گرایش به بارزترین وجه خود تجلی می‌یافتد شرکت‌های تعاونی روستایی بود. کارگران کشاورزی و سایر کسانی که زمین نداشتند از حق عضویت در شرکت‌های تعاونی برخوردار نبودند؛ با این همه شرکت‌های تعاونی روستایی تنها منبع وام معقول مناسبی بودند و خوش‌نشینان فقیر عمیقاً به این وام‌ها نیاز داشتند. نادیده‌گرفتن آنها از سوی شرکت‌های تعاونی روستایی بهویژه، و نیز سایر تشکیلات روستا به طور کلی، دور باطل فقر و عسرت را که تبدیل به سرنوشت این گروه وسیع اقلیت روستانشین شده

بود، برای همیشه تداوم می‌بخشید. چون کارگران کشاورزی خیلی فقیر بودند از هیچ نفوذی برخوردار نبودند؛ چون هیچ نفوذی نداشتند، قادری نداشتند؛ و چون قدرتی نداشتند، امکان دستیابی به موقعیت‌هایی را که بتواند کمکی به بهبود وضع شان بکند، نداشتند؛ و از این رو، وضع آنها تا هنگامی که در روستاهای می‌زیستند تغییری نمی‌کرد. آنچه خوش‌نشینان را در بند این موقعیت اجتماعی و سیاسی نگه می‌داشت، منافع مشترک همه کشاورزان صاحب زمین بدون درنظر گرفتن میزان زمین آنها بود.

رقابت میان زارعان و خوش‌نشینان تنها یک جنبه از تنافق‌هایی را نشان می‌دهد که جامعه روستایی را زیر فشار قرار می‌داد. علاوه بر وجود منافع متضاد میان خوش‌نشینان و زارعان فقیر، زارعان فقیر و زارعان غنی و همچنین زارعان غنی و مالکان غیابی نیز اغلب منافع متضادی داشتند. این تنافق‌های متنوع، مانع عملدهای بر سر راه هر عمل پیوسته و هدفمند محسوب می‌شد. مهم‌تر آن‌که این قبیل تقسیم‌بندی‌ها سلطه حکومت را بر روستاهای تسهیل می‌کرد. یعنی، حکومت با جلب همکاری نخبگان روستا از طریق افزایش نفوذ آنها و اگذاری امتیازات اقتصادی به آنها، وفاداری و همکاری گروهی را به دست می‌آورد که بیش از همه مصمم بودند وضع اجتماعی-اقتصادی روستاهای را ثابت نگه دارند. از آنجا که موقعیت ممتاز نخبگان روستایی نیز به حمایت‌های حکومت و از جمله توسل به زور به هنگام ضرورت متکی بود، آنها به چیزی در حد نمایندگان محلی قدرت تهران در روستاهای تبدیل می‌شدند. صرف‌نظر از بهبود آشکار و اساسی وضع اقتصادی این افراد پس از اصلاحات ارضی، نقش سیاسی آنها نیز مثل نفوذ غیررسمی آنها در مقام عاملان ارباب در نظام ارباب و رعیتی پیشین بود.

حکومت مرکزی و روستاهای

بحث درباره سیاست روستایی نشان داد که در سال‌های پس از اصلاحات ارضی روستاهای به هیچ‌وجه نتوانستند استقلالی واقعی برای تصمیم‌گیری در امور خود پیدا کنند. حکومت مرکزی پس از سال ۱۳۴۱ پیوسته سلطه‌اش را در این مناطق افزایش می‌داد. در حالی‌که کنترل مداوم روستاییان از سوی حکومت از طریق نخبگان روستا—که وجودشان از جمله پیامدهای اصلاحات ارضی بود—صورت می‌گرفت، حکومت باز هم در خیال اعمال نفوذی مؤثرتر و به روشنی مستقیم‌تر در روستاهای بود. این هدف عمدتاً از دو طریق حاصل شد. نخست، تهران نظام دیوانسالار و امنیتی خود را در سرپرستی امور روستاهای تقویت کرد؛ همزمان با آن برای عملی ساختن تغییراتی که در نظر داشت مأمورانی را نیز تحت عنوانی مختلف برای اداره چند برنامه طراحی شده به روستاهای گسیل کرد.

در نظام سلطنتی اداره روستاهای به روشنی دیوانسالارانه نسبتاً پیچیده صورت می‌گرفت. نخست آن‌که همه تصمیم‌های مربوط به روستاهای را هیئت دولت اتخاذ می‌کرد. سپس، این تصمیم‌ها برای طی کردن مسیر خود از پیچ و خم تشکیلات دیوانسالاری در سطح ملی، استان، شهرستان و بخش به وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مربوط به آن انتقال می‌یافتد تا بالاخره به روستاهای برسد. فرمانداری شهرستان آن حلقه از این زنجیره اقتدار بود که به اعمال کنترل بر یکایک روستاهای می‌پرداخت. در طول دوره ۱۳۵۷–۱۳۴۱، حدود ۱۳۰ شهرستان در ایران وجود داشت که جمیعاً مساحت تقریبی ۷۹۰۰ کیلومترمربع را دربرمی‌گرفت. هر شهرستانی به دو بخشی یا بیشتر تقسیم می‌شد که هر کدام از آنها به نوبه خود حداقل از دو دهستان تشکیل شده بود؛ هر دهستانی معمولاً بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ کیلومترمربع مساحت داشت و حداقل ۳۰ روستا را دربرمی‌گرفت. شهرستان، به نمایندگی از طرف حکومت مرکزی و از

طريق سرپرستي مستقيم نهايه‌های روستايي امور روستاهاء، يعني کدخداهها، انجمن‌های ده، شركت‌های تعاونی روستايي و خانه‌های انصاف را تحت کنترل داشت. مقامي که بيشتر در کانون توجه قرار داشت کدخدا بود. ديد رسمي نسبت به کدخدا اين بود که او بالاترین مقام اجرائي روستا و کسی است که در برابر حکومت در مورد همه مسائل مربوط به امنيت محلی و ملي مسئول شناخته می‌شود. هرچند کدخدا حقوقی از حکومت نمی‌گرفت – از او انتظار می‌رفت که درآمدش را به هر طريق از روستاييان تأمین کند – اما نماینده حکومت در سطح روستا محسوب می‌شد و از اين حق برخوردار بود که هم به عنوان مفسر و هم مجری کلية قوانين عمل کند.

گرچه مقام کدخدائي در حوالي سال ۱۳۴۲ ظاهرًا انتخابي بود، اما هیچ روستانشيني، دست‌کم بدون تأييد ضمني مقامات شهرستان، نمی‌توانست کدخدا شود.^۱ شخصیت‌های برجسته منطقه از قبیل بزرگ‌مالکان سابق یا مالکان غیابی که املاک و سیعی داشتند و روابط گوناگون کاري، شخصی و خانوادگی خود را با افراد مهم در سطح شهرستان، استان یا حتی بوروکرات‌های کشور حفظ کرده بودند افراد مناسب اين سمت را به مقامات دهستان و بخش معرفی می‌کردند. توصیه‌های اين افراد صاحب نفوذ اکثراً برای جلب اعتماد نسبت به سرپرستگی نامزدهای کدخدایی کافی بود. وقتی افرادی از سوی تشکيلات شهرستان تأييد می‌شدند، کسی مأمور برگزاری انتخابات می‌شد و اين کمدي معمولاً بدون پنهان‌کاري و بدون نامبردن از کاندیداهای مخالف یا هیچ نوع بحث و گفتگویی در انتظار عموم به‌اجرا درمی‌آمد.

۱. اين تفسير و بند بعدی برپایه مشاهدات دقیق نگارنده در اين سال‌ها قرار دارد: ۱۳۵۷ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۱–۱۳۴۹ و ۱۳۴۷ و ۱۳۵۰.

همان طور که قبلاً شرح دادیم کدخدادا در قبال حکومت مسئولیت‌های متعددی بر عهده داشت. از کدخدادا انتظار می‌رفت با مقاماتی که مسئول اجرای برنامه‌های مختلف در روستاهای بودند، همکاری مستمر داشته باشد. او، همچنین باید فعالیت‌های افراد و نهادها را زیر نظر می‌گرفت و هر نوع رفتار سیاسی مشکوکی را به مقامات مسئول گزارش می‌کرد. کدخدادانمی توانست به میل خود دست به اجرای سیاست‌هایی بزند و اگر می‌کوشید خارج از چارچوبی که در تهران مشخص شده بود عمل کند باید خطر برکناری را می‌پذیرفت. اما، برعغم سرسپردگی کامل کدخدادیان به حکومت، برخی از مقامات با این روش مخالف بودند. از این رو در سراسر دهه ۱۳۵۰ بحث‌هایی در جریان بود در مورد استخدام ۶۰,۰۰۰ فارغ‌التحصیل دانشگاهی که باید برای احراز مقام کدخدادی از طریق وزارت کشور آموزش می‌دیدند. این افراد باید جانشین کدخدادهایی می‌شدند که بخشی از نظام دیوانسالار بودند و، به علت موقعیت خود همچون دهقانان صاحب زمین همیشه هم به برنامه‌ها و سیاست‌هایی که از تهران سرچشمه می‌گرفت علاقه نشان نمی‌دادند. این برنامه قبل از انقلاب عملی نشد و احتمالاً صرف مطرح کردن آن باعث شد که کدخدادها همکاری بیشتری با مأموران حکومتی بکنند.

حکومت برای کسب اطلاع از تحولات روستاهای کاملاً هم به کدخدادها متکی نبود. مقامات ویژه‌ای که به دهیار معروف بودند نیز برای اداره امور روستا به کدخدادیاری می‌رسانندند. دهیارها مستخدمین وزارت کشور در سطح دهستان بودند؛ در دهه ۱۳۵۰ برای هر دهستان حدود ۴ دهیار وجود داشت. اما هدف این بود که در آینده تعداد بیشتری از این دهیارها به کار گمارده شوند به طوری که هریک مسئول بیش از ۳ روستا نباشند. دهیارها عموماً باید بر انتخابات کدخداد، انجمن ده و خانه انصاف نظارت می‌کردند. آنها حلقهٔ پیوند میان کدخداد و دیوانسالاری شهرستان و ناظر بر

فعالیت‌های انجمن‌های ده بودند. دهیارها در انجام وظیفه اخیر، صلاحیت کشاورزان را برای عضویت در انجمن و دادگاه روستا، یعنی وفاداری نامزدها را نسبت به نظام، تأیید می‌کردند و انجمن‌ها را در تعیین پروژه‌های لازم برای مصرف درآمد حاصل از مالیات‌های ۲ درصدی راهنمایی می‌کردند. کشاورزان پاره‌ای از روستاهای مدعاً بودند که در مورد پروژه‌هایی که انجمن‌ها به ابتکار خود برنامه‌ریزی می‌کردند دهیارها حق وتوی مطلق داشتند.

ناظارت رسمی بر شرکت‌های تعاونی روستایی در فصل ۶ مورد بحث قرار گرفت. اما در اینجا شاید لازم باشد که متذکر شویم مدیریت آنها بر عکس دو نهاد دیگر روستایی با وزارت کشور نبود. درواقع وزارت تعاون و امور روستاهای اداره شرکت‌های تعاونی روستایی بود. گرچه هدایت همچنان از تهران انجام می‌شد، اما رفتار سرپرستان با کشاورزان نسبت به همکارانشان در وزارت کشور دوستبهتر بود. با این همه، در بعضی مواقع حضور آنها نیز قوه ابتکار را از کشاورزان سلب می‌کرد.

دلیل نهایی برای ناظارت، حصول اطمینان از این بابت بود که نهادهای روستایی مطابق انتظارات از قبل تعیین شده عمل کنند. اگر مقامات روستا به هر دلیلی همکاری نمی‌کردند سریعاً از مقام خود برکنار می‌شدند. مخالفت آشکار از سوی روستاییان با شدت بیشتری سرکوب می‌شد. در چنین مواردی حکومت به عامل عدمه سرکوب خویش در روستاهای، یعنی ژاندارمری متول می‌شد. این تشکیلات نظامی در هر شهرستانی یک ستاد و در هر بخش و دهستان یک پاسگاه داشت. مأموران حکومتی و کدخدادها می‌توانستند هر وقت کمک ژاندارمری را برای حفظ نظم ضروری تشخیص دادند به سراغ آنها بروند. ژاندارمری به وحشیگری و استفاده خودسرانه از قدرت شهرت داشت. روش‌های ژاندارمری شامل

تبیه بدنی در ملأ عام و توقيف و زندانی کردن افراد می‌شد. روستاییان عموماً به شدت از ژاندارمری وحشت و حتی نفرت داشتند. درواقع، روابط میان مردم و ژاندارم‌ها یک مشکل عمده جامعه روستایی را تشکیل می‌داد.^۱ و اما، از آنجا که وظیفه ژاندارمری دفاع از منافع حکومت بود و نه منافع روستانشیان، مقامات حکومتی اهمیت چندانی به این مسئله نمی‌دادند. جالب آن است که وقتی در آذرماه ۱۳۵۷، فروپاشی پایه‌های سلطنت آغاز شد، ژاندارم‌ها از ترس تلافی روستاییان، به صورت دسته‌جمعی محل‌های مأموریت خود را ترک کردند.

گرچه نفع اصلی حکومت حفظ ثبات سیاسی در روستاهای بود، اما این تنها هدف حکومت نبود. شاه بهویژه جذب چند پیشنهاد مختلف در مورد توسعه روستایی شده بود. او، در دی‌ماه ۱۳۴۲ یک برنامه گسترده توسعه اقتصادی و اجتماعی را اعلام کرد که خود آن را انقلاب سفید می‌نامید.^۲ اصلاحات ارضی که یک سال پیش از آن شروع شده بود پیش درآمدی برای این برنامه و اساس آن محسوب می‌شد. در آغاز پنج مورد «اصلاحی» دیگر نیز عنوان شده بود که به مسائلی از قبیل وضع زنان، منابع طبیعی، صنعتی کردن، بهداشت و آموزش مربوط می‌شد. متعاقباً اصول بیشتری به برنامه اضافه شد تا جایی که در سال ۱۳۵۷ تعداد آنها به ۱۶ اصل رسید.^۳ اصل از این اصول که با روستاهای ارتباط مستقیم داشت

۱. عزیز رخش - خورشید، نظری به زندگی اجتماعی و اقتصادی دهشیانهای دشت مغان،
ص ۸۸

۲. برای تقویم انقلاب سفید ر.ک.:

Bill, *Politics of Iran*, pp. 133–156 and R. K. Ramazani, “Iran’s White Revolution: A Study in Political Development”, *JIMES* 5 (April 1974): 124–139.

۳. برای فهرست مختصر دوازده اصل انقلاب سفید ر.ک.:

“The Revolution of the Shah and The People,” *Kayhan International* (Tehran), February 3, 1973, pp. 12–13.

عبارةت بود از تشکیل سپاهیان ویژه دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی که از طریق ارتش و به قصد ایجاد تغییر نظارت شده در مناطق روستایی انجام شد. این سپاهیان ابتدا مرکب از مردان جوان و از آغاز سال ۱۳۴۸ شامل زنان جوانی بودند که دورهٔ دیبرستان یا تحصیلات عالی‌تر را به پایان رسانده بودند و از طریق قرعه‌کشی انتخاب می‌شدند. آنان باید در طول دوره‌ای ۱۵ ماهه در روستاهای زندگی می‌کردند و برنامه‌های مختلف آموزشی، پزشکی و عمرانی را به‌اجرا درمی‌آوردند.

سپاه دانش قدیمی‌ترین و گسترده‌ترین سپاه نظامی-خدماتی بود. در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷ حدود ۱۰۰,۰۰۰ سپاهی به روستاهای اعزام شدند. آنها افسران جزء ارتش (ستوان دوم) بودند که لباس نظام می‌پوشیدند، اما کارشان در روستا زیر نظر وزارت آموزش و پرورش قرار داشت. مسئولیت آنها در درجه اول سواد آموختن به کودکان روستایی و در درجه دوم سازماندهی کلاس‌های سوادآموزی برای بزرگ‌سالان بود. آنها همچنین باید پروژه‌های ساختمانی مدارس را نیز آغاز می‌کردند.^۱

سپاه بهداشت در سال ۱۳۴۳ و به منظور ارائهٔ برخی خدمات پزشکی در نواحی روستایی تشکیل شد. در اصل، فرض بر این بود که همهٔ اعضای سپاه بهداشت در واحدهایی متشكل از ۴ نفر سازمان داده شوند که یک عضو آن در علوم پزشکی تحصیلات دانشگاهی داشته باشد، اما در عمل بیشتر واحدها صرفاً از ۲ سپاهی و در مواردی هم تنها از یک نفر تشکیل می‌شد. در سراسر سال ۱۳۵۱ حدود ۲,۸۳۰ واحد به نواحی مختلف کشور گسیل شدند.^۲ اغلب سپاهیان در شهرهای کوچک

۱. برای برآوردهٔ مثبت از سپاهیان دانش، ر.ک.:

François Tripet, "Les Bouleversements de l'univers rural en Iran," *L'Afrique et L'Asie* 95–96 (1971): 27–40; Sternberg-Sarel, "Revolution blanche", pp. 471, 500–594.

۲. کیهان/ایترنشتاں (تهران)، ۳ فوریه ۱۹۷۳، ص ۱۲.

(جمعیت ۵۰۰,۰۰۰-۳۰,۰۰۰ نفر) مطب داشتند و ضمناً برای مشارکت در اجرای حدود ۵۰۰ برنامه مراقبت بهداشتی سیار نیز به روستاهای اطراف سفر می‌کردند. احتمالاً مهم‌ترین کار آنان مایه کوبی چندصدهزار روستایی به منظور ایجاد مصنوبیت در مقابل امراض شایع و کشنده بود.

سپاه ترویج و آبادانی در سال ۱۳۴۴ و با هدف فرستادن مردان جوان تحصیل کرده به روستاهای به منظور آموزش فنون جدید کشاورزی به روستاییان و کمک به آنان برای ساختن جاده و پل تشکیل شد. تا پایان سال ۱۳۵۱ حدود ۱۸,۸۷۴ سپاهی در نواحی روستایی خدمت کرده بودند.^۱ آنها اغلب گروهی کار می‌کردند و مسئول مجموعه‌ای از روستاهای

بودند.

هدف از تشکیل هر سه سپاه اجرای سریع و یکنواخت برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی‌ای بود که شاه قصد داشت در مناطق روستایی عملی کند. استفاده از ارتش تحت عنوان مأمور اجرا برای بهره‌برداری از مهارت‌های جوانان تحصیل کرده شهری که عموماً هم علاقه‌ای به کار در روستاهای نداشتند شیوه‌ای عملی و مقرن به صلاح ارزیابی شده بود. اساساً فرض بر این بود که روستاییان حتی اگر منابع کافی در اختیار داشته باشند نمی‌توانند این قبیل برنامه‌ها را بدون هدایت از بالا به پیش بزنند.

روستاییان در مقابل سپاهیان مختلف، واکنش‌های متفاوت داشتند. از یک سو به طور کلی از امکان دستیابی به خدماتی که تا سال ۱۳۴۳ دور از دسترس شان بود با آغوش باز استقبال می‌کردند، از سوی دیگر به اعضای سپاه مظنون بودند، زیرا آنها نیز مأموران حکومتی قلمداد می‌شدند. ساکنان روستاهایی که افراد سپاهی در آن اقامت می‌گزیدند، اغلب در تعیین نقش و موضع دقیق آنها با دشواری رو به رو می‌شدند. سپاهیان نه تنها به عنوان مأموران حکومتی، بلکه در مقام افسران ارتش نیز

مقامات اداری محلی را از دور خارج می‌کردند؛ و برخی از روستاییان با آنها چنان رفتاری داشتند که گویی سپاهی را مقتدرتر می‌دانند و به این ترتیب موقعیت کدخداها و دیگر رهبران را تضعیف می‌کردند.^۱

رفتار سپاهیان این دید را در روستاییان تقویت می‌کرد که آنها بخشی از ساختار قدرت محلی هستند. سپاهیان همگی از جوانان طبقه متوسط شهری بودند و تجربه‌ای از زندگی در روستا نداشتند. شرایط و مشکلات روستاهای بیگانه بود و اغلب نمی‌توانستند یا میل نداشتند معيارهای جامعه روستایی را تغییر دهند. با این تفاصیل، آنان در برخورد با کشاورزان رفتاری تحکم‌آمیز و ارباب منشانه در پیش می‌گرفتند، زیرا این جماعت را نتوان از تعیین وضع خود و تصمیم‌گیری درباره احتیاجات شان تصور می‌کردند.^۲

رفتار سپاهیان عامل مهمی در ناکامی تلاش‌های مستقیم حکومت برای آبادانی روستاهای پس از سال ۱۳۴۲ بود.^۳ از آنجا که نظرات روستاییان نه در تدوین پروژه‌ها درنظر گرفته می‌شد و نه در اجرای آنها، جلب حمایت فعالانه شان برای برنامه‌هایی که فرض می‌شد به نفع آنها تهیه شده است با دشواری روبرو بود.^۴ متأسفانه، برخی از سپاهیان نیز ترجیح می‌دادند بی‌اعتنایی کشاورزان را ناشی از جهل آنها بدانند و درنتیجه با آنها رفتاری متکبرانه داشته باشند.^۵ به این ترتیب، به تدریج در هردو طرف تمايل کمتری نسبت به همکاری با هم دیده شد. البته در میان افراد سپاهی نمونه‌های قابل ذکر بسیاری می‌توان یافت که به منظور درک موقعیت روستاییان دست به تلاش‌های صادقانه‌ای زدند و به تبع آن در مقام آموزگار و تکنیسین نقش مؤثری بازی کردند. اما، در مجموع

۱. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تربت جام، ص ۳۷.

2. William H. Bartsch, *Problems of Employment Creation in Iran*, p. 56.

3. Ibid., p. 55.

4. Ibid., p. 56.

۵. این تفسیر و تفسیرهای بعدی بر مبنای مشاهدات دقیق نگارنده قرار دارد.

بیشتر سپاهیان علاقه‌ای به بازدید مرتب از روستاهای محل مأموریت خود نداشتند، و در سوءاستفاده از کشاورزان درنگ نمی‌کردند و عموماً از خود و از حکومت خاطره‌ای منفی بر جای گذاشتند.

درنهایت مسئولیت کلی اجرای برنامه‌های توسعهٔ مختلف نه بر عهدهٔ مأموران بلکه با حکومت بود. با این دید باید پذیرفت که حکومت هرگز برای اجرای یک برنامهٔ توسعهٔ واقعی و عمدۀ در جامعهٔ روستایی منابع کافی اختصاص نداد. فرستادن ۱۰,۰۰۰ آموزگار سپاهی در سال به روستاهای مقابله نیاز ۶۷,۰۰۰ روستایی کشور به آموزش پاسخی درخور نبود. تا تابستان ۱۳۵۷، یعنی حدود ۱۵ سال پس از تشکیل سپاه دانش، تنها ۶۲ درصد از جوانان روستایی که در سنین مدرسه بودند در کلاس‌های سپاه دانش درس خوانده بودند.^۱ ادعای حکومت دربارهٔ سوادآموزی به بزرگ‌سالان که به وسیلهٔ سپاهیان زن و مرد صورت می‌گرفت از این هم بی‌محتوات بود؛ در سال ۱۳۵۷ حدود ۹۰ درصد از زنان و لااقل ۶۰ درصد از مردان روستایی که بیش از ۱۵ سال داشتند بی‌سواد بودند.^۲ دستاوردهای سپاهیان بهداشت و ترویج و آبادانی از این هم ناچیزتر بود، زیرا پرسنل این دو سپاه بسیار کمتر از افرادی بود که در سپاه دانش حضور داشتند.^۳ از این رو در آستانهٔ انقلابی که سلطنت را سرنگون کرد، اکثر روستانشینان نه تنها از انواع برنامه‌های آبادانی سودی

۱. آمار برگرفته از Graham, *Iran*, Appendix F, p. 262.

۲. طبق ادعای آمار دولتی در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷، ۴۰ درصد از کشاورزان بالغ (مذکور) در کلاس‌های سپاه دانش شرکت کرده بودند. بی‌سوادی میان مردان بزرگ‌سال حتی پیش از ۶۰ درصد بود، چراکه آمار رسمی صرفاً تعدادی را که در کلاس‌ها ثبت‌نام می‌کردند به حساب می‌آورد و به اینکه آنان عملاً خواندن و نوشتن را می‌آموختند یا نه کاری نداشت.

۳. ایران، وزارت آموزش و پرورش، گزارش برای سال ۱۳۵۶.

ر. ک.: برای مطالعه بیشتر، ر. ک.:

نبرده بودند، بلکه هنوز به یک رشته خدمات اجتماعی پایه‌ای مثل آموزش و مراقبت‌های بهداشتی نیز دسترسی نداشتند. بدختانه (برای حکومت) روستاییان اینک بر محرومیت نسبی خود از نزدیک آگاه شده بودند، چون ترکیبی از مهاجرت شدید از روستا به شهر و حضور مأموران حکومتی این حسن را داشت که روستاییان را با انواع تسهیلات اجتماعی موجود در شهرها آشنا کرد.

نتیجهً ناتوانی حکومت در اجرای برنامه‌های توسعهٔ روستایی آن بود که روستاییان نیز نسبت به توانایی حکومت در حفظ بقای خود در برابر جنبش مخالف توده‌ای که در سراسر سال ۱۳۵۷ شتاب می‌گرفت بی‌اعتنایی پیشه کردند. اما، قبل از آنکه به این مطلب پردازیم بد نیست این سؤال را مطرح کنیم که چرا سیاست‌های حکومت تا این حد بی‌اثر بوده است. شاه در برنامهٔ انقلاب سفیدش بارها بر تعهد خود نسبت به اهداف توسعهٔ روستایی تأکید کرده بود. پس چرا از قدرت خود و از درآمد عظیم نفتی که در اختیار داشت برای برآوردن این اهداف استفاده نکرد؟ علت اصلی، همان‌طور که قلّاً گفته شد، سیاسی بود؛ چون هدف اصلی سیاستی که حکومت نسبت به روستاییان درپیش گرفت تحکیم سلطهٔ خویش بود. پس طبیعتاً آن سیاست‌هایی که هدفش عمدتاً اجتماعی-اقتصادی بود باید با هدف سیاسی اصلی هماهنگ می‌شد. از این‌رو حتی اگر شاه و رایزن‌هایش احتمالاً بر این باور بودند که توسعهٔ روستایی مهم است، اولویت در همهٔ برنامه‌های به اجرا درآمده با جنبه‌های سیاسی، نه اجتماعی-اقتصادی، بود. بنابراین، فعالیت‌های سپاهیان مختلف نیز عمدتاً با توجه به نقشی که می‌توانستند در گسترش کنترل حکومت داشته باشند، اهمیت می‌یافت.

دومین دلیلی که موجب می‌شد شاه بر دستیابی به اهداف و توسعهٔ روستایی اصرار نکند به درک خود او از توسعهٔ مربوط می‌شد. تأسیس

شرکت‌های سهامی زراعی و کشت و صنعت‌ها پس از سال ۱۳۴۷ نشانه روشی بود از اینکه شاه دیگر امکان به وجود آمدن قشر طبقاتی نیرومندی متشكل از دهقانان صاحب زمین را—که یا شالوده حمایتی باشد یا وسیله‌ای که از طریق آن بتوان تولید را بالا برد—منتفعی می‌دانست. به این ترتیب، بهترین راه برای نوسازی کشور کمک به بهبود وضع روستاهای عقب‌افتاده نبود، بلکه تشویق روستاییان به ترک روستاهای بود. این هدف را می‌شد با تأسیس «قطب‌های» کشاورزی—شرکت‌های سهامی زراعی فقط یک نمونه بود—متشكل از روستاهای نمونه در نواحی حاصل‌خیز به دست آورد؛ جمعیت «حاشیه‌ای» روستاهای باید به مهاجرت به شهرها تشویق می‌شدند تا در کارخانه‌هایی کار کنند که برای صنعتی کردن ایران ساخته می‌شد. در حالی که شاه احتمالاً عمیقاً بر این اعتقاد بود که تصورات او در مورد آینده جامعه روستایی بیش از هر چیز به نفع روستاییان است، بدون شک چنین ایده‌هایی در طول دهه ۵۰ دور از واقعیت اجتماعی و اقتصادی روستاهای ایران بود.

واقعیتی را که شاه و تشکیلات دیوانسلاار او در نمی‌یافتدند، روستاییان به خوبی درک می‌کردند. آنها عموماً آرزو داشتند که معیارهای زندگی خود را بهبود بخشند؛ و می‌دانستند که این معیارها در مقایسه با زندگی شهرنشینان در سطحی بسیار پایین است. آنها معتقد بودند که تنها راه برای دستیابی به زندگی بهتر با کمک حکومت همواره می‌شود. با این همه شیوه نگرش و رفتار آنها نسبت به حکومت در دهه ۱۳۵۰ مبهم بود. از یک سو، خواستار آن بودند که حکومت روستاهای را با برخی امکانات رفاهی عمدۀ شهری تجهیز کند، از سوی دیگر تجربه‌های آنها از مأموران مختلف حکومتی اغلب ناخوشایند بود و باعث می‌شد که بسیاری از آنها آرزوی زندگی آسوده‌تری داشته باشد، و از هرگونه تماس با مأموران حکومتی گریزان باشند. یک کشاورز جوان گُرد در طول گفتگویی طولانی،

این احساسات متفاوت را با لحنی کاملاً گزنده چنین بیان کرده است.

دیگر سپاهی به اینجا نمی‌آید. پیش از این دو تا داشتیم، اولی پسر خوبی بود. مدرسه را ساخت. من سه سال پس از را فرستادم. خودم هم به کلاس اکابر رفتم. بعداً سپاهی دیگری آمد که سرمشق بدی بود [برای بچه‌ها]، وقتی رفت ما خوشحال شدیم. حالا هم یک معلم شهری داریم. هر روز می‌آید. همه‌اش به بچه‌ها فحش می‌دهد و بهشان می‌گویند خر. و ما باید پول این معلم را بدهیم. اما من نمی‌توانم. می‌دانم که پس از اگر قرار نباشد مثل خودم رعیت فقیری شود باید درس بخواند. اما پولش را از کجا بیاورم؟ خانواده‌ام نان می‌خواهد. این جوری پس از دیگر به مدرسه نمی‌رود. و دکترها [سپاهیان بهداشت] به ما گفته بودند که آنها هم مجانی هستند. اما آن پدرسگ‌ها همه چیز را می‌فروختند تا جیب خودشان را پر کنند. من پولی ندارم. اگر ما نتوانیم از اینها استفاده کنیم پس به چه دردی می‌خورند؟ بله، ما مدرسه و دکتر لازم داریم، اما این چیزها فقط مال پول دارها است. کاش اصلاً نمی‌فهمیدم که دکتری هم وجود دارد. پیش از این ما جا هل بودیم، اما حالا می‌دانیم که این قرص‌ها و آمپول‌ها می‌تواند به دادمان برسد. اما نمی‌توانیم آنها را بخریم، پس جلوی چشممان می‌بینیم که بچه‌هایمان از مریضی و گرسنگی می‌میرند. پیش از این، بزرگ‌ترها می‌گفتند مرگ بچه دست خداست، اما حالا من فکر می‌کنم دست دولت است.^۱



روستاها و انقلاب

در فصل پیشین مهم‌ترین پیامد اصلاحات ارضی را برای روستاهای ایران بیان کردیم: آن قدرت سیاسی عملأً مطلق و غالب خودسرانه‌ای که قبلأً در انحصار بزرگ‌مالکان بود به دست حکومت مرکزی افتاد. موقفيت برنامه در کسب هدف سیاسی خود از طریق برقراری اقتدار حکومتی در روستاهای تأمین شد. درحالی که در سال ۱۳۴۱ اکثریت قریب به اتفاق جمعیت روستاشین عملأً هیچ تماسی با مأموران حکومتی نداشت، در سال ۱۳۵۷ عکس این وضع صادق بود. درواقع، حتی روستاهای دورافتاده و ظاهرأً دسترسی ناپذیر نیز مورد بازدیدهای منظم مأموران مختلف حکومتی قرار می‌گرفت. بیشتر روستاشینان به استقرار قدرت دیوانسالاری گردن نهادند. اما، هیچ سندی در دست نیست که نشان دهد آنان از «ارباب» جدید خود راضی بوده‌اند.^۱ اولین آزمون واقعی از رفتار و نگرش روستاییان نسبت به نقش حکومت شاه در طول قیام انقلابی سال

۱. در همه سال‌هایی که در روستاهای ایران به کار تحقیق مشغول بودم، در میان این همه جمعیت روستاشین هرگز با کسی که جداً طرفدار رژیم شاه باشد بزنخورد نکردم. به‌حال، جالب اینجاست که روزنامه‌نگاران و نویسنگانی خاص – که هیچکدام هرگز در یک روستایی ایرانی حضور نداشته‌اند – ادعایی کنند تا هنگام سقوط رژیم شاه در بهمن ۱۳۵۷ روستاهای وسیع‌آ حامی سلطنت بوده‌اند.

۱۳۵۷ به عمل آمد. درحالی‌که قدرت سلطنت زیر فشار جنبش اعتراض توده‌های شهری به سرعت از هم می‌پاشید، حفظ قدرت در روستاها به حمایت مردم وابسته می‌شد. این حمایت در سه‌ماهه آخر عمر رژیم، که ماه‌های تعیین‌کننده‌ای هم بود، عینیت نیافت.

هدف این فصل بررسی این امر است که چرا روستاها از شاه حمایت نکردند. هیچ تحقیقی درباره اصلاحات ارضی بدون پرداختن به این موضوع کامل نخواهد بود. گرچه می‌توانیم نتیجه بگیریم که منافع عملی انقلاب سفید در کل بسیار محلود بوده است، اما همچنان باید بپذیریم که برخی از نتایج آن برای بخش قابل توجهی از روستانشینان مثبت بوده. از این میان، از همه برجسته‌تر تقسیم اراضی بود که حدود نیمی از همه خانوارهای روستایی را قادر کرد مالکیت زمینی را که قبلاً طبق ترتیبات سهم‌بری در آن کار می‌کردند، به دست آورند. صرف‌نظر از مشکلات مربوط به کشاورزی معیشتی، انتظار می‌رفت که کشاورزان دست کم نسبت به شخصی که همه مقامات حکومتی و همه کتاب‌های درسی به عنوان تنها برنامه‌ریز اصلاحات ارضی و مدافعان بی‌رقیب منافع روستاییان معرفی اش کرده بودند، به طریقی قدردانی کنند. با همه این تفصیلات، در این فصل نشان خواهیم داد که نه تنها اکثریت کشاورزان به طرزی حیرت‌انگیز نسبت به سرنوشت سلطنت بی‌اعتنای بودند، بلکه بسیاری نیز فعالانه در تظاهرات سیاسی‌ای که به سرنگونی آن یاری رساند، شرکت کردند.

گروایش‌های سیاسی در روستا

گروایش‌های سیاسی در طول انقلاب را می‌توان بر اساس نوع موضع گیری نسبت به شاه و حکومت او طبقه‌بندی کرد.^۱ به طور کلی، سه موضع

۱. جز در مواردی که مشخص شده است، همه مطالب این فصل برایه مشاهدات شخصی در روستاهای ایران در طول انقلاب قرار دارد.

متمايز را می‌توان تشخيص داد: ۱) موضع حمایت‌کننده؛ ۲) ضد حکومتی؛ و ۳) غیرسیاسی. وقتی انقلاب نیروگرفت دو موضع نخست از طریق فعالیت سیاسی آشکار در روستاها تجلی یافت. این امر منتهی به تشکیل دو گروه متمايز موافقان شاه و مخالفان او (در واقع طرفداران [آیت‌الله] خمینی) شد. هر دو گروه، در تلاش برای گردآوردن طرفداران بیشتر از میان روستاییانی که موضوعی کم یا بیش خشی داشتند، به تکاپو افتادند.

روستاییانی که از شاه حمایت می‌کردند تقریباً در همه روستاها در اقلیت قرار داشتند. اما، این اقلیت بسیار مهم بود. قابل پیش‌بینی است که اکثر مدافعان پرشور سیاست‌های حکومتی، کشاورزان ثروتمندی بودند که از اصلاحات ارضی و برنامه‌های بعدی آن سودی برده بودند. این گروه بخش اعظم نخبگان فرمانروای روستاها را شامل می‌شد، یعنی شامل آن مردانی که حکومت انتخاب شان کرده بود که در مقام کدخداء، عضو انجمن ده و کارمند شرکت تعاونی روستایی خدمت کنند. همان‌طور که در فصل قبل دیدیم، این رهبران روستا در عمل نمایندگان محلی حکومت مرکزی تلقی می‌شدند. بین آنها و حکومت معمولاً رابطه‌ای رضایت‌بخش، برای هر دو طرف، برقرار بود: آنها در مقابل همکاری با تهران در امر کنترل روستاها، نفوذ سیاسی محلی و پاداش‌های اقتصادی به دست می‌آورden. قابل درک است که اکثر کشاورزان ثروتمند منافع خود را با منافع حکومت یکی می‌دانستند. به علاوه، گرایش‌های سیاسی آنها در تماس با مالکان غیابی-کشاورزان مرفه به صورت عاملان آنها در روستاها عمل می‌کردند- و سایر اعضای گروه نخبگان استان که میل داشتند از حکومت جانبداری کنند، تقویت می‌شد.

روستاییانی که مخالف رژیم بودند نیز در اقلیت قرار داشتند. از آنجا که هر حرکت مخالفی به سرعت بهوسیله ژاندارمری و سایر نیروهای

امنیتی سرکوب می‌شد، آگاهی از سرنوشتی که در انتظار افراد متهم به فعالیت ضدحکومتی بود مانعی قوی برای بیان مخالفت ایجاد می‌کرد. با همه‌اینها، در اکثر روستاهای بزرگ و بسیاری روستاهای کوچکتر، اشخاصی بودند که شدیداً از حکومت بدشان می‌آمد و حداقل وقتی که از رسیدن صدای خود به گوش کسانی که مظنون به خبرچینی بودند، نمی‌رسیدند حکومت را متهم به درنده‌خویی و سرکوب‌گری می‌کردند. در مجموع، انگیزه حرکت این روستاییان آن چیزی بود که بارینگتن مور «خشم عمیق اخلاقی» می‌نامید، یعنی احساس خشمی مشترک علیه بی‌عدالتی‌های صورت‌گرفته به دست کسانی که به سریر قدرت تکیه زده بودند.¹ روستاییان که در جریان تحولات سیاسی در طول سال ۱۳۵۷ به میزان قابل توجهی جسور شده بودند، به متابه به عنوان مخالفان علنی حکومت سربرآوردن. درواقع، بسیاری از این افراد به فعالان سیاسی تبدیل شدند و در روستاهاشان تظاهرات ضدشاه به راه انداختند.

جریان مخالف حکومت شامل افرادی می‌شد که به گروه‌های اجتماعی متفاوتی تعلق داشتند. اما، اکثر مخالفان را اعضای دو گروه تشکیل می‌دادند؛ این دو گروه دهقانان خردپا و کسبه خوشنشین بودند. در مجموع دهقانان خردپا را می‌توان مالکان ۷ تا ۱۰ هکتار زمین تعریف کرد. معمولاً برای آنکه زارع چیزی هم علاوه بر نیازهای اصلی مصرفی خانواده به دست آورد این مقدار ملک—کمتر از یک پنجم همه املاک—کافی بود، اما برای اندوختن ثروت به هیچ وجه کفايت نمی‌کرد. مشغله عمده دهقانان خردپا افزایش بازدهی محصول‌شان (و سودشان) از طریق به کارگیری روش‌های مکانیکی تولید و کودهای شیمیایی بود. اما، این گروه از کشاورزان منابع مالی لازم برای تأمین قسمت اعظم مخارج

1. Barrington Moore, Jr., *Injustice: The Social Origins of Obedience and Revolt*, pp. 3–31.

کار، به ویژه مخارج مربوط به مکانیزه کردن تولید را در اختیار نداشتند. آنها عموماً بر این عقیده بودند که حکومت باید از طریق دادن وام‌هایی مناسب و فروش کودهای شیمیایی و بذر مرغوب به قیمت ارزان کمک‌شان کند، یعنی درست همان نوع کمکی که دولت در اختیار کشاورزان کنده، مزارع وسیع می‌گذاشت. به این ترتیب، دهقانان خردپا احساس می‌کردند که سیاست‌های حکومت به طور غیر منصفانه‌ای نسبت به آنها تعیض قائل می‌شود. قبل از انقلاب، تنها بخشی از آنها جرأت می‌کردند نارضایی خود را آشکارا اعلام کنند، اما در طول سال ۱۳۵۷ کشاورزان همچون یکی از گروه‌های روستایی که بیش از همه با شاه در تعارض قرار داشتند خود را نشان دادند.^۱

صدای بیشتر کسبه خوش‌نشین نیز در محکوم‌کردن شاه از این آهسته‌تر نبود. دید آنها نسبت به رژیم، تحت نفوذ شدید گرایش‌های واسطه‌ها و عمدۀ فروشان شهری قرار داشت که با آنها در روابط کاری مستمر بودند. تجار شهری دکان‌های کوچکی در بازار شهر داشتند و بنابراین بازاری خوانده می‌شدند. در آغاز سال ۱۳۵۴ حکومت تصمیم گرفت بازاری‌های نسبتاً مستقل را به طور مستقیم تحت کنترل خود درآورد. علاوه بر اجرای سیاست‌هایی که تأثیرهای اقتصادی معکوسی بر بیشتر بازاریان گذاشت، رسمیاً نیز از برنامه‌هایی صحبت می‌شد که با «خراب کردن حجره‌هاشان که کرم در آنها می‌لولد»، با بولدوزر صاف کردن برخی از محلات آنان به منظور راه‌بازکردن برای جاده‌های عمدۀ و ساختن یک بازار دولتی، عملیاً آنها را ریشه کن می‌کرد.^۲ حکومت همچنین

۱. تحلیل گیرا از نقش دهقانان خردپا در یک روستا در:

Mary Hooglund, "Peasants and the Process of Revolution: An Iranian Case Study" (paper Presented at the Annual Meeting of the Alternative Middle East Studies Seminar, Washington, D.C., November 8–9, 1980).

2. Ervand Abrahamian, "Structural Causes of the Iranian Revolution", *MERIP Reports* 87 (May 1980): 25.

می‌کوشید از بازاری‌ها چون سپر بلای تورم مارپیچی که به‌واسطه ۲۰ میلیارد دلار درآمد نفتی در سال ایجاد شده بود، استفاده کند. حدود ۸,۰۰۰ بازاری تحت عنوان «سودجو» به زندان افتادند؛ ۲۳,۰۰۰ نفر دیگر از شهرهای زادگاه خود تبعید شدند و تعدادی حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر جریمه نقدی پرداختند.¹ پیامد عمدۀ همه این اعمال برای شاه و حکومت، خریدن نفرت بازاریان بود. از آنجا که بسیاری از کسبه خوش‌نشین بازاری‌ها دادوستد منظم داشتند، مسلماً با مشکلات آنان احساس همدردی می‌کردند. از این‌رو کسبه خوش‌نشین نیز به زودی تصویر حکومتی ستمگر و ظالم از رژیم را در ذهن پروردند.

در بیشتر ماه‌های سال ۱۳۵۷، اکثر روستاییان نه آشکارا موضع موافق رژیم اتخاذ کرده بودند و نه مخالف آن. آنها عمدتاً به مسائل سیاسی بی‌علاقه بودند. یعنی، بیشتر روستاییان از شرکت در گفتگوهایی که درباره تحولات مربوط به تظاهرات ضدشاه در شهرها می‌شد اجتناب می‌ورزیدند. بی‌اعتنایی ظاهری آنها به دو علت مهم بود: نخست؛ عدم تمایل عمومی به دفاع از کارنامه شاه در طول اوج‌گیری این بحران نشانه‌ای از فقدان هر نوع احساس وفاداری گسترده نسبت به او یا حکومت او در روستاهای بود. دوم، بی‌میلی مشابهی نیز برای مخالفت با حکومت، به تهران امکان داد که قدرت خود را تا اواخر قیام‌های انقلابی و حدوداً تا آذر ۱۳۵۷ در بیشتر نواحی روستایی حفظ کند.

قدرتی کاوش در انگیزه‌هایی که باعث بی‌اعتنایی بیشتر روستاییان نسبت به مسائل سیاسی می‌شد، مفید است. بی‌اعتنایی، به‌ویژه ممیزه کشاورزان و خوش‌نشینان فقیر بود، یعنی دوگروهی که حداقل سود را از تقسیم اراضی برده بودند. عموماً، این افراد بدینی شدیدی نسبت به نقش هر حکومتی داشتند. بیشتر برنامه‌ها، از جمله خود اصلاحات ارضی

1. Ibid.

را شدیداً به ریشخند می‌گرفتند و حتی از آن بیزار بودند. هرجا که در گفتگوهای دوستانه عقیده روستاییان غیرسیاسی درباره کار اصلی حکومت پرسیده می‌شد، پاسخ می‌دادند که کار اصلی حکومت خدمت به ثروتمندان و بهویژه آنهاست است که در تهران زندگی می‌کنند. در بیشتر نواحی عدم اعتماد نسبت به حکومت گسترده بود، اما در عین حال عقیده بر این بود که حکومت قدرت کنترل و قایع و بهویژه جنسیت‌های مخالف را دارد. در چنین شرایطی، اکثر روستاشینان به این نتیجه می‌رسیدند که به نفع شان است هرجا لازم بود با حکومت بسازند شاید حکومت نیز تا جای ممکن آنان را نادیده انگارد.

پس از آشنایی با این نگرش‌های سیاسی در روستاه‌ها، در مبحث بعدی به این واقعیت خواهیم پرداخت که چطور این دیدگاه‌ها در طول جوشش انقلاب به عملی هدفمند تبدیل شدند و چگونه مخالفان موفق شدند این اکثریت غیرسیاسی را سازماندهی و بسیج کنند. همچنین نشان خواهیم داد که چگونه مردان روستایی جوان (در فاصله سنی ۱۸ تا ۲۵) نقش برجسته‌ای در بردن انقلاب به روستاهای خود بازی کردند.

عاملان انقلاب

ریشه‌های مستقیم انقلاب ایران را در توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ باید جست، و اگر بخواهیم به عقب‌تر برویم می‌توان آن را تا پیامدهای کودتای سال ۱۳۳۲ ردیابی کرد.^۱ واقعه‌ای که انقلاب را دامن زد سرکوب تظاهرات مذهبی قم در ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ بود. مراسم عزاداری شب چهلم قربانیان این سرکوب—بنا به آمار رسمی ۶ نفر و بر اساس آمار غیررسمی ۱۰۰ نفر کشته—در شهرهای مختلف برگزار شد. این مراسم در تبریز به چند روز اغتشاش منتهی شد

۱. برای تحلیلی کوتاه‌اما عالی از دوره قبل از انقلاب ر.ک. به منیع پیشین صص ۲۱–۲۶.

که در طول آن چند صد نفر کشته شدند و خسارت مالی سر به میلیون‌ها ریال زد. این عمل، یعنی جریان مداوم تظاهرات عزاداران، پراکنده کردن جمعیت با توصل به زور، و سپس کشته شدن تعداد بیشتری را باعث شد و به فاصله‌های ۴۰ روزه در سراسر بهار و تابستان ادامه یافت. با فرار سیدن ماه مرداد تظاهرات شروع شد و بهویژه در تهران، اصفهان و شیراز بدون هیچ ابهامی با شعار تغییر خصلت استبدادی حکومت به سرعت ابعاد گستردۀ‌ای یافت. شاه، در واکنش نسبت به مبارزه‌جویی سیاسی در ۱۱ شهر عمده و دو شهر کوچک‌تر حکومت نظامی اعلام کرد. این عمل صرفاً باعث شد که توجه جنبش در حال توسعه مخالف از شهرهای بزرگ به مراکز شهری کوچک‌تر معطوف شود. در ماه مهر همه‌روزه از حدود ۵ شهر گزارش‌هایی درباره اغتشاش‌هایی می‌رسید که به قیمت از دست رفتن جان عده‌ای سرکوب شده بودند. شهر آمل (با جمعیتی حدود ۵۰,۰۰۰ نفر) نزدیک دریای مازندران و شهر کوچک پاوه (با جمعیتی حدود ۹,۰۰۰ نفر) در کردستان هردو شاهد زد خوردهای خونین و استثنایی بودند که چندین روز به درازا کشید. تظاهرات عمده در شهرهایی مثل دزفول، کرمان، رشت، سنتنجر و زنجان از لحاظ تعداد کشته شدگان با تخریب کمتری همراه بود، اما خسارت مالی فراوان بود. علاوه بر آن، در طول ماه مهر اقتصاد کشور و دیوان‌سالاری آن در اثر اعتصاب‌های دسته‌جمعی کارمندان دولت، مهندسان، کادرهای پزشکی، کارکنان شرکت نفت، مغازه‌داران، دانشجویان آموزگاران و تکنیسین‌ها عملاً فلیج شده بود. تشکیل دولتی نظامی در ۱۵ آبان و استفاده از سرکوب مسلحانه شدیدتر در بسیاری از نقاط گویی صرفاً به خشم مردمی دامن می‌زد که دیگر مجданه خواستار برکناری شاه بودند. معلوم شد که راه حل نظامی در مقابله با قیام انقلابی اثری ندارد؛ در بسیاری از موارد افسران جزء از اجرای دستور حمله به تظاهرکنندگان سرباز زدند و

سریازان نیز شروع به فرار از خدمت کردند. سرانجام شاه در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ تصمیم گرفت داوطلبانه به تبعید برود؛ چهار هفته بعد انقلاب به ثمر رسید.

هدف از شرح اجمالی بالا تأکید بر این امر است که انقلاب پدیده‌ای سیاسی و منحصر به پایتخت و شهرهای بزرگ نبود. درواقع، جنبش، سراسری بود و همه گروههای اجتماعی و قومی را دربرمی‌گرفت. در فاصله مهر تا دی ۱۳۵۷، هریک از ۱۳۰ شهر ایران (شهرهایی با حداقل ۵,۰۰۰ جمعیت) دست‌کم یک تظاهرات عمده ضدشاه داشتند. در بیشتر این شهرها تعداد تظاهرات به مراتب بیشتر بود و اغلب هم به زدوخوردهای جدی با نیروهای امنیتی متهمی می‌شد. این خصلت انقلاب برای موضوع مورد بررسی ما مهم است، زیرا اکثر روستاییان به‌هرحال به شهری که در آن جوشش انقلابی وجود داشت، دسترسی داشتند. بنابراین، روستاها نمی‌توانستند از تحولات سیاسی بی‌تأثیر بمانند. درواقع، در برخی از روستاها تظاهرات و حتی زدوخوردهایی با همان ابعادی که در شهرها شاهدش بودیم پیش می‌آمد. عامل عمدۀ‌ای که ظاهراً بر فعالیت سیاسی روستاها تأثیر نهاد نزدیکی آنها به شهرها بود. عموماً آن روستاهایی که در فاصله‌ای کمتر از یک ساعت –با اتومبیل– از شهری قرار داشتند که در آن فعالیت ضدشاه شدید بود، بیشتر انقلابی شدند؛ و آن روستاهایی که فاصله‌شان از یک شهر بیش از یک ساعت سفر با وسیله نقلیه بود نسبتاً آرامتر باقی ماندند. البته، صرف این واقعیت، به‌ندرت حتی یک تظاهرات هم به خود دیدند. البته، صرف این واقعیت، یعنی نزدیکی به شهر به خودی خود برای توضیح تأثیرات شهرها روی روستاها کافی نیست. این تأثیرگذاری فقط زمانی میسر است که نزدیکی به شهر، رشد پیوندها میان شهر و روستا را تسهیل کند. و این دقیقاً همان چیزی است که در طول دهه ۱۳۵۰ در ایران اتفاق افتاد. توجه به این

مطلوب جالب است که هزارها مرد جوانی که در روستاهای نزدیک به شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند در جستجوی کار دست به مهاجرت نمی‌زدند، بلکه همروزه با وسائل نقلیه مختلف برای کار به شهر می‌رفتند. این افراد، با ادامه زندگی در روستاهای، عاملان ورود اندیشه‌های شهری، بهویژه انواع سیاسی آن، به روستاهای بودند.

تحقیق کلی درباره افرادی که روزانه برای کار از روستا به شهر می‌رفتند کاری است که باید انجام شود. من در طول سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ در روستاهای حوالی شیراز تحقیقاتی در این زمینه کرده‌ام.^۱ الگوهایی که مشاهده کردم شبیه به الگوهایی است که همکاران ایرانی ام در شهرهایی مثل اهواز، اراک، اصفهان، کرج، کرمانشاه، مشهد، قزوین، شیراز، ری و تبریز مشاهده کرده‌اند. به این ترتیب معلوم شد که مسافران هر روزه روستا به شهر دقیقاً نماینده افرادی در وضعیت مشابه خود هستند که در نزدیکی شهرهای عمده دیگر زندگی می‌کنند به این دلیل، خالی از فایده نخواهد بود که مورد شیراز را با ذکر برخی از جزئیات مورد آزمون قرار دهیم.

شیراز مرکز اداری و تاریخی استان فارس است. در سال ۱۳۵۷ جمعیت این شهر حدوداً ۴۵۰,۰۰۰ نفر بود و پنجمین شهر بزرگ کشور محسوب می‌شد. این شهر با هر مقیاسی که سنجیده شود – یعنی از نظر تجاری، فرهنگی، صنعتی، طبی، تفریحی – در جنوب ایران مرکز شهری بسیار مهمی است و در منطقه‌ای واقع شده که از لحاظ کشاورزی بسیار حاصل خیز است. از سال ۱۳۴۵ به بعد بیشتر زمین‌های حاصل خیز نزدیک به شهر – همراه با روستاهاشان – شهری شدند؛ اما، خارج از

۱. در طول سال ۱۳۵۶ در غرب ایران و در سال‌های ۱۳۵۸–۱۳۵۷ در استان فارس بررسی‌های نمونه‌واری انجام دادم و از داده‌های حاصل برای ارائه برخی نظرات کلی در مقاله زیر سود بردم:

“Rural Participation in the Revolution”

شعاع ۱۰ کیلومتری از مرکز شهر با مناطقی اساساً روستایی روی رود می‌شویم. حداقل ۵۰ روستا در فواصل نزدیک شهر قرار گرفته‌اند (کمتر از یک ساعت راه از طریق جاده). قبل از انقلاب در این روستاها تعداد مردان جوان (۱۸ تا ۲۵ سال سن) که روزانه در پی کار به شیراز سفر می‌کردند بین ۴۹ تا ۹۰ درصد کل جمعیت در این گروه سنی بود. اکثر مردان جوان همه این روستاها هر روز به شهر می‌رفتند، یعنی چیزی حدود ۳,۰۰۰ نفر هم‌روزه به شهر – یا به کارخانه‌های اطراف آن سفر می‌کردند.

اغلب مسافران روستا فرزندان زارعان و خوش‌نشینان فقیر بودند و عموماً، جز در زمینه کشاورزی، مهارتی نداشتند و تحصیلات شان در حد ابتدایی بود. بنابراین، به مشاغلی می‌پرداختند که به آموزش فنی چندان نیازی نداشت و دستمزدها نیز طبیعتاً پایین بود. کارگاه‌های ساختمانی بی‌شمار اطراف شیراز یکی از منابع عمده استخدام این افراد بود. آنها، همچنین در کارگاه‌های تولیدی کوچک بازار، در نانوایی‌ها یا در کارخانه‌ها نیز عهده‌دار مشاغلی بودند که انجام آن به هیچ‌نوع مهارتی نیاز نداشت. تعداد کمی از این روستاییان، پسран دهقانان خردپا و کسبه خوش‌نشین بودند. آنها، به مثابة یک گروه نسبت به سایر کسانی که برای کار روزانه به شهر می‌رفتند تمایل بیشتری به درس خواندن نشان می‌دادند. تحصیلات بیشتر این افراد تا حد دبیرستان بود و تعداد کمی نیز فارغ‌التحصیل شده و دیپلم گرفته بودند. این افراد می‌توانستند مشاغل بهتری با حقوق بیشتر به دست آورند. مشاغل آنها کاملاً متفاوت بود؛ در کارخانه‌ها، ادارات دولتی (بهویژه اداره پست و تلگراف و تلفن و سازمان آب و برق)، بانک‌ها و اداره شهریانی کار می‌کردند؛ برخی از آنان حتی از پس‌اندازهای خانواده هم برای راه‌انداختن کسبی خصوصی از قبیل رانندگی تاکسی و بازکردن معازه‌ای کوچک برای خرده‌فروشی استفاده می‌کردند.

جوانانی که همه‌روزه از روستا به شهر می‌رفتند، در طول کار و تجربه‌های اجتماعی خود در شیراز نگرش‌های سیاسی معینی پیدا می‌کردند. اکثر این افراد تا قبل از سال ۱۳۵۷ درباره سیاست چیزی نمی‌دانستند. به دنبال حادثه قم، توجه به سیاست‌های حکومت و سپس مخالفت با آن رفتارهای شروع شد و شدت گرفت. به نظر می‌رسد واقعه‌ای که روند سیاسی شدن این افراد را تسريع کرد، تظاهرات ۱۵ خرداد شیراز بود؛ این تظاهرات به شدت سرکوب شد و تعداد زیادی کشته و توقيف شدند. روستاییان می‌گفتند این نخستین باری بوده است که آنان شعار «مرگ بر شاه» را می‌دیده و می‌شنیده‌اند. ضمن آنکه هیچ‌یک از روستاییان نمی‌پذیرفت که در این تظاهرات شرکت کرده است، از قرار بسیاری از آنان در آن هنگام در حوالی نقاطی که تظاهرات رخ داده بود شاهد حملات پلیس بوده‌اند؛ دری حمله پلیس و استفاده بی‌محابا از باتوم، ماشین‌های آتش‌نشانی و گاز اشک‌آور از سوی نیروهای امنیتی، بعضی‌ها مجبور شدند در پی محلی امن برآیند. واکنش اولیه نسبت به سرکوب شبیه به یک شوک بود. روستاییان با به خاطرآوردن احساسات خویش، بیش از یک سال پس از ماجرا و پس از مشارکت در تجربه‌های خونین متعدد دیگر، هنوز از ۱۵ خرداد چون روزی که «پیش از آن هرگز کشته شدن کسی را به چشم ندیده بودند» یاد می‌کنند.

یک رشته تظاهرات دوره‌ای هم، در مقیاس کوچک‌تر، در سراسر تابستان ۱۳۵۷ برپا شد. شیراز و همچنین دو شهر کوچک‌تر استان فارس، از جمله نقاطی بودند که از ۱۷ شهریور در آنها حکومت نظامی اعلام شد. تا این زمان روستاییانی که همه‌روزه به شهر سفر می‌کردند در خانه هم شروع به صحبت درباره حکومت کرده بودند. در این زمان اقلیتی از جوانان نیز مخالفت قوی خود را با دیکتاتوری شاه با صدای بلند اعلام می‌کردند. شگفت آن که این فعالان پرشور همگی هم به خانواده‌هایی که

به طور سنتی مخالف حکومت بودند، تعلق نداشتند. بسیاری از آنها وابسته به خانواده‌های غیرسیاسی بودند درحالی که برخی نیز پدران یا وابستگان نزدیکی داشتند که جداً موافق شاه بودند. بنابراین، دید سیاسی خانواده‌ها نبود که در نگرش آنان نفوذ می‌کرد، بلکه بی‌شک تجربه‌هاشان در شیراز بود.

به همین ترتیب، در طول تابستان این افراد در آمدورفت‌شان میان شهر و روستا تفسیرهای جدیدی از مذهب به روستاهاشان بردن. تبدیل شیعه اسلامی از یک ایدئولوژی مذهبی که عمدتاً متوجه تنظیم رفتار مؤمن در این دنیا به منظور آماده کردن او برای زندگی پس از مرگ در بهشت است به فلسفه‌ای مذهبی-سیاسی که پیروان را به نبرد علیه استبدادی دنیوی تغییب می‌کند، فایده‌اش این بود که به مخالفان شاه و حکومت او در مبارزه‌شان کاملاً مشروعیت می‌بخشد. این سیاسی‌شدن مذهب را جوانان روستا مشتاقانه پذیرفتند. آنها در این فرایند علاقه‌تازه‌ای به شخصیت‌های مذهبی و اجرای فرامین مذهبی نشان می‌دادند. این حرکت واجد اهمیت است، چون قبل از سال ۱۳۵۷ شناخت بیشتر مردان جوان از مذهب رسمی نسبتاً محدود بوده است. گرچه بی‌تردید زندگی در نزدیکی شیراز، که چند زیارت‌گاه و یک مدرسه مذهبی در آن واقع شده، فرصت‌های بسیاری برای برخورد با شخصیت‌های مذهبی فراهم می‌آورد، اما اکثر روستاییان تماس منظمی با روحانیان نداشتند. درواقع، مثل بیشتر روستانشینان شیعه در سراسر کشور، نگرش آنها نسبت به روحانیان دوگانه بود؛ از یکسو به دلیل پارسایی روحانیان و معلومات‌شان به آنها احترام می‌گذاشتند و از سوی دیگر به دلیل عدم اطلاع آنان از امور، تفريحات و رسوم معمول روستا آنها را جدی نمی‌گرفتند. بخشی از جذابیت خاصی که آیت‌الله خمینی در چشم این مردان جوان داشت ناشی از آن بود که به اعتقاد آنها او مثل سایر اعضای

قشر روحانی نبود. یعنی، متلاعنه شده بودند که او نیز مثل خودشان محرومیت کشیده است و بنابراین مشکلات فقر را واقعاً می‌فهمد. از این رو تفسیر او را از مذهب که عبارت بود از مشارکت فعالانه در نبردی عادلانه علیه نیروهای سرکوبگر پذیرفتند.

در طول پاییز ۱۳۵۷ جنبش مخالف شاه عملاً با جنبش حامی آیت‌الله خمینی مترافق شد. در این هنگام احتمالاً اکثریت مطلق جوانان روستایی که همه روزه برای کار به شهر می‌رفتند جزو نیروهای مخالف رژیم محسوب می‌شدند. در مهرماه و پس از وقفه‌ای چهارهفته‌ای که در طول آن همه گروه‌ها در حال تطبیق شرایط خود با حکومت نظامی بودند، وقتی تظاهرات در شیراز دوباره از سرگرفته شد جوانان روستایی فعالانه در آن شرکت جستند؛ و بعضی نیز در این رشتہ تظاهرات در زدخوردهای اجتناب‌ناپذیر با ارتش جان خود را از دست دادند. در آغاز، روستاهای محلی بود برای نوعی فاصله‌گرفتن از جو آشفته سیاسی خیابان‌های شیراز. اما، اجتناب از بدخورد میان عوامل موافق شاه که روستاهای در دست داشتند و فعالان در حال افزایش ضدشاه که مشخص بودند، فقط تا مدتی امکان‌پذیر بود. در اوایل آبان، در برخی روستاهای بدخوردهای ناهنجاری میان این دو گروه پیش آمد. مثل گذشته، قشر ممتاز روستا برای سرکوب «اخلاق‌گران» از ژاندارمری کمک خواست. ژاندارمری برخلاف همیشه کاری از پیش نبرد؛ درحالی که قدرت مرکزی شروع به از هم پاشیدن کرده بود، دولت نمی‌توانست خدمات حمایتی سنتی و لازم را ارائه دهد. افراد ژاندارمری خود درباره آینده بیمناک بودند و از ماه آذر به تدریج، از قرار از ترس انتقام مردم در صورت توفیق نیروهای مخالف شاه در نبرد سیاسی، محل‌های خدمت خود را ترک می‌گفتند.

در آذرماه فعالیت سیاسی انقلابی در روستاهای اوج گرفت. اغلب

روستاییانی که به دلیل نیازهای کاری بین شهر و روستا در آمدوشد بودند اکنون دیگر نه برای کار که برای شرکت در تظاهرات ضد رژیم به شیراز می‌رفتند. آنها در بازگشت از شهر گردهمایی‌ها و تظاهرات در روستاها را جسوسرانه سازماندهی می‌کردند. قشر ممتاز طرفدار شاه، بدون ژاندارمری، ارتش یا پلیس مخفی نمی‌توانست از این فعالیت‌ها جلوگیری کند. نبرد میان دو گروه شدت می‌یافتد. اما به‌نظر می‌رسید که اکثریت روستاییان بی‌تفاوت‌اند. تلاش‌هایی که حامیان شاه برای واردکردن نام «اکثریت خاموش» در فهرست طرفداران خود به عمل می‌آورند، معمولاً با مؤدبانه گوش‌دادن همراه بود، اما تنها جوابی که داده می‌شد جای گفت‌وگوی بیشتر نمی‌گذاشت: «او برای ما چه کرده است؟» البته، شکی نیست که بسیاری از این روستاییان، والدین فعالان ضدشاه بودند. اما چنین می‌نمود که آنها در برابر گفته‌های پسران خویش نیز به همین میزان تأثیرناپذیر هستند؛ اغلب آنها در برابر تعریف‌هایی که از آیت‌الله خمینی می‌شد به ایراد جمله‌های بی‌طرفانه‌ای از قبیل «خوب او برای ما چه خواهد کرد؟» اکتفا می‌کردن.

وقتی روشن شد که قدرت حکومت مرکزی واقعاً تضعیف شده است، روستاییانی که نبرد مخالفان شاه و طرفداران [آیت‌الله] خمینی را بی‌اعتنایی نگریسته بودند، به تدریج علاقه بیشتری نسبت به تحولات سیاسی محلی نشان دادند و رفته‌رفته اکثر آنان موضع تقریباً بی‌طرف خود را به نفع حمایت از جناحی که در اوآخر آذر و اوایل دی‌ماه پیروز می‌نمود، یعنی نیروهای طرفدار [آیت‌الله] خمینی ترک کردن. موفقیت نهایی انقلاب ضدشاه در سطح ملی اثبات می‌کرد که آنان نتیجه نبرد سیاسی را به درستی پیش‌بینی کرده بودند.

آنچه تا اینجا گفته شد بر اساس تحقیق محلی روی نقش روستاییانی بود که همه روزه برای کار از روستاهای خود به شیراز می‌رفتند، می‌توان

به طور منطقی فرض کرد که فعالیت این افراد در روستاهای پیرامون شهرهای بزرگ دیگر نیز مشابه بوده است. اما، این روستاهایا در مجموع تنها ۵ درصد از همه روستاهای ایران را تشکیل می‌دهند. ضمناً، شیوه نفوذ اندیشه‌های انقلابی در این روستاهایا را نمی‌توان به سایر روستاهای تعمیم داد. با این همه، عوامل شهری به هر شکل تأثیر قابل توجهی در آماده‌سازی اکثریت بیش از ۶۰،۰۰۰ روستایی دیگر برای انقلاب داشتند. در این روستاهای، مفسران اصلی تحولات انقلابی در طول سال ۱۳۵۷ روستاییانی بودند که به شهرها مهاجرت کرده بودند. از آنجا که مهاجران چنین نقش مهمی داشته‌اند، بد نیست که از نزدیک نگاهی به موقعیت آنان بیندازیم.

لازم به یادآوری است که، همان‌طور که در بحث راجع به مهاجرت از روستا به شهر در فصل ششم گفتیم در دهه ۱۳۴۵-۱۳۵۵ احتمالاً حداقل ۲ میلیون روستایی به شهرها مهاجرت کرده بودند. کاملاً ممکن است که حتی یک روستا هم از این مهاجرت در امان نمانده باشد. اما، مهاجرت در اینجا به معنی «از ریشه کنده شدن» نبوده. کاملاً برعکس، بیشتر مهاجران پس از مستقر شدن در شهر، تماس‌های منظم خود را با خویشاوندان مقیم روستاهای زادگاهشان حفظ می‌کردند. درواقع، بسیاری از مهاجران می‌توانستند حتی ماهی یکبار سری به روستای خود بزنند. این دیدارها با این واقعیت تسهیل می‌شد که به جز روستاییان مهاجرت کرده به تهران (که روستاییان همه نقاط کشور را به خود جلب می‌کرد) خاستگاه بقیه معمولاً در اطراف همان شهری بود که به آن نقل مکان می‌کردند؛ بنابراین، فاصله میان شهر منتخب و زادگاه روستایی عموماً کمتر از ۵ ساعت سفر با اتومبیل بود، و این مقدار زمان به ویژه در تعطیلات طولانی آخر هفته، قابل تحمل فرض می‌شد. کسانی که از روستاییان مهاجرت می‌کردند که فقط دو ساعتی تا شهر فاصله داشت تقریباً هر جمیعه به

روستاشان بر می‌گشتند. این تداوم همبستگی میان مهاجران و روستانشینان عامل مهمی بود که از طریق آن اطلاعات مربوط به شهر در روستاها پخش می‌شد.

گروه مهاجران، با روستاییانی که صرفاً روزانه و برای کار به شهر می‌رفتند تفاوت بسیار داشتند. آنها از هر سنی و از هر دو جنس بودند. بعضی از آنها نسبتاً تازه به شهر آمده بودند، حال آنکه دیگران ده سال یا بیشتر بود که در شهر اقامت داشتند. مهاجران به انواع حرفه‌هایی می‌پرداختند که بیشتر در رده مشاغل پست و بی‌نیاز از مهارت ویژه یا با تخصص اندک طبقه‌بندی می‌شد. درمجموع، مهاجران ظاهراً تا قبل از سال ۱۳۵۷ بیشتر غیر سیاسی بودند؛ اما، اکثر آنها در طول انقلاب به طور جدی بسیج شدند و در تظاهرات توده‌ای که در شهرهای عمدۀ بریا می‌شد شرکت کردند.^۱ در میان مهاجران، از همه فعال‌تر جوانان بین ۱۸ تا ۲۵ سال بودند. این مردان جوان از لحاظ پیشینه، ارزش و اشتغال با همتاها ری روستایی خود که صرفاً روزانه به شهرها می‌آمدند در یک ردیف قرار می‌گرفتند. درواقع، جوانان شهری روستازاده و جوانان روستایی که در شهرها کار می‌کردند در طول اوقات روز معمولاً اشتغالات مشابه، علاقه‌جتماعی یکسان و فعالیت‌های تفریحی همانندی داشتند. اما، میان این دو گروه تفاوت‌های بارزی نیز وجود داشت. مهاجرانی که آگاهی سیاسی داشتند از همان اوایل سال ۱۳۵۷ جذب فعالیت‌های ضد شاه شدند؛ آنها در نواحی فقیرنشین شهرها به سازمان دهنگان سیاسی تبدیل شدند، و در طول تظاهرات همچون رهبران گروه‌های مبارز سربرآوردند.

به‌حال، تنها اقلیتی از جوانان مهاجر فعالان سیاسی انقلابی بودند و

۱. برای بررسی نگرش‌های سیاسی قبل و پس از انقلاب میان مهاجران تهرانی، ر.ک.: Kazemi, *Poverty and Revolution*, pp. 68–96.

اکثر آنها فقط از آغاز مهرماه و هنگامی که جنبش ضدشاه اوچ گرفت، وارد فعالیتهای سیاسی شدند. در این فاصله، در میان غوغای سیاسی، دیدار از روستاهای زادگاه ادامه می‌یافتد. این دیدارها موقعیتی برای روستاییان سابق فراهم می‌آورد که اطلاعات بسیاری درباره تحولات سیاسی شهر کسب کنند؛ تحولاتی که به تدریج حتی در اخبار رادیویی تحت کنترل حکومت نیز مورد عنایت قرار می‌گرفت. اعتصاب‌های طولانی در اوخر پاییز و اوایل زمستان به بعضی از مهاجران امکان داد که برای اقامتهای طولانی و اغلب با هدف سازماندهی تظاهرات، به روستاهای خود مراجعت کنند. البته، درگیری با قشر ممتاز روستا اجتناب‌ناپذیر بود. آنها تمایل به طرفداری از شاه داشتند و به مهاجران با سوءظن می‌نگریستند و آنها را متهم می‌کردند که هیچ حرمتی برای قدرت قائل نیستند و در اثر زندگی در شهرها فاسد شده‌اند. درحالی‌که اکثر روستاشینیان فاقد علاقه لازم برای حمایت از شاه و نیروهای محلی اش بودند، آمادگی ملحق شدن به جنبش مخالف را هم نداشتند؛ از این رو، در بسیاری مواقع فعالان سیاسی به ترک روستا تشویق یا حتی به زور از روستا رانده می‌شدند. اضمحلال قدرت حکومت در آذرماه، قشر ممتاز روستاهای از ابزار لازم برای اعمال دیدگاه خود بی‌بهره ساخت و راه را برای سازماندهی بلامانع جنبش ضدحکومت در روستاهای گشود. اینک (دی و بهمن ۱۳۵۷)، مهاجرانی که به روستاهایشان بازگشته بودند، می‌توانستند نقش مهمی در بسیج پشتیبانی روستاییان از انقلاب بازی کنند.

نتیجه: جامعه روستایی ایران در حوالی سال ۱۳۶۰

دلیل عمده اینکه اقلیت فعالان ضدشاه در جلب حمایت اکثر روستاشینیان نسبت به انقلاب موفق شدند، فقدان هر نوع احساس

وفاداری نسبت به شاه و حکومت او بود. در این هفده سال اخیر، یعنی از زمان تصویب قانون اصلاحات ارضی در بهمن ۱۳۴۱ تا سقوط رژیم، مداخله فزایندهٔ دیوان‌سالاری حکومتی در امور جامعهٔ روستایی به دل‌سردی هرچه بیشتر و از جار روستائیان از تهران انجامیده بود. نتیجهٔ خالص این فرایند تمایل بیشتر روستائیان نسبت به همسازشدن با حکومت و همزمان با آن ناتوانی از احساس وفاداری صادقانه نسبت به آن، یا نماد آن، یعنی شاه بود. وقتی آشکار شد که شاه دیگر حکومت را در کنترل ندارد، ضرورت فرمانبرداری از کسانی که به‌نام او عمل می‌کرند نیز منتفی شد. بر عکس، حال مصلحت این بود که با افراد جدیدی که ظاهراً سکان قدرت را به دست دارند همساز شوند، یعنی با کسانی که به نام آیت‌الله خمینی عمل می‌کردند. از این‌رو، هنگامی که انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید، اکثر روستائیان حمایت خود را از نظام سیاسی جدید ابراز داشتند. اما، صادقانه بودن این حمایت به طور کلی مسئلهٔ دیگری بود.

در اوایل سال ۱۳۵۸، اکثر روستائیان که در گذشته گویی نسبت به مسائل سیاسی بی‌اعتنای بودند، در دیدشان نسبت به حکومت انقلابی دچار سرگردانی شدند. از یک‌سو جنبه‌های مثبتی وجود داشت: رهبر جدید شخصیتی مذهبی بود که به پارسایی، شرافت و درست‌کاری شهرت داشت؛ به علاوه، او مثل یک روستائی ساده زندگی می‌کرد و مدام از لزوم کمک به فقرا و تجدید حیات کشاورزی سخن می‌گفت. از سوی دیگر، تجربه گذشته با حکومت به بیشتر روستائیان آموخته بود که در واکنش نشان‌دادن به وعده‌ها و سیاست‌ها محظوظ باشند؛ شاه، سال‌ها از لزوم کمک به روستاها صحبت کرده بود، اما فقط ثروتمندان نفع برده بودند. روستائیان چندان متقادع نبودند که [آیت‌الله] خمینی «صادق»‌تر باشد. به هر جهت، اعتقادات مذهبی [آیت‌الله] خمینی به یک

اندازه نگران‌کننده و به همان اندازه نیز مطلوب بود. برای نمونه، در طول زمستان ۱۳۵۷ و بهار ۱۳۵۸، اغلب می‌شنبیدم که روستانشینان در مورد [آیت‌الله] خمینی این سؤال را مطرح می‌کردند که «او از سیاست چه می‌داند؟» آنچه این نگرانی را تقویت می‌کرد جهل عمومی درباره نقش قشر روحانی در جامعه بود. ارتباط عموم روستانشینان با شخصیت‌های مذهبی محدود به درویش‌های سائل و ملاهای دوره‌گردی می‌شد که هنگام درو سروکله شان در روستاهای پیدا می‌شد تا «سهمی» بگیرند؛ آنها، گرچه تحمل می‌شدند، اما در چشم روستاییان اعتبار چندانی نداشتند. بر عکس، قشر روحانیون رسمی تقریباً گروهی اساساً شهری بودند؛ حداکثر ۱۰ درصد از همه روستاهای از خدمات ملاهای مقیم روستا بهره‌مند می‌شدند؛ از این‌رو، تا بهمن ۱۳۵۷ نیز همچنان بسیاری از روستانشینان اعتراف می‌کردند که واقعاً معنی واژه آیت‌الله را نمی‌فهمند، و نمی‌فهمند که چرا این همه آیت‌الله وجود دارد، یا آنها چه فرقی با ملاها دارند. با توجه به این اعتراف، شاید چاره‌ای نبود جز اینکه بسیاری از روستانشینان در نگرش خود نسبت به حکومت جدید محتاط باشند تا ببینند که حکومت در جهت حفاظت از منافع چه کسانی عمل خواهد کرد.

همه روستانشینان آمادگی آن را نداشتند که به انتظار تدوین سیاست‌های حکومت جدید بشینند، بر عکس، آنها فعالانه کوشیدند در تدوین این سیاست‌ها برای تضمین منافع خود تأثیر بگذارند. این امر، بهویژه در مورد قشر ممتاز روستانشین واقعیت داشت، هرچند آنها حتی تا لحظه‌ای که شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران رفت به او وفادار بودند، اما کوشیدند خود را با طرفداران [آیت‌الله] خمینی هم‌صدا کنند. از آنجا که بسیاری از این افراد شرکت مستقیم در تظاهرات ضدشاه را مشکل می‌یافتدند، چنین فعالیتی را به وسیله پسران شان جیران می‌کردند؛ به این

ترتیب، پسران کشاورزان ثروتمند در بسیاری از روستاها چونان انقلابیونی پرشور سربرآوردند.^۱ درنتیجه، هنگامی که آخرین دولت وفادار به شاه در بهمن ماه سقوط کرد، اغلب نخبگان طرفدار انقلاب در روستاها به طور علنی حمایت خود را از نظم جدید اعلام کرده بودند. کوشش‌های آنها برای حفظ موقعیت شان در آغاز بهنظر موفقیت‌آمیز می‌رسید. در روستاهایی که کمیته‌های انقلابی جدید به جانشینی انجمن‌های ده رسیده بود، تعداد قابل توجهی از اعضای انتخاب شده درواقع از خانواده‌های کشاورزان ثروتمند و متعدد آنان بودند.

سازمان دهنگان عمدۀ انقلاب در روستاها از گروه‌های غیرممتأز، بهویژه کشاورزان متوسط و در روستاهای بزرگ‌تر، کسبه خوش‌نشین تشکیل می‌شدند. درنتیجه فعالان سیاسی عموماً از مهارت کشاورزان ثروتمند در حفظ نفوذ خود ناراضی بودند. این فعالان سیاسی تا ماه بهمن ماه تظاهرات را پشت سر گذاشتند، به انقلابیان متعهدی تبدیل شده بودند. از این رو، در روستاهای خود انقلاب را به معنی تغییری بنیادی در وضع سیاسی و اقتصادی موجود تفسیر می‌کردند. اما، درست پس از پیروزی انقلاب، تهران احتیاط را توصیه می‌کرد و به طور مشخص حفظ حرمت مالکیت را می‌خواست. در روستاها معنی این گفته عدم مصادرۀ زمین‌ها بود، عملی که انقلابیان روستایی معتقد بودند به منظور شروع تغییراتی که آنها آرزویش را داشتند، ضرورت دارد.

یکی از نقاطی که زد خوردهای پیش از انقلاب میان مخالفان و موافقان شاه بهویژه شدید بود، کردستان بود. ب هناگزیر این منطقه اولین منطقه‌ای شد که در آن روستانشینان فعال سیاسی، تلحکام از اینکه تغییری واقعی صورت نگرفته است، کوشیدند که خود، انقلاب را در

۱. برای یک نمونه، رک:

Mary Hooglund, "One Village in the Revolution", pp. 7–10.

سطح محلی به‌اجرا درآورند: به‌طور کلی، تعداد و قدرت بزرگ مالکان در کردستان بیش از هر جای دیگر ایران بوده است و باید گفت که بخش قابل توجهی از این مالکان نیز خود عملاً در روستا زندگی می‌کردند. آنها، حتی پس از اصلاحات ارضی، همچنان در مقام نمایندگان حکومت شاه در روستاها به همان روش ظالمانه پیش از اصلاحات ارضی اعمال قدرت می‌کردند. بنابراین ایجاد روابط حسنی با حکومت جدید انقلابی در اسرع وقت بسیاری از انقلابیان را که معتقد بودند بزرگ مالکان باید به دلیل همکاری با شاه و استثمار روستاشینیان انتقام پس بدھند، به خشم آورد. درپی آن، در همان اسفندماه، یعنی یک ماه پس از پیروزی انقلاب، فعالان سیاسی، گروه‌های کشاورز و خوش‌نشین را به قصد سلب مالکیت از زمین‌ها سازمان دادند. مالکان کوشیدند با کمک خواستن از تهران از املاک خود دفاع کنند. نبرد بر سر زمین زراعی با نبردی اساساً شهری به منظور کسب خودمختاری استان کردستان که حکومت از مرداد ۱۳۵۸ کوشید با توصل به زور آرامش کند، عملاً در هم تنیده شد.

درگیری تهران با کردستان یکی از عوامل بسیاری بود که مانع از استقرار موفقیت‌آمیز قدرت حکومت مرکزی در نواحی روستایی در طول سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ شد. وقتی روستاشینیان به تدریج از ضعف حکومت آگاه شدند، دریافتند که حکومت برای جامه عمل پوشاندن به تصمیماتش قدرت محدودی دارد. از این‌رو، اکثریتی از روستاشینیان یکبار دیگر مایل بودند به استدلال‌های فعالان سیاسی و حمایت از آنها در مبارزه‌جویی برای غالب آمدن بر وضع موجود گوش فرادهند، یعنی شرکت در جنبش توده‌ای سلب مالکیت از زمین‌ها را بپذیرند. عموماً، زمین سلب مالکیت شده متعلق به مالکان غیابی، به‌ویژه بزرگ مالکان بود.^۱ روستاشینیان می‌کوشیدند سلب مالکیت‌ها را براساس یک یا چند

۱. برای آشنایی با یک نمونه خلع مالکیت از زمین در یک روستا، ر.ک.، منبع پیشین، صص ۱۰-۱۲.

یک از این دلایل توجیه کنند: ۱) زمین موردنظر به طور غیرقانونی به دست آمده است؛ ۲) مالک با پلیس مخفی شاه همکاری داشته است؛ ۳) مالک از کشور گریخته است؛ ۴) زمین زیر کشت نرفته است؛ و ۵) زمین در اصل از کشاورزان مصادره شده است.

با نبودن داده‌های آماری مشخص، نمی‌توان تخمين زد که از هنگام انقلاب تاکنون در صد زمین‌های سلب مالکیت شده چقدر بوده است. هیچ نوع الگوی عمومی نیز در ارتباط با تقسیم اراضی به ظهور نرسید. مشاهدات خود مؤلف در استان فارس گوناگونی فعالیت‌هایی را نشان می‌دهد که در پی مصادره زمین‌ها انجام شد. برای نمونه، در برخی از روستاها زمین ابتدا با این قصد که منافع آن به طور مساوی میان همه سرپرستان خانوارها تقسیم شود به طور دسته جمعی زیر کشت برده شد. در برخی روستاها، همه خوش‌نشینان از گرفتن زمین محروم ماندند، حال آنکه در برخی دیگر آنها نیز از نفع برنده‌گان واحد شرایط محسوب شدند و روستاهایی هم بودند که در آنها فقط کشاورزانی که مساحت املاکشان از حداقلی معین کمتر بود می‌توانستند نصیبی از زمین سلب مالکیت شده ببرند؛ بر عکس، در برخی روستاها نیز املاک سلب مالکیت شده به طور مساوی میان همه زمین‌داران تقسیم شد.

حکومت ایران هنوز برای رسیدگی به مسئله سلب مالکیت از زمین کشاورزی سیاستی رسمی اتخاذ نکرده است. به طور کلی، دیوانسالاران محلی با این اقدامات مخالفند، اما اغلب قدرتی نداشته‌اند تا از تصرف اراضی جلوگیری کنند. مواردی هم بوده است که گاردھای انقلابی حکومت برای متوقف کردن تلاش‌های سلب مالکیت مداخله کرده‌اند؛ اما، در مواردی نیز نیروهای امنیتی نتوانسته یا نخواسته‌اند مداخله کنند.^۱

۱. برای جزئیات بیشتر، ر.ک.:

“Documents”, *MERIP Reports* 87 (May 1980): 12–14; and Manijeh Dowlat, B. Hourcade and Odile Puech, “Les Paysans et la Révolution Iranienne”, *Peuples Méditerranéens* No. 10 (January–March 1980): 34–41.

در روستاهایی که از زمین سلب مالکیت شده، کشاورزان به این موضوع که ضعف عمومی حکومت مرکزی یکی از عوامل موفقیت آنها بوده آگاهی دارند. این نگرانی هم هست که مقامات حکومتی فرمانی مبنی بر اعاده همه املاک کشاورزی صادر کنند؛ در این فاصله، کشاورزان همچون توجیهی برای اعمال خویش درباره «ضداسلامی» بودن شخصیت مالکانی که از آنان سلب مالکیت شده است مدارکی گرد می‌آورند. همچنین، امید می‌رود که گذشت زمان خشی کردن عمل انجام شده توسط آنها را دشوارتر کند.

اقدام فوری به سلب مالکیت زمین به وسیله مردم، ضعف حکومت و ترس کشاورزان از بازگشت احتمالی به وضع قبل از انقلاب در صورت استقرار مجدد یک قدرت مرکزی قوی، یکی از مهم‌ترین میراث‌های برنامه اصلاحات ارضی را به نمایش می‌گذارد: سوء‌ظنی که نسبت به هر نوع حکومت شدیداً در روستا ریشه دوانده است علت زیربنایی سلب مالکیت از زمین‌ها، فقر روستاییان و توسعه‌نیافتگی است، که باز هم میراث‌های اصلاحات ارضی به شمار می‌آیند و عدم اعتماد را تشدید می‌کنند، زیرا در گذشته سیاست‌های حکومت نتوانست شرایط اجتماعی-اقتصادی بسیار نامساعد آنها را به رغم لفاظی‌های امیدبخش بهبود دهد. بنابراین، حکومت انقلابی ایران در زمینه توسعه کشاورزی، که مکرراً اولویت آن را مورد تأکید قرار داده است باید با مشکلات عظیمی دست‌وپنجه نرم کند. یعنی، حکومت به منظور جلب همکاری روستانشینان — که برای هر کوششی در جهت رشد موفقیت‌آمیز کشاورزی اساسی است — باید آنها را به رغم بدینی‌شان متقاود کند که صمیمانه به رفاه‌شان علاقه‌مند است.

کتاب‌شناسی

منابع فارسی

- ارسنجانی، حسن. «مسائل اصلاحات ارضی در ایران»، مجله مسائل ایران ۱ دی (۱۳۴۱): ۹۷-۱۰۴.
- ازکیا، مصطفی. «فردیس». علوم اجتماعی ۱۳۵۵: ۱۸۰-۱۸۸.
- _____ . مونوگرافی حاجی آباد. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶.
- _____ . شرکت سهامی زراعی درگزین. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰.
- _____ . شرکت‌های تعاونی روستایی در شش منطقه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸.
- ازکیا، مصطفی، ا. نیک‌خلق و ک. بابایی. بررسی نتایج اصلاحات ارضی در شش منطقه ایران. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸.
- ازکیا، م، ا. نیک‌خلق و م. مهاجر ایروانی و م. عسکری. خوش‌نشینی در کردستان. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵.
- افشار نادری، نادر. مونوگرافی ایل بهمی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- آل احمد، جلال. تات‌نشیان بلوک زهراء. تهران: دانش، ۱۳۴۰.
- _____ . اورازان. تهران: دانش، ۱۳۳۳.
- الیاسیان، هوشنگ. مقدمه‌ای بر تحقیق اجتماعی روستاهای دشت قزوین. تهران: سازمان توسعه قزوین، ۱۳۴۸.
- ایران، وزارت کار و امور اجتماعی. بررسی مسائل نیروی انسانی. جلد ۳، تهران، ۱۳۴۴.

- بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران، ۱۳۲۱.
- بهرامی، تقی. فرهنگ روستایی. تهران، ۱۳۱۷-۱۳۱۶.
- _____ . جغرافیای کشاورزی ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.
- بهرنگی، صمد. قصه‌های بهرنگ. گردآوری حسن کیوان، چاپ سوم، تهران: انتشارات روزبهان، ۲۵۳۶.
- بهنام، جمشید و شاهپور راسخ. مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران. تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.
- پرham، باق. اصلاحات ارضی و نتایج آن. تهران، ۱۳۴۹.
- بورکریم، هوشنگ. فیشیک. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
- تقی پور، حسین. مؤنونگرافی قلعه بربر. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۷.
- جمالزاده، من. م. ازین. ارباب. دهقان. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۰.
- حوران، احمد. اقتصاد کشاورزی. جلد ۱، تهران، ۱۳۳۴.
- خسروی، خسرو. «آبیاری و جامعه روستایی در ایران». علوم اجتماعی ۱ (فوریه ۱۹۷۰): ۴۸-۵۶.
- _____ . جامعه‌شناسی روستایی ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- _____ . جامعه دهقانی در ایران. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
- رخش-خورشید، عزیز. نظری به زندگی اجتماعی و اقتصادی دهنشین‌های دشت مغان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- سازمان اصلاحات ارضی. گزارش از اول بهمن ۱۳۴۰ تا پایان شهریور ۱۳۴۲. تهران، ۱۳۴۲.
- _____ . گزارش سال ۱۳۵۰-۱۳۴۰. تهران، از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰.
- سازمان برنامه، بررسی مسائل روستایی ایران. تهران، ۱۳۵۰.
- سازمان چریک‌های فدائی خلق، اصلاحات ارضی در ایران و نتایج مستقیم آن. مجموعه مطالعات روستایی، شماره ۱، نشر تندر، ۱۳۵۷.
- _____ . بررسی ساخت اقتصادی روستاهای فارس. مجموعه مطالعات روستایی، شماره ۳، ۱۳۵۲.
- _____ . بررسی ساخت اقتصادی روستاهای گرمان. مجموعه مطالعات روستایی، شماره ۴، ۱۳۵۳.
- _____ . بررسی شرکت‌های سهامی زراعی. مجموعه مطالعات روستایی، شماره ۲، ۱۳۵۲.
- سعادی، غلامحسین. اهل‌هو. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

- سعادلو، هوشنگ. مسائل کشاورزی ایران. چاپ دوم، تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۷.
صفی‌نژاد، جواد. استاد بنه‌ها. دو جلد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۶.
_____ . اطلس ایلات کوهگلیویه. چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
_____ . بنه. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، چاپ دوم، تهران:
انتشارات توس، ۱۳۵۳، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
_____ . سیسخت بوری‌احمد. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
_____ . طالب‌آباد: نمونه‌ای جامع از بررسی یک ده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
صفی‌نژاد، جواد؛ ویدا حاجی‌ی و هوشنگ کشاورز. شرکت سهامی زراعتی نیوان نار
(کلپایگان)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰.
طالب، مهدی. ده‌نوار‌اک. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶.
طالب، مهدی و پ. موریانو. مونوگرافی دهکده ابراهیم‌آباد. تهران: مؤسسه مطالعات و
تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۷.
طالب‌بیگی، فیروز. شرکت‌های تعاونی. تهران، ۱۳۳۹.
طاهباز، سیروس. یوش. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶.
عبدی، محمدعلی. اصلاحات ارضی در ایران. تهران، ۱۳۴۰.
عجمی، اسماعیل. «خلقیات، معتقدات و آرزوهای شغلی روستاییان». علوم اجتماعی ۱
(بهمن ۱۳۴۸): ۴۷–۲۶.
_____ . شش دانگی: پژوهشی در زمینه جامعه‌شناسی روستایی. شیراز: دانشگاه
پهلوی، ۱۳۴۸.
عجمی، اسماعیل و دیگران. اثرات اقتصادی و اجتماعی سد داریوش کبیر. ۲ جلد، شیراز:
دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۴.
عرافی، احمد. تشکیل و اداره شرکت‌های تعاونی. تهران، ۱۳۴۷.
عرب‌زاده، محسن. فهرست جمعیت دهکده قزوین. قزوین: سازمان عمران، ۱۳۴۷.
علوی، بزرگ. پنجاه و سه نفر. تهران: دانش، ۱۳۴۰.
کسری، احمد. تاریخ هجد مساله آذربایجان. چاپ چهارم، جلد دوم، تهران: امیرکبیر،
۱۳۴۶.
کشاورز، هوشنگ. مسائل و مشکلات کوچکان و جوانان روستایی ایران. تهران: سازمان برنامه،
۱۳۵۰.

- کشاورز، هوشنسگ، ج. صفحی نژاد، و. حاجبی. شرکت سهامی زراعتی رضا پهلوی (قصص شیرین). تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- کیهان. م. «ازیابی نتایج اصلاحات ارضی از بالا». دنیا (خرداد ۱۳۵۶) ۴۳-۴۴.
- _____. «جامعه روستایی ایران در آستانه اصلاحات ارضی». دنیا (اسفند ۱۳۵۵) ۴۲-۵۱.
- ملک، حسین و جواد صفحی نژاد. واحدهای اندازه‌گیری در روستاهای ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- مهاجرانی، مصطفی. ویراستار، بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای دره‌گذر. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸.
- مهاجرانی، مصطفی و ا. نیک‌خلق. بافرآباد و اصلاحات ارضی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- میرحیدر، حسین. ازتیول تا انقلاب ارضی. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۵.
- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. بررسی اجتماعی و اقتصادی روستاهای اراک. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای بجنورد. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای بیرون. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای خلخال. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای سبزوار. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای قوچان. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای تربت جام. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- _____. بررسی اقتصادی و اجتماعی روستاهای تربت حیدریه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- مؤمنی، حمید. درباره مبارزات کردستان. تهران: انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۷.
- نیک‌خلق، علی‌اکبر، حسن‌لنگه دهکده‌ای از بنادر عباس. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.

منابع خارجی

کتاب‌ها، استناد دولتی، رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها.

- Afshar-Naderi, Nader. *The Settlement of Nomads and Its Social and Economic Implications*. Tehran: Institute for Social Studies and Research, 1971.
- , ed. *Seminar on Evaluation of Directed Social Change*. Tehran: Institute for Social Studies and Research and UNESCO, December 1966.
- Akhavi, Shahrough. *Religion and Politics in Contemporary Iran*. Albany: State University of New York Press, 1980.
- Alberts, Robert C. "Social Structure and Culture Change in an Iranian Village." Ph.D. dissertation, University of Wisconsin at Madison, 1963.
- Allen, H. B. *Rural Reconstruction in Action*. Ithaca: Cornell University Press, 1953.
- Amirsadeghi, Hossein, ed. *Twentieth Century Iran*. New York: Holmes and Meier, 1977.
- Amuzegar, Jahangir. *Technical Assistance in Theory and Practice: The Case of Iran*. New York: Praeger, 1966.
- Amuzegar, J., and A. Fekrat. *Iran: Economic Development under Dualistic Conditions*. Chicago: University of Chicago, 1971.
- Antoun, Richard, and Iliya Harik, eds. *Rural Politics and Social Change in the Middle East*. Bloomington: Indiana University Press, 1972.
- Aresvik, Oddvar. *The Agricultural Development of Iran*. New York: Praeger, 1976.
- Avery, Peter. *Modern Iran*. New York: Praeger, 1965.
- Azkia, Mostafa. "The Effect of Rural Development Programmes on the Iranian Peasantry between 1962 and 1978, with Special Reference to Farm Corporations." Ph.D. dissertation, Aberdeen University, 1980.
- Badeau, John S., and Georgiana G. Stevens. *Bread from Stones: Fifty Years of Technical Assistance*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall, 1966.
- Banani, Amin. *The Modernization of Iran, 1921–1941*. Stanford: Stanford University Press, 1961; reprint ed., 1969.
- Bartsch, William H. *Problems of Employment Creation in Iran*. Geneva: International Labour Office, 1970.
- Bayne, Edward A. *Persian Kingship in Transition*. New York: American Universities Field Staff, 1968.
- Behrangi, Samad. *The Little Black Fish and Other Modern Persian Short Stories*. Translated by Mary and Eric Hooglund. Washington, D.C.: Three Continents Press, 1976.
- Bémont, Frédéric. *L'Iran devant le progrès*. Paris: Presses Universitaires de France, 1964.
- Bharier, Julian. *Economic Development in Iran, 1900–1970*. London: Oxford University Press, 1971.

- Bill, James A. *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization*. Columbus: Charles Merrill, 1972.
- Bill, James A., and Carl Leiden. *The Middle East: Politics and Power*. Boston: Allyn and Bacon, 1974.
- Bonine, Michael, and Nikki Keddie, eds. *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*. Albany: State University of New York Press, 1981.
- Brown, James R., and Sein Lin, eds. *Land Reform in Developing Countries*. Hartford: University of Hartford, 1968.
- Central Treaty Organization. *Symposium on Rural Development at Tehran, 25–30 September 1963*. Ankara, n.d.
- Chelkowski, Peter, ed. *Iran: Continuity and Variety*. New York: New York University Press, 1971.
- Connell, John, ed. *Samnan, Persian City and Region*. London: University College, 1969.
- Cook, M. A., ed. *Studies in the Economic History of the Middle East from the Rise of Islam to the Present Day*. London: Oxford University Press, 1970.
- Costello, Vincent. *Kashan: A City and Region of Iran*. New York: R. R. Bowker, 1976.
- Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964; reprint ed., 1979.
- Crutchfield, Richard. *The Golden Bowl Be Broken: Peasant Life in Four Cultures*. Bloomington: Indiana University Press, 1973.
- Denman, D. R. *The King's Vista: A Land Reform Which Has Changed the Face of Persia*. Berkhamsted: Geographical Publications, 1973.
- Dillon, Robert. "Carpet Capitalism and Craft Involution in Kerman, Iran." Ph.D. dissertation, Columbia University, 1976.
- Dorner, Peter, ed. *Land Reform in Latin America: Issues and Cases*. Madison: University of Wisconsin Press, 1971.
- Douglas, William O. *Strange Lands and Friendly Peoples*. New York: Harper Bros., 1951.
- English, Paul Ward. *City and Village in Iran: Settlement and Economy in the Kirman Basin*. Madison: University of Wisconsin Press, 1966.
- Feder, Ernest. *The Rape of the Peasantry: Latin America's Land Reform System*. Garden City: Doubleday and Co., 1971.
- Fisher, W. B., ed. *The Land of Iran*. Vol. 1 of *The Cambridge History of Iran*, A. J. Arberry, gen. ed. Cambridge: Cambridge University Press, 1968.
- Forbes-Leith, F. A. C. *Checkmate: Fighting Tradition in Central Persia*. London: McBride, 1927.
- Gharatchehdaghi, Cyrus. *The Distribution of Land in Varamin*. Opladen: Laske, 1967.
- Ghassemloou, Abdul Rahman. *Kurdistan and the Kurds*. Prague: Czechoslovak Academy of Science, 1965.
- Gittinger, J. Price. *Planning for Agricultural Development: The Iranian Experience*. Center for Development Planning Series in Planning Experi-

- ence, No. 2. Washington, D.C.: National Planning Association, 1965.
- Goodell, Grace. "The Elementary Structure of Political Life." Ph.D. dissertation, Columbia University, 1977.
- Graham, Robert. *Iran: The Illusion of Power*. New York: St. Martin's Press, 1979.
- Guerrilla Organization of the People's Fedaee. *Land Reform and Its Direct Effects in Iran*. London: Iran Committee (British Section), 1976.
- Gunderson, Kathryn Hubbs. "The Dynamics of Rural Relationships in Iran: Change and Modernization." M.A. thesis, University of Texas at Austin, 1968.
- Halliday, Fred. *Iran: Dictatorship and Development*. Harmondsworth: Penguin Books, 1979.
- Hirsch, Etienne. *Employment and Income Policies for Iran*. Geneva: International Labour Office, 1973.
- Hooglund, Eric. "The Effects of the Land Reform Program on Rural Iran." Ph.D. Dissertation, Johns Hopkins University, 1975.
- Hourani, Albert, ed. *St. Anthony's Papers No. 16*. London: Chatto and Windus, 1963.
- Hunter, Guy. *Modernizing Peasant Societies: A Comparative Study in Asia and Africa*. London: Oxford University Press, 1969.
- International Labour Office. *Employment and Incomes Policies for Iran*. Geneva, 1973.
- Iran, Land Reform Organization. *Report on Land Reform Activities, 1965–1966*. Tehran, June 1966.
- Iran, Ministry of Education. *Report for 1356*. Tehran: Iran Statistical Organization, 1978.
- Iran, Ministry of Cooperatives and Rural Affairs. *Annual Report on Rural Cooperative Societies*. Tehran, 1964–1972 (annually).
- _____. *Annual Statistics*. 1964–1972.
- Iran, Plan Organization. *Qazvin Area Development Project, Reconnaissance Report*. 2 vols. Tel Aviv: Tahal Water Planning, August 1963.
- _____. *National Census of Population and Housing, November, 1966*. Tehran: Iranian Statistical Center, 1968.
- Iran Almanac and Book of Facts*. Tehran: Echo of Iran Press, 1970–1977 (annually).
- Iran Statistical Organization. *Preliminary Report of the 1976 Census*. Tehran, 1978.
- Irons, William G. "The Yomut Turkmen: A Study of Kinship in a Pastoral Society." Ph.D. dissertation, University of Michigan at Ann Arbor, 1969.
- Issawi, Charles, ed. *The Economic History of Iran, 1800–1914*. Chicago: University of Chicago Press, 1971.
- Jacobs, Norman. *The Sociology of Development: Iran as an Asian Case Study*. New York: Praeger, 1966.
- Jacoby, Erich H. *Man and Land*. London: Andre Deutsch, 1971.
- Jacz, Jane, ed. *Iran: Past, Present, and Future*. New York: Aspen Institute,

1976.

- Kazemi, Farhad. *Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics*. New York: New York University Press, 1980.
- Kazemian, Gholam H. *Impact of U.S. Technical Aid on the Rural Development of Iran*. Brooklyn: Theo. Gaus' Sons, 1968.
- Keddie, Nikki. *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran*. Claremont, Calif.: Asian Studies, 1960.
- Lambton, Ann K. S. *Landlord and Peasant in Persia*. London: Oxford University Press, 1953; reprint ed., 1969.
- . *The Persian Land Reform, 1962-1966*. Oxford: Clarendon Press, 1969.
- Lappé, Frances Moore, and J. Collins. *Food First: Beyond the Myth of Scarcity*. New York: Ballantine, 1978.
- Lenczowski, George, ed. *Iran under the Pahlavis*. Stanford: Hoover Institution Press, 1978.
- Lin, Sein, ed. *Readings in Land Reform*. Hartford: University of Hartford Press, 1970.
- Looney, Robert E. *The Economic Development of Iran, 1959-1981*. New York: Praeger, 1974.
- McLachlan, K. S., and Brian Spooner. *A Preliminary Assessment of Potential Resources in Khurasan Province, Iran*. Rome: Italconsult, 1963.
- Mansfield, Peter, ed. *The Middle East: A Political and Economic Survey*. 4th ed. London: Oxford University Press, 1973.
- Mendras, H., and Y. Travernier, eds. *Terre, paysans, et politique*. 2 vols. Paris: SEDEIS, 1969.
- Moore, Barrington, Jr. *Injustice: The Social Origins of Obedience and Revolt*. White Plains, N.Y.: M. E. Sharpe, 1978.
- . *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Boston: Beacon Press, 1966.
- Nirumand, Bahman. *Iran: The New Imperialism in Action*. Translated by Leonard Mins. New York: Monthly Review Press, 1969.
- Nomani, Farhad. "The Origin and Development of Feudalism in Iran: 300-1600 A.D." Ph.D. dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign, 1972.
- Okazaki, Shoko. *The Development of Large-Scale Farming in Iran: The Case of the Province of Gorgan*. Tokyo: Institute of Asian Economic Affairs, 1968.
- Pahlavi, Muhammad Reza Shah. *Mission for My Country*. New York: McGraw Hill, 1961.
- . *The White Revolution*. Tehran: Imperial Library, 1967.
- Parsons, K. H., R. J. Penn, and R. M. Raup, eds. *Land Tenure*. Madison: University of Wisconsin Press, 1956.
- Paydarfar, Ali. *Social Change in a Southern Province of Iran*. Chapel Hill: North Carolina Institute for Research in Social Science, 1974.
- Platt, Kenneth B. *Land Reform in Iran*. Washington, D.C.: Agency for International Development, June 1970.

- Popkin, Samuel. *The Rational Peasant*. Berkeley: University of California Press, 1979.
- Potter, J. M., N. N. Diaz, and G. M. Foster, eds. *Peasant Society: A Reader*. Boston: Little, Brown, 1967.
- Price, O. T. W. *Towards a Comprehensive Iranian Agricultural Policy*. Tehran: International Bank for Reconstruction and Development, 1975.
- Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions: The American Experience and Iran*. New York: Oxford University Press, 1980.
- Saikal, Amin. *The Rise and Fall of the Shah*. Princeton: Princeton University Press, 1980.
- Sandjabi, Karim. *Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse*. Paris: Domat-Montchristien, 1934.
- Shanin, Teodor, ed. *Peasants and Peasant Societies*. Harmondsworth: Penguin Books, 1971.
- Smith, Anthony. *Blind White Fish in Persia*. London: Unwin Books, 1966.
- Smith, Harvey H., et al. *Area Handbook for Iran*. Washington, D.C.: Government Printing Office, 1971.
- Stavenhagen, Rodolfo, ed. *Agrarian Problems and Peasant Movements in Latin America*. Garden City: Doubleday and Co., 1970.
- . *Les Classes sociales dans les sociétés agraires*. Paris: Edition Anthropos, 1969.
- Sweet, Louise, ed. *Peoples and Cultures of the Middle East*. 2 vols. New York: Natural History Press, 1970.
- Tai, Hung-chao. *Land Reform and Politics: A Comparative Analysis*. Berkeley: University of California Press, 1974.
- Tapper, Richard. *Pasture and Politics: Economics, Conflict, and Ritual among Shahsevan Nomads*. New York: Academic Press, 1979.
- Tuma, Elias H. *Twenty-six Centuries of Agrarian Reform: A Comparative Analysis*. Berkeley: University of California Press, 1965.
- United Nations, Department of Economic and Social Affairs. *Progress in Land Reform, 4th Report*. E/4020/Rev. 1, 1966.
- Upton, Joseph M. *The History of Modern Iran: An Interpretation*. Harvard Middle Eastern Monographs. Cambridge: Harvard University Press, 1960.
- Van Wagenen, Richard W. *The Iranian Case, 1946*. New York: Carnegie Endowment for International Peace, 1952.
- Vieille, Paul. *La Féodalité et l'état en Iran*. Paris: Editions Anthropos, 1975.
- Warne, William E. *Mission for Peace: Point Four in Iran*. New York: Bobbs-Merrill, 1956.
- Warriner, Doreen. *Land and Poverty in the Middle East*. Middle East Economic and Social Studies of the Royal Institute of International Affairs. London: Oxford University Press, 1948.
- . *Land Reform and Development in the Middle East: A Study of Egypt, Syria, and Iraq*. 2d ed. London: Oxford University Press, 1962.
- . *Land Reform in Principle and Practice*. Oxford: Clarendon Press, 1969.

- Weulersse, Jacques. *Paysans de Syrie et du Proche-Orient*. Paris: Gallimard, 1946.
- Wolf, Eric R. *Peasants*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall, 1966.
- . *Peasant Wars of the Twentieth Century*. New York: Harper and Row, 1969.
- Wulff, Hans E. *The Traditional Crafts of Persia*. Cambridge: Massachusetts Institute of Technology, 1966.
- Yar-Shater, Ehsan, ed. *Iran Faces the Seventies*. New York: Praeger, 1971.
- Zabih, Sepehr. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley: University of California Press, 1966.
- Zonis, Marvin. *The Political Elite of Iran*. Princeton: Princeton University Press, 1971.

مقالات نشریات و متنهای منتشر نشده

علام اختصاری

IJMES: *International Journal of Middle East Studies*.

IS: *Iranian Studies*.

MEJ: *Middle East Journal*.

MERIP Reports: *Middle East Research and Information Project Reports*.

TE: *Tahqiqat é Eqtesadi*.

- Abrahamian, Ervand. "Communism and Communalism in Iran: The Tudeh and the Firqa-i Dimukrat." *IJMES* 1 (October 1970): 291–316.
- . "European Feudalism and Middle Eastern Despotisms." *Science and Society* 39 (Summer 1975): 129–156.
- . "Structural Causes of the Iranian Revolution." *MERIP Reports* 87 (May 1980): 21–26.
- "The Agrarian Reform Law in Iran." *International Labour Review* 86 (August 1962): 173–175.
- Ajami, Ismail. "Social Class, Family Demographic Characteristics and Mobility in Three Iranian Villages: A Pilot Study." *Sociologia Ruralis* 9 (1969): 62–71.
- Antoun, Richard. "The Gentry of a Traditional Peasant Community Undergoing Rapid Technological Change: An Iranian Case Study." *IS* 9 (Winter 1976): 2–21.
- Askari, H., J. Cummings, and J. Toth. "Land Reform in the Middle East: A Note on Its Redistributive Effects." *IS* 19 (1977): 267–280.
- Atai, Mansour. "Economic Report on Agriculture in the Isfahan and Yazd Areas." *TE* 3 (August 1965): 69–152.
- . "Economic Report on Cultivation in the Region of the Sixth Province (District 2)." *TE* 4 (January 1967): 71–137.
- Atyeo, Henry C. "Political Developments in Iran, 1951–1954." *Middle Eastern Affairs* 5 (1954): 249–259.
- Azadeh, B. "L'Iran aujourd'hui." *Temps Modernes* 27 (May 1971): 2031–2066.

- Bagley, F. R. C. "A Bright Future after Oil: Dams and Agro-industry in Khuzistan." *MEJ* 30 (Winter 1976): 25–35.
- Beckett, P. H. T., and E. D. Gordon. "Land Use and Settlement Round Kerman in Southern Iran." *Geographical Journal* 132 (1966): 476–490.
- Bharier, J. "The Growth of Towns and Villages in Iran, 1900–1966." *Middle East Studies* 9 (1972): 51–62.
- Black, Jacob. "Tyranny as a Strategy for Survival in an 'Egalitarian' Society: Luri Facts versus an Anthropological Mystique." *Man* 7 (December 1972): 614–634.
- Black-Micaud, J. "An Ethnographic and Ecological Survey of Luristan, Western Persia: Modernization in a Nomadic Pastoral Society." *Middle Eastern Studies* 10 (May 1974): 210–228.
- Brun, Thierry, and R. Dumont. "Iran: Imperial Pretensions and Agricultural Dependence." *MERIP Reports* 71 (October 1978): 15–20.
- Carey, J., and A. Carey. "Iranian Agriculture and Its Development." *IJMES* 7 (July 1976): 359–382.
- Connell, John. "Economic Change in an Iranian Village." *MEJ* 28 (Summer 1974): 309–314.
- Cordonnier, Jean C. "Les Tendances nouvelles de l'agriculture irriguée dans l'oasis d'Ishahan [Iran]." *Revue Géographique de l'Est* 4 (1964): 387–392.
- Craig, Daniel. "The Impact of Land Reform on an Iranian Village." *MEJ* 32 (1978): 141–154.
- Cressey, George. "Qanats, Karez, and Foggaras." *Geographical Review* 48 (1958): 27–44.
- Delavalle, J. P. "La réforme agraire en Iran." *Orient* 7 (1963): 37–54.
- D'Encausse, Hélène Carrère. "L'Iran en quête d'un équilibre." *Revue Française de Science Politique* 17 (April 1967): 213–236.
- DePlanhol, X. "Un Village de montagne de l'Azerbaïdjan iranien, Lighwan (versant nord du sahend)." *Revue Géographie Lyon* (1960): 395–418.
- "Documents." *MERIP Reports* 87 (May 1980): 12–14.
- Dowlat, Manijeh, B. Hourcade, and Odile Puech. "Les Paysans et la Révolution Iranienne." *Peuples Méditerranéens* No. 10 (January–March 1980): 19–42.
- Eghtedare, Ali Muhammad. "Management of Rural Community Development." *TE* 4 (August 1967): 52–70.
- Fitzgerald, Frances. "Giving the Shah Everything He Wants." *Harpers*, November 1974, pp. 55–82.
- Freivalds, John. "Farm Corporations in Iran: An Alternative to Traditional Agriculture." *MEJ* 26 (Spring 1972): 185–193.
- Friedl, Erika. "Division of Labor in an Iranian Village." *MERIP Reports* 95 (March–April 1981): 12–18.
- Ghadiri, B. "The Experience of Rural Cooperatives and Cooperative Unions in Iran." *TE* 10 (1973): 80–105.
- Goblot, H. "Le Problème de l'eau en Iran." *Orient* 23 (1962): 43–50.
- Goodell, Grace. "Agricultural Production in a Traditional Village of North-

- ern Khuzestan." *Marburger Geographische Schriften* 64 (1975): 245–289.
- Grapachet, S. "Populations rurales et développement en Iran." *Communicates: Archives Internationales de Sociologie de la Coopération et du Développement* No. 26 (July–December 1969): 159–172.
- Gruessing, K., and J.-H. Grevemeyer. "Peasant Society: Organization-krisewiderstand." *Mardom Nameh* 3 (1977): 86–111.
- Hadary, Gideon. "The Agrarian Reform Problem in Iran." *MEJ* 5 (Spring 1951): 181–196.
- Hanessian, John, Jr. "Yosouf-Abad, an Iranian Village." *American Universities Field Staff Reports Service*. Southwest Asia Series, No. 12 (1963).
- Hayden, Lyle J. "Living Standards in Rural Iran." *MEJ* 3 (April 1949): 140–150.
- Homayoun, Daryush. "Land Reform in Iran." *TE* 2 (1963): 18–31.
- Hooglund, Eric J. "Iran's Agricultural Inheritance." *MERIP Reports* 99 (September 1981): 15–19.
- _____. "The Khwushnishin Population of Iran." *IS* 6 (Autumn 1973): 229–245.
- _____. "Rural Participation in the Revolution." *MERIP Reports* 87 (May 1980): 3–6.
- Hooglund, Mary. "One Village in the Revolution." *MERIP Reports* 87 (May 1980): 7–12.
- _____. "Peasants and the Process of Revolution: An Iranian Case Study." Paper Presented at the Annual Meeting of the Alternative Middle East Studies Seminar. Washington, D.C., November 8–9, 1980.
- Inlow, E. Burke. "Iran: The Politics of Reform." *Middle East Forum* 47 (1971): 103–114.
- Issawi, Charles. "Iran's Economic Upsurge." *MEJ* 21 (1967): 447–462.
- Jennings, George J. "A Development Project and Cultural Change in an Iranian Village." *Proceedings of the Minnesota Academy of Science* 25–26 (1957–1958): 309–325.
- _____. "Economy and Integration in a Changing Iranian Village." *Proceedings of the Minnesota Academy of Science* 27 (1960): 112–119.
- Katouzian, M. A. "Land Reform in Iran: A Case Study in the Political Economy of Social Engineering." *Journal of Peasant Studies* 2 (January 1974): 220–239.
- _____. "Oil versus Agriculture: A Case of Dual Resource Depletion in Iran." *Journal of Peasant Studies* 5 (April 1978): 347–369.
- Kazemi, Farhad, and Ervand Abrahamian. "The Non-revolutionary Peasantry of Modern Iran." *IS* 11 (1978): 259–304.
- Keddie, Nikki R. "The Iranian Village before and after Land Reform." *Journal of Contemporary History* 3 (July 1968): 69–91.
- _____. "Oil, Economic Policy, and Social Conflict in Iran." *Race and Class* 21 (Summer 1979): 13–29.
- Keddie, W. "Fish and Futility in Iranian Development." *Journal of Developing Areas* 6 (1971): 9–28.

- Khamisi, F. "Land Reform in Iran." *Monthly Review* 21 (July 1969): 20–28.
- Khosrovi, K. "La Réforme agraire et l'apparition d'une nouvelle classe en Iran." *Etudes Rurales* 34 (1969): 122–126.
- . "La Stratification social rurale en Iran." *Etudes Rurales* 22–24 (1966): 243–246.
- Lambton, Ann K. S. "Land Reform and Rural Cooperative Societies in Persia." *Royal Central Asian Journal* 56, Parts II & III (1969): 1–28.
- . "Some Reflections on the Question of Rural Development and Land Reform in Iran." *TE* 3 (August 1965): 3–9.
- Löffler, Reinhold. "The National Integration of Boir Ahmad." *IS* 6 (Spring–Summer 1973): 127–135.
- . "Recent Economic Changes in Boir Ahmad: Regional Growth without Development." *IS* 9 (Autumn 1976): 266–287.
- . "The Representative Mediator and the New Peasant." *American Anthropologist* 73 (October 1971): 1077–1091.
- Mahdavy, Hossein. "The Coming Crisis in Iran." *Foreign Affairs* 44 (October 1965): 134–146.
- Mahdavy, H., H. Saedloo, F. Nasser, and J. Arjmand. "A Study of Rural Economic Problems of Gilan and Mazandaran." *TE* 4 (January 1967): 135–204.
- Malek, H. "Essai d'estimation des dépenses ostentations d'un village du Khorassan [Iran]." *Economies et Sociétés* 2 (April 1968): 893–898.
- Miller, William G. "Hosseinabad: A Persian Village." *MEI* 18 (1964): 483–498.
- Najafi, B. "Farm Corporations in Iran: A Case Study." *Zeitschrift für Ausländische Landwirtschaft* 17 (1978): 38–45.
- Okazaki, Shoko. "Shirang-Sofla: The Economics of a Northeast Iranian Village." *Developing Economics* 7 (September 1969): 261–283.
- Ōno, Morio. "On Socio-economic Structures of Iranian Villages." *Developing Economics* 5 (1967): 446–462.
- Op't Land, C. A. "Land Reform in Iran." *Persica* 2 (1966): 80–122.
- Parvin, Manoucher, and Amir Zamani. "Political Economy of Growth and Destruction: A Statistical Interpretation of the Iranian Case." *IS* 12, Nos. 1–2 (Winter–Spring 1979): 43–78.
- Ramazani, R. K. "Iran's 'White Revolution': A Study in Political Development." *IJMES* 5 (April 1974): 124–139.
- Research Group in Agricultural Economics. "An Analysis of the Law Governing the First Stage of Land Reform in Iran." *TE* 7 (Winter 1970): 49–74.
- . "Community Development and Land Reform." *TE* 4 (January 1967): 205–209.
- . "Reasons for the Decline in Iran's Agricultural Production in the Farming Year 1963–64." *TE* 4 (January 1967): 210–232.
- . "A Review of the Statistics of the First State of Land Reform." *TE* 2 (March 1964): 139–150.
- . "Rural Economic Problems of Khuzistan." *TE* 3 (August 1965):

- 153–233.
- . "A Study of the Rural Economic Problems of East and West Azarbayjan." *TE* 5 (January 1968): 149–238.
- . "A Study of the Rural Economic Problems of Sistan and Baluchestan." *TE* 7 (Summer–Autumn 1970): 140–211.
- . "A Survey of Rural Cooperatives up to Mehr 1342 (September 1963)." *TE* 2 (March 1964): 151–160.
- . "A Survey of the Rural Economic Problems of Kurdistan." *TE* 7 (Spring 1970): 92–136.
- Richards, Helmut. "Land Reform and Agribusiness in Iran." *MERIP Reports* 43 (December 1975): 3–18.
- Scaria, G. "Governo, riforma agraria e opposizione in Persia." *Oriente Moderno* 42 (1962): 731–801.
- Schewizer, G. "The Aras-Moghan Development Project in Northwest Iran and Problems of Nomad Settlement." *Applied Science and Development* 4 (1974): 134–148.
- Springborg, Robert. "New Patterns of Agrarian Reform in the Middle East and North Africa." *MEJ* 31 (1977): 127–142.
- Sternberg-Sarel, Benno. "Tradition et développement en Iran: Les Villages de la plaine de Ghazvin." *Etudes Rurales* 22–24 (1966): 206–218.
- Stickley, S. T., and B. Najafi. "The Effectiveness of Farm Corporations in Iran." *TE* 8 (Winter 1971): 18–28.
- Triplet, François. "Les Bouleversements de l'univers rural en Iran." *L'Afrique et l'Asie* Nos. 95–96 (1971): 27–40.
- . "Cinq ans de révolution blanche en Iran." *Etudes* (August–September 1969): 206–220.
- Van Nieuwenhuijze, C. A. O. "Iranian Development in a Sociological Perspective." *Der Islam* 45 (June 1969): 64–80.
- Vieille, Paul. "Un Groupement féodal en Iran." *Revue Française de Sociologie* 2 (1965): 175–190.
- . "Les Paysans, la petite bourgeoisie, et l'état après la réforme agraire en Iran." *Annales* 27, No. 2 (1972): 349–372.
- Warriner, Doreen. "Employment and Income Aspects of Recent Agrarian Reforms in the Middle East." *International Labour Review* 101 (1970): 605–626.
- Weinbaum, M. G. "Agricultural Policy and Development Politics in Iran." *MEJ* 31 (1977): 343–450.
- Westwood, Andrew. "Reform Government in Iran." *Current History* 42 (1962): 227–232.

اصلاحات ارضی نه فقط به دلیل تغییرات جامعه شناختی ای که در کشور به وجود آورد، بلکه از منظر تغییرات سیاسی نیز از اهمیت بسیاری در تاریخ معاصر ایران برخوردار است. این تغییرات که در سال‌های دهه ۱۳۴۰ به صورت تضییف نیروهای سیاسی فعال در دهه پیشین و همچنین واپستگی بیش از پیش مالکان بزرگ به دولت رخ نمود، در سال‌های دهه ۱۳۵۰ و با بروز مشکلات جدی در پیشبرد این برنامه که در عین حال با افزایش آگاهی روسدانیان نسبت به موقعیت فرودست اجتماعی خویش و افت تولید کشاورزی و جابجایی‌های کلان جمعیتی همراه بود، زمینه برآمدن نیروهای سیاسی جدیدی را در صحنه سیاسی کشور فراهم کرد. نیروهایی که مستقیماً و به طور غیر مستقیم در تغییر انقلابی اوضاع کشور در سال ۱۳۵۷ دخیل بودند. ارزیابی دلایل عدم موفقیت آن برنامه و همچنین نتایج اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این برنامه مضامین اصلی مورد بحث در کتاب حاضر می‌باشد.



قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

دین و انقلاب سری ایران - ۲ - پیر، آزاد

۱۰۰۰۰

ریال

126727

کتاب اختران